تاریخ روابط سیاسی

ایران و انگلیس

در قرن نوزدهم

تألیف

محمود محمود



شرکت نسبی اقبال و شرکاء

فهرست مطالب

جلد دوم کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس

فصل بیست و یکم

علل مخالفت جدی دولت انگلیس با ایران در سر قضایای هرات

من مایل بودم تاریخ این زمان افغانستان را با تفصیل دراینجا بنویسم ، ولی چون خارج ازموضوع کتاب ما است ازذکر این داستان صرفنظر مینمایم، اماهمینقدر میگویم که دولت انگلیس دراینموقع‌دولت ایران را ازیك حق مسلم خود که‌عبارت از حق حاکمیت بهرات و قندهاربود بزورپول ، اعزام قشون بداخلهٔ افغانستان و کشتیهای جنگی بخلیج فارس ، قطع روابط سیاسی درتهران و تجهیز واعزام‌قشون به داخلهٔ افغانستان محروم نمود ، فقط روی یك خیال وعقیدهٔ بی‌اساس ،یعنی‌اینکه دولت ایران به تحریك دولت روس بطرف‌افغانستان قشون کشی نموده است . اگر بتاریخ آن عهد اروپا مراجعه کنیم خواهیم دید که در همان اوقات خود انگلیسها با دولت روس هم‌عهد بودند ودرامورسیاسی اروپا متحداً دخالت مینمودند.(۱)

(۱) دراین تاریخ **محمدعلی پاشای مصر** داعیهٔ‌خلافت داشت و فرانسه ازنظریات او حمایت مینمود . دولت انگلیس باز بزور و سرنیزهٔ دولت روس محتاج بود وبدین سبب باآن دولت مجدداً متحد شد : اطریش و پروس را نیز با خودشان همدست نموده هرچهار دولت یکمرتبه برعلیه محمد علی پاشا قیام نمودند . البته دعواها دراین تاریخ تمام بر سر **لحاف ملانصرالدین** یعنی **عثمانی** بود .

(نقل از تاریخ معاصر اروپا ، تألیف لوج « صفحهٔ ۷٤۱ ـ ۷۴۲ »)

اگر کسی بسیاست انگلیسها خوب آشنا باشد خواهد دانست که دراین اوقات اگر دولت روس نظر جهانگیری دراین قسمت‌ها داشت سیاست انگلیس باین شکل جلوه نمینمود، یعنی خودمسلحانه داخل مبارزه بامالك آسیای مرکزی نمیشد وبه افغانستان قشون نمیفرستاد وروابط حسنهٔ خود رابا ایران برهم نمیزد ، بلکه ایران و افغانستان را بهر وسیله بود متحد نموده علیه دولت روس وامیداشت وخود نیز در پشت سر آنها با پول و مهمات و شاید هم با قشون ایستاده آنها را تشویق و ترغیب مینمود . ولی سیاست این عصر انگلیس این نبود بلکه خود میخواست افغانستان و ایران را تحت نفوذ قراردهد وبااشغال نظامی افغانستان بتمام آسیای مرکزی تسلط پیدا کند و برای اجرای همین سیاست بود که روسها را در مسائل عثمانی سرگرم کرده و بوعدهٔ تصرف استانبول و سایر اراضی اروپائی و آسیائی عثمانی امیدوار نموده بود .

انگلیسها خوب میدانند که هر یك از ملل اروپائی را با چه وعده‌ها میتوان خوشنود نمود . برای آنها هیچ فرق نمیکند ، هردولتی میخواهد باشد ، فرانسه ، ایتالی ، آلمان ، اطریش یاروس ، برای گول‌زدن هریك ازاینها انگلیسهاچیزهائی در چنتهٔ خود دارند که هروقت بخواهند با میل وارادهٔ خودآنها را بطرف خویش جلب کنند وقوای آنها را بنفع خود بکاراندازند ، با چه نوع وعده وچگونه آنهارا جلب کنند .

فعلا داخل این موضوع نمیشوم ولی خواننده را بتاریخ سیصدسالهٔ اخیراروپا مراجعت میدهم .

درحینی که دولت انگلیس ما را باتهام دوستی با دولت روس متهم میکند و قوای خود رابرای اضمحلال ما تجهیزمینماید ، درهمان حین خود درپیشنهادتقسیم مملکت ما با دولت روس داخل مذاکره میشود .

درتاریخ ۱۸۳۸ میلادی (۱۲۵۴ هجری) **مکنایل** در طهران ، دولت ایرانرا بقطع روابط تهدید نموده اولتیماتوم میدهد ، در خلیج فارس کشتیهای جنگی بنادر جنوب راتهدید میکند، **لرد اوکلند** در هندوستان علیه ملت ایران تجهیزات‌مینماید

و چهل هزار قشون بافغانستان میفرستد ، **کامران و یارمحمدخان** را با پول و صاحب‌منصب کمك‌میکنند. تمام این اقدامات را برضد دولت ایران عادلانه ومشروع میدانند ، چرا ؟ . . . چونکه دولت ایران باغوا و تحریك روسها بافغانستان قشون فرستاده . اگر چنین است این دشمنی دربارهٔ روسها هم باید اعمال شود چـونکه مسبب تمام این دشمنی‌های دولت ایران با دولت انگلیس دولت روس میباشد ،اما دولت عدالت شعار انگلیس عوض اینکه با روس‌ها از دردشمنی درآید باآنها درسر تقسیم مملکت ایران مکاتبه میکند ، کی و چه وقت ؟ در همان سال ۱۸۳۸ که در آنسال ایران را باتهام دوستی با دولت روس در تحت فشار قـوای بری و بحری خویش قرار داد .

در این تاریخ دولت روس است که بدولت انگلیس تذکـر میدهد بموجب موافقت نظری که درسال ۱۸۳۴ بین دولتین حاصل شده استقلال و تمامیت ارضی ایران باید محفوظ گردد وحال چگونه است که دولت انگلیس دراین‌تاریخ(۱۸۳۸) تنها به تصرف ایران اقدام مینماید ؟

این تذکر درنوامبر ۱۸۳۸ دریك مراسلهٔ رسمی ازطرف وزیر امور خارجهٔ روس **کنت نسلرود**(۱) به **کنت پوزودی بورگو**(۲) داده شد که سفیر فوق‌الذکر به **لردپالمرستون** رسماً اطلاع دهد ، چونکه انگلیسها دولت ایران را تهدید وعلناً بخاك آن تجاوز مینمودند .

دراین مراسله دولت امپراطوری روس بقرارداد مسرت انگیزی که در آن موافقت نظردر باب مسائل ایران‌بین دولتین روس‌وانگلیس‌حاصل شده اشاره‌مینماید و یك سواد ازمراسلهٔ لرد پالمرستون که درسپتامبر ۱۸۳۴ خطاب به **مستربلای**(۳) وزیرمختار دولت انگلیس مقیم پطرزبورغ نوشته واو نیز رسماًآن مراسله را برای وزیرامورخارجه روس فرستاده‌است جوفاً میفرستد وبه کنت مذکوردستورمیدهد که این مراسله را بنظرلردپالمرستون برساند ودرضمن ازطرف دولت روس تذکربدهد

---

(1) Count Nesselrode (2) Count Pozo di Borgo
(3) Mr. Bligh .

بدهد که همان نظر و نیت سابق که محرك نیات دولت امپراطوری روس بوده مبنی براینکه یك قرارداد دوستانه درباب مسائل ایران بین دولتین انگلیس وروس منعقد گردد ، همان نظر و آرزو امروز نیز وجود دارد . بعلاوه اظهار تأسف میکند از اینکه آن روابط حسنه‌ای که بین دربار انگلستان و دربار تهران موجود بـوده فعلا مقطوع میباشد .

لردپالمرستون پس از دریافت این مراسله رضایت کامل خود را بانظر صائب دولت امپراطوری روس درباب‌قضایای ایران که تاآنروز درنظر دولت انگلیس‌هیچ تغییردرآن حاصل نشده اظهارمیدارد .

مراسلات ذیل راجع باین موضوع درتاریخ ۱۸۳۸ بین دولتین روس‌وانگلیس رد وبدل شده است :

سوادمکتوب کنت‌نسلرود وزیر امورخارجه‌روس بسفیر روس مقیم لندن که سفیرمذکور این مراسله را در ۱۱ نوامبر برای وزیر امور خارجه انگلیس فرستاده است

«پطرزبورغ ، اول نوامبر۱۸۳۸، البته بدون‌فایده نخواهد بود که مندرجات مکتوب مورخه ۱۸۳۴ لردپالمرستون را خطاب به وزیرمختار دولت انگلیس مقیم پطرزبورغ دراین تاریخ مجدداً بنظر لردپالمرستون برسانید ودرآن تـاریخ وزیر مختار انگلیس دستور داشت مکتوب فوق‌الذکر را بوزارت امور خـارجه دولت امپراطوری روس ارسال دارد .

جنابعالی سواد مکتوب لردپالمرستون را جوفـاً ملاحظه مینمائید و بـه لردپالمرستون خاطرنشان خواهید نمودهمان احساسات که ما را درسال ۱۸۳۴ باین امرراهنمائی نمود و ما را وادار کرد که برای انعقاد یك قرارداد دوستانه بین خود

نسبت بمملکت ایران موافقت نمائیم‌همان نیز امروزه اساس این اقدام فعلی میباشد وایمان‌کامل حاصل است که ما را بنتایج رضایت‌بخش سوق خواهد داد .

دراینمسئله تردیدی نیست که ایجاد روابط معنوی مجدداً بین نمایندگان دولت انگلیس و دولت روس درتهران بعهدهٔ دولت انگلیس است ، یقین است این روابط معنوی را دولتین با همان نظریات موافق که درسال ۱۸۳۴ قلباً دارا بودند ایجاد خواهند نمود وباید درخاطرداشت که نتیجهٔ همان نظریات موافق سال۱۸۳۴ بود که سبب شدامنیت وآسایش داخلی مملکت ایران استحکام پیدا کند وبحال آن مملکت مفید باشد . ــ خاتمه »

مکتوب لردپالمرستون به‌کنت پوزودی بورگو وزیرمشاور دولت روس مقیم لندن

« مراسلهٔ کنت نسلرود راکه جنابعالی برای اینجانب فرستاده بودیدمتضمن نکاتی است که قضایا راکاملا روشن مینماید ، دولت اعلیحضرت ملکهٔ انگلستان با آنها موافقت تام دارد و اظهارمیکند بموجب این اظهارات، دولت امپراطوری روس دارای هیچ نوع سوءظن ویادشمنی نسبت بمنافع بریتانیای کبیردرهندوستان نمیباشد وسیاست‌آن دولت‌نیزراجع بایران مثل‌سابق‌لایتغیراست ودرست دنبالهٔهمان سیاستی است که درسال۱۸۳۴ بین دولتین‌موافقت حاصل شده است، بنابراین دولت‌انگلستان این اظهارات را رضایتبخش میداند . » (۱)

یکی از نویسندگان نظامی موسوم به **سرونسان‌آیر**(۲) که خود نیز در لشکرکشی دولت انگلیس بافغانستان همراه بوده درضمن قضایای افغانستان که شرح میدهد علت این مخالفت‌ها را با دولت ایران چنین مینویسند :

---

(1) The Middle Eartern Question by Valentine Chirole P. 439-440.

(2) Kabul Inurrection, by Major-General Sir Vincent Eyre P.33.

« این لشکر کشی بی‌مطالعه وغیرلازم و مخالف عدل وانصاف بود . » (۱)

لرداوکلند وعده‌ای ازمشاورین او دارای این عقیده بودند که دولت ایران به تحریك روسها امنیت هندوستانرا تهدید میکند و همین تصورات سبب شد که حکومت هندوستان بفکر تجهیزات افتاد . یك دلیل دیگرشان این بود کـه چون پادشاه ایران وفات نموده و شاه دیگرجای او را گرفته است ، شاه جدید با سیاست دولت انگلیس موافق نیست و با دولت روس نزدیك است . سیاسیون انگلیس در آنروز عقیده داشتند اگرهرات بدست دولت ایران افتد نه تنها افغانستان ، پنجاب و سند را دولت ایران تصرف خواهد نمود بلکه هندوستان انگلیس نیزدوچارخطر خواهد گردید ، بنابراین انگلیس ، افغان و سیکها باید برضد دشمن عمومی‌یعنی ایران متحد شوند .

نویسنده دیگر که یکی از عمال وزارت امور خارجهٔ انگلستان میباشد ، موسوم به **انگس همیلتون**(۲) در کتاب خود موسوم به **مسائل آسیای مرکزی**(۳) مینویسد :

« دراین تاریخ انگلیسها چنین‌تصورمینمودند که دولت روس رشته‌ای‌بگردن صدراعظم ایران انداخته بهرجا که میل‌دارند اورا هدایت میکنند وبوسیلهٔ اودرتمام اموداخلی ایران دخالت مینمایند . ازآنجائیکه صدراعظم ایران دردست‌آنها است بدستورایشان اشخاص بمشاغل دولتی نامزد وبرقرارمیشوند ، روسها هستند که همه راپناه داده مجرمین را حفظ میکنند ، حاکم آذربایجان تحت الحمایهٔ آنها است، بایالت خراسان چشم طمع دوخته‌اند و تمام هم خود را صرف توسعهٔ نفوذشان در درنواحی شرقی بحرخزر مینمایند .

دولت ایران بروسها اجازه داده است که دررشت قنسول‌داشته باشند ونمایندهٔ تجارتی‌آنها درتمام‌نقاط ایران برقرارشود ، تمام اقدامات علیه نفوذ دولت‌انگلیس

---

(1) Ijunst , illadvised and Unnecessary .
(2) Angus Hamilton .
(3) Problems of the Middle the East P. 74

است و فعلا مشغول میباشند منافع دولت انگلیس را درآسیای مرکزی تهدید کنند و طوایف افغانستان را علیه منافع انگلیس بشورانند . »

باری بهرعنوانی که بود انگلیسها محمد شاه را از محاصرهٔ هرات باز داشتند و شاه در۱۶شعبان ۱۲۵۴ هجری (مطابق اوایل نوامبر۱۸۳۸) بتهران رسید و تمام مدت سفر و محاصره۱۶ ماه طول کشید . دراین ضمن فتنه‌های خفته بوسایل عمال خارجی بیدارشده اغتشاشاتی درایران بروزنموده بود مانندطغیان **آقاخان‌محلاتی** و غارت محمره واغتشاش و فتنه‌های دیگر که ازهریك بمرور جلو گیری شد وهمه اصلاح گردید .

اما اینموضوع که محمدشاه مجبور شد ازمحاصره هرات دست بردارد همیشه خاطرشاهرا مکدرداشت ، چه میدانست که دراین امر منافع ایران پایمال اغراض دولت انگلیس گردیده و اقدامات آنها ملت‌ایرانرا ازیك‌حق مشروع خود محروم نموده‌است وانتظارداشت‌پادشاهان اروپا دراینموضوع با دولت‌ایران‌مساعدت نمایند.

قبلا اشاره رفت که‌محمد شاه ازمیامی **میرزا حسین آجودانباشی** را برسالت بدربارهای دول اطریش ، فرانسه و انگلستان روانه نمود . دراستانبول از سفیر ایران پذیرائی شایانی نمودند . دروینه **مترنیخ** دیپلمات معروف اطریش که در آنزمان حیات داشت از اوپذیرائی خوبی نمود و بمطالب او رسیدگی کرد . چون دولت انگلیس مایل نبود نمایندهٔ دولت ایران بلندن برود، بمأمور خود مقیم در شهر وینه نوشته بود که به نمایندهٔ مختار دولت ایران که مأمور دربار لندن است اخطارنمایند که دولت انگلستان حاضرنیست از نمایندهٔ دولت ایران پذیرائی کند یااورا درددربارخود بپذیرد. مترنیخ خیلی‌سعی نمود شاید بتواند اجازه تحصیل کند که‌میرزا حسین خان مقدم بلندن برود ولی مورد قبول واقع نشد حتی با یك عبارت خوشمزه بمترنیخ جوابدادند که لطفاً بنمایندهٔ ایران بگوئید بانگلستان سفر نکند .

درتاریخ ناسخ‌التواریخ مینویسد :

« ایلچی‌انگلیس که در نمسه بود حسین خان را دیدارکرده وتذکر داد که

میان دولت انگلیس وایران کار برمخاصمت ومعادات است و سفارت تو در دولت ما پذیرفته نیست اما کارداران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند پالمرستون وزیردول خارجه کس بنزد او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد . دو کرور زر مسکوك تسلیم کنیم و مواجب سپاه آذربایجان را همه‌ساله ازخویشتن برسانیم. حسین‌خان صورت‌حال را عریضه کرده بدست‌فرستادهٔ خود **فرج‌الله بك** روانه درگاه شاهنشاه غـازی داشت و خود روز چهارم ورود ، ادراك خدمت امپراطور نمسه کرده مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند ببود تا جواب مکتوب وزیردول خارجه ازلندن رسید . نگاشته بودند که ما را با دولت ایران‌مخاصمتی نباشد چون مکاتیب مکنایل موارد صفارا مکدرساخته اگر کارداران ایران سخن از در معذرت کنند عذرایشان پذیرفته است ، بالجمله حسین‌خان بعد ازپنجاه روز توقف درنمسه ، پاسخ نامه شاهنشاه ایرانرا از امپراطور گرفته روز۱۱ محرم آهنگ مملکت فرانسه کرد و عصر وارد پاریس گشت . **مسیوژوانین** که در سفارت **ژنرال غاردان** ازجانب **ناپلئون** مدتی درایران بود وزبان فارسی میدانست از قبل‌کارداران دولت فرانسه اورا مهماندار گشت و روزدیگر وزیردول خارجه را دیدار نمود وشبانگاه او ببازدیدآمد وروز سوم حسین خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران همه جای سرفرود داشت وچون خواست نامه شاهنشاه غازی را بسپارد پادشاه فرانسه از جای خود برخاست و کلاه از سر برداشت و نـامه را بگرفت و پس از زمانی بوزیر دول خارجه سپرد و بنشست و فراوان اظهارحفادت و مهربانی کرد ، آنگاه حسین‌خان رخصت‌انصراف یافته بنزدیك **امپراطریس** زن پادشاه رفت وهم در اینوقت نیزپادشاه برسید و گفت خواستم تا سفیر برادر خود را باردیگر دیده باشم بالجمله از آن پس هدیهٔ پادشاه را که یك قبضه شمشیر مرصع بجواهرشاداب و شانزده طاق‌شال رضائی ویك جلد کتاب شاهنامهٔ فردوسی ویك‌جلد کلیات سعدی بود پیش گذرانید . »

باز درکتاب ناسخ‌التواریخ مسطوراست :

« چون‌سفارت حسین‌خان دردولت انگلیس پذیرفته نبود احمال و ثقال خود

را درپاریس گذاشته **مسیو جبرئیل** ترجمان خودرا برداشته بقانون تماشائیان راه لندن بر گرفت ووارد انگلستان‌شد و بلندن ورود کرد. **سرگوراوزلی** که سفارت ایران کرده بود اورا منزل بنمود و چهل روز اقامت جست وروز ۲۳ ربیع الثانی شرحی به لرد پالمرستون وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی میگذرد که با نامهٔ دوستانه وهدیهٔ شاهانه از جانب پادشاه ایران برای تعزیت پادشاه **ویلیام چهارم** وتهنیت جلوس **ملکه انگلستان** مأمورم ونیز سوء سلوك مسترمکنایل را باید شرح دهم تا ایلچی دیگر بجای اوتعیین شود . اکنون که سفارت من پذیرفته نیست نامهٔ شاهنشاه ایران‌را تسلیم کردن شایسته نباشد، اگر ترجمانی روانه کنید که مضمون آن‌را بداند وبفهماند رواباشد. چه،تواند بود که رنجیدگی طرفین‌را مرتفع سازد. بالجمله روز ۱۹ جمادی الاول حسین خان وزیردول خارجه را دیدار کرد وبعد از گفت وشنود فراوان پرده از رازبر گرفت و گفت بعداز اتحاد دولت ایران باروس، دولت انگلیس مأیوس‌شد و همچنان سفر شاهنشاه بهرات سبب آشفتگی هندوستان گشت ونیز مکشوف افتادکه نظم لشکرایران باکارداران و معلمان روس است و بزرگان ایران بیشتر مواجب از دولت روس میبرند. حسین خان گفت اگر بتوان زر وسیم‌را پوشیده گرفت معلم را نتوان پوشیده داشت، ایلچی شما بنمایدکه کدام معلم روس‌در میان لشکر ایران است و دیگر اینکه چگونه شاهنشاه اجازه میدهد که چاکرانش مواجب خوار دولت روسیه باشند، این سخنان کذب همه‌از مکنایل است ، با اینکه کارداران ایران اورا دلجوئی فراوان کردند ، چون خواست سفر لندن کند ، اخبار جنگ کرد و با **حاجی سیدمحمد باقر** که فحل علمای ایران است کلمات زشت نوشت.

اما حسین‌خان چون‌راه‌مسالمت رامسدود یافت صورت‌حال‌را به کنت نسلرود وزیر دول خارجه روس نوشت ونیزاز بزرگان لندن بسیارکس آگهی یافتند ویك شب جماعتی باوزیردول خارجه گفتند آنچه مادانسته‌ایم سرمکنایل درایران بفتنه‌جوئی روزگار گذاشته وچون توخود اورا ازبهر اینکار اختیارکرده‌ای سوء سلوك اورا مستور میداری . درجواب گفت چنین‌است‌لکن چون‌سابق براین **میرزاصالح**

ایلچی دولت ایران از **مسترولك** شکایت آورد و او معزول شد تا کنون سفرای ما درایران مکانتی بسزا ندارند، هم اکنون اگرمن مکنایل را عزل کنم ازاین پس سفراء ما چاکران دولت ایران خواهند بود ، اما بسیار کس از بزرگان لندن و **مسترالیس** و **سرجان کامپ بل** وسر گور اوزلی گفتند مکنایل مردی نجیب نیست و در خور سفارت ایران نبود. در راه دولت ایران زرو سیم فراوان داده‌ایم همه یاوه شد ، اکنون دو چندان باید در راه افغانستان بگذاریم . **دوك ولینگتون** شرحی نگاشت و بزینت طبع در آورده در لندن پراکنده داشت. (در اینجا مکتوب دوك- ولینگتون ترجمه شده) این‌است ترجمه مکتوب دوك ولینگتون که طبع شده:

(ازنگارش پارلمنت وفرمانفرمای هندوستان‌معلوم میشود که‌جنگ افغانستان کاری دراز وخطرناك است. پنجاه هزارتن لشکر وبسیار بزرگان بولایت بی‌آب و علف میروند وازهیچ رسم وراه آگاه نیستند واهل آنولایت دلیر وجنگ آورند و هزار و پانصد میل ازسرحد انگلیس دور است، ماسی سال با ایران دوست بودیم و ایلچی بزرگ درآنجا داشتیم وسه چهار ملیون پوند خرج کردیم ، ایران برای ما قلعه‌ای‌بود که سرراه فرانسه وروسیه‌راداشت تاقصد هندوستان نتوانند کرد. اکنون میگویند ایران معبر دولت روسیه شده، میان دولت ایران وانگلیس سه‌طغرا عهد- نامه موجود است . مقرر است که اگر دولت ایران با افغانستان مقاتله کند دولت انگلیس را درمیانه سخنی نباشد ودر جنگ با افغانستان حق بادولت ایران است ، چه‌از مملکت هرات هنگام فرصت ده‌هزار تن‌از ایرانی اسیربودند، شاهنشاه ایران لابد بتدمیر دزدان لشکر کشیده هرات را محاصره کرد ، با اینکه وزیر بزرگ کامران به‌ایلچی انگلیس نوشت که پادشاه‌ایران لشکربرسرما می‌آورد بشما زحمت نمیدهیم، منع‌نکنید اعانت‌هم نکنید،دولت انگلیس خود هرزه درائی کرد ومهندس بهرات فرستاد وجنگ با دولت ایران کرد و کشتی جنگی بجزیره خارك فرستاده قدری‌از مملکت‌دوست خودراتصرف کردو لشکربزرگ‌به افغانستان‌فرستاد به‌خیال آنکه‌فرمانداران افغانستان بادولت ایران دوست‌میباشند. نیکونوشته است وزیردول

خارجه ایران که بچه‌سبب دولت انگلیس مقاتله مارا باافغانستان سبب دشمنی خود میداند وخود چرا مداخلت میاندازند ، همانا دوستی دو دولت بشرایط عهد نامه است. این‌سخن که‌اکنون‌میگویندمگروقتی‌ایلچی‌مختارشما عهدنامه‌می‌بست فراموش کرده بودند، یا اینکه دولت انگلیس قوت خودرا زیاد میدانند و چنان میپندارند که شکستن عهدنامه وعهد نامهٔ جدید بستن آسان است. همانا اینهمه بدعهدیها مثل کارهای **پیونیك** است که پادشاهی بودبه بدعهدی معروف واینکه‌کارداران انگلیس میگویند هرات کلید هندوستان‌است و‌بسبب دوستی ایران باروس کلید هند بدست روس می‌افتد این‌سخن استوار نباشند. اکنون پنج‌ماه است سپاه ما طی‌طریق‌میکند وهنوز ازسرحد ما بجائی نرسیده است که یك گلوله بدشمن بیندازد و نمیدانم کی خواهد رسید و معلوم میشود که دیگر باره سپاه باید فرستاد و این کلید بسیار ازدر دور است، سپاه روسیه‌اگر عزم هند کند ازهرات بعداز پنج‌ماه بسرحد هند میرسد آنوقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد، مملکتی را که درهم ودینار فراوان نیست و کشتی بسیار نیست و سلطنت بحر نیست چگونه بر هندوستان دست می یابد در صورتیکه یکتن سر گرد مهندس انگلیسی درمیان سپاه هرات بالشکر ایران جنگ میکرد ویکتن وکیل سفارت درکابل بود ویکتن در قندهار وباصرار عهد می‌بستند که با دولت ایران خصومت اندازند ، بزرگان انگلیس چه اندیشه میکنند ؟ ... هیچ نمیگویند اینگونه کردارکار مارا مشکل خواهدکرد وبزحمت خواهیم افتاد؛ **شاه شجاع** که راندهٔ افغانستان است وسی‌سال است مواجب خوار ماست شایسته‌آن نیست که بجای **دوستمحمدخان** که مردی عاقل است بنشیند و او از تجار در صد تومان دوتومان ونیم میگیرد و مملکت‌کابل رابنظم دارد ونیز افغانانرا قوت بسیار است و جنگ آورند ، وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نموده لشکر اوسه بار بیرق را برسر دیوار قلعه زدند و افغانان با دست و شمشیر مدافعه نمودند ونگذاشتند بشهر درآیند ولشکری که ما فرستاده‌ایم بیشتراز هندوستان است وافغانان‌اهالی هندوستان‌را مردجنگ‌نمیشمارند وبسخره میگیرند، بالجمله این دیواری که مابدست خود میخواهیم خراب کرد سنگر سختی درمیان

ماواهل مشرق بود. ـ خاتمه).

اگر چه دلایل دوك ولینگتون محکم ومتین‌بود لکن چون دولت ایران را با روسیه موافق گمان برده بودند مفید نیفتاد، اما حسین‌خان آجودانباشی دیگرـ باره از لندن بفرانسه سفر کرده معلم و ایلچی وآلات حرب طلب نمود .کارداران فرانسه **کنت دسرسی** را سفیر بزرگ نمودند وسه‌تن معلم توپچی ودوتن معلم‌سواره وپنج‌تن معلم سرباز ها حکم دادند که هشت سال ملازمت دولت ایران کنند وبا هر دولتی که دولت ایران جنگ درافکند دست از مقاتلت باز ندارند. **ژنرال داماس** که از شناختگان سرکردگان ناپلئون بود وبعد از او عزلت اختیار کرده بود و خواست درشمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین‌خان همراه شد ونیز چند تن از اهل حرفت برداشته روز دهم رجب از پاریس بیرون شده از راه استانبول و طرابوزان طی مسافت کرده پنجم شوال وارد تبریز گشت.

فصل بیست و دوم

مسافرت میرزا حسین‌خان آجودانباشی به دربارهای دول اطریش، فرانسه وانگلیس

حسین‌خان آجودانباشی درسال ۱۲۵۴ مأمورشد بدربارهای اطریش، فرانسه وانگلیس برود. موضوع ایران مسافرت شکایت ازرفتار غیرعادلانهٔ دولت انگلیس بودکه درقضیهٔ هرات وافغانستان پیش آمده بود.

این‌شخص شرح‌مسافرت خودرا نوشته وگزارشات وپیش آمدهای این‌رسالت رامشروحاً درسفرنامهٔ خود ضبط کرده است، من‌بآن قسمتهائی که مربوط بموضوع ماست دراینجا اشاره خواهم نمود.

میرزا عبدالفتاح گرمرودی که منشی ایشان بوده پس‌از یك مقدمهٔ مختصر که تقریباً صفحهٔ اول سفرنامهٔ اورا اشغال نموده چنین گوید:

«چون بتاریخ ۱۲۵۴ مطابق سال ایت ئیل، عالیجاه رفیعجایگاه . . مقرب الخاقان حسین خان آجودانباشی عساکر منصوره ومبشر مشورتخانهٔ دولت قاهره حسب الامر قدر قدرت سرکار اعلیحضرت قضا قوت شاهنشاهی مأمور بسفارت دول ثلاثهٔ نمسه و انگلیس و فرانسه شدند و بندهٔ درگاه عبدالفتاح گرمرودی که مدتها است از خدام دولت جاوید آیت‌ابد مدت است در نیابت ایشان مأمور گردید ذهاباً

و ایاباً وقایع اتفاقیه را با مجملی از کیفیت اوضاع ربع مسکون و مختصری از چگونگی ولایات کل عالم براً و بحراً ثبت کرده در این نسخه بشرح و بیان آورده به **چهار فصل** موسوم و بر مقدمه وچهار فصل وخاتمه مرتب نمود...»

میرزا حسین‌خان آجودانباشی در ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ ازتبریزحرکت نموده از راه طرابوزان و دریای سیاه باستانبول میرود . درراه عمال دولت عثمانی نهایت احترام را دربارهٔ او مبذول میدارند. دراستانبول نیز بحضور سلطان عثمانی تشرف حاصل میکند . میرزا عبدالفتاح اتفاقات روزانه را بدقت در همه‌جا ضبط نموده است علاوه براین اسم‌هرمنزل ومسافت بین آنها و وضعیت محل همه‌را نوشته است. اینك قسمتی ازآن که باموضوع مناسبت دارد دراینجا نقل میشود:

«در استانبول وزیرمختار انگلیس مترجم خود را پیش آجودانباشی فرستاده پیغام میدهدهرگاه سفیرایران عزم شهرلندن کند قبل‌از آنکه مطالب مسترمکنایل وزیر مختار انگلیس ازدولت ایران بعمل‌آید سفارت اوپذیرفته نخواهد شد واگر بارادهٔ سیاحت برود مختار است و هیچکس ممانعت نخواهد کرد . روز دیگر آجودانباشی کاغذ خوش‌مضمونی بمشارالیه نوشت وخواهش‌نمود که درهرجا مناسب داند بااو ملاقات وبعضی موادرا محاوره نمایند، راضی نشد و جواب کاغذ را بتوسط مترجم پیغام‌داد. خلاصهٔ سفارش این بود که من ازدولت خود مأمور بدخل وتصرف این‌امور نیستم، البته ایلچی‌مرامعذور بدارد.(۱)

درشهروینه یکساعت بعداز ورود، مستشار دولت اطریش ازجانب اعلیحضرت امپراطور اعظم وجناب پرنس مترنیخ آمده شرایط خوش‌آمد واحوال پرسی بجا آورد روزبعد باپرنس مترنیخ ملاقات نموده، دراین بین مشارالیه تفصیلی ازبعضی حرکت رکیك و تحریر باشبهه و تشکیك مستر مکنایل بمیان آورده دو سه طغرا اخبار که در فرانسه و انگلیس موافق نوشتجات او باسمه و منتشر نموده بودند بیرون آورد که مضمون همه دلیل برمراتب بدعهدی وجنگجوئی وبی نظامی دولت علیه‌ایران بوده، درباب‌مقدمهٔ چاپار وسفرهرات بسطی داده حقانیت دولت انگلیس

---

(۱) صفحهٔ ۱۴ ازسفرنامه .

را ثابت کرده بودند.

آجودانباشی هم بملاحظهٔ اقتضای وقت کیفیت اوضاع رابروجه تفصیل ازبدو کج رفتاری مستر مکنایل ومراتب بدعهدی آنها درباب ندادن وجه از قرار عهدو شرط عهدنامه و برهم زدن بعضیاز فصول عهدنامه ومداخله درامر افغانستان بخلاف حق و مراوده با شاهزادگان فراری وتحریك اهالی افغانستان و اطمینان دادن در باره کامران و داستان ترغیب و تحریك وشهادت خلاف بالیوز انگلیس را درباب محمره و اخبار جنگ کردن مکنایل بدون اینکه از جانب دولت علیه ایران نقض عهدی شده باشد و فرستادن جهازات جنگی بسواحل بندرات فارس و ممانعت از آوردن تفنگ ابتیاعی ازانگلستان وسبب سفر بسمت هرات وطغیان افاغنه درشرارت وراهزنی بیان ساخت و ماحصل فصول عهدنامهٔ دولتینانگلیس وایرانراهم بترتیب خوانده مضمون آن را حسب الواقع حالی نمود، معزی الیه همهٔ این فقرات رااز روی انصاف تصدیق و چنین صلاح دانست که تفصیل این مراتب را آجودانباشی کماهوحقه بلغات فارسی نوشته بزبان انگلیسی ترجمه شودتا اینکه هردورا بلندن فرستاده سرکار امپراطور ومن خود نیز مراتب را بطورهای دلنشین قلمی و بدولت انگلیسارسال واظهار کنیم وبگوئیم که ایلچیدولت علیهایران سخنشاین وحرفش چنین است که تفصیلرا نوشتیم ، البته امنای دولت انگلیس بنظر انصاف ملاحظه و معلوم نمایند که درهرباب موافق مضمون عهدنامهٔ مبارک که حق بجانب دولت ایران است و مستر مکنایل بسبب خیالات فاسده و سوء ظن میخواهد که بیجهة فیمابین دودولت بزرگ اساس کدورت و عداوت برپا شود ودولت بهیه انگلیس را درنظر دول دیگر به بدعهدی وعهد شکنی مشهور سازد ، در دوستی ما هرگز باین معنی راضی نخواهیم شد که دولت انگلیس درکل عالم به بدعهدی وعهد شکنی معروف بوده وبحرف واهی و بیحساب مکنایل ازدوستی قدیم دولت ایران قطع‌نظر نماید.

الحاصل تا دو روز تحریر این مراتب و ترجمهٔ آن باتمام رسید و با نامهٔ امپراطور ومکتوب جناب پرنس مترنیخ همراه چاپار دولتی نمسه بدولت انگلیس انفاذ شد .

شب دوم نایب ایلچی انگلیس اظهار نمود که چون دولت ما با دولت ایران درمقام دشمنی ولشکر کشی است لهذا ازجانب دولت خود مأمورم باینکه شما رااز عزیمت لندن ممانعت کنم وبگویم که سفارت‌شمادر دولت‌مامقبول وپذیرفته نخواهد شد . آجودانباشی پرسید سبب دشمنی چیست ؟ او مضامین تحریرات و تقریرات مستر مکنایل رامذکور ساخت. بعداز آنکه آجودانباشی حقیقت را حسب‌الواقع حالی کرد مشارالیه خود اذعان وتصدیق نموده متعهد شد که حقیقت را بدولت خود عرض کند .

بعداز آنکه کاغذها از وینه بلندن‌رسید وامنای دولت انگلیس‌ازورود آجودان‌باشی بآن‌سرحدا ستحضار بهم رسانیدند ، یکنفر کلنل که منصب سرهنگی داشت از جانب جناب لردپالمرستون وزیر امور خارجه دولت انگلیس بچاپاری مخفی بوینه آمده درهمان منزلی که ما منزل داشتیم منزل نمود و ظاهراً میگفت که من مأمور هندوستانم لکن باطناً، منظور استحضار ازمأموریت آجودانباشی بوده است، چنانکه این فقره‌را یکروزقبل‌از ورود، جناب پرنس مترنیخ ازقرار نوشتهٔ ایلچی خودشان که درلندن بود مستحضر شده بآجودانباشی اخبار کرد.

بعد از ورود ، بنای تردد و آمد و شد بمنزل ماها گذاشت ، بلطایف الحیل میخواست که بلکه مطلبی ازاجزای سفارت بفهمد ممکن نشد، الجائاً آجودانباشی را دیدن کرد وبنای صحبت گذاشت اما مأموریت خودرا ظاهر نساخت و گفت که راهی بتوسط اقوام و دوستان خود در سرکار وزیر امورخارجه دارم ومیتوانم مطالب شما را بآنها حالی کنم . آجودانباشی بی‌ساخته وتزویر بمشارالیه جوابداد که من سربازم ، در امورات بجز راستی و صداقت چیزی نمیدانم ازمأموریت توهم خبر دارم بهتر آن است که تو هم که اهل نظامی حیله‌را بکنار گذاشته آنچه تکلیف و مطمح نظر دولت انگلیس است بیان سازی و بنده هرچه مأموریت دارم بدون کم و کسر آشکار کنم، مشارالیه‌را مجال کتمان نمانده بمأموریت خوداقرار نمود و گفت اگر درباب افغانستان مأموریت واجازت ازجانب امنای دولت خود داری ومیتوانی قراری بدهی سفارت‌تو در دولت‌ما پذیرفته ومهماندار توحاضر و کشتی تعیین‌شده

درنهایت احترام بلندن وارد خواهی‌شد. آجودانباشی گفت کدام عهد ومیثاق وقرار ومدار از عهدنامه مضبوط‌تر ومربوط‌ترخواهد بود که بتوسط سفرای مختار طرفین منعقد شده وبه امضای پادشاهان بزرگ رسیده باشد. اگرچنین قرار عمده اختلاف یابد قرار جدید من‌چه اعتبار خواهد داشت ؟... ومن بجز تهنیت وتعزیب و اظهار رفتار واوضاع مستر مکنایل وازدیاد مودت ودوستی مأموریت بتجدید عهدنامهٔ قدیم ندارم اما اگر تکلیف دولت‌شمارا درباب افغانستان دانسته بامنای دولت خودعرض کنم شاید مأموریت تازه بهم رسانم. صراحتاً گفت اگر دولت علیه‌ایران از تصرف ومداخله درکار آن صفحات درگذشته وآنهارا کمافی‌السابق بحال خود واگذارند ، دولت مادو کرور تومان یعنی یك کرور قرض شما راکه بدولت روس دارید قبض رسید گرفته میدهد ویك کرور دیگر ازنقد و اسباب حربیه بدولت ایران کار سازی میکند . آجودانباشی هرچه خواست دراین باب نوشته ازاو بگیرد اوهم در مقابل نوشته از او خواست. آجودانباشی جسارت بدادن نوشتهٔ مزبور نکرده مراتب را مصحوب **فرج‌الله بیك** آدم خود بامنای دولت خود عرض کرد ونیز درباب بعضی مواد دیگرپارهٔ تعهدات ازجانب دولت خود میکرد، درصورتیکه دولت علیه ایران از افغانستان دست بکشد هر ساله مواجب و تدارك قشون سرحد آذربایجان را ما میدهیم وهرچه معلم‌ومهندس بخواهید داده میشود. درهمه‌حال آجودانباشی متمسك بعهدنامه شده بمشارالیه جوابداد که امنای دولت علیه ایران امکان ندارد که باین وعده و حرفها قبالهٔ مملکت افغانستان که ملك ایران است بدولت انگلیس داده و این‌بدنامی‌را تاابدالدهر بگذارند. همینکه کلنل مزبورمأیوس‌شد به‌لندن مراجعت نمود و آجودانباشی مراتب را بطوریکه گذشته بود به‌جناب پرنس مترنیخ حالی و بیان ساخت . جناب معزی الیه بسیار تصدیق کرده و بسر کار امپراطور هم عرض نمود .»(۱)

مؤلف سفرنامه دراین جا شرحی مفصل ازترتیب پذیرائی دولت اطریش از سفیر ایران مینویسد که بسیار جالب میباشد.

---

(۱) صفحه ۳۸ ازسفر نامه.

روز چهارم ورود بپایتخت اطریش امپراطور اجازه میدهد که سفیر ایران بحضور برود. دراین باب مؤلف چنین مینویسد:

«روز چهارم ورود ازجانب دولت بجهة شرفیابی حضور امپراطور اجازه شد. دستور العمل تشریفات که دردادن و گرفتن احترام نامهٔ همایون معمول بوده نوشته بودند و روز پنجم مستشار وسه نفر صاحبمنصب بزرگ و یك عراده کالسکه هشت اسبی که اکثراسباب و آلات آن طلا بودبادو عراده کالسکه شش اسبی منقح آوردند. آجودان باشی در کالسکهٔ اول نشستند، مستشار رانزد خود جاداده وبندهٔ درگاه و **محمد رضا بیك یاور** و دو نفر صاحبمنصب در کالسکهٔ دوم و **محمد حسن خان** و **عبدالرحیم بیك** و طبیب انگلیسی و **مسیو جبرئیل** ترجمان اول در کالسکهٔ سوم نشسته روانه شدیم، تامیدان درخانه درچند جا که قراول بودهمه حاضر باش کرده پیش فنگ وسلام نمودند. درمیدان درب خانه دوفوج پیاده ویك فوج سواره نظام که حاضر بودند تعظیم نظامی بعمل آوردند و درمحوطهٔ عمارت تخمیناً هزار نفراز امراء، وزراء، سرکردگان بزرگ بارخت نظام وجمع کثیری هم از اهل ولایت اناثاً وذکوراً درمعابر ومرتبه های تحتانی و فوقانی عمارت ایستاده بودند. بعداز اینکه ازکالسکه‌ها پائین آمدیم نامهٔ همایون باادب در دودست بندهٔ درگاه پیشاپیش، آجودانباشی وسایراجزای سفارت متعاقب داخل عمارت گشته دراول مرتبه **پرنس-کلارادوف** که باصطلاح آنها ...(۱) اول یعنی سالار که مرتبهٔ جنرالی و لقب شهزادگی داشت ودر مملکت نمسا از همه معتبرتر است با همهٔ اتباع خود تا درب اول عمارت استقبال نمود ودر هیچیك ازاطاق های پائین و بالا تکلیف توقف نشد تااینکه باطاق امپراطوری داخل واجزای سفارت بطوریکه سابقاً آجودانباشی قرار داده بود دردم در ایستادند، بندهٔ درگاه وایشان ومستشار پیش رفته بفاصلهٔ یکذرع ایستادیم، سرکار امپراطور هم سرپا دروسط اطاق باپرنس مترنیخ ایستاده بودند. آجودانباشی اول مأموریت خودرا بزبان فارسی با حسن تقریر عرض ونامهٔ امپراطور را که درکیسهٔ ترمه مکلل بشال رضائی پیچیده شده بود از دست بنده گرفته شال

(۱) این کلمه درسفر نامه‌خوانده نشد.

رابمستشار ونامهٔ همایون رابدست اعلیحضرت امپراطور اعظم تسلیم نمود و سرکار امپراطور هم باکمال تعظیم گرفته دوسه دقیقه نگه داشتند بعدازآن بجناب پرنس-مترنیخ سپرده از صحت و عافیت ذات اقدس شاهنشاهی استفسار و ازمراتب میل و محبت خود فصلی اظهار نمودند.

آجودانباشی عرض کرد که هرچند فیمابین دولتین بعدمسافت ظاهری است ولکن بحمدالله قرب مودت باطنی بسرحدکمال است . درآخر مجلس ازحرکات مسترمکنایل وانزجار دولتانگلیس شمهٔ اظهار کرده فرمودند که ما همیشهبدوستی وخیر خواهی دولت ایران مایل و راغب هستیم و اهتمامات صادقانهٔ خود را بعمل خواهیم آورد تا انشاءالله بلکه کدورت دولت ایران و انگلیس عنقریب بدوستی و محبت مبدل شود و فرمودند تحریرات شمارا ملاحظه و از وقایع اتفاقیه مستحضر شدیم وآنچه لازمبود دراین مورد بدولت انگلیس نوشتیم...

القصه سایراجزاء سفارترا نزدیك طلبیده یکانیکان راموردالتفات فرمودند تااینکه مرخص شدند »

مؤلف دید وبازدید با رجال وبزرگاناطریش را شرح میدهد، بعد با سفراء دیگر که مقیم دربار اطریش بودند دید و بازدید نمودهاند . در این هنگام سفیر ایران از ولیعهد روس هم که برای ملاقات بوینه آمده بود دیدن نموده است . در مهمانی که دولت اطریش بافتخار ولیعهد روس داده بود سفیر ایران نیزحضورداشته است . (۱)

میرزا حسینخان آجودانباشی قریب پنجاه روز در وین توقف نموده، دراین بین جواب کاغذ هم از لندن میرسد . در آن اشاره شده بود که ما با دولت علیه ایران دشمنی نداریم بلکه درباب چاپار و غیره بعضی چیزها فیمابین دولتین واقع شده است ، بعد ازآنکه از جانب دولت ایران عذرخواهی شایسته بعمل آمد البته آنوقت ایلچی آنها در دولت ما قبول خواهد شد .

مؤلف سفرنامه گوید :

(۱) صفحه ۴۲ از سفرنامه

« در یازدهم محرم ۱۲۵۵ از وین حرکت نموده غرهٔ صفر بمحلهٔ **ونسن** که در یك فرسخی شهر پاریس است وارد و آنروز برای اخبار درآنجا متوقف شدیم . مسیو ژوانین ترجمان اول دولت که سابقاً در ایام سفارت جنرال گاردان چندی در ایـران بوده زبان فارسی یادگرفته بود ، دو ساعت بغروب مانده آمده از جانب پادشاه فرانسه‌مراسم‌خوش آمد واحوالپرسی بعمل‌آورد ومذکور ساخت که ازدولت مامنزل‌شایسته برای شما تعیین ومقررشده‌است، منهم‌به تقدیم رسوم‌مهمانداری مأمورم، قرارشدروزدوم ماه داخل‌شهر شویم. مشارالیه رفت وروزدیگر باتفاق دونفرترجمان دولتی آمده سه عراده کالسکه دولتی‌خوب‌آوردند تا اینکه بمنزل رفتیم. اخراجات یومیه‌بقدر کفاف و طباخ و عمله آنچه‌لازم بودمهیا داشتند. همانروز آجودان باشی موافق معمول دولتی وزیردول خارجه را ملاقات وایشانهم شب بلافاصله بی‌خبر آمده بازدید کردند. روز دیگر مسیو ژوانین اظهار ساخت که حسب‌الامر پادشاهی مقرر است که فردا بحضور رفته نامهٔ همیون را برسانید. . . . روزسوم شرف حضورحاصل گشت بوضعی که دوعراده کالسکهٔ هشت اسبی و کالسکهٔ دیگرچهار اسبی از دولت آوردند وباتفاق اجزای سفارت عموماً رفته اول در یکی از اطاقهای عمارت شاهی که بعضی از بستنی و شیرینی حاضر کرده بودنـد همه را متوقف داشتند و پس از صرف قهوه و چای دو نفر ایشیك آقاسی حاضر که منصب جنرالی داشتند آمده از جانب پادشاه اخبـار و احضار کردند تا اینکه بالاتفاق رفته در اطاقی که سرکار پادشاهی در سر تخت نشسته و سرکار ولیعهد و سه نفر شاهزاده در یمین و یسار و بعضی از وزراء و امراء هم ایستاده بودند ، بقاعدهٔ ایران سه دفعه تعظیم کرده پیش رفتیم . آجودانباشی مأموریت خود را چنانکه معمول است بعبارت بلیغه و الفاظ فصیحه عرض و همینکه نامهٔ همایون را از این بندهٔ درگاه خواست بگیرد سرکار پادشاه کلاه از سربرداشتند وبرخاستند و نامهٔ همایونرا بدست خود با کمال احترام گرفته چند دقیقه نگاهداشتند ونسبت به سرکاراعلیحضرت شاهنشاهی‌اظهاریگانگی اتحاد نموده فرمودند خدا میداند ما بدیدن این نامهٔ مودت ختامه فوق‌العاده طالب

و راغب بودیم و انشاءالله تعالی مادام‌العمر مصمم هستیم که قلب خود را بدوستی و الفت شاهنشاه ایران مایل داشته از این ببعد یوماً فیوماً بر مراتب اتحاد ویگانگی از طرفین افزوده مغایرت مطلقاً فیمابین‌این دودولت منظور نشود. بعد از آن نامهٔ همایونرا بجناب وزیر امور خارجه سپرده نشستند و بعضی صحبتهای رأفت آمیز و محاورات عطوفت انگیز به آجودانباشی نمودند و ایشانهم در مقابل هر یك جواب شایسته معروض داشت . »

مؤلف این سفرنامه شخصی بسیار باذوق و دقیق بوده، تمام جزئیات ملاقات را با عبارات بسیارشیرین ضبط نموده است . حضرات را در پاریس نیزخیلی خوب پذیرائی نموده‌اند . پادشاه فرانسه مخصوصاً یکشب آنها را مهمان نموده در سر یك میز با امپراطریس و ولیعهد و عیـال او و جمعی از شاهزادگان غذا خورده‌اند ، شرح این مهمانی‌را مفصل بیان میکند وهدایائی که آجودانباشی ازنظرشاه گذرانده آنها را یکان یکان اسم میبرد و مینویسد :

« هدایای شاه که عبارت از یك قبضه شمشیر مرصع و مکلل و شانزده طاقه شال رضائی بسیار مرغوب و یکجلد شاهنامه بخط نستعلیق خوب و یکجلد کلیـات سعدی باشد در اطاقی که اعلیحضرت پادشاه و سرکار امپراطریس و همشیرهٔ شاه و زن ولیعهد و صبیه شاه و چند نفر دیگر از مرد وزن حضور داشتند بنظر پادشاه رسانیدیم . » (۱)

من مایل بودم قسمتهای زیادی از این سفرنامه را دراینجا نقل کنم، چونکه قالب آنهابقدری مطبوع ودلچسب میباشد که گذشتن از ذکرآنها یکنوع بی‌انصافی است . این سفرنامه بسیار خوب نوشته شده است ، جای آن دارد که قدری همت بخرج داده آنرا طوری که هست بطبع برسانند ولی من آنقسمت هائی که مربوط بموضوع است خیلی مختصر نقل خواهم نمود .

مؤلف سفرنامه گوید :

« روزی که آجودانباشی باقتضای مصلحت دولتی بعزم سیاحت از پاریس عازم لندن میشد شب با بندهٔ درگاه ومسیو جبرئیل ترجمان اول و دو نفر نوکـر عازم

(۱) صفحه ۵۴ از سفرنامه .

شدیم . . . (۱) اول شب بلندن رسیدیم ، دو روز در هتل **مارشال‌تامسن** منزل شد تا اینکه سر گور اوزلی وولك صاحب و **الیس‌صاحب** و **کمبل‌صاحب** و **جنرال‌لیزلی** که همهٔ آنها در ایام سفارت خود و توقف ایـران از دولت علیه مورد التفات شده بودند مکرر بدیدن آجودانباشی آمده از کیفیت بعضی از اوضاع خبر دادند و از آنها تحقیق شد که دراین شهر بهترین هتل‌ها کدام است، گفتند **هتل میور** (۲) و از تمامی هتل‌ها سنگین‌تر میباشد وسر کارولیعهد پادشاه روسیه هم درآنجا منزل کرده بودند لکن عیب آنجا این است که خرج کلی دارد . آجودانباشی بملاحظهٔ بعضی جهات از منزل قدیم به هتل مزبور آمده همـان منزل را که سر کار ولیعهد دولت روسیه اجاره کرده بودند اجاره و توقف نمود . در ایام چهل و یکروز توقف لندن آنچه فیمابین جناب لـرد پالمرستون وزیر امور خارجه و آجودانباشی **گفتگوی** دولتی تحریراً و تقریراً اتفاق افتاده بود بتفصیل تمام در اجزای علیحده و اوراق جداگانه نوشته شده است . » (۳)

در اینجـا مؤلف داخل در تعریف شهر لندن شده از هوا و اقلیم آن صحبت مینماید، بعد از وضع زندگانی اهالی، بعد جغرافیای جزایر بریتانیا ، وسعت خاك آن ، عدهٔ نفوس ، عایدات و مخارج دولتی ، قروض دولتی ، جمعیت لندن وقشون و غیره شرح میدهد (۴) بعد گوید :

« نظر باینکه تفصیل وقایع و کیفیاتی که فیمابین امنای دولت علیه ایران و وکلای دولت بهیه انگلیس اتفاق افتاده‌بود حسب‌الواقع براهالی انگلند و کرسی‌نشینان پارلمنت معلوم نشده بود مستر مکنایل بخیالی که داشت هرچه خواست ، بخلاف ماجرا در لندن باسمه نموده معهذا آجودانباشی کیفیات مزبوره را بانضمام بعضی‌وقایع که ایام توقف لندن تحریراً وتقریراً مابین جناب لرد پالمرستون وزیر امور خارجه دولت انگریز و آجودانباشی اتفاق افتاده بود بجهة استحضار سفرای

(۱) صفحه ۷۲ از سفرنامه .

(2) Mayor Hotel.

(۳) صفحه ۷۳ از سفرنامه .

(۴) صفحه ۸۵ از سفرنامه .

سایر دول و وزراء انگلند وپارلمنت بزبان انگریزی قلمی نمود. تحریراً بیست و سوم شهر ربیع الثانی ۱۲۵۵ هجری مطابق ۱۲ ماه جون ۱۸۳۹ عیسوی . این است تحریرات آجودانباشی :

(بندهٔ درگاه یکسال ونیم پیشتر برسم سفارت با نامهٔ دوستانه وبعضی‌هدایای شاهانه حسب‌الحکم اعلیحضرت شاهنشاه ایران ولینعمت خود خلدالله ملکه وسلطانه بجهة ادای مراسم تعزیت پادشـاه نیکو رأی **ویلیام‌چهارم** و تهنیت جلوس ملکهٔ انگلستان مأمور لندن شده ونیز مأموریت داشت که تفصیل بدرفتاری و بد سلوکی مسترمکنایل راکما هوحقه بامنای دولت بهیهٔ انگلیس حالی کرده خواهش‌دوستانه نمایم که یکنفر ایلچی بزرگ خوش رفتار و قاعده‌دان مثل سفراء سابق که همیشه باکمال خیرخواهی‌وصلاح اندیشی‌رفتار کرده باعث استحکام مبانی اتحاد ویگانگی و دوستی دولتین علیتین میبودند مأمور بتوقف دولت علیه نمـایند . همینکه مستر مکنایل از این معنی استفسار حاصل نمود ؛ فوراً باین خیال افتاده که اگر تواند مأموریت بندهٔ درگاه را موقوف نماید حتی عریضه‌ای در همین خصوص بخاکپای اعلیحضرت شهریاری نوشته مصحوب **مترروانسان** از دارالخلافهٔ طهـران بموکب همایونی فرستاده ازجملهٔ ایراد اویکی این بود که شأن و منصب بندهٔ درگاه برای سفارت کافی نیست، امنای دولت علیه او را جواب دادند که شما خود قریب سی‌سال در خدمت سفرای انگلیس بشغل طبابت که پست ترین شغل اجزای سفـارت است مشغول بودی اما وقتی که امنای دولت انگریزترا به لقب سفارت ووزارت سرافراز فرمودند و بدولت علیه مأمور کردند ما نیز احترام همـان منصب را در مادهٔ شما مرعی و منظورداشته مطلقاً بحثی نکردیم. حسین‌خان که چند سال‌است آجودانباشی جمیع عساکر منصورهٔ دولت علیه میباشد و این اوقات نیز به منصب جلیل مشیری سرافراز گشته است چه جای ایراد تواند بود ، بعد از آنکه مشارالیه از جواب حسابی امنای دولت علیه مأیوس شده یقین نمود که بندهٔ درگاه حسب الامر قدر قدرت عازم لندن شده چگونگی رفتار ناپسند او را بامنای دولت انگریز حالی خواهد ساخت برای اینکه خواهش امنای دولت علیه را دربارهٔ خود معلل بغرض جلوه دهد پاره‌ای فقرات خلاف ماوقع بامنای دولت‌خود نوشت چنانکه‌تاآنروزها

مطلقاً شکایتی نداشت و در آن تاریخ در تبریز ناخوشی صعبی بمزاج بندهٔ درگاه عارض و مدتی اضطراراً بهمین علت در آنجا معطل گردید. مشارالیه قبل از ورود بنده به لندن وارد شده بازبنحویکه خیال داشت مراتب را خلاف اصل واقع بوزراء و امنای دولت خود حالی و بعضی فقرات لاوقوع بی‌اصل هم باسمه نموده تا اینکه امنای دولت بهیه ازاولیای دولت علیه نقار وسوءِ ظن بهمرسانیده نوشتند که سفرای آنها در استانبول ووینه هنگام ورود بنده اخبار کنند که بسبب وقوع بعضی امور که دلیل بر نامهربانی و عهد شکنی و دشمنی دولت علیه ایران نسبت بدولت انگلیس است ، خصوصاً درمقدمهٔ چاپار وحرکت موکب همایونی بسمت افغانستان، سفارت او در دولت ما پذیرفته نخواهد شد مگر اینکه مطالبی که مستر مکنایل از جانب دولت انگریز از دولت علیه ایران خواهش کرده بود کلا بعمل آمده عذر خواهی نمایند .

بنده بعد از شنیدن این پیغام از سفرای انگلیس ، مراتب را بخدمت امنای دولت علیه عرض کرده همراه چاپار فرستاد و در وینه و پاریس دستورالعمل جدید از اولیای علیه رسید .

تفصیل حرکات و بد عهدیهای سابق و لاحق مستر مکنایل را با خواهش او موافق نوشتجات خود که از دولت علیه درخواست کرده و علاوه ، جوابـی که در خصوص قبول شدن مطالب او نوشته بودند بانضمام حقیقت کیفیت چاپار ومراجعت موکب همایون از افغانستان مرقوم داشته بعهدهٔ بنده حکم صریح نموده بودند که بزودی عازم لندن شده مراتب را بامنای دولت بهیه حالی و صدق نیت اعلیحضرت شهریاری روحی فداه را دردوستی دولت انگلیس موافق نامه وسایر نوشتجات دیگر معلوم ساخته رفع شبه و نقـار نماید ، معهذا محض ملاحظه و زیارت حکم محکم ، از پاریس عازم لندن شده روز چهارم ماه ژوئن ۱۸۳۹ وارد و بعد از یکروز دیگر شرحی بجناب لرد پالمرستون نوشته اظهـار نمود که چون بندهٔ درگاه را بسفارت قبول نکردید خلاف قاعده است که نامهٔ همایون پادشاهی‌ونوشتجات دولتی را بشما تسلیم کنم ، لهذا ترجمانی که درخدمت شما امانت داشته باشد مأمور و روانه نمائید

که آنها را ترجمه کرده بملاحظهٔ آن جناب برساند و بعد از حصول استحضار از مضامین آنها شرف ملاقات شاهی‌هم حاصل شده درباب مطالب گفتگو نمایم که بلکه اینگونه شبهه و نقار بکلی از میان دولتین علیتین برداشته شود. جناب مشارالیه **میرزا ابراهیم شیرازی** را بمنزل بنده فرستاده، بعد از اتمام ترجمه و اخبار از جانب‌ایشان روز نوزدهم‌ماه مزبورباجناب معزی الیه ملاقات وصدق‌نیت اعلیحضرت شاهنشاهی روحیفداه در دوستی دولت انگریز کما هو حقه وتفصیل حرکات ورفتار مسترمکنایل که همه مخالف عهود وفصول عهد نامه ومنافی رویه دوستی بودبایشان بیان ساخت و در این ضمن محاوره بسیاری شد، بعد از چهار ساعت گفتگو وسؤال و جواب آخرالامر جواب صریح دادند که هرچه مستر مکنایل در ایران کرده است همه موافق دستور العمل و رضای امنای دولت انگلیس میباشد و درازای آن خدمات مشارالیه از این دولت بمناصب و مفاخر عالیه سرافراز گشته و نیز صریحاً بیان نمودند که بعلت دوستی و موافقت دولت ایران با دولت روسیه دولت‌انگلیس بالمره از دوستی دولت ایران مأیوس است و مضامین نامهٔ شاهی و نوشتجات امنای دولت ایران هم بخلاف ما فی الضمیر ایشان است و آنچه مستر مکنایل تحریراً و تقریراً باین دولت عرض کرده است دولت ما همه را راست وصحیح میدانند، بندهٔ درگاه هرچه بادله وبراهین حسابی‌جواب گفتم که شاید تأثیری‌نماید فایده نبخشید، بجز فقرات اولی چیز دیگر مسموع نگشت خصوصاً هر وقت که از مراتب سوء سلوك و رفتار زشت مستر مکنایل سخنی میرفت بغایت تغیر و کدورت کرده اسناد بد عهدی را بامنای دولت علیه میداد، خلاصه بعد از حصول یأس و حرمان از تحریرات و خیالات جناب لرد پالمرستون، بجهة اتمام حجت سه فقرهٔ دیگر در افتتاح ابواب دوستی بایشان تکلیف نمودم که بلکه یکی قبول نماید. فقره اول این است :

چون منظور نظر شما چنین‌میباشد که‌شکایت مسترمکنایل مطلقاً مذکور نشود پس‌نامهٔ‌همایون شاهنشاه‌را که مشعر برمراتب تعزیت‌وتسلیت ومبنی‌برمراتب دوستی و الفت بوده بهیچوجه اسم مشارالیه در آن مرقوم و مذکور نشده است با هدایای

شاهانه بنظر انورملکه برسانید و در باب چاپار و سایر مواد بهرطوری که‌لازم است رفع شبهه ورنجش از امنای دولت انگریزخواهد شد . بندهٔ در گاه ازجانب دولت خود سفیر و امین هستم که درحضرت ملکه ونزد امنای انگلتره عذرخواهی‌شایسته نمایم اگرچه در حقیقت و نفس‌الامر هیچیك از آنها حقیقت نداشته مطلقاً بامنای دولت علیه بحثی وارد نیست ولیکن بندهٔ درگـاه محض برای اینکه ایام نقار و کدورت بی‌سبب وجهة فیما بین این دو دولت قوی مکنت طول نیابد بدون ملاحظهٔ مغایرت ، در باب رفع کدورت ازاین دولت عجالتاً مسارعت ورزیده شاید به مؤالفت و مطابقت مبدل کنم .

فقره دوم:ــ اینکه هر گاه خواسته باشند که‌نامهٔ دیگر نیزازسر کارشو کتمدار اعلیحضرت شاهنشاهی بجهة دلجوئی پادشاه انگلستان برسد مضایقه نیست اما بعداز قبول شدن بندهٔ در گاه که علامت دوستی والفت است آنقدرفرصت بدهند که مراتب را بامنای دولت علیه عرض کرده جواب حاصل نمایم، دراینصورت متعهدم که امنای دولت ایران ازقبول خواهش دولت بهیه انگریز هر گز مضایقه نکرده نامهٔ دیگر نیز بفرستند .

فقره سوم :ــ گفتم اگر میل دارید که این امور در ایران تمـام شده رفع اشتباه و نقار گردد، چه بهتر ایلچی مختاری تعیین و همراه کمترین روانه نمایند. نیز متعهد میشود که اتمام این مطالب جزئیه و رفـع این شبهات واهیه در دربـار معدلتمدار حضرت شاهنشاهی شده سفیر مزبوراز رفتار وخلوص نیت و کردار امنای دولت جاوید قرار ، رضامندی وخوشنودی بیشمار حاصل نمایند . جناب معزی‌الیه هیچیك راازاین‌سه فقره‌قبول نکرده جوابدادمادامی که مطالب‌دولت انگریزازدولت ایران بعمل نیامده است نه سفارت شما مقبول ونه سفیر دیگر از این دولت مأمور خواهد شد ونه دولت ما بدوستی شما مایل خواهد بود. بندهٔ در گاه گفتم که مطالب دولت شما منحصر بهمان پنج فقره میباشد که مستر مکنایل در ضمن عریضه خود بخاکپای شهریاری روحیفداه وامنای دولت علیه ایران عرض کرده است، هرچند بعضی از آنهـا مخالف عهد نامهٔ دولتین علیتین بوده لکن امنای دولت علیه محض

رعایت روابط دوستی والفت همه را پذیرفتند و مضمون کاغذ مقرب الخاقان **میرزا علی** نایب **جناب میرزا مسعود** وزیر امور خارجهٔ دولت علیه که در جواب عریضهٔ مستر مکنایل حسب الامر قدر قدرت شاهنشاهی روحیفداه درتاریخ ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۲۵۴ نوشته‌اند و مشارالیه خود مضمون آن‌را در لندن باسمه نموده است ثابت میکند که همین مطالب پنجگانه در حضرت فلك رفعت خسروانه بدرجهٔ قبـول و انجاح مقرون شده است واگر مستر مکنایل انصاف مینمود و منظور او بهانه‌جوئی نمیشد همان کاغذ درمقدمهٔچاپاروسایرامور کافی ووافی‌بود. جواب‌جناب معزی‌الیه این شد که چون بعضی از مطالب مزبوره بعمل نیامده الـی الان معوق میباشد و چنانکه **کلنل شل** نیز این مطلب را دربیست و دوم نوامبر مطابق سوم شهر رمضان بجناب وزیر امور خارجه دولت ایران صراحتاً اظهار داشته است که اگر مطالب دولت‌انگریز بزودی صورت انجام‌نیابد امنای دولت مابرخود لازم‌خواهند نمود که اکتفا بهمین مطالب نکرده تکلیف زیاد کنند ، معهذا مطالب دولت انگریز ، حال زیاده از آن پنج فقرهٔ مسطوره میباشد. بندهٔ درگاه در جواب گفتم که لامحاله باید در اینجا یا در ایران باکسیکه از طرفین مأمور شده باشد گفتگو و بانجام و اتمام مطالب پردازند . در اینجا که نامهٔ مبارك پادشاهـی و نوشتجات دولت علیه را در استحکام شرایط دوستی و رفع شبهه و رنجش کافی ندانسته سفارت بندهٔ درگاه را نمی پذیرند و سفیر دیگـر نیز بدولت ایران نمیفرستید و در ایران هم کسی را ندارید که امنای دولت علیه با او محاوره کرده قراری در خصوص مطالب سابقه و لاحقهٔ شما بدهند ومسترمکنایل هم هنگام بیرون‌آمدن با وصف‌آنکه‌آنهمه دلجوئی دربارهٔ او بعمل آوردند متقـاعد نشده اخبار نامه جنگ از جانب دولت انگلیس بامنای دولت علیه نوشت واجزای سفارت وصاحب منصبان انگلیس را عموماً بسمت بغداد وارزنةالروم فرستاد ودراینصورت واضح است اینجا وآنجا بالمره راه گفتگو از طرفین مسدود میباشد مگر اینکه ملائکهٔ آسمان و زمین در عالم غیب از جانب شاهنشاه روحیفداه و ملکه انگلستان بـا هم گفتگو کرده درباب دوستی دولتین علیتین قراری بدهند. اما باز پاره‌ای چیزها که بواسطهٔ سوء ظن و افترای مستر-

مکنایل بالا آمده بـایشان یقین شده بود . بامنای دولت علیه اسناد داده تکرار و تذکار کردند و این بندهٔ درگاه نیز درمقابل هر یك جواب شایسته گفته به منزل بر گشت .

روز بیست ودوم ماه مزبور بازرقعه‌ای بایشان نوشته بعضی ازمطالب که فیمابین گذشته بود مکرر نمود که شاید درآن کاغذ تأمل و تفکری کرده موافق حساب و انصاف جواب بدهد(۱) .

این است سواد رقعهٔ بندهٔ درگاه که بوزیر امورخارجه نوشته‌ام

مخدوماً مطاعاً ، مقصود کلی ومنظوراصلی ازمأموریت‌بندهٔ بدرگاه باین‌دولت بعدازادای مراسم تعزت و تهنیت دو امربود ، یکی‌آنکه چون بعضی شبهات دراین تازگیها ظاهراً منشأ نقار و رنجش خاطرامنای این دولت از دولت ایران شده‌است بندهٔ درگاه ازدردوستی درآمده رفع شبهه و نقار از دولت بهیه نمایم تا مبانی اتحاد قدیمی را تأکید وتشیید جدید حاصل آید ودیگر اینکه بعضی امور راکه ازجمله ضروریات مملکت داری بوده تعلق بهردو دولت داشت نیزباستحضار واستصواب‌آن جناب فیصل‌داده‌قرارمحکم و عهدومیثاق مستحکم درآن موادثابت وقائم گردانیم . درباب فقرهٔ اول حصول‌آن مطلب بدو طور ممکن بود ، یکی‌آنکه امنای ایندولت نامهٔ مبارك وفرمایشات اعلیحضرت شهریاری را بـا نوشتجات امنای دولت علیه در دوستی ورفع‌شبهه ونقارکافی دانسته بتفصیل ما مضی نپردازند ویاآنکه چون تابحال کیفیات و تفاصیل آنوقایع را تنها از یکطرف یعنی ازکسان و متعلقان دولت خود شنیده بودند درمقابل نیزبایست چنانکه مقتضی انصاف بود بشنوندکه ما هم درآن مواد چه داریم ودرجواب آن اخبارچه توانیم گفت ، اما روز چهارشنبه نوزدهم ماه چون فیض‌ملاقات‌حاصل شدتادرآن امور و مواد گفتگوئی‌رود اگرچه بنده باکمال

---

(۱) صفحه ۹۱ ازسفرنامه .

اطمینان داخل دولتخانهٔ سرکارشدم لکن بغایت متأسفم که بعدازچهارساعت گفتگو ازطرفین بالاخره با نهایت یأس ازخدمت مراجعت کرد، چه ، ازتقریرات سرکارنه همین فقرات واضح بود وبس که ملفوفهٔ اعلیحضرت‌شاهنشاهی را که با کمال دوستی و از غایت صدق نیت بملکهٔ انگلستان دررفع شبهه نوشته بودندکافی ندانسته قبول نکردند و نوشتجات امنای دولت علیه را نیزمیگفتند راست نیست ، بلکه جناب سامی راهم‌چندان مایل ندیدم که درمقابل آن فقرات چنانکه بایست بجواب‌مخلص گوش دهند یادر آنها تأملی نمایند . اهالی انگلستان خاصه امناء واعیان این دولت درعالم بعدالت وانصاف معرومند واین‌برحیرت مخلص افزوده که سرکار ملازمان، درمیان مدعی و گواه امتیاز چندان نمیدادند . با وجودآنکه رعایت این معنی از لوازم قانون عدالت است وازامنای دولت علیه ازچندین جهت شکایت کردند لکن ثبوت‌آن فقرات را تنها بشهادت نوشتجات خودآن اشخاص که منشأآن شکایات ودر حقیقت‌مدعی ما بودند میگذاشتند وازاینطرف مخلص که از جانب امنای دولت‌خود دررد آن فقرات جوابی حسابی عرض میکردم ، ملازمان سامی‌را دراصغای‌آن مطلقاً تأمل نمیرفت ودرمقابل تحریرات و تقریرات همان اشخاص که در معنی خود منشأ فساد واخلال شده بودند براثبات قول وفعل خودشان مکررمیفرمودند ، دولت‌علیه ایران را نیزازاطوار ورفتار گماشتگان دولت انگلیس شکایت چندی بود که‌تفصیل آنها رااززمان ملاقات بخدمت سامی‌بیان نموده اغلبی را موافق عهدنامه وتقریرات مسترمکنیل مدلل و ثابت کردم و اعلیحضرت شاهنشاهی روحیفداه هرگز اعتقاد نمیفرمودند باینکه آن‌اطوارناپسند وحرکات‌ناشایسته موافق دستورالعمل واسترضای امنای این دولت ازآنها صادرشده باشد وکمال اطمینان داشته‌اند کـه هروقت آن فقرات بسمع امنای این دولت برسد البته ازآن اشخاص مؤاخذهٔ خواهندفرمود، اما ازقرارتقریرات سرکارشما، امنای این دولت نه همین باآن اطوار وامور راضی بودندوبس بلکه‌آن حرکات‌بعینهاموافق فرمایش ودستورالعمل امنای دولت‌انگلیس ازایشان بظهورپیوسته حتی بپاداش‌آن اطواربعضی ازآنها دراین دولت بهیه بمناصب ومفاخرعالیه‌سرافرازشده‌اند . هرگاه‌مخلص مراتب را درخاکپای مبارك‌شاهنشاهی

عرض کنم این معنی برحیرت وتعجب خاطرحضرت شهریاری بمراتب خواهدافزود و بلکه ازدوستی واتحاد باطنی این دولت نسبت بدولت علیه بکلی مأیوس خواهند گردید ، سرکارملازمان که ازامنای دولت علیه ایران بعضی شکایات میفرمودند و در بین محاوره که مخلص جوابهای حسابی و مسکت میگفت بالاخره خود اذعان نمودند که اکثری ازآنها منجمله خانهٔ **مسترتاد** و تنخواه **سرهنری بیتون** و تتمه مواجب معلمین انگریز وغیره جزئیات بوده و رفع آنها بآسانی تواند بود ، بلکه مایه نقار ورنجش فیمابین دولتین نخواهد گشت. اما عمدهٔ مادهٔ شکایت و کدورت این‌دولت‌ازدولت‌ایران‌دوفقره‌است‌یکی‌فقرهٔ چاپار،دوم‌حرکت‌موکب همایون‌بسمت هرات. بخصوص چاپاردرنوشتجاتی که شماخود ملاحظه وترجمه نموده‌ایداعلیحضرت شاهنشاه‌روحیفداه صریحاً بیان فرمودند که چاپارمزبوررا قراولان اردوچندساعتی نشناخته نگهداشته بودند ، بعد ازآنکه معلوم شدآنشخص کیست فوراً بانوشتجات سربمهری که داشت سالماً نزد **مستراستودارت** فرستادند . با وصف این بازخاطر مبارك‌مامتأثرومتأسف گشت وبارهاازامنای‌دولت‌علیه‌بجهة دلجوئی‌مسترمکنایل‌مأمور فرمودیم ، حتی جناب جلالتنصاب فخرالاسلام حاجی میرزاآقاسی راکه در ممالك محروسه ایران از ایشان معزز ومحترم ترکسی نیست برای دلجوئی او فرستادند راضی‌نشده متقاعد نگشت . چون‌سرکارملازمان‌فرمودند که این فقرات دردلجوئی این دولت کفایت نمیکند لهذا بعهدهٔ مخلص لازم شد که حقیقة امررا حسب‌الواقع به ادله و براهین درهرباب بیان نماید که بلکه به‌آن تقریب نقار خاطروکدورت بالمره ازاین دولت رفع شود . اما این معنی موقوف بود براینکه آنچه از طرفین واقعاً اتفاق افتاده‌باشد تکرار کرده بغورمطلب رسیده ببینیم که دراصل واقع‌خلاف قاعده ازامنای دولت علیه رو داده یاآنکه‌تقصیرواشتباهکاری ازجانب وکلای‌دولت بهیه‌ظاهرشده‌است ودراینکه‌آن چاپارموافق تقریرخودش ازهرات برمیگشت شکی نیست وازآنطرف هم مسترمکنیل علانیه میگوید که من‌اوراتا مشهد بیشترنفرستاده بودم.پس،ازاین دوفقره‌معلوم‌است که‌آن‌چاپاروقتی که‌قراولان‌اردواورا معطل کرده بودند فرستاده وچاپار مسترمکنایل نبوده است ، دراینصورت **ایلچی** وامنای دولت

انگلیس را ازنگاهداشتن او چه جای شکایت تواند بود و بعلاوه خودآنشخص هم اگرچه اولا کیفیت حال خود را نزد قراولان بدرستی بیان کرده بود بالاخره از قراریکه شما خود حقیقت تقریراورا بسمت طبع درآورده باسمه کرده‌اید ، بعد از آنکه مکرر از او پرسیدند که تو کیستی و از کجا می‌آئی و بکجا میروی چنین جواب داده است که من چاپار ایلچی انگلیس بودم و تا مشهد مأموریت داشتم امـا شنیدم که صاحب انگلیس در هرات بیماراست و من خود سر بدیدن او رفته بودم و حالا از آنجا مراجعت مینمایم و با اینهمه اگر آنشخص ایرانی همانوقت‌پاسپورد یا نوشته‌ای ازخود مسترمکنیل هم‌دردست میداشت بلاشبهه محض پاس‌خاطر اولیای دولت انگلیس ابداً کسی‌اورا معطل نمیکرد و درباب‌حرکت موکب همایون‌بسمت هرات اولا اگرچه جناب سامی و سایرامنای این‌دولت از روی انصاف‌اذعان دارند براینکه امر منافی شروط عهدنامه و مناقض فصول شرطنامهٔ دوستی دولتین علیتین نبود اماچنین تقریر فرمودند که تشریف بردن موکب همایون بسمت هرات‌باغوای دولت روسیه بوده و اخراجات سفرهم از دولت مزبورکارسازی شده است ومعلمان روسیه به تنظیم افواج قاهره مأمور و مشغول بوده و هستند ، لهذا برما لازم‌شد که بجهة محافظت سرحدات ممالك شرقیهٔ خـود ، امنای دولت علیه را از آن اراده برگردانیم . مخلص درجواب‌این فقره عرض کردم که اثبات این معنی از کجاشده است و دلیل براینکه دولت روسیه‌دولت ایرانرا به تنبیه افاغنه واداشته کدام است ؟ وحال‌آنکه بغیرازگفته ونوشتهٔ گماشتگان خود دراین باب مستندی نداریدوموافق انصاف این تنها ، دلیل برصدق شما وکذب ما نمیتواند شد و دیگرآنکه فرمودند که معلمین روسیه به تعلیم افواج قاهره مشغول‌بوده وهستند مخلص بازعرض‌میکنم که اگرشما همین یك فقره را ثابت نمائید بنده یکدفعه ازجانب دولت خودتسلیم میکنم که سایرفقرات هم راست بوده و حق با شماست و اثبات این فقره در صورت صدق برشما بسیارآسان است ومثل پول نیست بگوئید مخفی گرفته‌اند ، بفرمائید که کدام شخص و کی وبچه‌اسم ورسم ازمعلمین روسیه در کدام فوج‌بوده است؟ بغیر از اجزای سفارت که بخدمت دولت ایران مدخلیت نداشته‌اند ، دیگر امنای ایـن

دولت خود اقراردارند براینکه موکب همایون محض رضای خاطر وخواهش امنای دولت انگریزدست ازمحاصرهٔ هرات برداشته مراجعت فرمودند و این معنی را نیز مطابق قوانین مطاعه برکافهٔ اهالی ایران واضح و عیان کردند . با وضوح و وقوع این مطلب وفقرهٔ اول که محض خیال و سوء ظن است منافات کلی دارد که شاهنشاه ایران باموکب همایون بتحریك و پول و معلمین روسیه بسمت افغانستان حرکت فرمایند و بعد از اتمام اینکار وغلبهٔ کل صفحات بخواهش دولت انگریز مـراجعت فرمایند . علی ایحال در خاتمه عرض میشود اگر چه بنده را ممکن نشد موافق فرمایش ودستورالعمل اولیای دولت علیه چنانکه منظور نظرومکنون خاطرمهرپرور اعلیحضرت شاهنشاهی بود التیامی فیمابین دولتین علیتین بدهم تا دوستی قدیم را تأکید جدید حاصل آید اما بازازجناب شما کمال امتنان‌دارم که تا بحال آنقدر مخلص‌را فرصت داده‌اید که خدمت محوله بخودرا تا اینجا بعمل آورده‌بیان واقع و میل خالص مبارك شهریاری را در دوستی و اتحاد بامنای این دولت اظهار کنم . متوقع است که جواب همین رقعه را نیز بهر وضعی که اصلاح دانند بزودی لطف نمایند تا ازخدمت ملازمان مرخص شوم که زیاده زحمت دادن مخلص‌درصورتیکه کار ازپیش نرود و پای انصاف بمیان نیاید دراین مملکت بی‌حاصل خواهدبود ، (والسلام خیرختام) .

چون اهل پارلمنت از کیفیت اوضاع این چند روز فی الجمله استحضار بهمرسانیده بودند لهذا شب ۲۳ ماه مزبور از جانب لردپالمرستون سئوال کردند که‌ما نمیدانم بادولت ایران دوستی داریم یادشمنی وایلچی‌دولت ما که بتوقف دولت ایران مأمور بود چرا آمده وبچه علت مواجب باو داده میشود ؟ جواب داده که الان بادولت ایران نه‌دوستی داریم ونه‌دشمنی، مستر مکنیل برای‌کاری بلندن‌آمده ومادام توقف در اینجا نصف مواجب باوداده میشود وباین حرف متین ایشان اهل پارلمنت عموماً دست بهم زده خندیده بودند وصبح ، این کیفیت باسمه گشته منتشر شد وروز دیگر رقعهٔ علیحده باین مضمون نوشته بجناب معزی‌الیه فرستادم.

(سواد رقعه)

« مخدوما مطاعا ، دوستدار یقین داشت که سرجان مکنیل کیفیت بیرون آمدن خود را از ایران تابحال خدمت آنجناب حسب الواقع عرض وحالی نکرده است . اما از قراری که امروز درکاغذ اخبار پارلمنت ملاحظه ومعلوم شد آنجناب فرموده‌اند که مشارالیه برای‌شغلی‌بلندن آمده،وحال آنکه‌او بعد ازآنهمه‌دلجوئی‌ها که در باب دلجوئی چاپار و غیره از جانب امنای دولت علیه بعمل آمده متقاعد نگشت ، وقت آمدن اخبار نامهٔ جنگ نوشته و اتباع سفارت ومعلمین انگریز را نیز که بتوقف ایران مأمور بودند بطرف بغداد و ارزنةالروم روانه ساخت ، نه تنها اخبار جنگ به امنای دولت علیه نوشته بلکه بعلمای ممالك محروسهٔ ایران هم بعضی مضامین مبنی براخلال و افساد امور دولتی نگاشت ، منجمله خدمت جناب فخرالاسلام آقا سیدباقرمجتهداصفهان، از زنجان فرستاد که تفسیرآنرا روزملاقات بخدمت سامی بیان نمودم . چون استحضار ملازمان از کیفیت اینمراتب لازم بود لهذا مصدع شد والسلام.»

زیاده ازپانزده روز طول کشید که ازجانب لرد پالمرستون جوابی نرسید . بازرقعهٔ جداگانه‌باکمال ادب خدمت ایشان نوشته جواب نوشتجات خودرا خواستم و روز روانه شدن خود را از لندن معین کرده اظهار داشتم . تا هشتم ماه جولای بهیچوچه خبری نشد و در همانروز که میخواستم ازلندن بیرون آیم میرزا ابراهیم ازطرف ایشان آمده خواهش نمود که اگر دوسه روز دیگر رفتن خود را موقوف نمائی جواب نوشتجات توخواهد رسید واگر خواسته باشی‌ملاقات دیگر نیزمقدور است. اگرچه بندهٔ درگاه روز اول ملاقات ازرفتار ومحاورهٔ ایشان بکلی مأیوس بوده یقین میدانستم ازجواب نوشتجات مسطوره هم فایده‌ای مترتب نشده ازملاقات ثانی نیز برای دوستی دولتین علیتین نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد اما محض بجهة

اینکه بنده خودمورد بحث نشوم وایشان نگویند که من در گذشتن امورعجله نمودم، اگر بنده بدانم از توقف من بقدر ذره‌ای در مراتب دوستی دولتین علیتین خواهد افزود مضایقه از اینکه یکسال تمام بمانم ندارم تا به سه روز چه رسد ، تا هروقت برای‌ایشان مقدوراست جواب نوشتجات را بدهند. بنده عزیمت خودرا نظر بفرمایش ایشان موقوف داشته منتظر خواهم بود و برای ملاقات ثانی نیز هر روز که معین فرمایند بنده حاضر هستم.

روز یازدهم ماه مزبور نوشتهٔ مفصلی از جناب ایشان رسید و روز ملاقات را دروقت ظهر روز دوازدهم معین کرده بودند.

درجواب نوشتجات بجواب رقعهٔ ثانی مطلقاً اعتنا واشاره نکرده جواب رقعهٔ اول اگرچه تفصیل بیحاصل داشت‌ولیکن هیچیك مطابق سئوال نبود.همان فقراتی که‌در ملاقات روزاول بتقریر بیان ساخت تحریراً تکرار نموده بودند، تفاوتی که داشت این‌بود که چندفقره برمطالب دولت انگریز افزوده بودند.

روز دوازدهم ، همان وقت مقرر بخدمت ایشان رفتم که شاید در گفتگو و محاوره قراری بشود، باز مطلقاًکار سازی نشد وبجزفقرات روز اول چیزی تقریر نکردند بلکه پاره‌ای تکالیف شاقه نمودند که روز اول بیان واظهار نساخته بودند . لهذا بعداز اتمام حجت مأیوس و خدا حافظی گفته مراجعت نمودم وپاره‌ای فقرات دیگر که درملاقات اول وثانی‌ازراه شکایت‌نسبت بامنای‌دولت‌علیه ایران گفته وبنده ایشانرا بروفق حساب مجاب نموده بودم.بدین تفصیل است:

ازجملهٔ مطالب لردپالمرستون یکی این بود که وزرای دولت علیه ایران‌از دولت روسیه‌مواجب ومقرری دارندواموررات را کلا بخواهش آندولت میگذرانند. جواب گفتم که قرار مملکتداری و سلطنت دولت علیه ایران مثل دولت انگریز بمصلحت وزراء وجمهور نیست بلکه جمع اوامر ونواهی بحکم وفرمان اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه منحصر بوده ازوزراء وامناء احدی را یارای‌آن نخواهد شد که تواندد‌خل وتصرف نماید و دیگر پیشکار بزرگ دردولت علیه که عمدهٔ احکام بتوسط ایشان‌جاری میشود جناب جلالت نصاب فخرالاسلام قبلةالانام حاجی میرزا۔

آقاسی سلمه‌الله تعالی هستند ، محض قوام دین وملت متحمل زحمت شده ابداً بمال دنیا احتیاج و اعتنا ندارند وتاامروز از سرکار شاهنشاه عالم پناه ولینعمت خود خلدالله ملکه نیزمواجب ومنصب مرسوم ولقب قبول نکرده‌اند تا بدولت دیگر چه رسدو همچنین جناب‌میرزا مسعود وزیرامورخارجه دولت علیه ازمکرمت ومرحمت شهریاری علاوه براخراجات خود مواجب ومداخل داشته مطلقاً احتیاج ندارد که از دولت خارج پول گرفته بدولت خود خیانت نماید. اسناد چنان نسبت بچنین اشخاص محترم افترای محض و محض افترا بوده از بابت بی انصافی است و اگر فرضاً اعلیحضرت امپراطور اعظم‌دولت بهیه روسیه‌از راه دوستی ومعیت بادولت علیه تعارفی یامواجب وانعامی بیکی ازنوکران دولت علیه‌بدهند خلاف معاهده‌ای میان ما وشما نخواهد بود ، چنانکه دولت بهیه انگریزمدت بیست سال متجاوزاست که بمیرزا ابوالحسن‌خان وزیرامورخارجهٔ سابق دولت علیه مواجب میدهند وتاامروز هیچ دولت این معنی را بحث نکرده است ویکی دیگر از شکایات ایران این بود که احترام ایلچی دولت روسیه دردولت علیه بیش از ایلچی دولت ایران بوده است بنده درجواب ایشان عرض وبیان کردم که ایلچی دولت بهیه روسیه ازمنصب‌جنرالی بسفارت ایران مأمور گشت وایلچی شما از شغل طبابت . با وجود این مراتب ، باز محض احترام دولت انگریز هردو درنظرذیل اولیای‌دولت علیه درآبرو علی‌السویه بودند وبلکه مراعات جانب ایلچی شمابعضی اوقات زیاده ملاحظه ومنظور میشد . علامات احترام وبی احترامی دربارهٔ او منوط بکمال ونقصان مرحمت شاهنشاهی و امنای دولت‌علیه ایران بوده‌است وبس. فی‌الحقیقه التفات عمده‌ای که از دولت‌علیه درحق این دونفر سفیرشامل شده وظهور یافته اعطای صورت همایون بود که بهردو مرحمت گشت و همیشه جای هردو در سلام مساوی بود. امنای دولت علیه نیز در تحریر وتقریر ونشستن وبرخاستن ودید و بازدید مطلقاً فیمابین آنها تفاوت منظور نمیکردند ، حتی همان اوقات که مستر مکنیل با دشمنی ازایران بیرون میآمد و **کنت سیمونیچ** هم درآن بین از دولت خود احضار شده بود وامنای دولت علیه از حسن سلوك و رفتار او کمال رضامندی داشتند باز مثل **محمود خان** نوکر معروف

وبزرگ بمهمانداری مسترمکنیل مأمور گردید وهمراه‌ایلچی دولت روسیه مهماندار مشهورومعروف‌نبود. درهرحال‌ازدولت علیه مطلقاً نسبت‌باوبی‌احترامی نشده است و اوقاتیکه مشارالیه درمملکت ایران متوقف وهمه صاحبمنصبان انگریز مقیم بودند دولت انگریز علی‌الغفله بدون اخبار جهاز جنگی بسواحل فارس فرستاده جزیرهٔ **خارك** رامتصرف شدند. موافق قانون کل عالم همانوقت دولت علیه حق داشت که مسترمکنیل وسایراتباع سفارت رادرعوض‌جزیرهٔ مسطوره محبوس نموده‌نگهدارند، اما بمحض ملاحظهٔ حقوق دوستی قدیم و احترام دولت بهیه و جهاً من‌الوجوه بی‌احترامی نکردند، یوماًفیوماً برمراتب عزت وحرمت‌اوافزودند. شایدبعضی‌ازاواسط‌الناس که از قانون دولتی اطلاع و آگاهی ندارند کمافی السابق در باب مصاحبه گاهگاهی باو رجوع کرده باشند و مشارالیه از این معنی تغیر بهمرسانیده نسبت بخود بی‌احترامی دانسته است ودر حقیقت ازنادانی آن اشخاص است نه بی‌اعتنائی دولت علیه ودیگر ازبندهٔ درگاه نیز شکایت کرد و گفت‌کاغذ هائیکه از وینه بمن نوشته بودی‌هم موافق صلاحدید ایلچی روسیه وبلکه از قرار مسوده و دستورالعمل او بوده است بنده گفتم که بعلت ناخوشی دروینه مقدور نشده بنده راکه با سفرای دول‌دیگر عموماً سفیردولت بهیه روسیه خصوصاً مراوده ودید وبازدید کند، چنانکه ایلچی‌دولت روسیه عکس‌این شکایت را ازبنده مینماید ودیگر آنکه الله‌الحمد در نوشتن و گفتن حرفهای حسابی خود عاجز نبودم‌که بمصلحت و مسودهٔ دیگران محتاج باشم . در جواب گفت‌که چند روز پیشتر جناب حاجی شرحی بمن نوشته توسط سفیر دولت فرستاده بودند و من بهمین علت مضمون آنرا درباب مطلبی که منظور او بود کافی ندانسته قبول نکردم . ازاین اوضاع معلوم و واضح است که جمیع کارهای دولت ایران بمصلحت و صلاحدید و کلای دولت روسیه میباشد . جواب گفتم چون مسترمکنیل حین مراجعت ازایران درپطرز بورغ با جناب کنت‌نسلرود ملاقات‌کرده هم از امنای دولت علیه شکایت نموده و هم کیفیت چاپار را بخلاف بیان تقریر کرده بودلهذاجناب معزی‌الیه مراتب‌را به‌ایلچی دولت خود که درایران مقیم میباشد اظهار داشته بودندکه اورا دراین‌باب از امنای علیه استفسار

وخواهش نماید که هرگاه چیزی لازم باشد جناب حاجی دراینخصوص بجناب وزیر امورخارجه دولت انگریز مرقوم و بزودی ارسال دارند تا این غائله و کدورت از میان دودولت رفع شود، بنابراین جناب حاجی کاغذ را ازراه روس که نزدیك است فرستاده بودند و دیگر تقریر کردند که جناب کنت نسلرود نوشته و صریحاً بیان نموده اند که درمقدمه چاپار تقصیر وغفلت ازجانب امنای دولت ایران است. عرض کردم بلی چون جناب معزی الیه تفصیل این مقدمه را ازاولیای دولت علیه نشنیده بودند و حسب الواقع ازکیفیت استحضار نداشتند دراینصورت بدیهی است که اگر چنین نوشته باشد موافق تقریر مستر مکنیل بوده است، اما جناب کنت سیمونیچ ایلچی آندولت که خود دررکاب نصرت انتساب بوده ومراتب را برأی العین مشاهده کرده وفهمیده بودند اولیای دولت علیه حقیقت این مراتب را تحریراً ازاو پرسیده اند، که آیا آنوقت موافق قانون دول فرنگستان قراولان اردوحق داشتند که چاپارمزبور را نگاهدارند یانه . او جواب بالصراحه نوشته است که اگر من سردار و صاحب اختیار این قشون میشدم در هرحال اورا جاسوس دشمن فرض وخیال کرده میگرفتم. مضمون رقعهٔ مفصلی که جناب معزی الیه درایرادجواب مطالب به بنده نوشته بار دیگر فقراتی را که هنگام ملاقات اول ودوم گفته وجواب شنیده بودند مکرر کرده بدین موجب میباشد:

(مضمون جواب رقعه)

لرد پالمرستون مینویسد:

اگرچه حسین خان راممکن نشد برای مطلبی که باین دولت آمده بود انجام دهد، آن تقصیردولت انگریز نیست، بعلت اینکه کیفیاتیکه باعث نقار دولت انگریز شده نه چنان است که حسین خان میگوید ونه ازحوادث اتفاقیه است که ازراه بیغرضی و سهولت باشد بلکه اموری که اتفاق افتاده است عیان ومطلقاً دولت ایران عمداً

برای بی‌احترامی دولت انگریز کرده اندو به‌حسین‌خان در تبریز و وینه و اسلامبول بتوسط سفرای دولت انگریز اخبار شده بود مادام مطالبی که مستر مکنیل ازدولت ایران خواهش کرده است بعمل نیاید سفارت سفیر دولت ایران دردولت انگریز پذیرفته نخواهد شد.» جواب این فقره بخلاف عهود و شروط مرقومه در ضمن عهد نامهٔ دولتین، کی و کدام وقت ازجانب امنای دولت علیه کاری عمداً یاسهواً اتفاق افتاده است که‌مایه رنجش اولیای‌دولت بهیه شده‌باشد وحال آنکه امنای دولت علیه‌هرگز راضی نبودند که در ممالك محروسهٔ ایران نسبت بادنی رعیت دولت بهیه انگریز جبر وخفت رو دهد تا بر بی‌احترامی دولت و وکلا واجزای سفارت چه‌رسد، واینکه درعرض راه بواسطهٔ سفراء اخبار وابلاغ شد که سفارت بنده دردولت بهیه مقبول و پذیرفته نخواهد شد راست و درست است، لکن چنانکه شما خود نوشته اید اخبار مزبوره مقید و مشروط بعمل آمدن مطالب مستر مکنیل از دولت علیه بود. واضح است در اینکه مطالب مزبور کلا در حضرت فلکر فعت شهریاری بعزانجاح وقبول مقرون گشته شکی نیست وحال آنکه اکثری‌از آنها مخالف عهود وشروط دوستی بود. مطالب دولت بهیه انگریز ازقرار نوشتهٔ مستر مکنیل و جواب آنها از جانب امنای دولت علیه موافق تفصیل میباشد:

مطلب اول- اظهار داشته بود که حاکم بندر بوشهر در باب مطلبی کاغذ تهدید بباليوز دولت انگریز نوشته است. امنای دولت علیه ایران بایدحاکم مزبور راتنبیه نمایند.

جواب این است: - همانوقت فرمان‌قضا جریان‌بانهایت تأکید بافتخار نواب **فریدون‌میرزا** فرمانروای فارس صدور یافته همراه چاپاری فرستادند که بحقیقت رسیده در صورت صدق حاکم آنجارا تنبیه کامل نموده ووکلای دولت بهیه‌را از همه جهت راضی نمایند. اما بسبب‌بعد مسافت، رسیدن حکم و تحقیق وتنبیه قدری طول کشید، معهذا منتهای بی‌انصافی خواهد بود که دیر رسیدن جواب محمول بر بی‌اعتباری واهمال امنای دولت علیه گردیده این امر جزئی مایه کدورت ورنجش

دولت شما شود. تعجب این است همین که فرمانفرمای فارس شیخ نصر حاکم بندر بوشهر را محض برای رضاجوئی و سکوت و کلای دولت انگریز از منصب خود معزول کردند، مشارالیه از غایت یأس و حرمان بترغیب و تحریك کارگزاران هندوستان فرار ودر جزیرهٔ خارك از دولت بهیهٔ انگریز صاحب مواجب و مرسوم گردید.

مطلب دومــ مسترمکنیل خواهش کرده بود که اجزاء سفارت دولت انگریز درممالك محروسه همیشه مطلق العنان بوده ودرصورت صدور تقصیر، حکام ولایات از آنها مؤاخذه نمایند و در هر حال تنبیه آنها را بعهدهٔ سفرا و اجزای سفارت واگذارند. دراینخصوص هم فرمان قدر توانائی ازمصدر اجلال صادر شده بعالیجاه کولونل شل تسلیم گردید که اتباع وچاپاران دولت در کل محروسهٔ ایران آسوده ودرامان باشند وهروقت نوکران سفارت که ازاهل ورعیت ایران باشند مقصرشوند وخلاف قاعده امری بنمایند حاکم آنولایت بااطلاع سفیر یاباتفاق یکی از اجزای سفارت بعدازاثبات موافق قانون عدالت حکم نماید.

مطلب سومــ نوشته بودند که فصل تجارت تابحال در عهدهٔ تعویق و تراخی است وباید قراری دراین باب داده شود علاوهٔ فصول عهد نامه گردد.

جوابــ: اگرچه اولا سرجان کمبل ایلچی سابق دولت انگریز دراینخصوص رقمی ازسرکار ولیعهد مغفور خواهش نمود، بنا بخواهش اوصادر و تسلیم گردید و و در زمانی که مستر الیس بسفارت دولت مأمور گشت نیز از سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحیفداه استدعای صدور فرمانی دراینباب نموده موافق تمنی وخواهش خود صادر کرد وبرد، الان رضانامهٔ مشارالیه دردفتر وزیر امورخارجهٔ ایران ثبت وضبط است ودر مرتبهٔ ثالث مستر مکنایل نیز خواهش کرد که قرار تازه بدهند، حسب الاستدعای اوفرمان قضانشانی بافتخار جناب میرزامسعود وزیر امورخارجه صادرومقررشد که ایشان موافق خواهش اودراین باب قرارچندی داده درحضرت فلکرفعت شهریاری نیز مجری و ممضی دارند. جناب معزی الیه بعد از زیارت فرمان مبارك مستر مکنیل را از وکالت و مأموریت خود مخبر نموده باتمام مطلب تکلیف

کردند . مشارالیه خود تعلل ورزیده جواب نوشت مادامی که در باب مقدمهٔ چاپار از جانب دولت علیه ایـران عذرخواهی شایسته نشده است من هر گز در اینگونه امور گفتگوئی نخواهم کرد . پس از این تفصیل معلوم است که اهمال از جـانب مشارالیه بوده و نسبت باولیای دولت علیه مطلقاً بحثی واردنیست .

مطلب چهارم ـ در باب چاپار بعد ازاینهمه دلجوئی‌ها که ازجانب اولیای علیه بعمل آمده بود بازخواهش نمودند که دیگر بارمعذرت جویند. اگرچه دراصل واقع بچندین دلایل واضح و براهین قاطعه عذرخواهی از این مطاب مطلقاً لـزوم نداشت ، اولا از قرار تقریر و نوشتهٔ مستر مکنیل ، خود چاپار چنانکه در لندن نیزاینموضوع را باسمه کرده‌اند خودسر به هرات رفته هنگام مراجعت نه‌باسبوردی از امنای دولت علیه در دست داشت و نه نوشته‌ای ازمستر مکنیل و میخواست علی‌ـ الغفله ازبیراهه عبورنماید . قراولان اردو او را با دو نفر افغان دیده برای اینکه نوشته وباسبوردی در دست نداشت و کیفیت حال خود را براستی بیان نکرده بود جاسوس خیال کرده چند ساعتی نگاهداشته بودند، موافق قانون همهٔ عالم دروقت جنگ وقرب خاك دشمن جزای چنین شخصی قتل بوده است وبس ، با همهٔ اینها باز امنـای دولت علیه محض ملاحظهٔ احترام دولت بهیه او را بدون آزار و اذیت مرخص کردند و دیگر بنده سئوال مینمایم اگر فرضاً ایلچی دولت بهیه انگریز مقیم‌دولت فرانسه درحالتیکه خدای ناخواسته دولتین‌فرانسه وروسیه با هم محاربه نمایند خواسته باشد که قاصدی ازفرانسه بدون استحضاردولت فرانسه بسمت دولت روسیه بفرستد ، با اینکه موافق عهد نامهٔ دولت انگریز و فرانسه مقرر شده باشد هر گاه دولت فرانسه با دولت روسیه جنگ نمـایند دولت انگریز مطلقاً مداخله نکند وقاصد هم نوشته‌ای ازدولت انگریز دردست نداشته باشدآیا قراولان اردوی فرانسه حق دارند اورا درمراجعت گرفته نگهدارند یا نه؟ قطع نظرازاینها هر گاه این مقدمهٔ چاپار در حقیقت و نفس‌الامرازجمله‌امورمعظمه‌میشد وبایست ایلچی‌دولت انگریز از دولت ایران یأس کلی بهمرسانیده قهـر کند بلا شبهه روز اول میکرد و حال اینکه این مقدمه قبل از ورود موکب همایونی بحوالی غوریان اتفاق افتاده

بود واز آن ببعد مسترمکنایل مدت ده ماه وکسری در ایران وموکب همایون در هرات با کمال دوستی متوقف و ظاهراً واسطهٔ صلح وآشتی فیمابین دولت علیه و جماعت افاغنه گردید و همینکه مقصود باطنی او در باب هرات بعمل نیامد مقدمهٔ چاپار را دستآویز و بهانهٔ شکایت نمود. اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه محض برای قطع راه بهانه و ملاحظهٔ احترام دولت بهیه اولا **علی‌خان باوللو** را مأمور فرمودند که بچادراو رفته عذرخواهی نماید، مشار الیه او را بمنزل خود راه نداده با نهایت بی‌احترامی روانه ساخت اظهار نمود باید جناب حاجی سلمه‌الله تعالی او را دلجوئی کند. با وجود اینکه شأن ایشان اجل ازاین مراتب است جناب معظم‌الیه نیز بجهة اینکه مستر مکنیل این امر جزئی را فیمابین دولتین علیتین مایهٔ نقار کلی نکند خواستند که بمنزل مشار الیه تشریف ببرند متقـاعد نگشت و خواهش کرد که باید **حاجی‌خان سرتیپ** از منصب خود معزول شود. بعد ازاینکه حاجی-خان از مقام خود معزول گشت و جناب میرزا مسعود هم مکتوباً بمشارالیه اظهار کردند که عمدهٔ سبب عزل حاجی‌خان بخواهش شما میباشد آنوقت بامنای دولت علیه نوشت که باعث عزل حاجی‌خان تقصیردیگر بوده است و اگر بسبب خواهش من مغضوب میشد بایست اولیای دولت علیه این معنی را برقاطبهٔ اهل ایران منتشر نمایند و نیز مشارالیه مقارن هنگام بیرون‌آمدن از ایران خواهش کرد که جناب حاجی مکتوباً از این مقدمه عذر خواه باشند. چنانکه معظم الیه برای رفع شبهه و نقار شرحی نوشته به لندن فرستادند، اما جناب لرد پالمرستون میگوید که چون شرح مزبور بتوسط وکلای دولت روسیه انفاذ شده بود لهذا مقبول نشد وبعد ازهمهٔ این نقلها چنانکه ترجمهٔ آنها کلا بملاحظه جناب لـرد پالمرستون رسید بالاخره حسب‌الامر اعلیحضرت شهریاری مرقوم شده بود که‌آن‌چاپار را نشناخته نگه داشته بودند ومکرر در اینخصوص ازجانب امنای دولت علیه نسبت بمسترمکنیل دلجوئی بعمل‌آمد و متقاعد نشد. اگر اولیـای دولت بهیه بدوستی دولت علیه راغب بوده بهانه جوئی نمیکردند، این فقره کـافی و وافی میشد. فرضاً قراولان اردو این امر جزئی را عمداً کرده بودند، با وصف آنقدرها دل جوئی و عذر خواهی جای

اینهمه ایستادگی وشکایت و اظهار ملال و کدورت نبود ، چنانکه **حاجی خلیل خان** ایلچی بزرگ دولت علیه ایران را چند سال قبل از این در ملك بمبئی که متعلق بدولت انگریز است کشتند، اولیای دولت علیه بمجرد رسیدن یك نوشتهٔ عذرخواهی از دولت انگریز چنین امر خطیر و عمده‌ای را بکلی فراموش کردند و همچنین در این چند سال ایلچی دولت روسیه را در پایتخت شاهنشاه ایران بواسطهٔ شورش عوام با اتباع دیگر بیجهة بقتل رسانیدند و دولت سنیهٔ روسیه بیك عذر خواهی از چنین امر خطیردر گذشته چشم پوشیدند ومطلقاً شکایت نکردند، ازبرای دوساعت ماندن یکنفرادنی رعیت ایران در قراول اینهمه عذرخواهی میشود و بجائی نمیرسد.

مطلب پنجم ـ این که سر کار اعلیحضرت شاهنشاهی از تسخیرهرات وتنبیه مفسدین افاغنه بخواهش دولت انگریز دست کشیده مراجعت فرمایند . جواب این فقره محتاج بطول و تفصیل و اقامه بینه و برهان نیست ، زیرا که موکب همایون بعد از اتمام جمیع کارها بخواهش دولت بهیه انگریز از آن صفحات مراجعت و این معنی را نیز موافق فرامین مطاعه بر کافهٔ اهالی‌ایران معلوم فرمودند چنانکه ایلچی و امنای دولت انگریز هم برصدق اینمطلب اقرار دارند . پس ازحصول این مطالب که امنای دولت انگریز در پذیرفتن سفارت بنده و دوستی دولت علیه تعلل داشته اظهار دشمنی و کدورت مینمایند واضح و آشکار میشود که بجز بهانه جوئی منظوری ندارند و هر روز تکالیف شاقه را بدون مستمسك علاوه مینمایند .

فقرهٔ دوم از مکتوب جناب لرد پالمرستون اینکه چون دولت ایران براغوا وتحریك متعلقان دولت روسیه علی رغم دولت انگریز بسمت افغانستان لشکر کشی نموده درتسخیر هرات سعی و تلاش کردند آنهم یکی از اسباب نقار دولت انگریز گردید .

جواب این است که دولت انگریز همین گله و شکایت را از امنای دولت روسیه‌نیز نمودند وایشان جواب دادند که این فقره درحق ما سوء ظن است ومطلقاً وقوع ندارد امنای دولت انگریز فوراً قبول کردند و در همین ماده امنای دولت علیه هم مکرر نوشتند و گفتند که دولت روسیه ابداً در این امر مداخله نداشتند و

این خیلی عجب است که یك مطلب را ازطرفی قبول نمایند واز طرف دیگر هرروز وهرساعت شکایت را مکرر کنند . در حقیقت یا اینمطلبرا از دولت سنیهٔ روسیه هم تا امروز نپذیرفته باطناً راضی نشده‌اند و یا اینکه در مادهٔ دولت علیه نا انصافی و بهانه جوئی مینمایند و باز یك شکایت عمدهٔ جناب لرد پالمرستون که دولت روسیه کفیل مخارج لشکر ایران شده معلمین آنها بتعلیم افواج قاهره اشتغال داشته‌اند، بنده درجواب همین‌فقره نوشتم که اگرشما این مطلب را ثابت نمائید همهٔ شکایتهای شما حسابی وبجااست. جواب نوشته بود که کنت سیمونیچ ایلچی دولت روسیه در اردوی شاهی مشغول راهنمائی میشد و اسم **بروسکی** را هم برده بودند .

جواب : اولا ایلچی و معلم تفاوت کلی با هم دارند و حال آنکه مشار الیه مدت هشت ماه بعد از حرکت موکب همایون از دارالخلافه تهران مستر مکنیل را تعاقب کرده باردوی شاهی‌رفته، ثانیاً روز اول صریحاً فرموده وحالا دوباره تحریراً اظهار داشته‌اید که معلمین دولت روسیه درافواج دولت قاهره مشغول تعلیم و تنظیم بوده‌اند و دیگربار مینویسید ایلچی آنها را راهنمائی میکرد ، فی الحقیقه همین اختلاف اقوال جای تأمل و محل تعجب است ، برفرض صحت و وقوع ، بازخلاف عهد و شرط ما وشما نخواهد بود که باعث نقار و کدورت شود چنانکه درفصل پنجم عهد نامهٔ مبارك مشروط و مرقوم است که اگر دولت علیه ایران خواسته باشد که معلم از فرنگستان برای تنظیم افواج خود بیاورد میتواند بشرطیکه معلم ازدولتی بیاورند که با دولت انگریزدشمنی نداشته باشد، للهالحمد دولت سنیهٔ روسیه آنوقت وحالا هم با دولت انگریز کمال دوستی دارند، با وصف اینمراتب درباب این فقره چه حرف حسابی دارند که شکایت نمایند؟ و همچنین مکرر میفرمائید ومینویسید که اخراج سفرهرات را دولت روسیه دادند ، اگرچه چنین نیست لکن درصورت صدق بشما ضرری نداشت . شما که طلب حسابی ما را نمیدهید اگر دولت دیگرهم بدولت علیه قرض بدهد وامداد نماید مایهٔ نقار شما شده شکایت مینمائید وباوجود دوستی ، ایلچی شما معلمین انگلیسی را از رفتن سفر منع کرده در خفیه از دولت شما معلم و سرکرده بمعاونت هرات و افغانستان فرستادند ، منجمله **پاتنجر** مدتها

درهرات بقلعه داری اشتغال داشته هنگام محاصره با لشکر پادشاهی جنگ مینموده ومستر مکنیل هم در اردو و قلعهٔ هرات بقدرامکان مداخله واخلال میکرد وافاغنه را بحمایت دولت انگلیس استمالت نموده پول از جانب دولت خود بـرای جنگ دولت ایران میداد و در باب بروسکی میفرمائید که معلم دولت روسیه بوده وحال آنکه او از اهل ولایت لهستان بوده ، از دولت روسیه مخوف و فرار نموده بدولت علیه ایران آمد و مدت هشت سال قبل بر این در خراسان بتوسط سرجان مکنیل ایلچی دولت انگریزدر رکاب حضرت ولیعهد نوکرشد . اینمطلب باعث گله گذاری سفرای دولت روسیه از دولت علیه شد ، بنده نمیتوانم بگویم سرکار ملازمان ایـن فقره را نرسیده و نسنجیده میفرمایند ، اگرپای انصاف بمیان آید با وصف اینکه میگویند بنای دولت انگریز همیشه بآزادی مربوط بوده دائماً طالب استراحت و آسایش بندگان خدا میباشند به اقتضـای شیوهٔ آزادی و رویهٔ دوستی بایست در هر حال دولت بهیهٔ انگریز بقدر مقدور در تنبیه افاغنهٔ شریره بدولت علیه ایـران امداد وافی و حمایت کافی نمایند و راضی نشوند که هرسال آنها از اهل و رعیت ایران جمعی را بقتل وغارت و بعضی را گرفتار و اسیر کرده دربازار خیوه و بخارا مثل گوسفند خرید وفروش نمایند و بندگان مادام العمر مقید و محبوس باشند . در اینصورت چگونه بغیرت شاهانه و همت ملوکانهٔ شاهنشاه عالم پناه روحیفداه با آنهمه قوه و قدرتی که دارند سزاوار است که در تنبیه مفسدین و استخلاص اسرای ایران زمین حوصله فرمایند وحال اینکه امنای دولت انگریز بسبب دوساعت ماندن یکنفر قاصد در قراول آنهم از رعیت ایـران اینهمه اظهار کدورت ونقار نسبت به دولت علیه و حمل براغوا و تحریك دولت دیگر مینمایند و دیگر نوشته بودند که چون مضمون نوشتجات جناب میرزا مسعود ومیرزا علـی وبندهٔ درگاه هیچیك به همدیگر مربوط نبوده وبلکه اختلاف کلی داشتند لهذا به هیچکدام اعتماد و اعتبار نمیتوان کرد .

جواب : اولا رقعه‌ای که بندهٔ درگاه بجناب لرد پالمرستون در بـاب مطالب معلوم نوشته‌ام سواد آن مطابق اصل وبدون تغییر وتبدیل درضمن این کتابچه ثبت واصل

در نزد معزی الیه بخط انگریزی وایرانی ضبط است و همچنین فقراتیکه محاوره و گفتگو شده همه بدون اختلاف دراینجا مرقوم است . ثانیاً نوشتجاتیکه وزیر امور خارجه ومیرزاعلی نوشته بودندهمه‌رامسترمکنیل‌درلندن‌باسمه کرده‌است‌واگرملاحظه کرده با یکدیگر تطبیق نمایند واضح خواهد شد که مطلقاً اختلاف و اشتباهی در آنها نیست ، پس دراینصورت معلوم است که جناب معزی‌الیه مضمون نوشتجات را فراموش کردند ویااینکه عمداً اغماض مینمایند ، لکن بعضی ازکاغذها را که مستر مکنیل باسمه نموده است وسواد اینهمه نزد بندهٔ درگاه است بدرستی ترجمه نکرده پاره‌ای فقرات را که مشعر برمراتب بدرفتاری او بود بالمره ازمیان برداشته است و این معنی‌رادرهمان مجلس موافق‌مسوده کاغذهای مزبوره و کتابچه‌های مسترمکنیل مقابله ومدلل نمودم .

فقرهٔ دیگرازنوشتهٔ جناب لردپالمرستون این است که از مضمون نوشتجات امنای‌دولت‌ایران‌چنین‌مستفادمیشود که رفتار مسترمکنیل در دوستی دو دولت باعث نقصان شد و حال‌آنکه‌نه چنین است ، بلکه رفتار و کردار امنای دولت ایران خود سبب بوده ، رفتارمسترمکنیل کلا دردولت انگریزمقبول و مستحسن گشت، چراکه هرچه او کرد وآنچه‌او گفت همه موافق حکم ومطابق رأی ورضایت این دولت‌است که سابقاً باودستورالعمل داده بودند واگرعلاوه بردستورالعمل هم‌کاری کرده بود همه در دولت ما مقبول شد.

جواب : رضای شما ورفتارمسترمکنیل دلیل نمیشود که‌آن امورخلاف‌قاعدهٔ عهد و شرط دولتی نبوده است و فیمابین دول کل عالم رابطهٔ الفت و واسطهٔ مودت عمده، نگهداشتن اوازم عهود وشروط عهدنامه است که طرفین ممضی نموده باشند و هریك ازامنا ووکلای دولتی که بخلاف‌آن رفتارونقض عهد وشرط نمایند درحقیقة و نفس الامر ، اطوارچنین شخصی درهیچ مذهب و ملت پسندیده و مقبول نخواهد شد . امنای دولت انگریز ازدولت ایران در بعضی مواد شکایت داشتند و در بعضی جهات خواهش ، درباب شکایات ، من جمیع الجهات جواب حسابی شنیدند و در اکثر آنها خود اذعان کرده و متقاعد شدند و هرکس این اوراق را بنظر انصاف

ملاحظه و مطالعه نماید حق و حقیقت را معلوم خواهد کرد ، اما خواهش مطلقاً دخلی بقرارداد عهد وشروط عهدنامه نخواهد داشت و اگر قبول هم نشود نمیتوان گفت که عهدشکنی است معهذا هرچه سابقاً خواهش کرده بودند دردولت علیه‌ایران مقبول گشت . امنای دولت‌انگریز بهیچوجه ثابت نمیتوانند بکنند که اولیای‌دولت علیه دریکی ازفصول عهدنامه نقض عهد و شرط نموده باشند ولکن ازجانب امنای دولت انگریزمکرر خلاف عهدوشرط دولتی و دوستی ظاهرشده است که درهیچیك ازآنها جای کتمان ومجال انکار نیست .

اول ـ موافق فصل سوم‌وچهارم‌عهدنامه بعهدهٔ دولت بهیهٔ انگریزلازم وواجب بود که ایام جنگ دولت روسیه با دولت علیه هر سال دویست هزار تومان امداد نمایند ، فی‌الحقیقه از آنوقت که سرحد داران روسیه ییلاق کوکجه را تصرف کرده‌اند تاروزمصالحه هرسال دویست‌هزارتومان برذمهٔ دولت انگریزثابت میباشد اماتااینوقت وکلای دولت انگریز درادای‌آن بتعلل و دفع‌الوقت گذرانیده دیناری نداده‌اند .

دوم ـ بعدازوقوع‌مصالحه‌فیمابین‌دولتین‌ایران‌وروس **کولونل مکدونالد**(۱) ایلچی دولت بهیهٔ انگلیس فصل دوم و سوم عهدنامه را از دولت علیه موافق تمسك ممهورخود بمبلغ دویست وپنجاه هزارتومان خریده از میان فصول اخراج نمود . تا بحال پنجاه هزارتومان‌آن باقی وتمسك‌آن دردست است . هروقت امنای دولت علیه ایران اظهارمطلب نموده مطالبهٔ‌تنخواه کرده‌اندآنها با اهمال واغفال گذرانیده نگهداشته‌اند .

سوم ـ موافق فصل نهم عهدنامه مقررشده بود که هروقت دولت علیه ایران جنگ ونزاعی با افغانستان نمایند اولیای دولت انگریز رادرآنسامان کاری‌نیست، لکن مسترمکنیل مداخله راازحد گذرانیده بنای اخلال وافسادرا آشکار وعلانیه گذاشت‌ومسترپاتنجر در قلعهٔ هرات بتعلیم قشون ولوازم قلعه داری مشغول بود، با لشکر ایران جنگ میکرد و چند نفر دیگر هم از امثال او بحکم دولت انگریز

(1) Sir john Macdonald.

در کابل وقندهار از فساد واخلال اغفال نداشتند وهمچنین مسترمکنیل بحکم دولت انگریز ازقرار نوشتهٔ ممهور خود بدولت علیه اظهار کرده که اگرلشکر ایران از افغانستان مراجعت نکنند دولت انگریز ممانعت خواهد کرد. عهدشکنی از اینها بالاتر نمیشود و میتوان گفت که دریك فصل چندین بار عهدشکنی کردند.

چهارم ـ سه سال قبل براین سه نفر ازشاهزادگان مقصر و یاغی فرار کرده بدولت انگلیس آمدند. موافق عهد و شرط هم بایست آنها را از ورود و دخول ولایت انگلیس ممانعت کنند و در صورت انکار و عدم اطاعت همان ساعت آنها را گرفته به دولت‌ایران روانه نمایند. ممانعت نکردند و بایران نفرستادند سهل است که‌آنها را مکرر بحضور ملکهٔ انگلستان برده مهماندار و جا و مکان سزاوارتعیین و اخراجات ایام توقف را هم بقاعدهٔ درست کارسازی کرده در مراجعت مستمری برای‌آنها مقرر و **مستر فریزر** را تا اسلامبول همراه‌آنها فرستادند.

پنجم ـ شیخ نصر حاکم بندربوشهر را امنای دولت علیه بخواهش وکلای دولت بهیه از حکومت‌آنجا معزول و مسلوب‌الاختیار کردند و دفعتاً او را ترغیب نموده الان نزد کارگزاران فرمانفرمای هندوستان متوقف بوده از دولت انگریز مواجب و مقرری دارد.

ششم ـ ایام دوستی و موافقت که ایلچی وصاحبمنصبان دولت انگریزدرایران مقیم ومتوقف بودندبدون اخباربوضع دوستی، کشتی‌جنگی فرستاده جزیرهٔ خارك راعلی‌الغفله متصرف شدند. این حرکت نه تنها خلاف عهدی است که با یك دولت کردند بلکه مخالف ضابطهٔ جمیع ملت و مذهب و منافق قانون و قاعدهٔ دولت‌های کل عالم است.

هفتم ـ کاغذ اخلال و افساد نوشتن مسترمکنیل بعلماء و فضلای ممالك ایران؛ سروکار سفرا و ایلچیان همیشه درهمهٔ دولتها با وزراء واعیان و سئوال و جواب‌آنها دائماً با امناء و اعیان است. کاغذ نوشتن ایلچی دولت انگریز بجناب فخرالاسلام‌آقا سید محمد باقر اصفهانی چه مناسبت دارد وانگهی مضمون‌آن مبنی براخلال و افساد اموردولتی و مملکتی باشد.

هشتم ـ اخبارنامهٔ جنگ نوشتن مسترمکنیل بدون اینکه از دولت علیه آثار دشمنی و نقض عهدی ظاهرشده باشد .

نهم ـ ممانعت کردن دولت بهیهٔ انگریز از آوردن تفنگ ابتیاعی از **مستر برجیس** تـاجر انگلیسی ، مشارالیه مساوی سه سال و کسری است که مساوی بیست و پنجهزارلولهٔ تفنگ باستحضار **دکترریاخ** نویسندهٔ ایلچی دولت انگریز به امنای دولت علیه فروخته . قرارداد نمود که بوعدهٔ هشت ماهه تفنگرا بـه تبریز برساند و مبلغ سی‌هزارتومان از قیمت تفنگ بازیافت وقریب به پنجاه هزارتومان نیزازجماعت تجارایران نقد وجنس قرض کرده به انگریز آمد و ازدادن تفنگ و طلب مردم تعلل وتغافل ورزید . بنده خودهرچه دراین باب با جناب لردپالمرستون اظهار کردم بدون اینکه یك کلمه بمشارالیه نصیحت نموده تقویت وحمایت کنند ، صریحاً باین بندهٔ درگاه گفتند که مشارالیه برشکسته شده تنخواه از دست اودررفته است ، باید موافق شرع انگریز با اورفتارشود . خلاصه بندهٔ درگاه هرگاه خواسته باشد که جزئیات بدرفتاری و کلای بهیهٔ انگریزرا دراین کتابچه ثبت نماید تاریخ مطول بوده باعث کلال وملال خوانندگان خواهد شد ، باوصف این مراتب ووقوع اینگونه امور از دولت بهیه باز امنای دولت علیه طـالب دوستی و راغب یکجهتی هستند . چنانکه بندهٔ درگاه از قرار دستورالعمل اولیای دولت علیه آنچه درقوه داشت در خصوص دولتین علیتین اهتمام ورزید . اما درجواب ، سوای تکالیف شاقه وشکایات بیفایده از امنای دولت بهیه نشنید . جناب لردپالمرستون درخـاتمهٔ مکتوب خود درباب نه‌فقرهٔ دیگرازطرف امنای دولت شکایت کرده دررفع هریك خواهش نموده دوستی دولتین علیتین را بعمل آنها انحصاردادند .

مطلب اول ـ درعذرخواهی چاپار نوشته‌اند که چون جناب حاجی سلمه‌الله تعالی آن قاصد را دانسته و فهمیده درصورتیکه میدانست چاپاردولت انگریز است بلفظ خود حکم داده بودند که حبس نمایند کاغذ عذرخواهی بنویسند و یا اعلیحضرت شاهنشاهی به **کوین انگریز**(۱) نامهٔ عذرخواهی ازاین مطلب مرقوم فرمایند. درنامه

(1) Queen مقصود **ملکه‌ویکتوریا** جانشین‌ویلیام چهارم پادشاه انگلیستان است .

ویا کاغذ مطلب دیگر که باعث مباحثه باشد مرقوم نگردد مگر اظهارتأسف و تأثر از وقوع آنمقدمه ونیزمتعهد شوند که منبعد چنین امرخلاف رونخواهد داد

مطلب دوم ـ موافق‌فرمان بهمهٔ اهالی‌ایران منتشرسازند که چاپاران‌واتباع دولت بهیهٔ انگریز را اعم از انگریزی و ایرانی و طایفهٔ دیگر در ممالك محروسهٔ ایران احدی معترض نشود و در همه جـا معزز و مطلق‌العنان باشند و نسخهٔ آن فرمان را هم بدولت انگریز ارسال دارند .

مطلب سوم ـ غوریان و سایرجاها که ازافغانستان در تصرف عساکر ایران مانده است بکلی تخلیه و واگذارند .

مطلب چهارم ـ مدتی قبل براین در طهران خانه‌ای که بباغ ایلچی دولت ایران نزدیك است اعلیحضرت شاهنشاه ایران اختیارآن خانه را به « تاد صاحب » انگریز داده بودند ، یکوقتی **مسیوسمنوف** فرانسوی که در خدمت دولت ایـران است خواسته بود که بعنف مسترتاد را ازآنجا مسلوب‌الاختیار سازد ، معذرت نامه از امنای دولت علیه بامنای دولت انگریز برسد .

مطلب پنجم ـ درماه نوامبر گذشته اشخاصی چند بوکیل‌قنسول انگریز که دربندربوشهر بی حرمتی کرده اند ، همهٔ آنها را تنبیه و بسزای خود برسانند .

مطلب ششم ـ آنکه این اوقات آدمیرال جهازات جنگی انگریز که درسمت بحر مشرق مـأمور خدمت بود بدوستی از بندر بوشهر بیرون‌آمده وقت مراجعت حاکم مزبور باوگفته بود باید از راهی که آمده‌ای مراجعت نکرده ازپیش روی گمرك بر گردی، چون جای مزبورلایق شأن آدمیرال مزبورنبود اینطوربی‌حرمتی را قبول نکرده با صاحبمنصبانی که در اختیار داشت خواسته بود از راهی که آمده است مراجعت بکشتی‌خود نماید. حاکم حکم داده بود باو سنگ انداخته‌اند سهل است که تفنگ هم خالی کرده‌اند ، باید حاکم مزبور معزول و تنبیه شده بازسبب معزولی و منکوبی او را بر همهٔ اهالی ایران منتشر سازند .

مطلب هفتم ـ **میجرجنرال سرهنری بیتون** (۱) در معدن قراچه داغ پول

---

(1) Major General Sir Henry Bethune .

زیادی برای بیرون آوردن آهن ازخود مصرف نموده است ، فرمان ورقم نوشتجات از امنای دولت علیه در دست دارد ، چون آنجاها در تصرف دولت ایران است باید وجه او بکلی کارسازی شود .

مطلب هشتم ـ آنکه معلمین انگریز که در دولت ایران مأمور بتنظیم وتعلیم افواج بودند قدر قلیلی از مواجب آنهـا باقی مانده است ، امنای دولت علیه کار سازی کنند .

مطلب نهمـ انعقاد عهد نامهٔ تجارت بمهر مبارك اعلیحضرت شاهنشاه ایران رسیده است ، در بین دوستی و التیام دولتین انصرام یابد .

(**جواب مطلب اول و دوم در جواب مطلب چهارم** بـه مستر مکنیل مشروحاً قلمی شده است .)

جواب مطلب سوم ـ اولا امنای طرفین بموجب سه طغرا عهد نامه تصریح کرده‌اند که مداخلهٔ دولت انگریز در افغانستان جایز نیست و هروقت امنای دولت علیه ایران با افاغنه جنگ نمایند، دولت انگریز را درآن میان کاری نباشد وحالا برعکس عهد نامه، مداخله خود را جایز دانستن ودولت علیه ایران را ازحق خود ممنوع داشتن چه معنی دارد ؟

ثانیاً ، هرات داخل افغانستان نیست و همیشه در زیر حکم سلاطین ایران، زمین وجزء مملکت خراسان بوده ، کامران خود بحکم و فرمان شاهنشاه مرحوم حکومت هرات را داشت غوریان داخل هرات نبوده متنازع فیه نیست و قلعهٔ آنجا نیز از ابنیهٔ **اسحق خان** سردار **قرائی** میباشد و دائماً در تصرف خود او و پسرش وسایر حکام خراسان بوده است ومستر مکنیل درضمن شروطی که از جانب کامران و وزیرهرات نوشته است وصورت آن الان حاضر است ، در باب غوریان بخصوصه قید کـرده است که کما فی‌السابق در تصرف حکام خراسان باشد ، اینهمه تکالیف شاقه و بی‌حساب کافی نیست؟ دولت علیه مداخله درافغانستان نکرده هرات وغوریان رانیزضمیمهٔ افغانستان نماید تا دولت بهیهٔ انگریزمتصرف شوند؟ . پارسال بخواهش دوستانه اظهار مینمودند که سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحیفداه تنبیه افاغنه را

موقوف کرده مراجعت فرمایند تا ضرر جانی وخسارت مالی به بندگان خدا نرسد بعد ازآنکه این خواهش بعمل‌آمد امسال دولت انگریز لشکر فراوان بافغانستان فرستاده با همان بندگان خدا که پارسال واسطهٔ آنها بودند الان مشغول جنگ و خونریزی بوده میخواهند باسم شجاع الملك آن مملکت را تصرف نمایند.

جواب مطلب چهارم ـ حال قریب بدو سال است که مستر تاد از ایـران بهندوستان رفته است. اگر واقعاً این شکایت قابل تقریر میشد البته مستر مکنیل با آنهمه بهانه جوئی این یکفقره را هم دفعه‌ای بامنای دولت علیه اظهار میکرد و دیگر اینکه شما خود مرقوم فرموده‌اید که مسیو سمنوف میخواست مستر تاد را از آنخانه مسلوب الاختیار سازد. همینکه نکرد ونتوانست بدیهی است که بعلت امنای دولت علیه بوده است. قطع نظـر از اینها دوسال پیشتر یکنفر فرانسوی با یکنفر انگریزی اگر بالفرض مباحثه داشتند بامنای دولت ایـران چه مدخلیت دارد که مکتوباً عذر خواهی نمایند. بندهٔ درگاه هرگاه این فقره را از لفظ جناب لرد ـ پالمرستون نشنیده بودم هرگز باور نمیکردم که آن نوشته بحکم ایشان مرقـوم شده باشد.

جواب مطلب پنجم ـ حاکم‌بندربوشهررا امنای‌دولت‌علیه محض به‌خواهش امنای دولت بهیه از حکومت معزول کردند و بعد از آن او را فوراً برده مواجب و مقرری داده نگهداشتند. امنای دولت علیه دراینمطلب از امنای دولت بهیه توقع عذر خواهی داشتند.

جواب مطلب ششم ـ اولا آمدن آدمیرال باکشتی جنگـی بسواحل بندر بوشهر بعد از مقدمهٔ جزیرهٔ خارك و ایام دشمنی خلاف قاعده بود، هرگاه حاکم آنجا او را باگلولهٔ توپ میزد حق داشت و دیگر چنانکه سر هنری ولك‌وسرجان ـ مکنیل استحضار کامل از قاعده و قانون‌آنولایت دارند و میدانند که همیشه ضابطه این است که هرکس میخواست از دریا به بندر بوشهر وارد شود باید از پیش روی گمرك بالا بیاید وسفرای دولت بهیهٔ انگریز چند نفری از هندوستان و همان راه بایران آمده‌اند شاید از آنراه عبور کرده باشند منجمله سر گوراوزلی و **سرهار** ـ

فرد جونس که بالفعل درحال حیات هستند از آنها استفسار کنید . لکن گاهگاهی اتفاقی‌افتاده بود که دروقت دوستی کشتی‌های بزرگان انگریز که میخواستند بخانهٔ بالیوز انگریز واقعه در کنار بندر بوشهر بیایند مستحفظین آنجا بملاحظهٔ احترام دوستی ممانعت نمیکردند ، این اوقات که اهل بندر بوشهر از مقدمهٔ خارك واهمه برداشته بودند بسبب آمدن آدمیرال باکشتی بزرگ همینکه مشارالیه میخواست بخلاف قاعدهٔ مستمره رفتار کند بیشتر احتیاط کرده مانع شده‌اند و بطوریکه شما خود نوشته‌اید که در مراجعت ، باو اخبار هم کرده‌اند که از فلان راه برگردد ، معلوم است که دروقت دشمنی توقع احترام و دوستی نباید کرد و اگر امنای دولت علیه حاکم مزبور را که بی تقصیراست بخواهش شما معزول نمایند از کجا مطمئن شوند که اورا هم مثل شیخ نصرحاکم سابق تحریك ننموده نزد خود برده مواجب نمیدهید وآنقدراصرار میفرمائید که بیجهة حکام واهالی آنجا تنبیه شوند مفهومش این است که میخواهید اهل آنحدود را عموماً از امنای دولت علیه مأیوس نموده روبخود بیارید والامعلوم است که این نقلها قابل شکایت نیست ومایهٔ نقار دو پادشاه بزرگ نمیتواند بود .

جواب مطلب هفتم ـ میجر جنرال سر هنری بیتون از دولت بهیهٔ انگریز مأمور به تعلیم افـواج ایران بودند نه برای امر معدن . سه سال قبل از این که مشارالیه عازم انگریز میشد امنای دولت علیه از او خواهش کردند که دوسه نفر معدن شناس بجهة معدن‌آهن با قرارداد مواجب بدولت ایران بیاورد و مخارجات راه و مواجب آنها نیز از دولت علیه داده شود . مشار الیه موافق فرمایش امنای دولت علیه چند نفری در مراجعت همراه خود آورد . اوقاتیکه موکب همایـون برای تنبیه افاغنه حرکت میفرمود جنرال مزبور بحکم ایلچی دولت بهیهٔ انگریز دست از تعلیمات افواج قاهره برداشته مراجعت بآذربایجان نمود وبرای مداخل خود دخیل امر معدن شد . هرگاه مشار الیه فرمان مبارك یا نوشته‌ای از امنـای دولت علیه ابراز کند که هرچه او در معدن خرج نمـاید داده میشود و یا از قرار قبض یا نوشته حالی کند که من فلان مبلغ درآن معدن از مال خود خرج کرده‌ام

بندهٔ درگاه تنخواه او را همینجا نقد میدهم وحال آنکه هرچه بمخارج معدن لازم بود از دیوان داده شده ، مخارج و مواجب معدنچی‌ها را نیز موافق قبض از دولت علیه داده‌اند ، مساوی چهل هزار تومـان و چیزی باطمینان جنـرال مشار الیه و معدنچی‌ها از دولت علیه داده شده است، اما تا بحال چهل هزارتومان ازمعدن کذا بدولت علیه عاید نگشته است .

جواب مطلب هشتمـ معلمین دولت بهیه موافق قرارداد مطلقاً حق ندارند که مواجب از دولت علیه بخواهند . پیشترها که در تعلیم افـواج قاهره زحمت میکشیدندولیعهد مرحوم واعلیحضرت شاهنشاهی‌نیزمحض مرحمت‌ملوکانه هرساله انعام ومقرری و قیمت خانه وغیره عنایت میفرمودند ، دراین دوسال که سفرهرات اتفاق افتاد آنهـا بحکم ایلچی دولت بهیهٔ انگریز از موکب همایون بطهران و تبریز مراجعت کرده مصدر هیچگونه خدمت نشدند که مستحق انعام و مواجب شوند اما نظربابنکه درولایت ایران غریب بودند باز امنای دولت علیه همان انعام و احسان قدیم را التفات کردند، مگربسیار کم از این بابت عایدآنها نشد، چنانکه شما خود مرقوم فرموده‌اید؟ وسبب نرسیدن این جزئی تنخواه‌آنستکه مسترمکنیل آنها را بدون استحضار امنای دولت علیه از تبریزبسمت بغداد روانه ساخت. واضح است که این جزئیات را امنای دولت علیه مضایقه نخواهند فرمود.

جواب مطلب نهم ـ تفصیل این‌فقره درجواب مسترمکنیل مشروحاً مرقوم است و البته بعد از استقرار مراتب دوستی و التیام دو دولت ، در امـر تجارت هم قراریکه موافق مصلحت طرفین باشد داده خواهد شد ولکن بااین‌وصفها که مستر- برجیس با اهل ایران بد معامله شده تجار انگریز را بد نام نموده ، مشکل است که بعد از این تجار دولت علیه جرأت بمعاملهٔ اهل انگریزتکلیف نمایند ومطمئن باشند از اینکه در وقت مطالبهٔ طلب ، آنها را بشرع انگریز تکلیف نکنند .

علی‌ای حال؛ بعدازآنکه سئوال وجواب طرفین باتمام‌رسیدو دردوستی‌دولتین اثری نبخشید آجودانباشی تفصیل این سئوال و جواب را بزبان انگلیسی بیست و پنج نسخه نوشته بهمهٔ سفرای دول خارجه و ببعضی از امـراء و وزراء و وکلاء و رعیت انگلیس رسانیده که عموماً از کیفیت ماجری استحضارحاصل‌نمایند ونسخه‌ای

دیگر نیز بجناب کنت نسلرود وزیر امور خارجهٔ دولت بهیهٔ روسیه با یك طغرا مرسله‌ای که متضمن روابط خصوصیت و اتحاد باشد فرستاد و همینکه کم و کیف ماجری در لندن بر ملا افتاد و شهرت بهمرسانید ، هر روز جمعی از اهل انگلیس در باسمه خانها بضرب وزرای دولت بنا گذاشته در مراتب بی انصافی و بد رفتاری آنها فصلی نوشته در میان مردم شهرت دادند .

بعد از آنکه کیفیت رفتار ناپسند مکنیل را آجودانباشی با کثر بزرگان پارلمنت مدلل و محقق نمود هیجده نفر از آنها یکدفعه برخاسته بجناب لرد ـ پالمرستون بحث کردند و گفتند که از تحریرات و تقریرات حسین خان بما یقین ومعلوم شده است که این نوع نامهربانی و نقار فیمابین دولت انگریز و ایران از نادانی و بد رفتاری مستر مکنیل رویداده است و جناب شما محض بخیال اینکه او را خود منتخب کرده و به سفارت ایران فرستاده بودید اغماض و چشم پوشی از کرده های او کرده و علاوه ، نشان و حمایل بر مراتب او افزودید . جواب داده بود که برمن هم واضح و مبرهن شده است که مستر مکنیل درآنجا رفتار خوب نکرده است، لکن البته در خاطرارباب مشورت وکرسی نشینان پارلمنت هست که در ایام سلطنت فتحعلی شاه مغفور ، میرزا صالح ایلچی آندولت باین ولایت آمده شکایت از رفتار مستر ولك نمود و امنای دولت انگریز مشار الیه را بهمان سبب معزول و ایلچی دیگر منصوب و مأمور نمودند . در حقیقت از آن وقت تا بحال سفرای ما در دولت ایران بی‌عظم و همیشه با احتیاط راه میرفتند که مبادا بسبب شکایت دولت ایران معزول شوند ، حالا اگر مستر مکنیل را نیز بخواهش امنای دولت ایران مقصر و مغضوب نمایم لامحاله بعد از این هر ایلچی که از این دولت بدولت ایران مأمور شود در همه حال ملاحظهٔ رضای امنای دولت ایران را کرده و بلکه درحقیقت نوکر آنها میشود و انصافاً دراینصورت حق بجانب آن ایلچی خواهد بود. بعضی از ارباب مشورتخانه که دوستان اوبودند تصدیق نمودند وبعضی که طرف ضد اوبودند انکار کردند که این خیال محض بی‌انصافی واز راه حمایت مستر مکنیل است و بلکه در باطن حمایت خود را میکنی ، بعلت اینکه او را تو

مأمور کردی و آدم کوچك را رتبه بزرگ تو دادی . میبایستی ایلچی ایـران آدم نجیب و از بـزرگان نظام باشد نه مکنیل که آنهمه مفاسد از مأموریت او بیرون آمد ، تا حال هرچه در دوستی ایران خرج کردیم بهدر رفت ، بعد از آن باید دو مقابل آن اخراجات کشیده افغانستان را مضبوط کنیم که ابداً آن ولایت بی نظام منظم نشده آرام نخواهد گرفت .

این بود قسمتی که عیناً از روی سفرنامهٔ میرزا عبدالفتاح گرمرودی منشی میرزا حسین‌خان آجودانباشی نقل گردید .

میرزا حسین‌خان آجودانباشی چهل ویکروز درلندن توقف نمود. دراینمدت همه روزه بارجال لندن رفت وآمد داشت ودرروزنامه‌ها نیزدستی پیدا نموده همیشه جواب حملات مکنیل را که دراینموقع در لندن بود میداد و تمام آنها را میرزا عبدالفتاح در سفرنامه خود ضبط نموده است .

درمدت توقف، ملاقاتهای طولانی با لرد پالمرستون داشته، یکروزپالمرستون او را حضوراً در منزل خود بشام دعوت میکند .

مؤلف سفرنامه مینویسد :

« یکشب جناب لردپالمرستون مهمانی بزرگی کرده خود شفاهاً ازآجودان‌باشی و بندهٔ درگاه وعده خواست و گفت مستر مکنیل هم امشب خواهد بـود . آجودانباشی وعده دادند لکن بعد ازساعتی رقعه‌ای با نهایت ادب ومهربانی ازمنزل بجناب ایشان نوشته فرستادند باین مضمون : (چون ملازمان سامی‌خود بالمشافهه وعده خواستند بنده از راه ادب نخواستم خلاف خواهش شما را بعمل آورم ، اما حالا که ملاحظه میکنم برای من بسیار مشکل است که با مسترمکنیل دریك مجلس نشسته شام بخورم ، هـرگاه به‌آن جناب تا بحال حرکات او مشتبه است بمخلص مشتبه نشده ، درحقیقت و نفس الامر او را مقصر و خائن دو دولت میدانم، معهذا مستدعی هستم که بنده را از این التفات ومهمانی معاف دارید) . جواب نوشته بود که من این مهمانی را برای شما کرده واگر در اول عذر میآوردید آمدن مکنیل را موقوف میداشتم . »

خلاصه بعد از چهل ویکروز توقف در لندن ، سفیر ایران با همراهان خود بپاریس مراجعت نمود . (۱) دولت فرانسه نامه‌ای در اینموقع نوشت و همراهی فوق العاده با نمایندهٔ دولت ایران نموده چند صاحب منصب و مشاق بدولت ایران داد و مقدار هفتصد قبضه تفنگ سربازی و دو هزار قبضه تفنگ سواره و سه هزار شمشیر توپچی و دو هزار طپانچه از فرانسه بـرای ایران خریداری‌نمود و کنت‌ـ دسرسی هم از طرف امپراطور فرانسه بسمت وزیر مختـاری دربار شاهنشاه ایران تعیین و به ایران اعزام گردید .

آجودانباشی از راه استانبول و طرابـوزان مراجعت نموده در شوال ۱۲۵۵ وارد تبریز شد . (۲)

---

(۱) صفحه ۱۲۴ از سفرنامه . (۲) صفحه ۱۳۲ از سفر نامه .

فصل بیست و سوم

اوضاع افغانستان بعد از مراجعت محمد شاه

دراینجا ناچارم بار دیگر بقضایای افغانستان اشاره نمایم ، چه مقاومت دولت ایرآن درمقابل انجام تقاضاهای دولت انگلیس تا اندازه‌ای مربوط بوقایع افغانستان میباشد که بعد از مراجعت محمد شاه در آن مملکت روی داد .

در این تاریخ در میان ملت افغانستان حب دیانت اسلامی بدرجهٔ کمال بود. ملت افغانستان بانگلیسها با نظرغیظ و غضب نگاه میکردند وآنها راکافرمیدانستند و مراوده با آنها را گناه عظیم میشمردند و با اینکه پادشاه ایران و ملت ایـران شیعه بودند با اینحال آنهـا را بانگلیسها ترجیح میدادند و حاضر بودند اطـاعت پادشاه ایران را بدون بذل زر وسیم‌قبول نمایندولی‌حاضر نبودند باستیلای انگلیسها راضی شوند درصورتیکه از دادن پول هیچ مضایقه نداشتند .

با اینکه هرات با پول دولت انگلیس در مقابل قشون ایران مقاومت نمود و بکمك صاحبمنصب توپخانهٔ انگلیس دو ماه از حملات قشون ایران دفـاع کرد با اینحال هنوز صدای شیپور پادشاه ایران شنیده میشد که کامران پادشاه هرات و یار محمد خـان بنای مخالفت را با دولت انگلیس گذاشتند وفهمیدند که چه گناه کبیره‌ای را مرتکب شده‌اند که بکمك کفاردست پادشاه اسلام را ازمملکت مسلمین

کوتاه نمودند وچند روزی طول نکشید حکومت هرات پشیمان شده آرزومند بود بپادشاه ایران مراجعت کند، ولی دولت انگلیس دراینهنگام دولت ایران راطوری ذلیل و بیچاره کرده بود که نتواند برخلاف میل دولت انگلیس اقدامی بکند.(۱)

در این تاریخ افغانستان بزور پول دولت انگلیس و با دست یکعده خائنین خود افغانستان ، سرتاسر آن مملکت بتصرف دولت انگلیس در آمد .

هیئت‌هائی که قبلا بعنوان تجارت بافغانستان سفر کرده بودند درهمان اوقات تخم نفاق وخیانت را درتمام افغانستان پاشیده بزور طلای انگلیس عدهٔ زیادی از معروفین آن مملکت را بطرف خود جلب نموده بودند .

درقضیهٔ تصرف غزنه **جان ویلیام کی** چنین مینویسد :

« هنگامیکه هیئت تجارتی **سرالکساندربورنس** بافغانستان آمد ، در غزنه با برادرزادهٔ امیردوست‌محمدخان آشنائی‌پیدا نمود. این‌شخص‌موسوم‌به **امیرعبدالرشید-خان** میباشد . در اینموقع که قشون انگلیس بنزدیکی غزنه میرسید ، یك کاغذ محرمانه باو نوشته فرستادند و ازآمدن قشون انگلیس اورا خبر دادند . همینکه قشون انگلیس بدیوار شهر نزدیك میشد عبدالرشیدخان باردوی انگلیس‌ها ملحق شد . نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس **سر ویلیام مکنوتین** که مشیر و مستشار شاه شجاع‌الملك بود اورا به **لردکین**(۲) فرمانده کل قشون معرفی نمود : اطلاعاتی را که این شخص بمهندس نظامی ، **ماژورتامسون** داد فوق‌العاده مفید وخیلی بموقع بود ، مخصوصاً اطلاعات اودرباب استحکامات غزنه بسیار ذی قیمت ولازم بود ، در موقع ملاحظات و بررسی‌های استحکامات نظامی اطراف غزنه ، عبدالرشیدخان همراه مهندس نظامی بود واین آدم درست همان کسی بود که انگلسیها بوجود او دراینموقع محتاج بودند واوبآنهاراهنمائی کرد که‌چگونه غزنه راتصرف کنند.»(۳)

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام‌کی ، جلد اول صفحهٔ ٤٤٩

(2) Lord Keene .

(3) The Information which be gave to MajorThamson' the Chief engineer to the fortifications of Ghaznee‚ was

بقیه پاورقی درصفحه بعد

درتصرف کابل مؤلف انگلیسی فوق‌الذکرمینویسد :

«در ششم ماه اوت ۱۸۳۹ درتحت تأثیرصدای کیسه‌های پول ودرخشیدن برق سرنیزه‌های بریطانیای کبیر ، شاه شجاع‌الملك درمیان لباس زر دوزی جواهرنشان درحالیکه‌سواراسب سفید شده‌بود وارد قصر بالاحصار گردید وبدون‌این‌مساعدتهای برجستهٔ دولت‌انگلیس ممکن نبودشاه شجاع‌الملك بتواند خودرا بپادشاهی‌افغانستان برساند(۱) دررکاب شاه سرویلیام مکنوتین و سرالکساندربورنس روان بودند باین نیت که عروسك سدوزائی را بسلطنت افغانستان برسانند(۲) و سکنهٔ کابل که به تماشا آمده بودند بفرنگیهای اطراف شاه بیشترتوجه داشتند تا بخود شاه ، چونکه همه میدانستند این دولت انگلیس میباشد کـه او را بافغانستان آورده روی تخت مینشاند . درحقیقت این تشریفات ورود درنظرمردم مانند یك تشییع جنازه مینمود و هیچ بتشریفات ورود یك شهریاربپایتخت خود نداشت .

باری سردارهای **بارکزائی** همه فراری شدند ، شاه شجاع‌الملك را بجای خودش نشاندیم و یك قشون ساخلوی درمملکت افغانستان برقرارنمودیم ، انقلاب بزرگی‌درافغانستان بوجودآوردیم ، سلسله درانی‌را مجدداً درآن مملکت‌بپادشاهی رسانیدیم وتمام‌موضوعـاتیکه دربیانیهٔ **سیملا** اشاره‌شده‌بود تکمیل‌نمودیم‌البته دراین

بقیه پاورقی صفحه پیش

So valuable and necessary that he was requested to attend upon in all his reconnoitring expeditions. He was precisely the man we wanted . He gave us all the informations we required . He taught us how to capture Ghaznee. «P.460»

---

(1) The jinglirg of the money bags‹ and the gleanings of the bayonets of the British had restored him to the throne which‹ without these glittering aids, he had in vain striven to recover . «P.477» .

(2) In diplomatic costume Macnaghten and Burnes accom panied the Suddozye puppet « P 478 » .

موقع مؤسسین نقشهٔ استیلای افغانستان از شنیدن اخبار موفقیت نقشه های خود از خوشحالی درپوست خود نخواهند گنجید . »[۱]

همینکه انگلیسها در کابل مستقرشدند و سایرشهرها را بتصرف درآورده در آنجاها از طرف خودشان قشونهای ساخلوی گذاشتند و اشغال نظامی افغانستان تکمیل گردید[۲] بعد بفکر تصرف و بقول خود انگلیسها بخیال اصلاح هرات افتادند ، چونکه یارمحمدخان ازآنروزیکه شاه ایران ازاطراف هرات کوچ نموده و رفت ، بخطای خود واقف گردید ودانست که چه اشتباه بزرگی کرده است و از همانروزبنای ستیزرا با پاتنجرمعروف گذاشت . بعلاوه انگلیسها هیچ مایل نبودند مانند یارمحمدخان آدمی که صاحب نفوذ و اقتدار کامل درهرات میباشد از دایرهٔ سیاست آنهاخارج بماند وبا اینکه پولهای زیاد وبیحساب باولیای امورهرات میدادند با وصف این ، یارمحمدخان درهمانحال نسبت بنمایندگان و صاحبمنصبان انگلیس بی‌احترامی و توهین مینمود[۳] و نمیخواست آنها درهرات مقیم باشند .

درماه جون ۱۸۳۹ ماژوردارسی‌تود با دستور کامل بهرات اعزام گردید تا اینکه یارمحمدخان را با سیاست انگلیسها همراه نموده درضمن باشاهزاده کامران عقد اتحاد و دوستی ببندد و همچنین تحقیق کند علت مخالفت حکومت هرات با دولت انگلیس چیست. نظر باینکه‌یارمحمدخان‌متمایل‌بدولت‌ایران شده بودماژورتود مأموریت داشت بهروسیله‌ای که ممکن شود روابط اورا با دولت ایران قطع کند و ازطرف‌دولت‌انگلیس باواطمینان‌بدهد که مقام‌اورا دولت‌انگلیس‌بلاشك‌حفظ‌خواهد نمود وعلاوه برتمام این مأموریت‌ها ماژورتود مأمور بود حدود سرحدی بین‌هرات و کابل را معین کند .

به ماژورتود اعتبارات کافی داده شده‌بود که بحکومت هرات وجه‌لازم‌بدهد تااینکه قلاع و استحکامات هرات را تعمیر وآنها را محکم نمایند ، چونکه هنوز

---

(۱) کتاب جنگ‌های افغانستان تألیف جان ویلیام‌کی (صفحهٔ ۴۷۹)

(2)The military occupation of Afghanistan was complete ·Kaye vols · 2 P.10

(۳) کتاب فوق صفحهٔ ۴۹ .

ازطرف دولت ایران ایمن نشده بودند و بعید نبود باردیگرقشون ایران به هرات و افغانستان حمله کند .

ماژورتود میگوید :

«حضورانگلیسهادرهرات‌جزء نعمات‌الهی بایدمحسوب‌شود چه،دستگیری‌زیادی از ضعفا و فقرا مینمودند ، فقط چیزی کـه انجام آن ممکن نشد همراه نمودن یارمحمدخان وزیر هرات بود که بهیچوجه باقوال انگلیسها اعتماد نمیکرد و باید گفت که در تاریخ شیطنت بشرشیطنت‌آمیزتر از اعمال او نظیرنتوان پیدا نمود(۱) وغیرممکن بود که بتوان درو‌جود اونفوذ پیدا کرد وممکن نشداورا بوسیلهٔاحسان ممنون کرد یا اینکه اورا نسبت بانگلیسها وفادارنمود.»(۲)

ولی‌ازطرف دیگر افغانستان دراین تاریخ کاملاتحت نفوذنظامی دولت‌انگلیس قرار گرفته بود و هرات نیز کـه یکی از ایالات مملکت افغانستان است خواهی نخواهی درتحت نفوذ انگلیسها درآمد . شاهزاده کامران یکنفرعیاش و دائم‌الخمر بود و یارمحمدخان هم بواسطهٔ خرابی اطـراف و نواحی هرات در مدت یکسال محاصره ، کـه درنتیجهٔ آن قحطی و فقر عمومی بوجود آمده بود نمیتوانست

---

(1) In the history of human infamy there is nothing more infamy than the cunduct of this man . P . 49

(۲) ادوارد لدویچ میتفورد Edward Ledwich Mitford یکی از مستخدمین‌کشوری دولت انگلیس بوده که بعد از مراجعت محمد شاه از هرات اول بطور ناشناس ازایران عبور نموده بخراسان و افغانستان رفته‌است درجلد دوم‌کتاب سفرنامه خود پس ازچندین‌بار ملاقات و مهمانی درهرات درباب یارمحمدخان چنین مینویسد .

« دراین هیچ‌تردید نیست‌که یارمحمدخان خیلی با هوش و فهیم میباشد و مسلم است که همین هوش و فهم او ، اورا نسبت بمنافع ما (دولت انگلیس) دشمن خطرناك نموده است . این شخص از عملیات ما درهندوستان مطلع است و میداند ما درآنجا چه میکنیم و فهمیده است که نتیجه دوستی و حمایت ما بطور کلی اشغال و تصرف است ، از آنجا که میترسد مبادا نفوذ و اقتداری‌که بدست آورده است ازدست بدهد ، حاضراست بهروسیله‌ای که‌ممکن‌است متوسل شود ولواینکه هرات را مجددا بدولت ایران تسلیم‌کند ، برای اینکه ازما جلوگیری نماید و نگذارد ما بهرات دست پیداکنیم . »

مخالفت‌های جدی و علنی بکند ، علاوه براین‌ها هرات محتاج بیك مساعدت مالی بود که آنرا انگلیسها بدون حساب و شمارش میدادند ، هنوزسال بآخر نرسیده بود که قریب به هشت **لك**[۱] روپیه بحکومت هرات پول داده بودند و یارمحمدخان ناچاربود دراینموقع با انگلیسها روی خوش نشان بدهد و با آنها تا اندازه‌ای کنار بیاید . بنابراین در این سال یعنی درسال ۱۸۳۹ میلادی (۱۲۵۵ هجری قمری) کمپانی شرقی هندوستان انگلیس دو معاهده با یارمحمدخان و شاهزاده کامران منعقد نمود ؛ یکی در ۹ ماه جولای ودیگری در ۱۵ اوت ، اولی درتحت ۵ ماده . دومی در ۱۱ ماده و هر دوی این عهدنامه‌ها در جزء مندرجات کتابهای **معاهدات واسناد سیاسی**[۲] که توسط **اتچی‌سون** در ده جلد جمع آوری شده درجلد نهم آن در صفحات ۴۳۴ تا ۴۳۷ ضبط شده است و لازم بود که هردوی این عهدنامه‌ها دراینجا عیناً درج شود ولی بملاحظاتی تمام‌آن نقل نگردید و فقط مختصراشاره‌ای بمواد اساسی آنها نموده میگذرم .

در**مادهٔ اول** معاهدهٔ نهم‌جون ۱۸۳۹فرمانفرمای کل هندوستان،یارمحمدخان را وزیـر پادشاه هرات شناخته او را واسطه بین دولت انگلیس و حکومت هرات میشناسد .

در **مادهٔ دوم** مقرر است هر چه دولت انگلیس پول بهرات میدهد توسط یارمحمدخان بدهد. او نیزمتعهد میشود هرچه خرج میکند باحضور نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس باشد .

در **مادهٔ سوم** یار محمد خان متعهد میشود که هیچ اقدامی بدون مشورت نمایندهٔ سیاسی انگلیس نکند و هر گاه نمایندهٔ انگلیس بدون اطلاع وزیر هرات یعنی یـارمحمد خان در امور داخلی هرات دخالت کند این دلیل عدم دوستی بین مملکتین خواهد بود .

---

(۱) هرلك روپیه معادل صدهزارروپیه است .

(2) A Collection of Treaties, Engagements and Sanads, by, Aitchison .

در **مادۀ چهارم** نمایندۀ سیاسی دولت انگلیس متعهد میشود که بدون رضایت وزیر یارمحمدخان بیش ازصدنفر نوکرافغانی نداشته باشد .

در **مادۀپنجم** مینویسد : از آنجائیکه سلطنت در خانوادۀ شاه کامران ارثی است بهمینطورهم وزارت درخانوادۀ یارمحمدخان ارثی خواهدبودواین تاموقعی است که قابل و لایق این اعتماد باشد ، در صورتیکه برای این مقام لایق نباشد دولت انگلیس عوض معین خواهد نمود . ـ محل مهر **نجیب‌الله‌خان** و امضای **ماژورتود.**

دو ماه بعد درهمانسال ، درتاریخ ۱۳ اوت ۱۸۳۹ (مطابق دوم جمادی‌الثانی ۱۲۵۵) عهدنامه دیگردر۱۱ ماده منعقد گردید ، دراین معاهده ماژورتودبنمایندگی دولت انگلیس و حکومت هندوستان معین شد و از طـرف حکومت هرات خود کامران وولیعهد و اخلاف او بنمایندگی تعیین شدند .

مادۀ اول ـ عبارت از این بود کـه صلح دائمی بین انگلستان و هرات برقرار باشد .

مادۀ دوم ـ دولت انگلیس کامران را بپادشاهی هرات میشناسد وسلطنت را در اعقاب او باقی میداند و نیز دولت انگلیس تعهد میکند در امور داخلی هرات دخالت ننماید .

مادۀ سوم ـ نمایندۀ سیاسی انگلیس درهرات متوقف باشد واگرشاه هرات لازم بداند دردربارحکومت هندوستان یکنفر نماینده داشته باشد .

مادۀ چهارم ـ دولت انگلیس تعهد میکند به کامران پادشاه هرات ، پول ، صاحب منصب ومهمات ازهرقبیل که برای دفاع لازم باشد بدهد تا ازتجاوزات دول اجنبی جلوگیری کند .

مادۀپنجم ـ بـرای اینکه دولت انگلیس بتواند بتمام تعهدات خود عمل نماید پادشاه هرات تعهد میکند که اسیر گرفتن را موقوف کند و نگذارد اتباع او بـاین عمل مبادرت کنند .

مادۀ ششم ـ پادشاه هرات کامران تعهد میکند با دولت انگلیس وشاه‌شجاع تشریك مساعی نماید تا اینکه بتوانند تمامیت ارضی خودشانرا در مقابل دول

خارجی حفظ کنند و درضمن ، شاه کامران تعهد مینماید که بدون اطلاع شاه‌شجاع و دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی داخل مبارزه و جنگ نشود.

مادهٔ هفتم ـ شاه کامران تعهدمیکندهر گاه‌درموضوع سرحدات هرات و کابل اختلاف حاصل شود بحکمیت و رأی دولت انگلیس مراجعه کنند و حکم آن دولت قاطع خواهد بود .

مادهٔ هشتم ـ شاه کامران تعهد میکند ازمراوده وروابط دول خارجی بدون اطلاع و رضایت دولت انگلیس احتراز کند .

مادهٔ نهم ـ شاه کامران برای حمایت ودوستی دولت انگلیس تعهدمینماید که هیچیك ازملل اروپا را (اهل فرنگ) جزانگلیس بخدمات لشکری و کشوری خود اختیارنکند وهرگز اجازه ندهد یك اروپائی درمملکت هرات متوقف شود .

مادهٔ دهم ـ شاه کامران هرمانعی که درمقابل تجارت وجود داشته برطرف خواهد نمود .

مادهٔ یازدهم ـ مواد ده گانهٔ فوق تازمانی که سلطنت درخانوادهٔ شاه کامران باقی است معتبرخواهد بود .

این عهدنامه در هرات تحریر گردید . امضاء «دارسی‌تود» نمایندهٔ سیاسی انگلیس در هرات ، و در تاریخ ۱۶ مارس ۱۸۴۰ مطابق ۱۲۵۶ هجری بامضای فرمانفرمای کل هندوستان رسید .

باتمام این عهدنامه‌ها وبا تمام این مساعدتها و بدنبال و بخشش مالی فراوان که دراندك مدتی قریب بیست لك روپیه باولیای امورهرات داده بودند بازقلوب شاه کامران ویارمحمدخان وزیر او هردو بطرف ایران متمایل بود ، چونکه سالها هردو درتحت عواطف پادشاهان ایران‌بخوشی وعزت امرارحیات کرده بودند، اینك در مقابل اینهمه تحبیب‌های دولت انگلیس حاضر نبودند خودشان را ازایران که‌وطن اصلی آنها بود جدا نمایند .

هنوزمرکب معاهدهٔ انگلیسها باشاه کامران خشك نشده بود که‌یارمحمدخان و شاه کامران هر دو کاغذ ارادت و بندگی بمحمد شاه نوشتند و از تمام قضایا

شاهرا مطلع ساختند واظهاراطاعت نموده دستور شاهرا برای ادارهٔ حکومت هرات خواستار شدند .

آصف‌الدوله والی خراسان چندروزبعد سوادعهدنامهٔ انگلیسهارا باحکومت هرات ازفرستادهٔ یارمحمدخان درمشهد دریافت نمود . (۱)

در کاغذی که‌یارمحمدخان‌ازقول خود و کامران به‌محمدشاه مینویسد گوید: « ما چاکران آستان شاهنشاه اسلام پناه ، اینکه انگلیسها را باین مملکت راه دادیم فقط ازراه احتیاج‌بود ، درحقیقت ما بپول آنها محتاج بودیم ، درپیشگاه ذات مقدس ملوکانه پوشیده نیست که قلوب ما همیشه متمایل بپادشاه اسلام پناه است . »(۲) بنابراین همیشه‌آرزوداشتند شهریارایران باردیگربهرات عزیمت نماید.

حضورصاحبمنصبان انگلیسی در هرات سبب غیظ و غضب یارمحمدخان بود و ازدخالت‌انگلیسها درامورآن‌مملکت تنفرداشت ، الفاظ وعبارات مشعشع‌بشردوستی و توسل بعالم انسانیت انگلیسها درنظر او پوچ و یاوه بود ، ترحم و دستگیری از ضعفا و حمایت ازمظلوم که انگلیسها بدان تظاهرمیکردند ، هیچیك ازاینها بخرج او نمیرفت . درحقیقت میتوان گفت که در افغانستان این شخص تنها مرد سیاسی فوق‌العاده با هوش بشمارمیرفت .

یارمحمدخان نه تنها در هرات مانع ازدخالتهای انگلیسها بود بلکه دربخارا و خیوه نیزعلیه انگلیسها اقدامات میکرد ومردم آنجا رااز‌نزدیك شدن‌به‌انگلیسها مانع میشد و اقدامات او در سایر نواحی افغانستان هم بی نتیجه نمی‌ماند وهمه را علیه انگلیسها تحریك مینمود .

نمایندهٔ سیاسی‌انگلستان که مقیم دربارشاه شجاع‌الملك بود ازرفتاروحرکات یارمحمدخان بجان‌آمده بفرمانفرمای کل هندوستان پیشنهاد نمود که موافقت کند یك عده قشون انگلیسی بهرات اعزام شود تاآن مملکت را نیزعملا ضمیمهٔ قلمرو

---

(۱) این‌آصف‌الدوله بدبخت در دام سیاست انگلیس‌گرفتار آمد . من درفصول بعد بدان اشاره خواهم نمود .

(۲) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف « ویلیام‌کی » جلد دوم صفحه ۵۰

شاه شجاع‌الملك نمایند ولی لرداوکلند با این نظر همراهی نکرد و در جواب باو دستورداد که با یارمحمدخان از در ستیزداخل نشود و او را بهروسیله‌ای که هست دردست نگاهدارد ، نتیجه این شد که عوض قشون یك مبلغ زیادتردیگرپول برای یارمحمدخان فرستادند.(۱)

ولی یار محمد خان درمقابل تمام این احسانهای بی انتهای انگلیسها ، روی با دولت ایران داشت و قلباً مایل بود و اصرار داشت دولت ایران مجدداً بقضایای هرات متوجه شود .

در اینموقع دولت انگلیس اصرار داشت که قلعهٔ غوریان بتصرف حکومت هرات درآید وتأکید میکرد که یارمحمدخان فوری آنجا را ازدست‌ایرانیان‌بیرون آورد . اما یارمحمدخان عذرمی‌آورد و میگفت باید پول باشد که وسایل تصرف را فراهم آورد . انگلیسها دولك روپیه مخصوصاً برای تصرف غوریان پرداختند . یارمحمدخان پول را گرفت و ساز سفر قشون هرات را برای قلعهٔ غوریان آماده ساخت ولی درنهانی‌بفرمانده قشون ساخلوی ایران پیغام فرستاد که قلعه را محکم نگاهدارد وباك نداشته باشد ؛ تمام افغانستان متعلق بدولت ایران میباشد واگرچه انگلیسهااصراردارند من‌آنجا را تصرف کنم حاشا چنین اقدامی بعمل نخواهدآمد.

عملیات یارمحمدخان‌درهرات رفته رفته‌بجائی‌رسید که‌نمایندهٔ سیاسی‌انگلیس یك راپرت جامع برای‌مطالعهٔ اوضاع افغانستان تهیه نمود که بنظرفرمانفرمای کل هندوستان برسد . درآنجا خاطرنشان کرد ونوشت مادامی که قضیهٔ هرات حل‌نشود و یارمحمدخان از دخالت در امور هرات ممنوع نشود ممکن نیست اشغال نظامی افغانستان عملی گردد . این شخص نه تنها درهرات و افغانستان بلکه در خیوه و بخارا وآسیای مرکزی مخل پیشرفت سیاست ما میباشد و درخاتمه اظهارعقیده‌نمود هرگاه یك قشون‌کامل بهرات اعزام نشود که‌آنجا را ضمیمهٔ مملکت شاه شجاع ـ الملك‌نماید هیچ نتیجهٔ مطلوبی ازاشغال نظامی مملکت افغانستان نخواهیم گرفت‌و علاوه نمود که یك اقدام و کوشش جدی و مؤثر ، ما را در مقامیکه فعلا اشغال

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد دوم صفحه ۵۳

نموده‌ایم‌محکم خواهد نمود . امروزما وسیلهٔ خوبی‌در دست داریم ولی‌اگربخواهیم ومیل‌داشته باشیم‌آنرا بکار ببریم . هرگاه‌این قشون که‌من پیشنهادمیکنم‌بهرات‌اعزام شود وآنجا را متصرف بشویم دولت روس‌هم حاضرخواهدشد پیشنهادهای‌مارا‌راجع بمسائل خیوه قبول نماید . (۱)

دراین تاریخ یکی ازعوامل مهمی که دارای نفوذ بی‌حد و اندازه بود همان مذهب اسلام بود که دراین ایام درمیان سکنهٔ افغانستان و ممالك آسیای مرکزی نفوذآن باعلی درجه رسیده بود ومردم این نواحی همه مسلمان باایمان ودرکیش اجدادی خود متعصب وبدان علاقمند بودند و غلبه براین قوهٔ روحانی برای دولت اجنبی درآنروزها غیرقابل امکان بشمارمیرفت و انگلیسها باین مسئله بمرور آشنا شده بودند و یکی هم ازاقدامات این عهدآنها جلب نمودن علماء بود وحتی بعضی مأمورین سیاسی خودشان را هم ازاین طبقه انتخاب مینمودند .

در سال ۱۸۳۹ میلادی « مطابق ۱۲۵۵ هجری » واسطه بین انگلیسهای افغانستان وخان خیوه یکی ازعلمابوده که این شخص مقدس مآب حامل مراسلات انگلیسها بخوارزم‌بوده واو را یکی‌ازمجتهدین معروف افغانستان معرفی‌میکنند (۲)

خلاصه انگلیس‌های افغانستان نتوانستند به یارمحمدخان فائق آیند . حب وطنی‌او وعلاقه بدین اجدادی و فهمیدن حقیقت وباطن سیاست انگلیس او رامانع شد ازاین‌که بتواند خود راحاضرنموده بوعده و وعیدهای انگلسیها که بدون حدو اندازه دربارهٔ او حاضربودند انجام دهند مفتون شود و بالاخره هم از آنها برید و بکلی قطع روابط کرد ونمایندگان سیاسی ونظامی‌آنها را ازهرات بیرون نمود .

بدبختانه باید دراینجا اعتراف کرد که دولت ایران و پادشاه وقت به‌تقاضای اولیای هرات وقعی ننهادند . دراین ایام چشم شاه و درباریان آخـوند مآب ایران چنان ازانگلیس‌ها ترسیده بود که پس ازمراجعت از هرات دیگراین جرأت را هم

(۱) کتاب فوق صفحهٔ ۵۶

(۲) بجلد دوم تاریخ جنگهای افغانستان ، صفحه۵۱ مراجعه شود ، این شخص در آنجا معرفی شده است ، بعلاوه باین موضوع درآتیه بهترومفصل‌تر اشاره خواهد شد .

نشان ندادند که بعقب سرخودنگاه کنند وبدانند پشت سر آنها درافغانستان چه خبر است وانگلیس‌ها باافغانها چه‌معامله نمودند و افغانها چگونه جلو آنهادر آمدند.(۱)

با اینهمه اصرار یارمحمدخان در هرات و آمدن سرداران و برادران دوست‌محمدخان بایران برای تقاضای مساعدت ازآن دولت والتماس نمودن آنها که شهریارایران باردیگرمتوجه افغانستان بشود، درمقابل تمام اینها ، دربارایران در این زمان کاملا کروکور ولال بود. هر گاه بطرف افغانستان متوجه بودند میدیدند افغانها چه معامله با انگلیسها کردند ، من بخلاصهٔ آن اشاره خواهم نمود ، اگر چه این یك موضوع جداگانه است ولی تا اندازه‌ای مربوط بموضوع ماست . چه این تجهیزات و قشون کشی بافغانستان بموجب اعلامیهٔ فرمانفرمای کل هندوستان برای جلوگیری ازظلم‌وتعدیات دولت وملت‌ایران بود که نسبت بمملکت‌افغانستان اعمال میکردند . درحقیقت‌این بهانه‌ای بود که حکومت هندوستان آنرا وسیله‌قرار داده بافغانستان دراین‌تاریخ قشون‌فرستاد . ولی‌نیت‌باطنی‌ازاعزام این‌قوابافغانستان اشغال نظامی‌آن مملکت بود و دراین تاریخ حکومت هندوستان وحشت فوق‌العاده داشت که مبادا خطراتی متوجه هندوستان شود .(۲)

---

(۱) بعد ازآمدن محمدشاه ازهرات ، الله یارخان‌آصف‌الدوله را هم انگلیسها گول زده و جلب نمودند .

(۲) **لردکرزن** نیزدرکتاب خودراجع‌بایران درجلد دوم صفحه ۶۰۶ اشاره‌میکند که سال ۱۸۳۷ هم یکی ازآن مواقعی است‌که ما ازعدم مصونیت سرحدات هندوستان در وحشت بودیم . میگوید درسالهای ۱۸۳۳ ، ۱۸۳۷ و ۱۸۵۶ خطرایران برای هندوستان خیلی بزرگ بود .

فصل بیست و چهارم

اثرات بازیهای سیاسی اروپا درقضایای ایران

قبلامختصری اشاره شد که درسالهای ۱۸۳۳ و۱۸۳۷ دولت انگلیس فوق‌العاده دروحشت بود ازاینکه مبادا از طرف ایران خطری متوجه هندوستان بشود . لرد- کرزن معروف نیزدر دوجلد کتاب خود که درباب‌ایران نوشته‌است باینموضوع اشاره میکند[1] اینك من مختصری ازوقایع و اتفاقات این زمان را شرح میدهم :

البته فراموش نشده است که پس از مرگ **الکساندراول** امپراطور روس ، **دوك ولینگتون** معروف با عجله و شتاب به پطرزبورغ رفت . ظاهراین مسافرت تبریك جلوس به **نیکلای اول** امپراطور روس بود ولی درباطن‌امر بعضی دستورهای سیاسی داشت که میبایست آنها را انجام دهد ، این بود که در نتیجه طولی نکشید جنگ بین ایران و روس در گرفت و هنوز امضای عهدنامهٔ صلح بین دولتین خشك نشده بود که جنگ بین روس و عثمانی شروع گردید . البته این جنگها بموجب یك توافق نظرهائی بود که قبلا بین دولتین روس وانگلیس بعمل آمده بود ، ولی دولت‌انگلیس تصورنمینمود که روسها بتوانند باین سرعت و تندی قشونهای عثمانی را درهم شکنند و چون باینموضوع برخوردند از ترس اینکه مبادا استانبول بدست دولت‌روس بیفتدفوری رول‌سیاسی‌خودرا عوض‌نموده بااطریش‌وفرانسه‌سازش کردند،

---

(۱) لردکرزن ، جلد اول صفحهٔ ۶۰۶

در نتیجه از دولت روس جلوگیری شد و معاهدهٔ **آدریانوپل** [1] در سال ۱۸۲۹ بین دولتین روس و عثمانی منعقد گردید.

اما دولت روس نیز بعد از اینکه انگلیسها نگذاشتند بمقصود خودنایل شود و استانبول را تصرف کند از دولت انگلیس ناراضی شد و در نتیجه سیاست خشن خود را نسبت بایران وعثمانی عوض نمود و راه تحبیب و مسالمت را پیش گرفت، بطوریکه نسبت بدولت ایران در قضیهٔ قتل **گریبایدوف** این سیاست مدارا را خوب عملی نمود، یعنی علاوه بر اینکه از آن قضیه هیچ اسم نبرد از دولت ایران و فرستادگان آن نیزپذیرائی شایانی بعمل آورد، اما راجع به تحبیب دولت عثمانی، برای آن نیز دنبال فرصت میگشت و آن فرصت هم فرا رسید و موقعی پیش آمد که دست دوستی و مودت را بطرف دولت عثمانی دراز نمود. اینك مختصری بدان اشاره میشود.

محمد علی پاشا والی مصر بتحریك اجانب علم مخالفت را علیه دولت عثمانی بلند نمود. این نیزخود از شاهکارهای سیاست اروپائی است که مردان متنفذ عالم اسلامی را بجان هم اندازند. دراواخر سال۱۸۳۱ قشون مصری درتحت فرماندهی **ابراهیم پاشا** فرزند محمد علی‌پاشا والی مصر بقصد حمله وتصرف استانبول‌حرکت نمود و در آخر همان سال **عکا** را محاصره کرد و بعد از سه ماه محاصره آنجا را تصرف نموده بطرف **شامات** روانه شد. قشونهای عثمانی نتوانستند درمقابل قشون مصر مقاومت کنند، بالطبع شکست خورده عقب نشینی کردند و درچهارم ماه جون ۱۸۳۲ **دمشق** نیز بتصرف ابراهیم پاشا درآمد.

سلطان عثمانی مشاهده نمود که قشون او از عهدهٔ جلوگیری قشون مصری نمیتواند برآید، ناچار شد که دراواسط سال ۱۸۳۲ برای کمك، بدولت انگلستان متوسل شود ودولت انگلیس باین‌تقاضا اعتنائی ننمود. سلطان عثمانی چاره‌ای ندید جز اینکه بامپراطورروس متوسل شود. امپراطور روس که مدتها دنبال‌چنین فرصتی میگشت ازموقع‌استفاده‌نموده‌فوری بیست هزارقشون‌روس‌را با کشتی‌های خودبکمك

(1) Adrianople.

سلطان عثمانی فرستاد و آنها درقسمت آسیائی **تنگهٔ بوسفور** پیاده شده درآن بندر جا گرفتند .

مساعدت امپراطور روس با دولت عثمانی و فرستادن قشون باستانبول وپیاده شدن آنها دراطراف پایتخت اسلامی ، دولتین فرانسه و انگلیس را از اینکه مبادا روسها باستانبول دست‌یابند بوحشت‌انداخت، اول‌فرانسویها بعد انگلیسها اعتراضات سخت بدولت روس نمودند ، ولی دولت روس نیز در اینموقع بهمان سختی و تندی به آنها جواب داد و در مقابل آنها مقاومت نمود . نتیجهٔ این مساعدت و نزدیکی با دولت عثمانی این شد که یك معاهده سری بین دولتین روس وعثمانی بنفع دولت روس موسوم به عهد نامهٔ **انکیار اسکله‌سی** (۱) منعقد گردید .

دولت فرانسه بعدها چندان جدیتی برای این موضوع نشان نداد ولی در انگلستان هنگامه‌ای برپا شد (۲) وکار بافتضاح و بالاخره باستیضاح پارلمان کشید ودولت وقت را سخت استیضاح نمودند.(۳) ولی کاراز کار گذشته بود ، دولت روس از دولت ایران و عثمانی هردو تحبیب مینمود و بنظرهای سیاسی خود را پنهان میداشت ؛ ظاهر عمل همراهی و مساعدت بود .

همچنین قبلا اشاره شد که دولت اطریش درقضیهٔ یونان مایل نبود دول اروپا ازیاغیان یونان حمایت کنند وحاضر نشد بادول اروپاهمدست شده با دولت‌عثمانی جنگ کند. در اینموقع نیز دولت اطریش ازعملیات روسها راضی نبود و بفتوحات آنها در ایران و عثمانی با نظر حسادت نگاه میکردواین موفقیت های اخیر روسها هم دراستانبول و فرستادن قشون روس بداخلهٔ عثمانی اسباب ناراحتی خیال دولت

---

(1)Unkiar Skalassi. { معاهدهٔ سری دولتین روس وعثمانی که در سال ۱۸۳۳ در محلی موسوم به انکیار اسکلاسی، ازشهرهای‌آسیای‌صغیر، منعقد گردید .

(۲) دراین تاریخ لرد پالمرستون متهم به اخذرشوه ازدولت روس بوده . « **تاریخ انقلاب مصر** ، جلددوم صفحه ۱۵۳ . »

(۳) درکتاب خطابه ها و نطقهای **ریچاردل . شیل** که درسال ۱۸۴۵ در دوبلن بطبع رسیده صورت این استیضاح نیز درآن درج شده است، صفحه ۱۰۲ الی ۱۱۱ ،

اطریش رافراهم آورده بود، این‌بود که دولت‌انگلیس دراینموقع از احساسات ضد روسی دولت اطریش استفاده کرده بآنهـا نزدیك‌شد وبرای ترساندن روسها معاهدهٔ سال ۱۸۳۸ را با اطریش منعقد نمود . در حقیقت این معاهده برضد دولت روس و بعقیدهٔ خودشان برای جلو گیری ازتحریکات آن دولت‌در ممالك آسیای مر کزی بود که مملکت ایران نیز یکی از آن ممالك میباشد .

سیاست این زمان دولت اطریش این بود که تامیتواند ازدولت عثمانی برای نظریات سیاسی خود حمایت کند و موفقیت نظر سیاسی خود را هم در این میدید که با دولت انگلیس نزدیك باشد . (۱)

دراین‌تاریخ دونفر ازعمال‌سیاسی دولت انگلیس محرك اصلی‌لرد پالمرستون وزیر امور خارجهٔ انگلستان بودند ، یکی وزیر مختار دولت انگلیس مقیم دربار ایران سرجان مکنایل، دیگری **ویسکنت پونسونبی** (۲) وزیر مختار انگلیس مقیم دربار عثمانی این دو نفر، لرد پالمرستون راکه در این تاریخ وزیر امور خارجهٔ انگلستان بود مجبور نمودند که اقدامات جدی نموده از روسها جلو گیری نماید. سرجان مکنایل در فرستـادن قشون بافغانستان عامل‌مهم شناخته میشود وویسکنت پونسونبی هم سبب شد که کشتی‌های جنگی دولت انگلیس بدریای مدیترانه اعزام گردند، (۳) چونکه فرانسویها علناً از محمد علی پاشا حمایت میکردند. درتاریخ انقلاب مصر در اینمورد عیناً چنین مینویسد :

« اعزام قوائـی مر کب از قشون انگلیس و هندوستان بافغانستـان ، دولت ایران را بجای خـود نشاند و معاهدهٔ سال ۱۸۳۸ بین دولتین اطریش و انگلیس درحقیقت تهدیدی بود که بدولت روس شد ، بالاخره این پیش آمدهـای مؤثر و قطعی ، روسها را متنبه کرد وفهمیدند حزم و احتیاط بمراتب بهتر از تهور و رشادت میباشد . » (۴)

ولی دولت انگلیس خوب فهمیده بود که درآسیا حریف دولت روس نیست .

---

(۱) تاریخ انقلاب مصر تألیف **پاتون** جلد دوم صفحه ۱۵۲

(2) Viscount Ponsonby.

(۳) کتاب فوق‌الذکر صفحهٔ ۱۵۳ (۴) کتاب فوق صفحه ۱۵۴

کشتیهای‌جنگی انگلیسی بخشکی‌راه ندارند، دراینقبیل موارد اصول **مکیاولیزم**(۱) بهترین دستوری است که بایستی سرمشق قرارداد ، پس‌از راه دیپلوماسی داخل شده از یکطرف آن دولت را تهدید واز طرف دیگر تحبیب مینمود، درپطرزبورغ وزیر۔ مختار دولت انگلیس وسائل نزدیکی دولتین را فراهم نمود .

درسال ۱۸۳۹ روسها خودشان را در مقابل اتحاد هیولائی که دولت انگلیس برضد آنهـا تهیه نموده بود تنها دیدند . کنت نسلرود وزیـر امور خارجهٔ دولت امپراطوری روس بوعده‌های دولت‌انگلیس مفتون شده به **مارکوس کلانریکارد** (۲) وزیر مختـار دولت انگلیس مقیم دربار سن پطرزبـورغ که برای دوستی دولتین میکوشید اظهار نمود : « نیکلای اول امپراطور کل ممالك روسیه بدلائلیکه دارند عقیده‌مند میباشند که حسن نیت دولت پادشاهی انگلستان نسبت بامپراطوری روسیه مشهود میباشد و نظریات مساعد و عقیدهٔ عادلانه‌ای بعدها در سیاست منظور خواهند داشت ، بهمین ملاحظه مایلند این روابط و صمیمیت را که خوشبختـانه فعلا وجود دارد بوضع بهتری تقویت نموده آنرا ترقی دهند ، بنا براین **بارون برونو** (۳) را معین نموده‌اند که بلندن رفته در اطراف نظریات و طرز سیاست دولت امپراطوری روسیه توضیحات کامل بدهد . » کنت نسلرود علاوه نمود که امپراطور نمیتوانست کسی را لایقتر از این شخص برای انجـام این خدمت معین نموده بلندن اعزام دارد ، چونکه این شخص کاملا بسیاست خارجی دولت روسیه آشنا میباشد .

« بارون برونو در۱۵ سپتامبر۱۸۳۹ بلندن رسید تا ۱۲ اکتبر همان سال در لندن متوقف بود . در این مدت چندین بار با لرد پالمرستون ملاقـات نمود ، این ملاقاتها خیلی طولانی بود وبعضی اوقات سایر وزراء نیز در مذاکرات آنها حضور داشتند . »

« بارون برونو در گفتار و توضیحات خود خیلی ساده بود و اظهـار مینمود

---

(1) Machiavellism. — دستورات **مکیاول** ، سیاستمدار وفیلسوف شهیر ایتالیائی. مؤلف کتـاب Prinee که تحت عنوان **شهریار** توسط مؤلف این‌کتاب ترجمه شده است.

(2) Marquess Clanricarde (3) Baron Brunow.

دولت امپراطوری رضایت کامل دارد از اینکه دولت انگلیس با اطمینان و اعتماد کامل حاضر است در مسائلی که راجع بدولت عثمانی میباشد با دولت امپراطوری روس که‌از خود صمیمیت‌و وفاداری نشان داده است موافقت کند ، امپراطور کل ممالك روسیه این اعتماد و اطمینان را بی اندازه قدردانی میکند و مایل است که روابط معنوی بین دولتین خیلی نزدیك و صمیمی باشد . امپراطور روسیه سلطان عثمانی‌را متحد خود میداند وخود را مجبورمیبیند که از اوحمایت کند ومحمدعلی-پاشا را یکی از اتباع یاغی سلطان عثمانی میداند . آیا دولت انگلیس نیز در این فکر موافقت دارد که بهترین راه اصلاح همان خواهد بود که مصر را بحکومت دائمی محمد علی‌پاشا واگذار کنند واین حکومت‌ما بین اولاداونیزارثی باشدوباقی ایالات دیگرراکه در اختیارمحمد علی پاشا است گرفته بسلطان عثمانی‌تسلیم کنند. بنابراین دولت روس نیزبا پیشنهاد دولت‌انگلیس موافقت‌نمود که‌هرگاه محمد علی پاشا با این پیشنهاد وطریق اصلاح راضی نشود بنادرمصرو شامات‌را محاصره کنند .

اما از آنطرف، اگرمحمد علی پاشا بخواهد بطرف استانبول حرکت نماید در اینصورت یکعده از دول متحد باید بکمك پادشاه عثمانی نیروبفرستند تا سلطان عثمانی بتواند استانبول را حفظ کند ، در این باب نیز قرار براین شد نظر باینکه دولت امپراطوری روس نزدیك بسرحدات دولت عثمانی میباشد این کمك را آن دولت بسلطان عثمانی بدهد امانه بموجب معاهدهٔ سال۱۸۳۳ که‌بین دولتین روس و عثمانی بطور سری منعقد شده است ، بلکه بموجب قرار داد فعلی که در میان دول متحد و سلطان منعقد میشود . »

« در اینموقع بارون برونو به تقسیم عمل قائل شد و پیشنهاد کرد هرگاه این‌مساعدت درمصروشامات مورد احتیاج سلطان عثمانی واقع گردد دول‌انگلستان، اطریش وفرانسه این کمك را دراین نواحی بکنند وآن مساعدتهائیکه درتنگه‌های **بوسفور و داردانل** و آسیای صغیر باید بشود بعهدهٔ دولت امپراطوری روسیه باشد وعلاوه نمود هرگاه قراردادی باین‌ترتیب بین دول ذینفع منعقد گردد امپراطوری کل ممالك روسیه از تجدید و مراجعه بمعاهدهٔ سال ۱۸۳۳ که معروف به معاهدهٔ سری انکیاراسکله سی می‌باشد صرف نظر خواهد نمود . اگر چه مشارکت دولت

فرانسه نیز در اینجا لازم میباشد ولی از آنجائیکه این قرارداد تا اندازه‌ای برضد محمد علی پاشا است ودولت فرانسه حامی اوست ، اگر دولت فرانسه باین قرارداد راضی نشود ، دراین صورت دولت روس کاملا حاضرخواهد بود که بدون مشارکت دولت فرانسه اقدام نماید . » (۱)

دراین تاریخ دول معظم اروپا ، انگلیس ، فرانسه ، روس ، اطریش وآلمان مانند گرگهای گرسنه دندان حرص و طمع خود را بمتصرفات دولت عثمانی تیز کرده بودند. وعلاوه بر اینها محمد علی پاشا والی مصر را محرك شده بجان دولت فرسوده و ناتوان عثمانی انداخته بودند. همچنین در این تاریخ (۱۸۳۹)محمدعلی‌-پاشا با یك استعداد کافی در تحت فرماندهی پسر دوم خود **ابراهیم پاشا** همه جا قشون عثمانی را شکست داده بطرف استانبول در حرکت بود . دولت فرانسه جداً از او حمایت مینمود ، دولت انگلیس از سه نظر با موافقت های محمد علی پاشا مخالف بود اول ، چونکه مایل نبود فرانسه در شمال افریقا بیش از اینها دارای نفوذ سیاسی گردد . دوم نمیخواست محمد علی پاشا مرد با عزم ، دارای نفوذ و اقتدار بیشتری گردد . سوم حاضر نبود ببیند دولت روس در دربار عثمانی دارای نفوذ سیاسی شود . اما دولت روس نیز در این موقع دو مقصود داشت ، یکی اینکه بواسطهٔ مخالفت با محمد علی پاشا بین دولتین انگلیس و فرانسه اختلاف ایجاد نماید، دیگر اینکه دولت عثمانی را در اینموقع از محو و زوال حفظ نموده زمینهٔ مساعدی برای سیاست‌آتیهٔ خود تهیه نماید. دولتین اطریش و پروس نیز با دولتین روس و انگلیس در حفظ عثمانی موافق بودند ، فقط در این میان دولت فرانسه بود که در حمایت از محمد علی پاشا تنها ماند ، (۲) بنا بر این چهار دولت دیگر یعنی انگلیس ، روس، اطریش و آلمان متحداً اقدام نموده بفتوحات محمد علی‌-پاشا در آسیای صغیر خاتمه دادند .

این داستان یکی از شاهکارهای سیاسی دول اروپا مخصوصاً دولت انگلیس

(۱) تاریخ انقلاب مصر تألیف پاتون .
(۲) تاریخ المورخین ، جلد بیست و چهارم ، صفحه ۴۵۳ .

میباشد، من مایل بودم‌قدری بیشتر دراینموضوع صحبت کنم ولی تا این اندازه کافی است که مقصود نویسنده‌را روشن کند. چه، منظوراینست که بنزدیکی دولتین روس وانگلیس دراین موقع اشاره وخاطر نشان شود که این نزدیکی واتحاد بین دولتین روس وانگلیس ازسال ۱۸۳۹ شروع شد و در اول سال ۱۸۴۰ قطعی ومحکم گردید، بنابراین وحشت ونگرانی دولت انگلیس از مساعدت دولت روس با ایران برطرف گردید و خاطر جمع شد که بعد ازاین تاریخ نه تنها ایران وافغانستان بلکه تمام ممالك آسیای مرکزی در ید قدرت و نفوذ خود آندولت میباشند .

در همین تاریخ است که دولت فرانسه بواسطهٔ کنار ماندن از دایرهٔ سیاست بین‌المللی بدولت ایران نزدیك شده مساعدت مادی و معنوی میکند و صاحبمنصب بدولت ایران میدهد و کنت دسرسی را وزیر مختار نموده بدربار ایران میفرستد و آن مساعدت وهمراهی را با حسین‌خان آجودانباشی فرستادهٔ پادشاه ایران مینماید، ولی افسوس که عمر آن‌نیز بسیار کوتاه بود. این بارنیز مثل زمان ناپلئون وآمدن جنرال گاردان وصاحبمنصبان فرانسه بایران دوره‌اش دوامی نداشت. کنت دسرسی بزودی مراجعت نمود زیرا دولت فرانسه نیز که دراروپا از دایرهٔ سیاست سایردول کنار بود بالاخره صلاح خود را در این دید که بآنها ملحق گردد . صاحبمنصبان نظامی فرانسه هم درایران خوب از عهده برنیامدند ، بعضی‌ها هم رفتارشان مخالف با منافع حقیقی ایران بود بطوریکه دولت ایران مجبورشد **مسیوفریه** صاحبمنصب ارشد فرانسوی را که در قشون ایران بمقام آجودان جنرالی رسیده بود از ایران تبعید کند که شرح این داستان درموقع‌خود بیاید .

در اینموقع سیاست دولت فرانسه هم بواسطهٔ تغییر **تیرز** (۱) که صدر اعظم فرانسه بود و **گیزو** (۲) جانشین او که دردست عمال سیاسی‌انگلیس بود تغییر کرد.

اما روسها دراین تاریخ بکلی‌مغلوب سیاست دولت انگلیس شدند وآن تفوق سیاسی راکه در دربار عثمانی بدست‌آورده بودند درمقابل وعده‌های بی‌اساس‌دولت

---

(1) **Adolphe Thiers**.
(2) **F. Guizot**.

انگلیس از دست دادند و تصور نمودند استانبول و بغازها و آسیای صغیر تماماً در آتیهٔ نزدیکی نصیب دولت امپراطوری روس خواهد گردید ولی چه اشتباه بزرگی !

دولت انگلیس در این تاریخ گرفتاریهای زیادی در آسیا برای خود فراهم نموده بود. ازیکطرف ایران، افغانستان، خیوه وبخاراو ازطرف دیگردولت‌عثمانی و والی مصر همه علیه انگلستان بودند ، در اروپا نیز دوست و متحدی جز دولت اطریش نداشت ، در اینصورت صلاح خود را در این میدید که روسها را مفتون وعده‌های بی‌اساس خود بکند تا بتواند در آتیهٔ نزدیك نقشهٔ صحیحی برای‌جلو گیری از آندولت تهیه نماید، چنانکه تاریخ نشان میدهد همینطور هم شد ؛ پانزده سال طول نکشید که موقع مناسبی بدست آورده دولت متلون فرانسه را با خود همدست نمود و درجنگ کریمه شکست فاحشی بقوای نظامی نیکلای اول امپراطور روس واردآوردند که خود امپراطور نیزاز غصه آن پیش‌آمد، این جهان را وداع نمود .

فصل بیست و پنجم

مأمورین سیاسی دولت انگلیس در ایران

اینک دولت انگلیس بعقیدهٔ خودبآرزوهای دیرینه‌ای که داشت نائل گردید، یعنی موفق شد یکعده قوای جنگی بخلیج فارس اعزام دارد وجزیرهٔ خارك‌راتصرف کند و از آنجا سایر بنادر خلیج فـارس و سواحل آنرا تهدید نماید و باین وسیله موفق شد محمد شاه را از محاصرهٔ هرات منصرف کند و او را مجبور سازد ازهرات دست بردارد و بپایتخت خود مراجعت کند . همچنین باجرای نقشهٔ اشغال نظامی افغانستان که مدتها در نظر داشت موفق گردد و برای اینکه در پیشرفتهای سیاسی خود حریفی درمقابل نداشته باشد دولت امپراطوری روس را هم اول بوسیلهٔ دولت اطریش تهدید ، بعد با دادن امتیازات سیاسی در ممالك عثمانی جلب نمود ، یعنی قراربراین شد هر گاه برای مساعدت دولت عثمانی درمصر وشامات کمك لازم شود این کمك را دول انگلیس و فرانسه و اطریش بدهند و هر گاه در بغازها و آسیای صغیر سلطان عثمانی محتاج به مساعدت نظامی شود آنـرا دولت روس بدهد . (۱) با این‌تقسیمات روی کاغذ، دولت امپراطوری روس‌نیزجلب گردید وخیال انگلیسها از هرحیث و هرجهت‌آسوده شد . در این هنگام است که یکعده از عمال آزمودهٔ دولت انگلیس که درمکتب مخصوصی تربیت یافته‌اند بعناوینی داخل ایـران شده

---

(۱) تاریخ انقلاب مصر تألیف پاتون جلد دوم صفحه ۱۵۸

شروع بکشف اطلاعات محلی نموده اند . من در اینجا بچند نفر آنها اشاره خواهم نمود.

یکی از این اشخاص بر گزیده که در این تاریخ مأمور ایران شد ، سرادوارد لدویچ میتفورد(۱) میباشد که بعد ازپنج سال توقف و گردش در مراکش در ماه جولای ۱۸۳۹ از راه بلژیك ، آلمان ، عثمانی ، آسیای صغیر ، شامات ، فلسطین و بغداد عازم ایران وافغانستان گردید ، شرح این مسافرت طولانی را کـه قریب سه سال (۱۸۳۹ تا ۱۸۴۱ مطابق ۱۲۵۵تا ۱۲۵۷) طول کشید در دوجلد جمع آوری نموده در لندن بطبع رسانید ، من اینك بطور مختصر بمطالبی که درباب ایران در تاریخ ۱۸۴۰ میلادی (۱۲۵۶ هجری) نوشته است اشاره مینمایم .

این جهانگرد مجرب کـه مأموریت سیاسی داشت باتفاق **سراوستن هنری۔لایارد**(۲) که بعدها بسفرنامهٔ او هم اشاره خواهد شد درحینی از شامات و فلسطین عبور نموده که قشون های مصر در تحت فرماندهی ابراهیم پاشا این نواحی رااشغال کرده خیال تصرف استانبول را داشتند و شرح مبسوطی راجع بوقایع وپیش آمدهای سیاسی آنروز در جلد اول سفرنامهٔ خود مینویسد و با اینکه مطالب آن بسیار مهم میباشد چون مربوط بموضوع ما نیست ازآنها میگذرم تا ورود آنها ببغداد که دوم ماه می ۱۸۴۰ (مطابق اوایل ربیع الاول ۱۲۵۶) میباشد .

در این تاریخ چون انگلیسها بکلی ازایران خارج شده بودند بغداد مرکز فساد شده ناراضی های ایرانی و شاهزادگان مدعی سلطنت همه را در بغداد جاداده بودند حتی آنهائی راکه درلندن بودند باین شهر که مجاورسرحد ایران بود آورده منزل داده بودند . ازآنجمله سه نفرازپسران شاهزاده حسینعلی میرزا،فرمانفرمای فارس بودند بنام رضاقلی میرزا ، نجفعلی میرزا والی وتیمورمیرزا . قبلا شرح حال اینها مختصراً داده شد که چگونه براهنمائی قنسولهای انگلیس خودشان را از راه بین النهرین و شامات بلندن رسانیدند و فریزر معروف را مترجم آنها کردند . در زمانیکه میرزا حسینخان آجودان باشی درلندن بود اینها نیز بعنوان مدعیان سلطنت

---

(۱) بذیل صفحه ۴۵۱ مراجعه شود.

(2) Sir Austin Henry Layard.

ایران درلندن مهمان دولت انگلیس بودند ، بعد که آجودانباشی مراجعت نمود آنها راهم باتفاق فریزر معروف باستانبول آورده بملاحظاتی به بغداد فرستادند وبرای هریك سالی دوهزارلیره مقرری قرارداده درآن شهر متوقف ساختند .

مستر ادوارد میتفورد(۱) دربهارسال ۱۸۴۰ م . ـ ۱۲۵۶ ه . به بغداد رسید و در منزل نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس **کلنل تایلور** (۲) منزل نمود : راجع بشاهزادگانی که دربغداد بودند مستر میتفورد چنین مینویسد :

« ما با شاهزادگان ایرانی که اخیراً در انگلستان بودند ، تیمور میرزا ، نجفقلی میرزا والی و رضاقلی میرزا آشنا شدیم ، اینها مدعیان سلطنت ایران میباشند وهریك سالی دوهزارلیره ازدولت انگلیس مقرری دارند ، دونفر دیگر از شاهزادگان ایرانی نیز دراینجا میباشند ، بموجب اطلاعی که بدست آورده‌ام این دوبرادر نیزاز دولت عثمانی مقرری دارند، اینها عموهای شاهزادگان فوق‌الذکر میباشند، یعنی پسران فتحعلیشاه . یکعدهٔ چندنفری ازمابدیدن آنهارفتیم وشب مهمان آنها بودیم ، برادر بزرگتر **الله‌وردی‌میرزا** است که تقریباً چهل وپنج سال دارد و ریش اجدادی خود را بارث برده چونکه یك ریش انبوه و طویلی داشت . برادر دیگر موسوم به **سلیمان‌میرزا** از لحاظ سن خیلی کوچکتر و جوانی قد بلند و خوش سیما اما خیلی عجول وبا خشونت و حرکات ورفتارش مثل یك پادشاه بود. درآنشب شاهزادگان، ما را خوب و با احترام پذیرائی نمودند ، غذا بسیار خوب بود ، شاهزادگان نیزباما در سریك سفره غذا خوردند درصورتیکه این رسم شیعیان نیست ، اما سنی‌ها این رسوم را رعایت نمیکنند وهمیشه با ما دریکجا غذامیخورند، علاوه براین شراب والکل هم کاملا فراوان بود.»(۳)

میتفورد قریب دوماه دربغداد توقف نمود و نقشهٔ مسافرت او این بود که از

(۱) قبلا باید بگویم که دراین تاریخ عمال سیاسی دولت انگلیس نسبت بایران و ایرانی بسیار غضبناك و عصبانی بودند ، هرچه دراین اوقات نوشته‌اند غالب آنها خالی از نزاکت میباشد ، من‌حتی‌الامکان‌سعی خواهم نمود ازعبارات بی‌نزاکت آنها چیزی‌ننویسم.

(2) Colonel Taylor

(۳) سفرنامه میتفورد جلد اول صفحه ۳۱۴ و ۳۱۵

کرمانشاه باصفهان رفته از آنجا به یزد و کرمان و سیستان بـرود و از آنجا در امتداد رود هیرمند خود را به قندهار برساند ، ولـی نظر بقطع روابط سیاسی بین دولتین ایران وانگلیس این مسافرت مشکل مینمود، درهرحال مصمم شد با لباس مبدل و بطورناشناس از ایران برود و با کاروانی که عازم کرمانشاه بود در۱۹جون حرکت نمود . در قصرشیرین کنت دسرسی وزیرمختار فرانسه را ملاقات نمود که بمملکت فرانسه مراجعت میکرد . (۱)

میتفورد مینویسد :

« قریب یکساعت با حضرات فرانسویها صحبت نمودم ، یادداشتهائی که لازم بود بهم دیگر دادیم واطلاعاتی که لازم بود از آنها گرفتم، آنها پیش‌بینی میکردند که بمن در ایران خوش نخواهد گذشت .

هیئت سیاسی فرانسه که درموقع قطع‌روابط سیاسی‌ما با ایران بدربار پادشاه ایران فرستاده بودند تا نفوذ سیاسی فرانسه را درآن مملکت برقرار کنند، اقدام آنها بنتیجه نرسید و برعکس اثرات بسیار بدی تولید نمود ، چونکه وزیر مختار فرانسه از پستی و طمع ایرانیها متنفر شده دیگرمتحمل زحمت نشده بود که باآنها کنار بیاید ، از طرفی هم ایرانیها بواسطه تکبر و غروری که دارند فرانسویها را تحقیر مینمودند زیرا آن انتظاراتی راکه برای گرفتن پول از فرانسوی‌ها داشتند عملی نشد .

هنگامیکه من دربغداد بودم بعضی خبرها شنیده بودم ، وقتیکه باردوی شاه رسیدم صحت این اخبار تأیید شد ، ما در بغداد شنیده بودیم که فرانسویها علاقه‌ای بدوستی و اتحاد با ایران نشان نمیدادند ، وزیرمختار فرانسه اظهار نموده بود که **لوئی فیلیپ** پادشاه فرانسه برحسب خواهش دولت ایران ، وزیرمختـار خود را بدربار پادشاه ایران فرستاد و از این اقدام منظور سیاسی نداشته است . » (۲)

---

(۱) سفرنامهٔ میتفورد جلد اول صفحهٔ ۳۳۴.

(۲) باید خاطـر نشان ساخت همینکه اختلاف بین دولت انگلیس و دولت روس در اوایل سال ۱۸۴۰ در قضیهٔ محمدعلی پاشا اصلاح گردید ، دیگرحضور وزیرمختار فرانسه در دربار ایران موضوع نداشت .

میتفورد دراول جولای ۱۸۴۰ م. ـ ۱۲۵۶ ه. بکرمانشاه رسید وعجله داشت که بدون اطلاع احدی از آن شهر عزیمت نماید ولی حاکم محل از ورود آنها مطلع شده برای کسب خبر نزد آنها فرستاد . روز دیگرمیتفورد پاسپورت خود را برداشته نزد حاکم رفت در صورتیکه مایل نبود حکومت از عزم او اطلاع داشته باشد، حاکم از او سئوال نموده بودآیا بقصد دیدن شاه خواهید رفت؟ ناچارجواب داده بود البته بحضور شاه تشرف حاصل خواهم نمود .

میتفورد گوید :

« روز دیگر آن مرد ایرانی که نزد ما نوکر بود آمده اظهار کرد: شخصی از اهل کابل که همراه ما از بغداد آمده بود پیش حاکم رفته ، از حال ما اطلاع داده درضمن گفته است ، این شخص نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس میباشد، حال در ایران پول تقسیم میکند وازجانب شاهزادگان تبعید شده که دربغدادند دراینجاها مشغول دسیسه میباشد و اینك عازم شیراز است که وسایل آمدن قشون انگلیس را در جزیرهٔ خارك که از جزایر خلیج فارس است بداخلهٔ ایران فراهم آورد . این پیش‌آمد اسباب معطلی ما را فراهم‌آورد . در اینجا یکنفر را پیدا نمودیم که قبلا نوکر **دکتررس** (۱) بوده که فعلا ساکن بغداد میباشد . این شخص عربی و فارسی را خوب حرف میزد، من او را مترجم خود قرارداده پیش حاکم رفتم وتوضیحات کامل دراطراف مسافرت خود دادم و از اینکه ما را درکرمانشاهان نگاهداشتند شکایت نمودم و خواهش کردم اجازه دهند باردوی شاه که در این نزدیکی ها میباشد برویم واز آنجا فرمانی برای مسافرت خود تحصیل کنیم . پس‌ازمذاکرات زیاد بالاخره قرار بر این شدکه من و همراهانم باتفاق یکعده سرباز بکنگاور برویم . (۲)

هنگام حرکت بازهمان شخص کابلی که راپرت ما را بحاکم کرمانشاه داده بود همراه ما راه افتاد و اظهار مینمود که این راپرت را من نداده‌ام ولی ما دیگر باو اعتماد نکردیم و او را بخود راه ندادیم ·

---

(۱) (2) Dr. Ross.

(۲) سفرنامهٔ میتفورد جلد اول صفحهٔ ۳۴۵

درکنگاور ازدحام غریبی بود، همهٔ جاها را گرفته بودند وما بزحمت برای خود منزل تهیه نمودیم . صبح بعد از طلوع آفتاب شاه وارد کنگاور شد ، سیزده هزار قشون در رکاب بودند ، سراپردهٔ شاه را دربالای یك بلندی زده بودند و تمام قشون در دشت و صحرای اطراف پـراکنده شده چادرهـای خودشان را بر پا کردند . » (۱)

میتفورد دراینجا شرح مبسوطی از طرز حرکت وسفرقشون ایران وخرابی‌هائی که ازحرکت وعبور آنها واردمیشود بیان‌میکند . بعد گوید :

« ما دراینجا خوب فهمیدیم که گرفتن فرمان برای مسافرت درایران چقدر مشکل میباشد ، ممکن بود ما بدون فرمان هم دنبال مسافرت خود را گرفته پیش برویم ولی‌تردیدی نیست که بموانع بیشماری دوچارمیشدیم ودر راه خطرات زیادی برای ما پیش می‌آمد .

دراردوی شاهنشاه ایران ما را قریب سه هفته بعنوان جاسوس نگاهداشتند. اگر چه درآخرکاراجازهٔ مسافرت بما دادند ولی ما مجبوربودیم راه یزد وسیستان بقندهار را ترك کنیم .

قبل از اینکه بشرح مسافرت خود بپردازم لازم است عقیده‌ام را در بـارهٔ اشخاصی که من باآنها سروکار داشتم اظهار بکنم . »

میتفورد دراینجا شرحی از اخلاق ایرانیها مینویسد وآنها را پست‌ترین ملل روی زمین میشمارد (۲) . میگوید :

« ایرانیهای امروز پست ترین نژادی هستند که تا امروز اتفاق نیفتاده یك چنین مردمان پست و رذل در یکجا گرد آمده ملتی را تشکیل بدهند ، هرگاه بخواهم روحیات و اخلاق آنها را با تفصیل شرح بدهم میبایست خودم را بیك کار صعب ومشکلی گرفتار نمایم تا بتوانم تمام جزئیات فساد اخلاق بشری را که ننگ

---

(۱) سفرنامهٔ میتفورد ، صفحهٔ ۳۵۵ .

(۲) من تصور میکنم این شخص حق داشته ، چونکه دراینموقـع یکی ازآن مواقعی بوده که پستان پر شیر دایهٔ ایرانی از دهان طفل انگلیسی خارج شده بود .

عالم انسانیت است در اینجا ذکر کنم . » (۱)

بعد از اینکه مقداری از این عبارات برای ایرانیها میشمارد میگوید :

« ایرانیها خیال کرده‌اند همینکه بتقلید اروپائیها ، وزیر دوم خودشان را وزیر امور خارجه لقب بدهند کافی است ، ولو اینکه این وزیریکی از منشی‌های حاجی میرزا آقاسی باشد ، فعلا وزیری که بجای وزیر امور خارجه کار میکند یك جوان بیست ساله موسوم به **میرزاعلی** میباشد . این شخص پسر میرزا مسعود است و میرزا مسعود خودش بخراسان رفته و از جانب شاه مأموریت دارد . ما بدیـدن میرزا علی رفتیم واسناد وپاسپورتهای خود را نشان داده نزد او گذاشتیم که مطالعه کند ، این شخص زبان فرانسه را خیلـی خوب حرف میزند و ما محتاج بمترجم نبودیم. منشی میرزا علی یکنفر فرانسوی بود که در ایران متولد شده ، او بما قول داد که فرمانی برای ما تهیه کند تا بتوانیم از ایران عبور نمائیم .

ما در این مدت دنبال اردو بودیم وهرروز مطالبهٔ فرمان میکردیم، آخر ناچار شده به **میرزابابا حکیم‌باشی** مـراجعه نمودیم ، اینشخص پنج سال در انگلستان تحصیل نموده و هرروز مجبور بود مواظب حال مزاجی پادشاه باشد . »

میتفورد و همراهان او دنبال اردوی شاه راه افتاده تا همدان آمدند . دراین مدت فرصت خوبی داشتند که از اوضاع اردوی شاه خوب مطلع شوند .

در باب مسافرت شاه دراینموقع مینویسد :

« پادشاه ایران اغتشاش اصفهان را بهانه نموده این قشون را فراهم آورده است . در ظاهر امر شاه باصفهان رفت ، در آنجا اراذل واوباش‌را که باعث ناامنی شهرشده بودند تنبیه نمود. میگویند قریب ششصد نفررا سر بریده، بعضی‌ها میگویند این اندازه‌ها نبوده وفقط سی‌نفر را بقتل رسانیده . اما باطن امراین بود که ببغداد حمله کند و قبل از این اقدام نیز شهر سلیمانیه را قشون ایران متصرف شد، باین

---

(1) The Present Persians are the vilest race that ever were collcoted into a nation; to give their character in detail, I should have to submit to the revolting task of ennumertaing every vice that disgrace humanity. P. 355.

نظر که بدانند قوای عثمانی تا چه میزان است و یا اینکه دول اروپا چه ایرادی باین عمل خواهندکرد ، آیا دراین موضوع دخالت خواهند نمود یا نه . من تمام این اطلاعات را از کسی گرفته‌ام که مکاتبات بین وزیر پادشاه ایران باوزیرمختار روس **جنرال دوهامل** (۱) راکه در این باب رد و بدل شده دیده است، اینها همه دلالت دارد براینکه نفوذ دولت امپراطوری روس دردربار پادشاه ایران فوق‌العاده است ودولت امپراطوری روس‌تسلط بی‌اندازه زیادی نسبت بدولت شاهنشاهی‌ایران پیدا نموده است .

حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایـران آلت دست دولت امپراطوری روس میباشد درحالیکه دشمن جدی دولت انگلیس است. در موقع سلام عام ، یك قوطی جواهرنشان ارائه دادکه امپراطور روسیه برای دوستی و مودت با او آنـرا هدیه نموده است . در همان موقع که این قوطی دانه نشان را بحاضرین مینمود دشمنی خود را هم نسبت بدولت انگلیس اظهار میکرد . (۲)

حاجی میرزا آقاسی همیشه گوش شاهرا از بدی انگلیسها پر میکند و باو حالی کرده است که انگلیسها دشمن شاه میباشند .

محمد شاه مکررخواسته است شاهزادگان ایرانی که دربغداد متوقف هستند مراجعت نمایند و گفته است تمام املاك آنها را هم بخودشان مسترد خواهد داشت

---

(1) General Duhamel.

(۱) سفرنامهٔ میتفورد، صفحهٔ ۳۶۰ـ «حسن مردان سیاسی دراین است که فرسنگها از حقیقت و انصاف دور باشند ؛ درجائیکه منافع آنها اقتضا کند از زدن بدتـرین تهمتها بطرف مقابل خود داری نمیکنند . در همین تاریخ‌که این شخص از آن صحبت مینماید و به نفوذ روسها در دربار ایران اشاره میکند روابط صحیح بین دولتین روس وایران وجود نداشت ، خود انگلیس هـا اینموضوع را بهتر از هـر کسی میدانند ، چونکه بین دولتین روس و انگلیس ازسال ۱۸۳۹ اصلاح گردید ، یعنی انگلیسها روسها راگـول زده بطرف خود جلب‌کردند و بوعده‌هائـی که هیچوقت عملی نشد روسها را واداشتندکه از معـاهدهٔ سری خودشان‌که درسال ۱۸۳۳ با دولت عثمانـی منعقد نموده بودند صرفنظر کنند . در این هنگام دولت روس طرفدار جدی دولت عثمانی بود ، چگونه ممکن بود دولت ایران را تحریك نمایـد که با دولت عثمانی از در ستیز درآید درصورتیکه خودشان با عثمانیها کمك قشونی میکردند تا از محمد علی پاشا جلوگیری کنند . ـمؤلف».

ولی آنها حاضر بآمدن نیستند و حق هم دارند ، چونکه اگـر بایران بر گردند جانشان در خطر خواهد بود . [۱]

توقف ما در اردوی شاه خیلی طولانی شد ، آخر ناچار شده به حاجی‌میرزا آقاسی متوسل شدیم. اولین صحبت صدراعظم راجع باختلافات بین دولتین ایران و انگلیس‌بود، با اینکه تمام انگلیسها ازایران خارج شده بودند هنوزایرانیها این‌را قطع روابط رسمی تصور نمیکردند ، با اینحال صدر اعظم خیلی میل داشت بداند برای چه من وهمراهان من بایران‌آمده‌ایم و برای او خیلی غریب مینمود که در یك چنین موقعی ما بایران مسافرت کنیم. ما مقصود خود را باین طور اظهارنمودیم که ما هیچ کاری درایران نداریم، فقط میخواهیم ازراه اصفهان ویزد به‌هندوستان برویم . صدر اعظم میگفت اینراه که شما میخواهید بروید خیلی خطرناك است و حاضرین نیز تصدیق میکردند . منشی فرانسوی میرزا علـی ، که در آنجا حضور داشت‌اظهار نمود چون‌آن راهها معروف‌نیست،مقصود حضرات‌این‌است که میخواهند نقشهٔ آن راهها را بردارند . همین تذکر او باعث سوء ظن صدراعظم ایران شد؛ جداً ایستاد و گفت که غیرممکن‌است بشما اجازه‌بدهم ازآن راه عبور کنید وعلاوه نمود که دولت انگلیس برای خطراتیکه برای شما پیش خواهد آمد دولت ایران را مسئول‌خواهد دانست و بهانه‌های تازه‌ای بدست خواهد افتاد من حاضرشدم برای رفع این مسئولیت سند بدهم وآن سند را هم کلنل شیل که فعلا در ارز روم متوقف است تصدیق کند . با تمام این احوال قبـول ننمود و اظهار کرد هر گاه مایلید ، میتوانید ببوشهر رفته از آنجا به هندوستان بروید ویا اینکه اجازه داده شود از راه مشهد و هرات‌حرکت نمـائید، من مشاهده نمودم حرکت ما از راه یزد وسیستان به قندهار ممکن نخواهد شد و عذرآوردم که بعلت ترس از ناخوشی دریا نمیتوانم ازبوشهر بروم، بالاخره بواسطهٔ ورود منشی سفارت روس **بارون دبود** [۲] ودخالت

---

(۱) سفرنامهٔ میتفورد ، صفحه ۳۶۰ .

(۲) Baron C. A. Bode. این شخص در این تاریخ در بختیاری مسافرت نموده است ، شرح آن بیاید .

او ، قبول شد از راه خراسان و هرات عازم هندوستان شویم . بعدها معلوم شد که صدراعظم ایران ما را جاسوس دولت انگلیس تصور نموده بود و هیچ مایل نبود ما از ایران عبور کنیم .

حاجی میرزا آقـاسی همینکه ملاحظه نمود منشی سفارت روس با ما مساعد میباشد او نیزحاضر شد با ما همراهی کند. در فرمان مخصوصاً قید شده بود که در بعضی منازل کدخدایان برای ما سیورسات بدهند بدون آنکه وجه آنـرا دریافت دارند . » (۱)

در اینجا میتفورد شرح مفصلی از بارون‌دبود تعریف نموده از مساعدتهای او اظهار امتنان میکند و باز یکرشته عبارات بسیار زننده‌ای نسبت بایرانیها روی‌کاغذ آورده و هرنوع صفات بدی که در خاطر داشته بایرانیها نسبت داده است و جلد اول کتاب خود را در اینجا ختم میکند .

میتفورد از صفحهٔ اول جلد دوم سفرنامهٔ خود شروع بمطلب نموده گوید :

« بعد از یکماه توقف اجباری در اردوی شاه ، من ناچار بودم ازهمسفرخود جدا شوم وراه خراسان را پیش گیرم ، همسفر من نیز از راه بوشهر وخلیج فارس به هندوستان رفت (۲) . در اردوی شاه من بیکعده صاحبمنصبان فرانسه برخوردم که‌آنها نیز عازم تهران بودند، آنها مرا دعوت نمودند باتفاق‌آنها حرکت نمایم. بارون دبود درحق من فوق‌العاده مهربانی نمود ، چادرهای خود را دراختیار من گذاشت و در هشتم ماه اوت ۱۸۴۰ م. ـ ۱۲۵۶ ه. از همدان حرکت نمودیم . »

میتفورد در۱۵ماه اوت بتهران رسید، دراینجا مهمان صاحبمنصبان فرانسوی بوده که درخدمت دولت ایران بودند وبااینکه مهمان آنهابوده درضمن شرح‌حال خود در طهران ، از آنها خوب نمینویسد . باز دراینجا تا میتواند نسبت به‌ایرانیها

---

(۱) سفرنامهٔ میتفورد صفحهٔ ۳۷۱

(۲) میتفورد از همسفرخود هیچ اسمی نمیبرد ولی خود همسفراوکه**لایارد** معروف باشد، در سفرنامهٔ خود «جلد دوم صفحه۱۶» مینویسدکه تا همدان همراه میتفورد، باتفاق آمدیم و درآنجا از هم جدا شدیم .

بدگوئـی میکند ، [1] بعد شرح سفارت انگلیس را میدهـد و مینویسد تمام در و پنجره‌ها مهر وموم بوده و اثاث‌البیت همه درجاهای خود باقی‌است واز بیرون دیده میشود .

میتفورد قریب دوهفته درتهران متوقف بوده ودر۲۷ ماه اوت بطرف خراسان حرکت نموده است ، یکماه درراه بوده و جزئیات راه راشرح میدهد، دربیست و هفتم ماه سپتامبر وارد مشهد شده مستقیماً بمنزل الله یارخان آصف‌الدوله میرود ، میگوید آصف الدوله پذیرائی خوبی از من نمود واز حال من جویا شد و خیلی مهربانی کرد .

در این باب میگوید:

«آصف‌الدوله یك مرد بزرگ منش است، خیلی باهوش ودارای قیافهٔ بسیار خوبی است، دراینجا یك قدرت فوق‌العاده بهم‌زده وهمه چیزاو شاهانه است،درشاه‌نشین جلوس مینماید ، امراء و منشیان همه درمقابل اودر بیرون ، جلوی پنجره بفاصلهٔ ده‌قدم صف‌بسته مؤدب میایستند حیاط وباغ تماماً پراز مستخدم بود.

آصف الدوله احترام زیاد بمن گذاشت ، مرا درپهلوی خود جای داد وحکم کرد برای من‌چای ومیوه آوردند. اسلحهٔ مرا گرفت وتماشا کرد وتفنگهای خود را گفت آوردند من تماشا نمودم ، گفت اینها را انگلیسها بمن بخشیده‌اند ، بعد اظهار نمود من احترام فوق‌العاده نسبت بانگلیسها دارم ، حاجی میرزا آقاسی یك مرد احمق والاغ است که با انگلیسها کشمکش میکند. پیدا بود که آصف الدوله دشمنی بزرگ با حاجی میرزا آقاسی دارد ، عملیات اورا استهزاء میکرد و برای این استهزاء بعضی دلائل هم‌داشت، چونکه حاجی میرزا آقاسی چندماه قبل میرزا مسعود را فرستاده بودکه بجای آصف الدوله والی مشهد باشد ؛ ولی آصف الدوله قبول ننموده جداً ردکرد و حتی گفته بودند که تراکمه را آصف الدوله تحریك نموده که سرحدات خراسانرا مغشوش کنند . ولی اغتشاش تراکمه برای این بود که خبرعزل آصف‌الدوله درمیان آنها منتشر شده‌بود، چونکه آصف الدوله همیشه

---

(۱) سفرنامهٔ میتفورد جلددوم صفحه ۶.

ازآنها جلوگیری مینماید. وقتیکه این خبر بشاه رسید باز آصف‌الدوله درمقام خود برقرار شد، اینك میرزا مسعود درترشیز متوقف است، آصف‌الدوله فراشباشی خود را مهماندار من قرار داد وسفارش نموده گفت این جوان بسیارخوبی است وخوب باید پذیرائی شود.»

میتفورد بعداز ورود بمشهد ناخوش شده مدتی درخانهٔ فراشباشی آصف‌الدوله بود وخوب ازاو توجه وپرستاری نمودند. در یادداشتهای خود مینویسد:

«فراشباشی و برادرش درمدت ناخوشی من فوق العاده متحمل زحمت شدند واز من خوب پذیرائی نمودند.» وعلاوه میکند: «اگر درخانهٔ خود هم بودم بهتر ازاین ازمن توجه نمیکردند.»

در موقعی که بستری بوده دو نفر از اروپائیها که در خدمت آصف الدوله بودند پیش اورفت وآمد داشتند، یکی ازاینها دکتر قشون بوده که میتفورد اسمی ازاو نمیبرد،دیگری‌رابنام **دوترویچ**[1] معرفی‌میکند ومینویسد: این شخص آلمانی است که قبلا در هندوستان در خدمت کمپانی شرقی انگلیس وبعد در افغانستان در خدمت‌کامران پادشاه هرات بوده که یار محمدخان وزیر هرات ازاو ظنین شده‌غفلتاً اورا گرفته بمشهد تبعید نموده است، اینك درخدمت آصف‌الدوله داخل شده‌قشون اورا مشق وتعلیم میدهد.

دربارهٔ این شخص آلمانی میتفورد شرحی مینگارد.

میتفورد مدتها درمنزل **محمد رضابیك** فراشباشی آصف‌الدوله منزل داشته و غالب اشخاص بآنجا تردد داشتند، اوبا تمام آنها آشنائی پیدا نموده بود، گاه‌گاهی هم میهمانیهای مفصلی درآنجا میشد وعدهٔ زیادی آنجاجمع می‌شدند.

درمشهد، میتفورد ازوقایع واتفاقات افغانستان مطلع میشود وعلاوه میکند:

«من‌ازافغانستان خبرهای متضاد زیادی میشنوم، ولی رویهمرفته اوضاع آنجا برای انگلیسها مساعد میباشد.»

در اینجا میتفورد مطلع شدکه یار محمدخان از نفوذ انگلیسها در افغانستان

---

(1) Dottervich.

ناراضی است ومیگوید:

«یار محمدخان باسیاست ماهمراه نیست ودرهرات ودرخارج مشغول دسیسه علیه ما میباشد که مارا از آنجا بیرون کند، اول یارمحمدخان نمایندهٔ خودرا نزد آصف‌الدوله فرستاد واطلاع‌داد که اوحاضراست ومیکوشد تاخودرا ازدست نمایندهٔ سیاسی انگلیسها خلاص کند ، اما ازاخراج او ازهرات ترس‌دارد، چونکه میترسد اگراو رااز هرات بیرون کند مبادابرود باقشون‌انگلیس مراجعت کند ویارمحمد-خان میخواست که والی خراسان قشون فرستاده دراین امربا او کمك کند . اگر یار محمد خان مطمئن شود که از طرف دولت ایران نسبت باومساعدت خواهد شد نمایندهٔ سیاسی انگلیس‌را ازهرات بیرون خواهدنمود، اماآصف الدوله مرد عاقلی است و مایل نیست با انگلیسها درافتد ، من اطلاع پیدا کردم ازوقتیکه یارمحمد-خان از طرف آصف الدوله مأیوس شده است بطهران مراجعه نموده ، اینك قاصد مخصوص اوعازم طهران است که مستقیماً بخود شاه مراجعه کند وازشاه تمنی‌نماید که یکبار دیگر بطرف هرات عزیمت کند و خواهد دید که پذیرائی شایانی از او بعمل خواهد آمد.

شهر مشهد پراز اهل هرات است و کاروان همه روزه بین این دو شهر تردد میکند ، من از آنها میفهمم که خود هراتیها با انگلیسها مساعد میباشند و بواسطهٔ حمایتی که نمایندهٔ سیاسی‌دولت انگلیس‌ازآنهامیکندآنهانیزدارای جرأت وجسارت شده‌اند، من در اینجا ازظلم وتعدیات یارمحمد خان داستانها میشنوم (۱)

دراین جاشنیدم **کلنل استودارت**(۲) که مأمور بخارا است برای اینکه‌جان خود را ازخطر نجات بدهد درآنجا مسلمان شده(۳) و باسم **ملامؤمن** موسوم شده است .(۴)

---

(۱) سفرنامهٔ میتفورد، صفحهٔ ۴۳

(۲) .Colonel Stoddart این شخص همان‌کسی است‌که اولتیماتوم انگلیسها را در محاصرهٔ هرات به‌محمد شاه ابلاغ نمود ودر سال ۱۸۴۲ دربخارا کشته شد.

(۳) کتاب فوق، صفحهٔ ۴۸

(۴) درحاشیه یادداشت نموده که این صحیح نیست، او وکونولی هردو شهید شدند.

توقف من در مشهد زیاد شد ، علت هم بواسطهٔ نا خوشی من است . همینکه بتوانم صدقدم حرکت کنم از والی خراسان خواهش خواهم نمود که اسباب سفر مرا فراهم نماید.

من مایل بودم ازاینجا یك کاغذ به ماژور دارسی تود، نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس مقیم هرات بنویسم، بمن گفتند ماژورتود درشهر مشهد نمایندهٔ مخصوصی دارد که تمام وقایع را از مشهد باو اطلاع میدهد، ولی بعدها معلوم شد که حقیقت نداشته چونکه ماژور تود از ورود من بمشهد اطلاع نیافت(۱)

من در هجدهم اکتبر ۱۸۴۰ میلادی (مطابق ۱۲۵۶ هجری قمری) از مشهد حرکت نمودم . آصف الدوله محبت بسیار بمن نمود ، وقت حرکت یك پوستین خیلی عالی بمن بخشید، یك‌کاغذ سفارشی به‌پسر خود که حاکم غوریان بود نوشت ودونفر سوار همراه کرد وبمأمورین راه سفارش نامه نوشت وازمن توصیه کرد.»

میتفورد از مشهد تا هرات منازل را بدقت یاد داشت میکند ودر غوریان پسر آصف الدوله راملاقات نموده ودراینجا مطلع میشود که دولت انگلیس خیال دارد یکعده قوای انگلیسی به‌غوریان بفرستد که ایرانیهارا ازآنجا اخراج کند.(۲)

میتفورد در ۲۷ اکتبر ۱۸۴۰ که مطابق اول رمضان ۱۲۵۶ بود وارد هرات شده درمنزل‌نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس، ماژور مارسی تود منزل نمود. این‌شخص قبلا در قشون ایران مشاق بود و بعداز انعقاد معاهدهٔ ۱۸۱۴ با دولت انگلیس ، سرپرست یك عده از محصلین ایرانی شده آنها را برای تحصیل بلندن برده بود ، اینك بعنوان نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس درهرات اقامت داشت.

دراینجا داخل درموضوع محاصرهٔ هرات شده وشرحی‌ازآن صحبت مینماید و میگوید :

«قشون محمد شاه تمام اطراف هرات را خراب و ویران نموده وسکنهٔ آن

---

(۱) کتاب فوق (۴۹ـ۵۰)

(۲) وقتیکه از غوریان میگذرد وبه‌اولین آبادی افغان میرسد مینویسد : «حال دیگر از اینجا ،کلاه زشت ایرانی به‌عمامهٔ افغانی مبدل میشود.» (صفحهٔ ۶۳)

همه فراری ومتواری شده‌اند. افغانها بواسطهٔ مهارت وشجاعت ونفوذ اخلاقی یکنفر از صاحبمنصبان دولت انگلیس ، الدرد پاتنجر تشویق شدند و این شخص عملیات مربوط بدفاع شهررا عهده دار شد و خوب هم دفاع کرد ، هنگام محاصره اوقاتی پیش میآمد که یار محمد خان مایل بتسلیم میشد ولی پاتنجر اورا قوت قلب داده افغانهارا بهر نقطه‌ای که مورد حملهٔ ایرانی‌ها بودهدایت مینمود وبرای دفاع‌تشجیع میکرد وآنهارا وادار مینمود دردفاع مقاومت کنند تااینکه سیاست خارجی، پادشاه ایران را مجبور کند ازمحاصرهٔ هرات دست بردارد.(۱)

محرك این لشکرکشی بهرات وزیر مختار روس بود و او پادشاه ایران را باین عمل تحریك مینمود ، عمال دولت امپراطوری روس با قشون شاه تاهرات همراه بودند ومقصودآنها این‌بود که مارا بیك‌جنگ هولناك وفوق‌العاده خطرناکی درافغانستان سوق دهند.

محاصرهٔ هرات درسپتامبر ۱۸۳۸ بپایان رسید ، قشون محمدشاه از محاصره دست کشیدند ، فقط قلعهٔ غوریان در تصرف پادشاه ایران باقی ماند ولی تسلیم آن بحکومت هرات یکی ازشرایط دولت انگلیس است که دراین باب اصرار میورزد.»

میتفورد در اینجا داخل در مسائل سیاسی شده باختلاف دولتین انگلیس و روس‌درباب ممالك آسیای مرکزی اشاره میکند وسیاستی را که فعلا دولت‌انگلیس در افغانستان تعقیب میکند شرح میدهد واز یار محمدخان وتمایل او بطرف دولت ایران‌صحبت میکند واورایکی‌ازمردان‌سیاسی آسیامیشمارد ومیگویدبسیارمردموذی وشیادی میباشد وهرقدر دولت انگلیس بااومدارا میکند وباو پول‌میدهد ودرهرات آبادی و عمارت میسازد واز فقرا دستگیری میکند باز این شخص ازآن عقیده که دارد برنمیگردد وعلیه دولت‌انگلیس اقدام میکند وسعی میکنددست دولت انگلیس رااز افغانستان کوتاه کند وبرای رسیدن باین مقصود خود، طوایف افغانرا تحریك میکند و با دولت ایران داخل مکاتبه شده و میخواهد پادشاه مجدداً به هرات عزیمت نماید.

---

(۱) سفرنامهٔ میتفورد (صفحهٔ ۶۷-۶۸)

میتفورد تااینجا هیچوقت بطورجدی داخل درسیاست نشده بود، دراین قسمت چون‌خودرا درمیان نفوذدولت انگلیس مشاهده میکند دیگر آزادانه درتمام مسائل ممالك آسیای مرکزی بحث میکند.

درخاتمه میگوید :

« اگر ما هرات را مالك شویم وزراعت راتشویق کنیم ویك قوهٔ متناسبی از منابع عایدات خود هرات تشکیل دهیم ، این قوه استعداد آنرا خواهد داشت که از هرمهاجمی باین مملکت جلوگیری کند .»(۱)

دو روز بعد از ورود بهرات باتفاق ماژور دارسی تود نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس مقیم هرات با جلال وشکوه بدیدن یار محمدخان وزیر هرات میرود واز یار محمدخان بسیار بد مینویسد واورا یك آدم خونخوار ظالم وجبار معرفی میکند، بعد شرح پذیرائی رامیدهد ومینویسد :

«یار محمدخان چند قدم‌پیش آمده باهمهٔ ماها دست داد و بامهربانی تمام ما را پذیرفت و میخواست نشان بدهد که روابط خیلی صمیمی باما دارد و با نمایندهٔ سیاسی ما دوستی اوکامل است، درصورتیکه ماازروابط ومکاتبات او باوالی خراسان ودربارپادشاه ایران کاملا مطلع بودیم. اوحس کرد که من مأموریت سیاسی دارم و چشمهای خود رابطرف من متوجه نمود، مثل اینکه داشت افکارمرا مطالعه مینمود و تصور میکرد من ملتفت دقتهای او نیستم ، درنزد اویکعده از منسوبان نزدیکش حضور داشتند.

یار محمد خان مارا بمهمانی وشب نشینی دعوت نمود، ما نیزبا احترام‌تعظیم نموده ازحضوراومرخص شدیم. ازآنجا بدیدین‌کامران شاه رفتیم، شاه درقصر خود تقریباً حبس‌میباشد، خوشبختانه دراین وقت که مابحضورش رفتیم شاه درحال طبیعی خود بود چونکه کمتر وقتی شاه مست شراب نیست . شاه از بعضی قضایای متفرقه صحبت نمود بعدصحبت ازکتاب پیش آمد، یك‌شاهنامهٔ بسیار نفیس بنماینده سیاسی ما، ماژور دارسی تود دادکه برای ملکهٔ انگلستان بفرستد واز نداشتن فرزند که

(۱) سفرنامهٔ میتفورد، جلددوم صفحهٔ ۶۸-۷۲

جانشین او باشد شکایت نمود، بعد علاوه کرد که انگلیسها فرزندان من میباشند.(۱)

اما یارمحمد خان فوق‌العاده نظر بدنسبت بمادارد، اگرچه یك آدم باهوش وزیرك است متأسفانه همین هوش سرشار اوست که او را نسبت بما خطرناك نموده است . این‌شخص دشمن بزرگ منافع سیاسی ما میباشد، یارمحمد خان ازسیاست‌ما خوب با اطلاع است ومیداند مادرهندوستان چه‌میکنیم، نتیجهٔ دوستی وحمایت مارا میداند که بالاخره منجر به استیلا وتصرف دائمی خواهد شد ومیترسد که روزی ما قدرت و نفوذ اورا ازبین ببریم و بواسطهٔ همین اطلاعات اوست که ازمخالفت وضدیت با ما کوتاهی نمیکند و هرقدر میتواند باشکالات ما می‌افزاید و حتی حاضر است هرات‌را بدولت ایران تسلیم کند که ازدخالت ونفوذ ما خلاص گردد.(۲)

اینکه یار محمد خان فعلا نمیخواهد علناً علیه ما اقدام کند برای این است که محتاج بپول ماست، دراین مدت ما۳۶ لك روپیه باو داده‌ایم، بعقیدهٔ من‌تمام این پولها دور ریخته شده است ، چونکه هر گاه برای ما یك گرفتاری پیش بیاید یارمحمد خان فوری علیه ماقیام نموده رنگ حقیقی خودرا نشان خواهد داد.»

میتفورد مخارج هنگفت دولت انگلیس را در افغانستان تنقید میکند و میگوید :

«مامجبور هستیم هرصاحب نفوذی یارئیس قبیله‌ای را که نمیتوانیم بزوروقوهٔ نظامی محو کنیم بزور پول او را مطیع خود گردانیم و هرماهه مبلغ زیادی باین اشخاص مقرری میدهیم وهمین‌عمل ماسایر رؤسا وامراء مطیع را تشویق میکند که علیه ماقیام بکنند ومامجبور میشویم که بآنها نیز مقرری داده آنها راساکت کنیم.»
وعلاوه میکند :

«شایداین عمل‌دربارهٔ عده‌ای ازشاهزادگان‌بیکاره ونالایق ویك عده‌از وزرای خائن که با ما مساعدت میکنند تا مملکت خودشان را تصرف کنیم ودستورات مارا اجرا میکنند خوب باشد ، لیکن خریدن قبائل کوهستانها و یا رشوه دادن بامراء

---

(۱) سفرنامهٔ میتفورد جلد دوم صفحهٔ۷۴
(۲) کتاب فوق، صفحهٔ ۷۵

دزد وقطاع الطریق مثل ریختن آب درغربال است.»[۱]

میتفورد مدتی درهرات متوقف بوده واز آنجاعازم قندهار شده، دراین موقع **ماژور رالنسون**[۲] معروف نمایندهٔ سیاسی انگلیس مقیم قندهار بوده و از آنجا بکابل رفته است که وقایع واوضاع قندهار وکابل رامشروحاً بیان میکند. درقندهار به‌اتفاق‌رالنسون بدیدن **صفدر جنگ** پسرشاه شجاع رفته‌است، درتعریف اوهمینقدر میگوید :

« این پسر پادشاه بازیچهٔ ما است که آورده در کابل بتخت نشانده‌ایم . این عمل بدون تردید یکی از شاهکارهای سیاسی فرمانفرمای کل هندوستان است که یکی از متنفذین بومی را در ظاهر روی تخت نشانده جلوی فریادهای سکنه را بگیرد، درحالی که قدرت و نفوذ حقیقی مملکت در دست عمال انگلیسی میباشد.»

میتفورد علاوه میکند :

« با تمام این احوال متأسفم بگویم که عدهٔ زیادی از سکنه ، از اقدامات ما در افغانستان شکایت داشتند . یکی از اشخاص مطیع وبصیر افغانی درضمن‌صحبت بمن اظهارمیکرد که شما فرنگیها بگرفتن مملکت وشهرها و دارائی ما تنها قناعت نمیکنید حتی بزنهای ما هم نظر دارید . » [۳]

اینك ازذکر بقیهٔ مطالب کتاب میتفورد که چندان بموضوع ما مربوط نیست صرفنظر میشود و از رفیق او لایارد که از همدان از یکدیگر جدا شده‌اند صحبت میشود .

سر اوستن هنری لایارد که قبلا نیزبنام او اشاره شده دراین تاریخ (۱۸۴۰ میلادی مطابق ۱۲۵۶ هجری قمری) در ایران بعناوینی گردش مینمود . از لندن تا همدان با میتفورد همراه بوده ، در آنجا از او جدا شده داخل ایل بختیاری میشود و با **محمد تقی‌خان** رئیس ایل بختیاری مقام یکرنگی پیدا کرده و به‌آنها خیلی نزدیك شده وبطوریکه در سفرنامهٔ خود مینویسد ، جزو خانواده او محسوب

(۱) کتاب فوق ، صفحه ۷۶

(2) Major. Rawlinson.

(۳) سفرنامهٔ میتفورد جلد دوم ، صفحهٔ ۱۱۰

میشد .

لایارد شرح این مسافـرت ها را در دو جلد کتاب موسوم به **مسافرت‌های اولیه در ایران ، شوش ، بابل**(۱) نوشته که در تاریخ ۱۸۸۷ در لندن بطبع رسیده و مختصری از آنها در تاریخ بختیاری ترجمه شده است .

سر اوستن هنـری لایارد یکی از اشخاص برجستهٔ عصر خود میباشد ، این شخص سیاح ، متخصص در آثار و ابنیهٔ قدیمه و مردی سیاسی بود . درخرابه‌های شهرشیراز کشفیات مهم نموده است، دومرتبه بمعاونت وزارت امورخارجهٔ انگلستان منصوب شده و چندی از طرف دولت انگلیس در استانبول وزیر مختار بوده ، در هنگام انقلاب بزرگ هندوستان مأمور کشف علل آن گردید ، بعد مدتی عضویت پارلمان را داشت و در سال ۱۸۹۴ وفات نموده است .

در همان تاریخ که میتفورد در ایران و افغانستان مأموریت سیاسی داشت و در این ممالک مسافرت مینمود ، لایارد نیز در میان ایل بختیاری انجام مأموریت میکرد . هنگامی که محمد تقی‌خان رئیس ایل بختیاری طبل یاغیگری میکوفت و علیه حکومت مرکزی اقدامات میکرد لایارد هم از جانب محمد تقی خان مأمور شد به خلیج فارس رفته آدمیرال جهازات جنگی انگلیس را که در آن تاریخ در جزیرهٔ خارك اقامت داشت ملاقات نموده از او برای محمدتقی خان بختیاری شرح استمداد بطلبد .

درتاریخ بختیاری این مسافرت با تفصیل نوشته شده است، من‌اینك مختصری از مطالب آنرا در اینجاها نقل میکنم :

لایارد گوید :

« بختیاریان خیال میکردند که سیاست من در بختیـاری سه جهت دارد . اول اینکه جاسوس میباشم، دوم ولایت ایشان‌را طلسم کنم که دروقت جنگ شکست نخورند، سوم آمده‌ام خزائن ودفائنی که در زیرزمین آن اراضی نهفته است درآورم در اینموقع انگلیسها و ایرانیان با هم جنگ داشتند ، سفر کردن در این هنگام

---

(1) Early Adventures in Persia, Susiana and Babylonia.

برای من مشکل بود ، چه، مردم مرا جاسوس میپنداشتند، با وجود این من حاضر بودم که در تمام ایران سیاحت نمایم . (۱)

ورود من بقلعهٔ **تل** شهرتی پیدا کرد و از آنجائیکه کوه‌نشینان عقیده‌شان براین است که هرفرنگی‌باید طبیب باشد زن ومرد از برای دوا دورمن جمع‌شدند، اغلب تب داشتند ، بعد زن بزرگ و محترم محمدتقی‌خان مرا باندرون طلبید که پسر ناخوشش را معالجه نمایم، منهم اطاعت نمودم ، خانهٔ اورا ازشاخه واشجار و نی ساخته بودند مثل کپر ولی فرشش از قالیهای ممتاز واثاث البیت از هرقبیل رویهم ریخته بود .

خانم بدون روبند در یك گوشهٔ عمارت نزد پسر دهسالهٔ مریض خـود جای داشت، دوراو کنیزان ودختران ایستاده بودند ، زن بلندقد جوان وخوشگلی بود، لباس لری پوشیده زلف زیادی ازپشت سرش‌آویخته بود و دستمال ابریشمی بنفشی بسر بسته قدری مو به پیشانی وروپریشان نموده بود بمحض ورود من تواضع نمود، وجاهتش ساختگی نداشت ، بعد از تعارف تفصیل ناخوشی پسرش را بیان نمود و گفت که تب سخت دارد و چند نفر حکیم از راه دور آورده‌ام اما نمیتوانند او را معالجه نمایند ، بعد از آن شروع کرد بگریه کردن و التماس نمودن که این پسر بزرگ و عزیز ومحبوب من و محمدتقی‌خان است ، جد وجهد کنید که‌رفع‌مرضش بشود . آن طفل ازشدت تب ضعیف شده بود ، چون من دراین سفرازبس تب کرده بودم درمعالجهٔ تب سررشتهٔ‌کاملی بهم رسانیده بودم ، قدری دوا به خانم وعده دادم که از قلعه بفرستم و دستورالعمل خوردنش را دادم . در مـراجعت بمنزل قدری گنه گنهٔ حب کرده از جهت او فرستادم ، قبل از استعمال از دوحکیم مصلحت کرده بود که دواها را بدهد یا ندهد ، آنها محض اینکه مبادا طفل خوب شود و انعام را خانم بمن بدهد ، گفتند دوای فرنگی به بچه نباید داد که خطرناك است ، یك ملا درآنجا بود که استخاره مینمود اوهم درقرآن دیده بود و گفت خوب نیست .(۲)

(۱) سفرنامهٔ لایارد صفحه ۲۳۵
(۲) « « « ۲۵۳

محمد تقی‌خان مرا باندرون خواست ، مـن رفتم و او را درحالت پریشانی دیدم ، کنیزان مغموم فریاد میزدند ، فهمیدم که یك بدبختی برای آنها روی داده، معلوم شد که آن طفل ناخوش مشرف بموت است .

محمدتقی‌خان با حالت پریشان بمن گفت اگر بچه را معالجه نمائی آنچه‌از اسب وقاطر وغیره بخواهی بتومیدهم و آن دوطبیب امروزبچه را جواب دادند کـه امید بهبودی ندارد . امید آنها فقط بمن بود ، من‌نمیتوانستم خواهش‌محمدتقی‌خان را قبول‌نکنم ، پرسیدم دوائی که من داده بودم باو دادید ؟ . گفتند ندادیم ، عرض کردم آنچه ممکن است سعی میکنم که این طفل علاج بشود اما آن دوحکیم نباید معالجه و دخالت نمایند . اگر چه محمدتقی‌خان میل داشت که آنچه من میگویم بپذیرد ولی چون مسلمان بود نمیتوانست بدون رأی و اذن ملااجازه بدهد .

یك ملادرقلعه داشتند که متوطن آنجا بود، کسی را نزد او فرستاد که‌استخاره نماید ، استخاره خوب آمد و مأذون بمعالجه شدم بشرط اینکه دواهای خود را در آبی که از آیهٔ قرآن شسته بودند مخلوط نموده بدهم . . خیال داشتم شب را نزد بچه باشم و توجه کنم شاید خوب شود آنوقت طرف توجه و مرحمت محمدتقی‌خان واقع شوم ... ازآنجا که اقبال وسعادت همواره همراه من است نصف‌شب بچه‌عرق کرد وروزبعدش بهترشد ، من بنا کردم باو گنه گنه دادن ودرچند روزاو را معالجه نمودم . (۱)

چون مهرومحبت پدر ومادر درحق طفل‌بدرجهٔ کمال بود پس‌تصور نمائید که چه قدر ازمن ممنون شدند و فرمودند که منبعد باید دراندرون منزل داشته باشم . یك اطاق هم برای من معین نمودند ، آنگاه محمدتقی‌خان یك اسب بمن‌بخشید. زن محمدتقی‌خان هم بمن لباس داد و ازحیث لباس‌آسوده شدم .

اهل اندرون از من رونمیگرفتند ، خان شبها صحبت طایفهٔ خود را برای‌من مینمود ... گاهی بجهت ناهارمرادعوت باندرون میکردند که با **خاتونجان خانم** غذا بخورم . این کاربکلی خارج ازقانون مسلمانان است ، گاهی هم محمدتقی‌خان

---

(۱) سفرنامه لایارد صفحه ۲۵۷

بمزاح میگفت که قوانین اروپا را دراندرون من دایر نموده‌ای(۱)

من با تمام اقوام و بستگان خان آشنا ودوست بودم وهروقت خانهٔ آنها میرفتم زن و مرد بامن مهربانی مینمودند و بعضی اوقات هم خدمات کوچك وناقابل برای آنها میکردم و بچه‌های آنها را که اغلب تب و چشم درد داشتند چاق میکردم . خوشبختانه هر کس رادوامیدادم‌خوب‌میشد وحکمت من‌درهمه‌جاشهرت‌یافت. محمد تقی‌خان دراندرون غذا میخورد ، منهم بااو بودم ، بعد ازناهارتشریف فرمای‌بیرون میشد . (۲)

دراواخرماه نوامبر۱۸۴۰ میلادی (۱۲۵۶ هجری قمری) ازطهران وجاهای دیگرنوشتجاتی از برای محمدتقی‌خان رسید که خبرخوشی نداشت وخیلی اسباب کسالت و خیالات برای او تولید مینمود ، **معتمدالدوله** هم که حکومت بختیاری جزءِ اوبود دائم برای مطالبهٔ باقی مالیات بختیاری مأمور میفرستاد.(۳)

معتمدالدوله وامنای دولت تأکید وجه مینمودند ولی ابداً مثمر ثمری نمیشد. کاغذی از **علی‌نقی‌خان** کـه بطور گروی درتهران بود برای برادرش رسید کـه معتمدالدوله ازدست شما بشاه عارض شده که باشاهزادگان ایران که دربغدادفراری هستند همه وقت خفیه نویسی دارید و رشتهٔ مودت محکم نموده‌اید و گفته‌اید کـه مالیات‌بدولت نمیدهم ویاغیگری خواهم کرد وشأن ورسم دولت را ازمیان‌برده‌اید، شاه دراین باب کمال اوقات‌تلخی رادارد وبمعتمدالدوله حکم نموده که دراول بهار که راه بازاست با توپ وسربازبه بختیاری‌آمده ایلات راگوشمالی دهد تا مرتکب اینگونه امور نشوند.(۴)

دراین ایام شایع شده بود که مابین دولت انگلیس و ایران نقاراست و وزیر مختارانگلیس را درطهران جواب گفته‌اند واوهم رفته وارسال و مرسول دوستانه‌هم درمیان دو دولت متروك شده وخبرورود کشتیهای انگلیس‌بخلیج فارس‌شنیده میشد وشهرت داشت که توپ زیادی هم‌وارد خلیج کرده وخیال محاصرهٔ بنادر را دارند و

---

(۱) سفرنامه لایارد صفحهٔ ۲۵۸ (۲) سفرنامه لایارد صفحه ۲۶۱

(۳) « « « ۲۸۵ (۴) « « « ۲۸۷

بعدازفتح بنادر بطرف شیراز واصفهان حرکت خواهند کرد وقسمتی ازقشونشان‌هم بسمت عربستان میآید .

محمدتقی‌خان هنوز ازمن شك داشت که جاسوس انگلیس میباشم و از برای شغل مخصوصی آمده‌ام ، شاید هم خیال میکرد ورود من برای این است که جنگ ایران وانگلیس‌غلطت‌پیدانماید.محمد تقی‌خان دراین‌حیص وبیص‌منتظرفرصت بود که استقلال پیدا کرده اطاعت کسی را نکند زیراکه سواره و پیادهٔ بسیار درتحت فرمان خود داشت ازاین جهت بود که دولت ایران از استعداد محمدتقی‌خان توهم داشت که مبادا یکدفعه طبل خودسری بنوازد واعتباردولت را ازمیان ببرد .

محمدتقی‌خان مایل بود بداند که اگربا دولت ایران بجنگد دولت انگلیس ازاوحمایت خواهد کرد واورا با قشون و اسلحه کمك مینماید ، یا بعد از تصرف ایران قسمتی ازایران یعنی عربستان وبختیاری را باو وامیگذارند ؟

بالجمله بمن گفت باید به بنادربروی وازقول من اظهار ارادت و دوستی کنی و مقصودآنها را فهمیده بمن اطلاع بدهی . من خیلی مایل بودم باین سفربروم که فرمایش‌خان را بانجام رسانم ونیز میخواستم به خارك بروم و از دکترهـای آنجا دستورالعمل برای رفع مرض **آکلبعلی** بگیرم که روزبروزناخوشی اوسخت میشد و محمدتقی‌خان کمال محبت را باوداشت.(۱)

دراین وقت محمدتقی‌خان‌عازم بود که **محمدعلی‌بك** را برای بعضی‌مطالب به بهبهان نزد **میرزاقوما** بفرستد ونیزسفارش‌نامه ازجهت میرزاقوما نوشته‌بمن داد تا او شخص بلدی همراه من کند و مرا به بندر دیلم برساند و ازآنجا بابکاره(۲) بخارك بروم . درهشتم ماه دسامبر ۱۸۴۰ میلادی (مطابق ۱۲۵۶ هجری قمری) با محمدتقی‌خان و عیالش خداحافظی کرده با محمد علی بیك براه افتادیم .(۳) روز بعد وارد بهبهان شدیم ، تپه‌های گچی ، خاك بهبهان ورامهرمزرا ازهم‌جدامیساخت، آبهایش گوارانبودند. محوطهٔ شهرسه‌میل ونیم است ودیوارهای گلی داردبابرجهای

(۱) ازسفرنامه لایارد ، صفحه ۲۸۹ — (۲) بکاره نوعی قایق است

(۳) کتاب فوق ، صفحه ۲۹۱

زیاد ، قلعهٔ آن معروف به **نارنج قلعه** است که اطرافش خندق میباشد ، سابقاً جمعیت زیاد داشته ولی بواسطهٔ جنگها وناخوشی طاعون و حکومت ظالمانه خراب و بایرشده است . میرزا قوما غایب بود ومن مجبورشدم یکروز توقف نمایم. از بهبهان که حرکت نمودم همهٔ ولایات تپه‌های کوتاه وزمین‌های آهك و گچ و آبهای بد داشت و همینطور بود تا خلیج فارس . مابین بهبهان ودریا ، دشت بزرگی است که **دشت زیتون** مینامند ، ده‌بزرگ اینجا **قلعه چم** است شب رادرنزد عموی‌میرزا قوما توقف‌نمودیم،حاکم که عموی‌میرزا قومااست‌سیدخوبی‌است ، میخواست‌همیشه با من صحبت دینی بکند .

ازقلعهٔ چم حرکت کرده شش‌فرسنگ راه میان تپه‌های سنگلاخ طی نموده از رودخانه **زکره** گذشتیم در کنار رودخانه دراج زیاد بود . میرزاقوما در قلعه‌ای مسکن‌داشت وقلعه پربود از سوار وتفنگچی ، شخص میرزاقوما سید و مرد عاقل و کاملی بود و خشك نبود ، حکومت او ازروی انصاف وعدل است ، مردم شریر و دزد را وامیدارد و دردهات منزل میدهد که مشغول زراعت باشند و چون از نژاد شاهزادگان است اورا میرزاقوما مینامند .

سفارش‌نامهٔ محمدتقی‌خان‌را دادم ، فوراً امر کردبکاره حاضر نمایند ، میرزا قوما خود در شرف حرکت ببوشهر بود که آنجا را مسخر نماید زیرا **شیخ‌حسین** راکه رئیس آنجابود بیرون کرده بودند واوبمیرزاقوما پناه‌آورده بود ومیرزاقوما میخواست او را منصوب نماید و بندر وشیخ را زیرحکم خود درآورد ونیزمیل‌داشت توپهائی راکه درخارك انگلیسها گرفته بودند تصاحب نماید و نوشتجاتی که توپها مال شیخ است وما بین انگلیسها و او رد وبدل شده‌بود بمن‌ارائه داد وخواهش کرد که توپها راگرفته برای او بیاورم .

صبح بکناردریا رفتم ، چند عرب با یك بکاره حاضر بود ، ناخدا گفت فردا به خارك میرسیم ، چند قرص نان و چند دانه انارهمراه برداشتیم.(۱)

شب بادشدیدی وزید وتموج پیدا شد ، بجهت این طوفان راه کمی پیمودیم ،

---

(۱) سفرنامه لایارد ، صفحه ۲۹۳

باران شروع کـرد ، ناخـدا میترسید و ما بانبار برنج و میوه‌ای که در کشتی بود پناه بردیم . ناخدا مرا دعوت کـرد بگوشت سگ ماهی و برنج پخته ، آب نا گواری هم خوردیم ... روز دیگر درخارك لنگرانداختیم ومن اسباب خـود را برداشته بطرف عمارتی که‌بیرق انگلیس داشت رفتم . رئیس قشون انگلیس **کلنل هنل** وزیر و سفیر کمپانی هند دربوشهر بود ، وقتیکه دولت انگلیس سفیر خود را ازطهران احضار کرد این شخص را رئیس‌اردوی خارك نمود . **دکترمکنزی** جراح اردو مرا در کپرخود دعوت نمود .

یك استاسیون هم بجهت قشون هندوستان‌آماده نموده بودند و صاحبمنصبان درخانهٔ کوچکی بطرح فرنگ منزل داشتند و سایرین در کپرها که ازشاخهٔ درخت و خشت ساخته شده بود . یك‌قریه هم ازبرای ماهیگیران بود . اعراب وایرانی‌ها بعد از ورود انگلیسها درآنجا بازاری بنا کرده بودند ازتخم مرغ و میوه وسبزی و گوشت و جوجه و چون انگلیسها پول آنها را نقد میدادند روزبروز بهترمیشد و تعجب داشتند که قشون فاتح چگونه بکسی اذیت‌نمیکند ...

چهارده روزمهمان دکتربودم ، تب مرامعالجه کرد و قدری دوای‌آبله کوبی برای بچه‌های محمدتقی‌خان داد که‌آنها راآبله بکوبم . ازبرای‌کارها و گفتگوی محمد تقی‌خان مشروحاً خدمت کلنل هنل شرح دادم ، اختصاراً بمن جوابداد که حکومت‌ایران درحق‌محمدتقی‌خان وبختیاریها بدی نخواهد کرد وجنگ هم مابین ایران وانگلیس منقطع‌نخواهدشد و درباب راهی که محمدتقی‌خان میخواهدبطرف هندوستان درست نماید اگربتواند ضرری ندارد . خلاصه همه‌کارهای خود رافیصل داده درهفتم ژانویه ۱۸۴۱ میلادی مطابق ۱۲۵۶ هجری مراجعت کردم[۱]

میرزاقوما شنیده بود اهل‌بوشهر بحکومت شیخ‌حسین‌راضی نیستند، باجمعیت زیادی بدانسوی رفته شهرراغارت کرد وحال بطرف بهبهان مراجعت مینمود . عزم خود را جزم کردم که خدمت اوبروم ولی ممکن نبود تنها از این دشت عبور نمایم خصوصاًحالا که درهمهٔ نقاط جنگ میباشد . اسب گیرنیامد ناچارالاغی کرایه کرده

(۱) سفرنامه لایارد صفحه. ۲۹۵

راه افتادم .

میرزا قوما چون جمعیت زیاد همراه داشت مجبور بود آهسته حرکت کند ، شب را درقریهٔ عرب که موسوم به **لیلتین** بود توقف نمودم وروز بعد یك اسب گرفته غروب واردچادرهای میرزاقوما شدم خیلی بمن مهربانی نمود و گفت شما تا بهبهان مهمان من هستید وازآنجا هم شما را براحت بقلعهٔ تل میفرستم .

میرزاقوما ازفرزندان پیغمبراست ، یك بیرق سبز جلو او میکشیدند که از گلابتون وطلاآلات زینت یافته، آئینه وقرآن باونصب کرده بودند ، همراه بیرقدار چندنفرموزیکانچی ایرانی همراه داشت وهمه وقت موزیك میزدند ، میرزا قوما با پانصد سوارخوب عقب بیرق میرفتند واغلب سوارمادیان بودند .

خلاصه ، نزدیك دهی رسیدیم ، زن و مرد باستقبال ما آمده دست بدهانهای خود میزدند که اعراب آنرا هلهله مینامند . اردو را نزدیك چشمه‌ای موسوم به **چاه والی** زدند ، موقع ورود بشهرباحترام میرزاقوما توپها انداخته خانه‌ها را به پارچه‌های گوناگون زینت‌داده زنان بالای بام مشغول تماشابودند. میرزاقوما درب یك مسجد بزرگی ایستاده آهسته دعائی خواند . درویشی لخت بصوت بلند دعا میکرد بعد وارد قلعه شدیم ، میرزا قوما باندرون رفت و من دراطاقی منزل نمودم. دراین وقت محمدتقی‌خان یك اسب فرستاده بود که من معطل نمانم ، (۱) خیلی ممنون شدم اما راه قلعهٔ تل مغشوش بود زیرا محمدتقی‌خان آنچه سواره و تفنگچی بختیاری درآن نواحی است برای دفع قشون دولت بقلعهٔ تل احضار کرده بود .

بعد باتفاق بقلعهٔ تل رفتیم ، دیدم محمد تقی‌خان با خوانین و نوکرها و بستگانش تمام مسلح درقلعه حاضرند ، خدمت‌خان رسیدم ، خاتونجان خانم واهل اندرون تماماً ازمن دیدن نمودند وازملاقات من مسرورشدند . وقایعی که بعد ازمن دربختیاری روی داده بود نقل کرد و گفت معتمدالدوله چون دید محمدتقی‌خان‌از ادای مالیات طفره میزند او را نزد شاه یاغی قلمداد کرده و مشغول تدارك لشکر شد برای اصلاح اموربختیاری ووصول‌بقیهٔ مالیات‌آنجا و دزفول و شوشتر واعراب

(۱) سفرنامه لایارد ، صفحه ۲۹۶

خوزستان . قشون معتمدالدوله باید ازرشته‌های **زردکوه** ورودخانهٔ **کرن** بگذرد ، شاه امر کرد **علینقی خان** برادرمحمد تقی‌خان که‌مهماندارمعتمدالدوله است بقلعهٔ تل بیاید ، محمد تقی خان هم به **مال‌امیر** رفته تشکیل اردوی معتبری داده ، اما معلوم نیست که باید اطاعت بکند یا مقاومت نماید.(۱)

فعلا ریاست قلعهٔ تل به خاتونجان خانم سپرده شده بود ومشارالیها ازاعراب تبعهٔ **شیخ مسلد** توهم داشت که مبادا درغیبت محمدتقی‌خان ایلات وقلعهٔ تل‌راغارت کنند ، یکدسته دزدهم در این روزها درحوالی قلعه دیده بودند . خاتونجان خانم **آقا عزیز** را که ازاقوامش بود باسوار وتفنگچی بسراغ دزدها فرستاد که آنها را گرفته بیاورند ، منهم با آنها رفتم. تمام روز راه رفتیم وشب رادر کوه پنهان‌شدیم، بعد ازرفع خستگی دوباره حرکت کردیم ، طلوع صبح که هوا روشن شد یکدسته سوار ازدور نمایان گردید ولی‌معلوم نبوددزدند یا مسافرشوشتر ، رفقا دریك گودی برای حمله پنهان شدند ، منهم سنگی را پناه خود ساختم . درمیان سواران‌شخصی را دیدم که کلاهش‌فرنگی است ، ازرفقا مهلت خواسته نزد اورفتم‌تا مطلب‌رادرست بفهمم پس با عجله نزد او رفته وبزبان فرانسه صدا کردم . ازشنیدن زبان فرانسه اوخیلی تعجب کرد زیرامن بلباس بختیاری بودم ، چون بدقت ملاحظه کردم‌دانستم که‌بارون‌دبدخفیه‌نویس‌سفارت روس‌است که سابقاًدرهمدان دراردوی‌شاهی‌دیده‌بودم، چندنفرسوار نظامی‌وچندرأس‌قاطر بااسباب که دولت‌باوداده‌بود همراه‌داشت‌و گفت‌نزد معتمدالدوله میروم ، منهم اخبارات معتمدالدوله را باو گفتم . باری نزد آقاعزیز مراجعت نموده گفتم امروزخطر بزرگی ازما رفع شد زیراکه این شخص ازمقربان دولت روس بود ، اگر او را صدمه رسانده بودیم دولت روسیه هم در تلافی اسباب خسارت و تمامی محمدتقیخان را فراهـم میکرد ، رفقا خرسند شدند و دوباره در آنکوه انتظاردزدان را میبردیم .

چند سال بعد ازاین واقعه بارون دبدرا درلندن در یك اطاق نقاشی ملاقات کرده و گفتم‌اگرمن درآنروز نبودم‌آقاعزیز شمارا کشته بود . خلاصه بعدازتفحص

---

(۲) سفرنامهٔ لایارد، صفحه ۲۹۸

معلوم شد کسی در آن نواحی نیست ، لذا مراجعت نمودیم و پسران محمدتقیخان را که بمن سپرده شده بودند برداشته روانهٔ دشت مال امیر شدیم تا ملحق باردوی محمدتقی‌خان شویم.(۱)

اردوی محمدتقیخان خیلی زیاد بود ، تمام اردودرچادرهای سیاه و کپرهائی که ازشاخهٔ درخت ساخته شده بود مسکون بودند ، هشتهزار نفرسواروتفنگچی در دشت مال‌امیر حاضرنموده و اغلب طوایف محض اینکه خدمت و همراهی بخان نمایند هر کدام حتی‌الامکان ازسواروتفنگچی بامداد او فرستاده بودند و همچنین اعرابی که در حوالی شوشتر و غیره بودند سوار و تفنگچی حاضر داشتند . فراهم کردن این نوع سواروتفنگچی بسیارکاردشواری است زیرا که این جماعت ازطایفه و قبیله بودند و نهایت میل را بجنگ داشتند و از کثرت شوق متصل تفنگهای پر خود را بهوا خالی نموده رقص میکردند وآوازجنگ میخواندند ، تمام‌اردوبدهان محمدتقی‌خان نگران و منتظرفرمان بودند که بقشون معتمدالدوله حمله نمایند .

این الوار اعتنائی بتوپ و قورخانه و غیره نداشتند ، درآن کوههای سخت اگرجنگ واقع‌میشد بیدرنگ قشون دولت را نابود میکردند و بهیچوجه‌این‌الوار از کشتن و کشته شدن پروائی نداشتند . » (۲)

لایارد شرح یاغیگری و آمدن‌معتمدالدوله را به‌بختیاری وازآنجا بخوزستان رفتن وسایروقایع را تازمان گرفتاری محمدتقی‌خان وحبس او وفرستادن به طهران همه را مینویسد که تا صفحه ۳۷۵ کتاب تاریخ بختیاری را اشغال میکند . خود لایارد درتمام این سوانح حضور داشته وآنها را بدقت ضبط نموده است . ولی نقل تمام‌آنها دراینجا باعث تطویل کلام است و مربوط بموضوع ما نیست .

اما باید دراینجا بیك موضوع‌اشاره کنم وآن مکتوبی است که لایارد ازطرف محمدتقی‌خان به **مسترفرت** تاجر انگلیسی در بمبئی نوشته است ، من اینك سواد آنرا دراینجا نقل میکنم :

---

(۱) سفرنامه لایارد، صفحه ۲۹۹

(۲) سفرنامه لایارد ، صفحه ۳۰۰

«آقای محترم ، من سه ماه است که در کوههای بختیاری نزد محمدتقی‌خان رئیس آنها زندگی‌مینمایم و گردش میکنم، اینک آمده‌ام بجزیرهٔ خارك تاچندروزی با هموطنان خود خوش بگذرانم .

محمدتقی‌خان‌خیلی‌مایل‌است که ما بین‌ولایت‌خودوهندوستان‌تجارت‌دائر نماید واز من خواهش نموده که بشما بنویسم و تکالیف و قرار دادها را مشخص نمایم . اجازه گرفته‌ام که مشروحاً بشما بنویسم و رأی شما را دراین باب بخواهم ، حالات وقابلیت‌این‌شخص خیلی معروف ومشهوراست ، قبلا اوفقط رئیس طایفهٔ **خونورسی** بود و از کثرت شجاعت و کاردانی رئیس تمام طوایف بختیاری شد ، درهنگام جنگ میتواند پانزده هزارقشون حاضر نماید .

ماژوررالینسن درجغرافیا ویادداشت‌های سفرنامه‌های‌خود ازفراست وزرنگی محمدتقی‌خان تعریف نموده است ، یکی از صفات حمیدهٔ مشارالیه این است کـه خیال‌دارد طوایف الوار راکه دایم مطابق رسم ایلات در گردش وزحمت میباشند در دهات سکنی دهد تا بزراعت وفلاحت مشغول شوند و زندگانی سخت را رهانمایند و آسوده زیست کنند .

من یقین دارم دولت انگلیس برای انجام ایـن مقصود نهایت همراهی را مینماید ، برای فروش متاع حاصل بختیاری فعلا درخوزستان شهر قـابلی نیست ، بازار و دکان معتبری وجـود ندارد ، شوشتر و دزفـول مخروبـه و حقیقتاً جزء شهر بشمار نمیآید . محمدتقی‌خان خیلی مایل است که درآن دوشهر با هندوستان تجارت دایرنماید ، وسعت خاك بختیاری از فریدن و محال اصفهان و سمیرم فارس تا خوزستان و بهبهان و لرستان است ، قوه و آزادی‌آنها خیلی است ، اکثر اوقات اطاعت بدیوان ندارند ، اغلب مالیات خود را میپردازند لکن دادن مـالیات بسته بمیل رئیس‌آنها است ، اگرمیل نداشته باشد نمیدهد و هرگاه حاکم مستقل خود آنها مالیات ازایشان نگیرد دیوان نمیتواند بگیرد .

دربعضی نواحی گرمسیر بـا اینکه هوا چندان گرم نیست بازبقلهٔ کوهها و جاهای سردسیر میروند ، برخی از گرمسیرات آنها بسیار گرم است و بغیر از

زمستان زندگی در آنجاها مشکل است ولی درزمستان هوای این گرمسیرات بقدری مطبوع است که بوصف نمی‌آید . درجبال‌رفیعه وییلاقات بختیاری هوای خوب دارد و اکثر معتدل است چنانکه در یکطرف نهایت سردی را دارد و یکطرف بقدری گرم است که درخت نخل و بوتهٔ نیل بعمل میآید وولایات آنها قابل زراعت است، فعلا محصولات آنها گندم وجو و برنج و تنباکو و اقسام میوه‌جات است ، چوب مخصوص‌دارد که‌از آن‌چوب چپق‌می‌سازند و بخاك عثمانی وبلاد دیگر حمل میشود ، پشم اغنام‌آنها بشوشتر و دزفول و بهبهان برای فروش میرود ، اسب و قاطر خوب برای بردن بهندوستان دارند ، اینك من خیلی ممنون میشوم که در این باب جواب درستی بمن بنویسید ، اگرهم رأی شما قرار گرفت من نمونهٔ پشم و غیره را در بمبئی برای‌شما میفرستم ، همچنین صورت قیمت اجناس را از محمدتقی‌خان گرفته ارسال میدارم ، هرگاه اشیاء دیگر هم بخواهید قیمتش را معین کرده میفرستم. مسلم است که تجار بمبئی محض تشویق محمدتقی‌خان و ارادهٔ خیرو ترقی ولایتش اقدام مینمایند. اجناس ولایت محمدتقی‌خان و میرزا قومای بهبهانی با مکاری خودشان به‌بندردیلم حمل و نقل‌میشود ، معلوم است اگررودخانهٔ شوشترهم برای عبور کشتیهای خارجه بازبشود بهترونیکوتر خواهد شد .

شاه‌بملاحظهٔ اینکه نتوانست بواسطهٔ حکام ازولایات خوزستان مالیات بگیرد و از اقتدار و تسلط محمد تقی‌خان هم اطلاع یافته همین چند روزه دو فوج سرباز به‌آنطرف میفرستد .

اعراب کعب قسمت پائین‌عربستان را زراعت میکنند ، گمان میکنم شیخ آنها از ارادهٔ خیرمحمد تقی‌خان خوشحال باشد و همراهی کند ، همچنین ازعبور کشتی دررودخانهٔ شوشترممانعت نخواهد نمود . یك راه خوب و کوتاهی از اینجا باصفهان هست که مکاری هشت روزه از بختیاری باصفهان میرود ، محمدتقی‌خان هم همه نوع ضمانت میکند که قافله بدون خوف از بختیاری بگذرد و ممکن است اجناس ازاین راه تا مرکزایران حمل و نقل شود .

من درست سررشته از قیمت اجناس و محصولات خوزستان ندارم ، اگر لازم

داشته‌باشید ممکن‌است بزودی نمونه وقیمت آنها را برای شما بفرستم وپارچه‌هائی که بختیاریان میپوشند و ازبازارشوشتر ابتیاع مینمایند قیمت آنها را نیز بنویسم . هرچه زودتر دراین باب اشعارشود ممنون خواهم شد . معلوم است اگرشما قیمت پشمی که دربمبئی وارد میشود بنویسید کمال امتنان حاصل است. »

این بود سوادنامهٔ لایارد به مسترفرت تاجر انگلیسی در بمبئی کـه درتاریخ بختیاری ترجمه شده است ، اینك مجدداً قسمتی از سفرنامهٔ او که راجع باختلافات سرحدی بین ایران و عراق است وبا موضوع ارتباط دارد نقل میشود :

لایارد گوید :

« من بزحمت خود رابجلفای اصفهان رساندم ، منزل **مسیواوژن‌بوره**(۱) را سراغ گرفتم چونکه برای اویك سفارش‌نامه داشتم . اینشخص یك مرد بسیارخوب فرانسوی است ، ازاو خواستم منزلی بمن معرفی کند ایشان با مهربانی تمام تقاضا نمود مهمان خود اوباشم و قبول نمودم ، درآنجا **مسیو فلاندن**(۲) و **مسیوکست**(۳) نیزمنزل داشتند ، مـن شخص اخیررا در **طاق‌بستان** نیز ملاقـات نموده بـودم ، این دو نفر جزء اعضاء سفارت فرانسه بودند که از طرف پادشاه فرانسه اخیراً بایران آمده‌اند . اینها فعلامشغول نقشه برداری کلیه بناهای معروف قدیمی وجدید بودند . (۴)

مسیو بوره با تمام معلومات و محسنات خود یك آدم بسیار مـذهبی و متعصب بود و با اشخاص شوخ و نظر باز بهیچوجه آمیزش و مراوده نداشت ، بعد از اینکه من قریب دو هفته در منزل اوبودم و از مهربانی و مهمان نوازیهای او بـرخوردار میشدم متأسفانه ناچارشدم منزل اورا ترك کنم وعلت آن نیزبقرارذیل است :

هیئت سفارتی که اخیرا ازطرف پادشاه فرانسه بایران آمده بودند(۵) در آن

---

(1) Monsieur . E. Boré .
(2) « Flandin .
(3) « Pascal Coste .

(۴) سفرنامه لایارد ، صفحه ۳۰۷
(۵) اشاره بآمدن کنت دسرسی است

مقصودی که داشتند موفقیت حاصل ننمودند و مجبور بودند با نهایت یأس و غضب ازایران خارج شوند واین عدم موفقیت میسیون فرانسوی را از تحریکات ودسایس انگلیسها میدانستند ولی بعقیدهٔ من حقیقت امردراین است که آنها گول حسین‌خان آجودان‌باشی را خورده بودند .

تحمل این نسبتها برای من خیلی ناگوار بود و من از داخل شدن در این موضوعها احترازداشتم ، تااینکه روزی برحسب معمول درسر شام ، مسیوفلاندن ، نقاش معروف فرانسوی از وطن و هموطنان من خیلی بدگوئی نمود و مسیو بوره خودش هم دراین بدگوئیها بااوهم‌آهنگ شده و کمك میکرد ، آنها دولت‌انگلیس و عمال آنرا متهم نمودند که بـرای موفقیت و استقرار نفوذ خودشان در ایران فرانسویها را مسموم میکنند و عملاآدمکشها را برای کشتن **مسیواوتری** (۱) که عازم تهران بود و مأموریت سیاسی داشت اجیرنمودند . من با نهایت شدت وغضب این‌اتهامات را رد میکردم ، دراین موقع بعضی‌عبارات تند وخشن فیمابین ردوبدل شد و ناچار شدم از منزل مسیوبوره خارج شوم.(۲)

بعد ازانجام مأموریت خود درقسمت‌های اروپائی مملکت عثمانی به‌استانبول مراجعت نمودم ، در اینموقع اختلاف سرحدی بین ایران و عثمانی در پیش بود ومیرفت که‌بجنگ منجرشود ، برای جلوگیری ازجنگ ، دولتین روس وانگلیس میان افتاده وساطت نمودند شاید بدون جنگ اختلافات رفع گردد وهر دوطرف این وساطت را قبول نمودند .

چون من اطلاعات محلی داشتم **سراسترا تفورد کانینگ**(۳) بخوبی میتوانست از اطلاعات من استفاده نموده قضایا را بهتر حـل کند ، بنابراین حضور من در مذاکرات خیلی لازم بود و مرا دراین امردخالت داد .

موضوع اختلافات دولتین ایـران و عثمانـی راجع بقسمتهائی از سرحد

---

(1) M. Outray.

(۲) سفرنامه لایارد ، صفحه ۳۲۷

(3) Sir Stratford Canning.

دولتین بود .

دولت ایران بطرف ساحل یسار **شط‌العرب** از نقطهٔ التقای نهرین تا مصب آنها در **خلیج فارس** ، تقریباً درامتداد شصت میل ادعا داشت ، علاوه براین بعضی نواحی کوه‌های کردستان راجزء خاك ایران میدانست و میگفت ترکها آنجا را بعنف تصرف نموده‌اند .

موقعیکه معتمدالدوله بخوزستان رفته بود نظر باینکه **شیخ اعراب کعب** به محمدتقی‌خان بختیاری پناه داده بوددولت ایران شهر **محمره** و نواحی شمالی آن را متصرف شده بود ، دولت عثمانی باین قسمت‌ها ادعا داشت اما دولت ایران این ادعاها را بی‌اساس‌میدانست ودولت عثمانی میخواست بزور آنجارا صاحب‌شود وهیچ بعید نبود که جنگ بین آنها شروع شود ، دراینصورت وساطت دولتین روس و انگلیس بموقع بود و در استانبول دولتین پیشنهاد نمودند که با حضور نمایندگان آنها بادعاهای طرفین رسیدگی شود و راه حلی پیدا کنند که‌این اختلافات برطرف گردد .

سراستراتفورد ازجانب خود مرا معین نمود وحل این مشکل را بمن‌واگذار کرد و لازم بود من داخل در موضوع ادعاهای طرفین شوم و به ادلهٔ طرفین آشنا گردم .

دلائل طرفین عبارت بود از مقدار زیادی نقشه‌ها و اسناد و نتیجهٔ تحقیقات محلی که از زمانهای قبل تهیه شده بود و من مجبوربودم تمام آنها را بدقت مطالعه نموده و راه حلی پیدا کنم ، بعد بدولتین روس و انگلیس پیشنهاد نمایم و آنها هم برای رفع اختلافات بدولتین ایران و عثمانی پیشنهاد کنند .

من به اینکار خیلی علاقمند بودم و اینکارموافق دلخواه من بود ، زیرا که دراین مدت اطلاعات صحیحی درمحل بدست آورده بودم و تاریخ آن قسمت ها را خوب میدانستم وتمام قبائلی که درآنجاساکنی‌داشتند میشناختم وباوضاع واحوال آنها آشنابودم که تمام‌آن اطلاعات دراینموقع برای من مفید واقع شدند ، بنابراین بزودی پیشنهادی تهیه نمودم که بنظرخودم خیلی عادلانه بود وبنفع هردوتمام میشد

چونکه این پیشنهاد برطبق اسناد و مدارك طرفین تهیه شده بود . پیشنهاد من کاملا موردقبول سراسترا تفوردکانینگ واقع گردید وفوراً برای **لردابردین**(۱) وزیرامور خارجهٔ انگلیس فرستاده شد که بتوسط او برای دولت روس فرستاده شود و انتظار داشت که بزودی این پیشنهاد تصویب شده عودت داده خواهدشد که بتصدیق **باب‌عالی** نیز برسد .

تحقیقات من برطبق اسناد و مدارك و نقشه‌های طرفین بود که دراختیار من گذاشته بودند، ونتیجه‌اش این بود که ادعای دولت عثمانی بقسمت ساحل یسار شط العرب و محمره صحیح می باشد .

دولت ایران فقط اسماً باین نواحی تملك دارد برعکس تملك دولت عثمانی رسمی بوده و مورد تصدیق میباشد .

در این نواحی قبایل اعراب مسکن دارند ، ایـن قبایل تقریباً نیمه مستقل میباشند . گاهی مطیع دولت ایرانند و گاهی احکام باب عالی را اطاعت میکنند وموضوع نیز بواسطهٔ تغییرات درمسیر قسمت سفلای رودکارون پیچیده‌شده است.

در اوایل قرن حاضر چنانکه از نقشه‌های آنوقت دیده میشود ، این رودخانه آبهای خود را بخلیج فارس میریخته و چندین مصب داشته است که معروفترین آنها موسوم به **بهمنشیر** است .

چون این رودخانه از کوههای لرستان جاری‌است و همه‌جا هم درخاك ایران جریان دارد ، بالطبع یك رودخانهٔ ایرانی محسوب میشود و هردو طرف ساحل آن متعلق بدولت ایران است ، لیکن یك نهر نسبتاً جدیدی این رودخانه را بشط العرب متصل میکند ، این نهرموسوم به **حفار** میباشد و خود کلمهٔ حفار معنی خود را نشان میدهد که جدیدالاحداث است و درساحل آن نیز شهر محمره را شیخ اعراب کعب بنا نموده است .

بمرور رودخانهٔ کارون این شهر را بزرگ و وسیع کرده است و قسمت مهم آبهای آن فعلا ازاین قسمت داخل شط العرب میشود ، بنابراین دولت ایـران ادعا

---

(1) Lord Aberdeen

میکند کــه زمین‌هــای حفار در ساحل یسار شط‌العــرب متعلق بــآن دولت میباشد و مصب سابق آن یعنی بهمنشیر هــم فعلا برای کشتیهای نسبتاً کوچکتری قابل کشتیرانی است و سایر مصب های رود کارون درقسمت های شرقی بهمنشیر بمرور پرشده وخشکیده است وپیدا است که این‌رودخانه قرنها است بسترخود را نهرحفار قرارداده و بطرف غرب جاری میشود . (۱)

دلایل دولت‌عثمانی این بود که رودخانه فرات بتمامی درخاك عثمانی جریان دارد و متعلق بدولت عثمانی است و این برخلاف اصول مسلمه حق و عدالت است که دولت ایران بواسطهٔ وصل یکی از رودخانه‌های ایران برود فــرات ، بخود رودخانه و ساحل یسارآن ادعای تملك داشته باشد و بخواهد در مصب آن دخالت مالکانه کند ، دراینصورت دولت عثمانی حاضر نیست بگذارد درتجارت و کشتیرانی رود فرات که بیش ازیکهزارمیل درخاك عثمانی جریان دارد دولت دیگری دخل و تصرف کند و هر گاه یکچنین دولتی دشمن دولت عثمانی بــاشد بسهولت میتواند مصب آنرا بروی کشتی‌ها و تجارت آن دولت مسدود کند .

دولت عثمانی‌دلیل میآورد که بهمنشیرمصب اصلی رودکارون میباشد وباخرج مختصری میتوان آنرا برای عبور کشتیهای بزرگ آماده کرد و باینوسیله دولت ایران ازمصب شط‌العرب مستغنی میشود و خوزستان هم بخلیج فارس وصل میشود.

بعلاوه دولت عثمانی بموجب نقشه‌هائیکه داشت مدلل میکرد که در گذشته هیچ وقت سرحد دولت ایران‌برود فرات وصل نبوده و آنقسمت کــه بین فرات و بهمنشیر واقع بوده قبلا متعلق بدولت عثمانی بوده است .

وقتیکه من تمام این اسناد و مدارك را مطالعه نمودم حق را بدولت عثمانی دادم و معتقد شدم که خط سرحدی تازه‌ای از وسط **صحرا** در طرف غربی **حفیظه** بفاصله کمی از شط‌العرب که حفار را تقاطع کند رسم شود و ازوسط دلتای رودخانه

(۱) درمجلهٔ‌تقدم (شمارهٔ هشتم‌صفحهٔ ۴۶۶) باینموضوع اشاره‌کرده ازقول **مقدسی** مینویسد : « در قدیم مردم مجبور بودند که از اهواز ابتدا بوسیله رودخانه بدریا بروند وازآنجا وارد دجله‌شده به **ابله** ، روندایـن‌راه هم‌خطرناك وهم‌پرزحمت‌بودتا **عضدالدوله** نهری عظیم از **اهواز** تا **دجله** بطول چهار فرسخ حفرنمود و امــروزه راه مردم از آن نهر است . »

کارون گذشته بدریـا ممتد شود ، بنا براین دولت عثمانی مـالك هردو طرف ساحل خواهد گردید.

این پیشنهاد من‌مورد قبول سراسترا تفورد کانینگ‌واقع گردید وبتوسط لرد ابردین برای موافقت تسلیم دولت روس شد.

ولی دولت روس این‌پیشنهاد را قبول نکرد وجداً از دولت ایران طرفداری نمود ؛ نه‌تنها شط‌العرب وساحل یسار شط‌العرب رااز حفارتا دریا حق مسلم دولت ایران میدانست بلکه اصرار داشت قسمتی از نواحی شرقی ساحل شط العرب نیز که‌دولت ایران بآن ادعائی نداشت تسلیم‌دولت ایران گردد وعقیده‌داشت‌این‌قسمت‌ها تا التقای رودخانهٔ فرات ودجله درمحل **قورنه** حق دولت ایران میباشد ومیبایست حق رسیدگی وتفتیش کشتیرانی دراین رودخانه بادولت ایران باشد.

ازآنجائیکه لرد ابردین مایل بود باروسها دراینموقع موافقت کند، نظریات دولت روس را قبول نمود و به سراستراتفورد دستور داد که آنها را به نظر دولت عثمانی برساند.

بعداز رسیدن این دستور سراستراتفورد مرا احضارنمود. وقتیکه وارد اطاق اوشدم اورا دریك حال بسیار عصبانی دیدم و داشت دراطاق قدم میزد، همینکه مرا دید بدون اینکه کلمه‌ای بگوید کاغذ لرد ابردین را بمن داد که مطالعه کنم. کاغذ راخواندم وبسیار متأسف شدم که لرد ابردین این تصمیم را گرفته است، بعقیدهٔ من این تصمیم برخلاف عدالت وحقیقت وبرای منافع دولت انگلیس نیزمضر بود.

سر استراتفورد، مرا مأمور نمود که جواب این کاغذ را تهیه کنم و ایرادات خودم را راجع بنظریات دولت روس روی‌کاغذ بیاورم وبگویم که این تصمیم نسبت بدولت عثمانی عادلانه نیست، بعلاوه دولت انگلیس را بی‌اعتبار جلوه خواهد داد، چونکه این تصمیم نشان میدهد که دولت انگلیس از دولت ایـران طـرفداری نموده است.

من‌جواب این‌کاغذرا تهیه نمودم وسراستراتفوردکانینگ‌آنرا قبول نمودولی متأسفانه درلندن موردقبول واقع نشد، امابچه دلیل؟... معلوم نیست؛ ودستور رسید

که تعلیمات قبلی‌را بموقع اجرا گذارد.

دولت عثمانی باین تصمیم دولت روس و انگلیس اعتراض نمود ولی بالاخره درمقابل‌تهدیدات‌دولتین‌انگلیس وروس‌تسلیم‌شد.

من ازاین پیش آمد فوق‌العاده غمگین بودم، چونکه محمره یك محل‌بسیار مهم است وبرای دولتی که درشرق تجارت ومنافع سیاسی دارد نهایت درجه اهمیت را دارد. شهر محمره بمدخل فرات و دجله مشرف است واز اینجا تاقلب مملکت آسیائی دولت عثمانی قابل کشتیرانی میباشد. ازمحمره برودکارون که ازحاصلخیز-ترین ایالت ایران که فعلا بایر افتاده است‌عبور میکند میتوان دسترسی پیدا نمود ودر آینده این رودخانه‌ها معابر بزرگ تجارت ولشکر کشی‌ها واقع خواهند شد، بالاخره منافع دولت انگلیس اقتضا دارد که مصب این رودخانه ها بدست دولتی نیفتد که درآتیه ممکن است دشمن دولت انگلیس باشد.»[۱]

یکی دیگر از عمال سیاسی دولت انگلیس که دراین ایام‌درخراسان وممالك آسیای مرکزی، علیه نفوذ دولت ایران وبرله دولت انگلیس داشت عیسی صفت تبلیغات مینمود، **دکتر ژوزف ولف**[۲] است. اینشخص قبلاهم در زمان مسافرت عباس میرزا نایب‌السلطنه بخراسان آمده بود.[۳]

دکتر ولف درمدت سیزده سال دوبار به‌خراسان وهندوستان مسافرت نمود، سفراول اودرسال ۱۸۳۰ وسفردومش درسال ۱۸۴۳ میلادی‌بود.

این دکترروحانی عیسوی ازپدر ومادری یهودی‌تبعهٔ آلمان درهمان مملکت متولد شده، وقتیکه بسن‌رشد رسیده مسافرتی برم نموده است، درآنجا از مذهب یهود کناره کرده مذهب مسیح‌را قبول نموده و بحوزهٔ کاتولیکها داخل شده است، ولی‌چون رفتار اومطابق سنن کاتولیکها نبوده‌اورا تاحدی محدود نموده‌اند. دراین هنگام است که انگلیسها متوجه شده او را نجات داده‌اند وهرگاه این پیش آمد

(۱) سفرنامهٔلایارد، جلددوم‌صفحهٔ ۴۳۲ تا ۴۳۸

(2) Dr. Joseph Wolff.

(۳) بگزارشات‌اوقبلااشاره‌شده.

نمیکرد وانگلیسها اورا تحت حمایت خود نمیگرفتند حوزهٔ کاتولیکها اورا مردود نامیده تبعید میکردند، ولی عمال سیاسی انگلیس بداد او رسیده او راخلاص کردند و طولی نکشید که ولف از طریقهٔ کاتولیك نیز کناره کرده مذهب پروتستان را اختیار نمود وبنام دکترولف معروف شده،درسال ۱۸۳۰ مأمورایران گردید و وارد ایالت خراسان شد.

دکترولف دراین ایالت خود را مبشررجعت حضرت مسیح مینامید ویك حالت مخصوص وقیافهٔحق بجانب داشت کههر بیننده تصورمینموداین مرد مقدس حقیقتاً خدا پرست ومروج دین مسیح است، ولی در باطن یکی از عمال سیاسی بدسابقهٔدولت انگلیس بوده که دراین تاریخ درایران پیداشده‌است.

اینشخص چندی در مشهد توقف نموده، بارها باعلمای روحانی آنشهر مباحثات داشت وپیشگوئیها مینمود ومیگفت :

«نجات دهندهٔعالم خداوند ماعیسی مسیح است ودرسال ۱۸۴۰ میلادی، مسیح باین عالم مراجعت خواهد نمود وتمام سکنهٔ عالم یعنی کلیهٔنژاد بشرمذهب پروتستان انگلیس را قبول خواهند نمود .»

دلیلی که برای این گفتار خود داشت این بود که باوازعالم غیب الهام شده است، وادعا مینمود که متعصب ترین مسلمان راباکتاب مقدس خود، باتبسم درلب وباخلوص عقیده میتواند مسیحی کند ودراثر وعظ وخطابه‌های اومردم هردیار دین اورا قبول خواهند کرد.(۱)

جنرال فریه(۲) مؤلف کتاب مسافرت در ایران ـ افغانستان ـ ترکستان و بلوچستان که راجع بآن بعداً صحبت خواهد شد ، دربارهٔ دکتر ولف شرح مفصلی

---

(1) Caravan Journeys in Persia. Afghanistan, Turkistan, and Beloochistan; by G.p. Ferrier. 1857 «P.128».

(۲) G. P. Ferrier جنرال فریه‌یکی از صاحبمنصبان ارشد دولت‌فرانسه بود که درسال ۱۸۳۹ زمانیکه میرزا حسینخان آجودانباشی مأمور در بارهای دول اروپا بود درمراجعت اورا ازفرانسه برای معلمی نظام بایران آورد. اینشخص درخدمت دولت ایران

بقیه پاورقی درصفحه بعد

نوشته و ازاو بخوبی یاد نمیکند و اورا مردی نادرست و بدقول معرفی مینماید ، درصورتیکه خود جنرال فریه‌نیزازعمال‌موظف دولت انگلیس بود وهمان مأموریت را داشت که دکتر ولف مدت سیزده سال آنرا انجام داده بود.

دکتر ولف دوبار درمشهد بوده، یکی درسال ۱۸۳۰ ودیگر درسال ۱۸۴۳ ، در تاریخ اخیر که وارد مشهد بود عده‌ای از علما از ورود اواطلاع پیدا کرده و از پیشگوئی او که گفته بود حضرت مسیح در سال ۱۸۴۰ باین عالم مراجعت نموده سکنهٔ جهان را عموماً مسیحی خواهد کرد سئوال میکردند چه شد که پیشگوئی او عملی نشده و حضرت عیسی مراجعت نکرده است . دکتر علوم الهی دراین باب جوابی نداشت.

مسافرت اینبار دکترولف بمشهد برای رفتن به‌بخارا بوده ودرآن تاریخ دو نفرازصاحبمنصبان دولت‌انگلیس یکی‌بنام‌سرهنگ استودارت ودیگری بنام **کاپیتان‌-کونولی** (1) دربخارا اقامت داشتند.

هنگامیکه درسال ۱۸۳۸ میلادی فرمانفرمای هندوستان افغانستان را اشغال

بقیه پاورقی ازصفحه‌قبل

بدرجهٔ آجودان جنرالی نایل شد و تا سال ۱۸۴۳ درایران بود وبواسطهٔ عملیاتی‌که ازاو سرزد دراین سال ازایران تبعیدشد، اونیز شکایت خودرا پیش **مسیوگیزو** که‌درآن اوقات رئیس الوزرای دولت فرانسه بود برد وچون مسیوگیزو از رفتار او در ایران آگاه بود بشکایت اوتوجهی نکرد.

فریه‌باز در سال ۱۸۴۵ بایران مراجعت نمود و به بغداد آمد. درآن‌تاریخ بغداد مرکز توطئه وفساد علیه دولت ایران شده بودوتمام مخالفین محمد شاه دربغداد متمرکز بودند. فریه دراینجا دارای ریش بلندی شده وخضاب‌کرده خودرا بشکل وهیکل ایرانیان ساخت و همراه قافله ای از سرحد ایران عبور نموده از راه‌کرمانشاه و همدان بطهران رسید وبخراسان نزد **سالار**که درآن موقع یاغی‌شده بود رفت وازآنجا بهرات وافغانستان وسایر نواحی سفر نمود و دو مرتبه بطهران بازگشت . این شخص سفر نامه‌ای دارد در حدود ۵۴۰ صفحه که دوبار در لندن بطبع رسیده است، دفعهٔ اول‌در سال ۱۸۵۲ و دفعهٔ دوم درسال ۱۸۵۷. درآن ایام این‌کتاب درنظر اولیای امور انگلستان قدر وقیمتی بسزا داشت ومندرجات آن‌مورد توجه بود. درفصل ۲۸ بمسافرت فریه اشاره خواهدشد.

---

(1) Captain Conolly.

نظامی نمود اول سرهنگ استودارت را مأمور بخارا کرد که نزد **امیر بخارا** رفته او را بطرف دوستی دولت انگلیس جلب کند. چون استودارت مرد نظامی و خشنی بود در صحبت و برخورد با امیر درشتی کرد و نتیجه‌ای نگرفت. بعد ها سروان کونولی رانیز برای کمك او به‌بخارا فرستادند ومدتها آن‌دو نفر دربخارا باهم‌بودند، همینکه خبرشکست قشون انگلیس درافغانستان بگوش امیر بخارا رسید حکم کرد هردو راحبس کردند و بعدآنها را در زندان بقتل رسانیدند.(۱)

هنوز دولت انگلیس ازقتل آنها اطلاع نداشت که دکتر ولف مأمورشد آنها رانجات دهد ولی دکتر وقتی به بخارا رسید که استودارت و سروان کونولی هردو بقتل رسیده بودند وخود دکتر ولف هم‌بحبس بخارا گرفتار شد وامیرقصد داشت‌او رانیز بقتل رساند که محمد شاه بداد او رسید ونامه‌ای به‌امیر بخارا نوشته اورا از مرگ نجات داد.

فریه گوید :

«امیر اول قصد کشتن اورا نداشت، بعدها تصمیم گرفت اورا نیز بکشد، در همین هنگام پادشاه ایران بنابخواهش واصرار سرهنگ شیل، وساطت کرد و امیر ازقتل او درگذشت »(۲)

---

(۱) فریه ازقول **خانیکوف** مینویسد:

« خانیکوف در این تاریخ در بخارا بود و امپراطور روس او را فرستاده بود که سعی‌کند شاید امیربخارا استودارت را آزادکند، هنوزکونولی به بخارا نیامده بود .

خانیکوف گوید :

(استودارت یك صاحبمنصب رشید وجدی بود و صفات پسندیده داشت ولی آگاه نبود چگونه باشرقی‌ها برخوردکند ونمیدانست چطوربايد باآنهارفتار نماید)ـ استودارت چهار ماه با خانیکوف هم منزل بوده ، وقتیکه کونولی به‌بخارا آمده ، استودارت نزداو رفته وباهم زندگی میکردند. خانیکوف خیلی سعی‌کرده بود استودارت از بخارا برود ولی‌او قبول نکرده بود، پس از اینکه قشون انگلیس در افغانستان شکست خورد و خانیکوف از بخارا رفت، امیر بخارا نیزحکم‌قتل آنها راداد وهردو (استودارت وکونولی) درحبس بقتل رسیدند.» صفحهٔ ۱۲۹ ازکتاب فریه، چاپ سال ۱۸۵۷.

(2) ‚‚ Take this Wretched man home‚‚ Emir said, ‚‚he is

بقیه پاورقی درصفحهٔ بعد

دکترولف بعداز مراجعت ازبخارا شرح مسافرت خود را به بخارا نوشت در لندن بطبع رسید. در آن کتاب گوید :

« همان میرغضب که سرهنگ استودارت وکاپیتان کونولی را سربریده بود، روزی نزد من آمد و باشاره حالی کرد که تونیز مانند آن دو نفر انگلیسی بقتل خواهی رسید، ولی قبل‌ازاینکه باین عمل اقدام کند نمایندهٔ پادشاه‌ایران نامه‌ای‌ازشاه بدست امیر داد که در آن نامه استخلاص مرا خواسته بود. امیر بعد ازخواندن نامهٔ پادشاه ایران گفت: بسیار خوب، ولف رابشما بخشیدم، آزاد است که برود.»(۱)

محمد شاه دکتر ولف‌را دراین تاریخ ازچنگال مرگ نجات داد ولی تقریباً نیم‌قرن‌بعد، پسرهمین‌دکترولف، **سرهنری درامووندولف**(۲) درلندن**سیدجمال‌الدین**

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

incapable of conversing and the terror he manifests distresses me'' At this time the Khan had no idea of putting him to death ' but he subsequently changed his mind , and would have carried his intentions into effect had not the Shah of Persia' af the Pressing solicitations of Colonel Sheil induced the Emir to alter his resolution P. 129.

(1) A few hours after, the same executioner who had beheaded Stoddart and Conolly. came and said ; ''Joseph Wolff : to thee, it shall happen as it did to them''' making, at the same time' a motion at his throat . Fortunately that very day ' the Persian ambassador in Bokhara Presented a request from the Shah' Probably at the instance of the British resident at Teheran' for Wolffs' release. To this the Emir with an ill- grace consented. After persuing the Shah's letter' he said ''Well' I make a present to you of Joseph Wolff' he may go.'' – '' Heroes of Missionary Enterprise. Dr. Wolff In Central Asia. By.Claud. Field. P. 220»

(2) Sir Henry Drummond Wolff.

اسد آبادی راحاضر نمود که برای‌ترویج اتحاد اسلام دردربار **سلطان عبدالحمید** علم مخالفت را علیه **ناصرالدین شاه** پسر محمد شاه بلند کند، حتی بلیط کشتی مسافرت را نیزهمین پسرد کترولف، که دراین‌تاریخ یکی‌ازرجال نامی انگلستان بشمار میرفت خریداری نمود وسید جمال الدین باستانبول رفت. شرح‌این داستان درجزء وقایع سال ۱۸۹۱ میلادی (برابر سال ۱۳۰۹ هجری قمری) خواهد آمد.

فصل بیست و ششم

کوشش دولت انگلیس برای ایجاد روابط حسنه بادولت ایران، تسخیرحاجی میرزا آقاسی ـ مراجعت سرجان مکنایل به دربار محمد شاه ـ شرکت میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجهٔ زمان فتحعلی شاه در دولت حاجی میرزا آقاسی ـ عهد- نامهٔ تجارتی بین دولتین انگلیس و ایران طبق شرائط عهد نامهٔ تجارتی بین روس وایران که‌در ترکمانچای‌بسته شده بود ـ سواد عهد نامهٔ‌تجارتی‌انگلیس ـفتنهٔ‌میرزا آقاخان‌محلاتی ـ اختلافات سرحدی بین ایران وعثمانی ـفتنهٔ‌باب ـفتنهٔ‌سالار پسراله‌یارخان آصف‌الدوله درخراسان ـورودکشتی‌های جنگی‌دولت انگلیس‌با اجازهٔ‌دولت‌ایران برای‌جلوگیری ازبرده‌فروشی درآبهای ایران.

دسایس‌سیاسی‌عمال رسمی‌دولت‌انگلیس واقدامات‌خصمانهٔ‌حکومت هندوستان، محمدشاهرا مجبور نمودازمحاصرهٔ هرات دست بردارد.همینکه شاه‌شروع بباز گشت نمود انگلیسها به‌تقاضاهای خود افزودند .درحقیقت تمام این اقدامات‌بهانه جوئی بود، مخصوصاً موضوع چاپار که دراین باب خیلی اصرار داشتند و میگفتند گرفتار کنندهٔ چاپار باید مجازات شود ودولت شاهنشاهی ایران باید برای بعدها اطمینان دهد که دیگر نظیر آن‌روی‌نخواهد داد .

عمال سیاسی‌دولت انگلیس‌درافغانستان‌ودرممالك‌آسیای مرکزی‌میکوشیدند بآنها بفهمانند که اقدامات دولت‌انگلیس و حکومت هندوستان در این ممالك علیه

شیعه‌های ایرانی وبرله سنی‌ها است

محمدشاه پس ازمراجعت‌ازهرات، کینهٔ انگلیسهارا در دل‌داشت،تعدیات آنها را درهرات وخلیج فارس نمیتوانست فراموش کند .انگلیسها راعهد شکن مینامید، رفتار آنها در این تاریخ در محمد شاه فوق‌العاده تأثیر بدی کرده بود و هر گز نمیخواست آنهارا فراموش کند وتاروزآخرعمر خود هم‌دراین‌احساسات باقی ماند یعنی نسبت بدولت انگلیس بدبین وازآن دولت‌متنفر بود.

اماحاجی میرزاآقاسی، آن‌شیاد بی‌نظیر، طولی نکشید که برای خاطر مقام صدارت باانگلیسها کنارآمد،یعنی‌بهرتدبیری‌بود انگلیسها اوراجلب وتسخیر کردند وتاروزمرگ محمد شاه،نسبت بانگلیسها وفادار بود وتقاضاهای آنها را اجرامینمود یکی ازکارهای مفید او برای انگلیسها این‌بود که‌بهیچوجه بطرف‌افغانستان توجه نداشت، خواهشها وتقاضاهاوالتماسهای سران افغانستان بدربارمحمد شاه موردقبول واقع نمیشد وبآنها ابداً اعتنائی‌نمینمود.

سکنهٔ افغانستان ازحکومت خود راضی‌نبودند وازپادشاه خودشان‌تنفرداشتند چونکه شاه‌شجاع را انگلیسهاآورده بتخت‌شاهی نشانده بودند ومردم‌اوراآلت‌دست انگلیسها میدانستند وحضورقشون‌انگلیس‌رادرکابل برای‌این‌میدانستند که‌شاه‌شجاع را درمقابل ملت افغان حفظ کنندتا انگلیسها درافغانستان تسلط کامل‌داشته‌باشند .

یار محمدخان درهرات جداً علیه‌انگلیسها میکوشید وبممالك اطراف ومیان ایلات وطوایف دور ونزدیك اشخاص معتمد و مخصوص خود را میفرستاد وآنها را علیه انگلیسهاتحریك‌مینمود ومتوالیاً بدولت ایران‌متوسل‌میشد والتماس میکرد که شاهنشاه ایران‌یکباردیگر بافغانستان‌متوجه‌شود، بیاید ومشاهده کندسکنهٔ افغانستان چگونه ازشاهنشاه خود استقبال‌نموده وجان‌خود رافدای اوخواهند کرد.ولی‌حاجی میرزاآقاسی ابداً باین‌حرفها گوش نمیداد .

انگلیسها در این تاریخ ازهمه جاباخبر بودند ،نا رضایتی سکنهٔ افغانستان را فهمیده وحس کرده بودند که مقام آنها درافغانستان ثابت نمی‌ماند، این‌سوقاتی که ازهندوستان برای ملت افغان آورده‌اند افغانها نمی‌پسندند و اورا خائن افغانستان

می‌دانند که بزور انگلیسها برای حفظ منافع دولت انگلیس بر ملت افغانستان حکومت میکند.

دراینموقع گزارشهائی که عمال سیاسی دولت انگلیس از افغانستان و ممالك آسیای مرکزی بحکومت هندوستان میدادند همه حاکی ازاین بود که عنقریب در این ممالك اتفاقات خلاف انتظاری روی خواهد داد واین اتفاقات بطور کلی بضرر بدولت انگلیس تمام‌خواهدشد.

بنا براین اطلاعات و گزارشات، دولت مآل‌اندیش انگلیس چنین‌صلاح‌دید که بدولت‌ایران نزدیك‌شود وبهروسیله که باشد روابط حسنهٔ‌خودرا بادولت ایران‌ایجاد کند. چه کنار ماندن دولت انگلیس ازایران سایردول را فرصت بیشتری‌میداد که در دربار ایران نفوذ پیدا کنند، مخصوصاً ترس‌دولت‌انگلیس‌ازدولتین فرانسه وروس بیشتر بود، بعلاوه تجارت انگلیس هم دراین‌تاریخ بدرجهٔ صفردر آمده‌بود. بخصوص بعدازبستن عهد نامهٔ تجارتی سال ۱۸۲۹ بین ایران وروس که روسها تجارت ایران را دردست گرفتند ودولت انگلیس خیلی میکوشید یك‌عهدنامهٔ تجارتی‌نظیرعهدنامهٔ تجارتی روس ازدولت ایران بدست آورد ولی‌موفق نمی‌شد.

دراین تاریخ دولت انگلیس بازور سرنیزه یافشارسیاسی نمیتوانست درایران بمنظورهای سیاسی‌خود نایل شود، پس صلاح دراین دید اول اشخاص ظاهرالصلاح که نه از اهل سیاست و نه از اهل نظام باشند بایران بفرستد تا زمینه را برای سیاسیون آماده کنند.

در نتیجهٔ‌این‌اقدامات دیده میشود که حاجی میرزا آقاسی تسخیرشده وصدارت او تضمین میشود، **میرزاابوالحسن‌خان شیرازی** که درتمام مدت سلطنت‌فتحعلی‌شاه وزیرامورخارجهٔ ایران ووظیفه خواردولت انگلیس بود دوباره بدربار**محمدشاه** راه پیدا میکند و جزء وزراء دربار محمد شاه میشود. در این تاریخ باز دیده میشود حاج میرزا آقاسی رول **میرزا شفیع مازندرانی** را عهده‌دار میشود ومیرزا ابوالحسن خان شیرازی همان رول اولیهٔ خود را دراین دوره عهده‌دار است.

در ناسخ‌التواریخ جزء وقایع سال ۱۸۴۱ میلادی (مطابق سال ۱۲۵۷هجری

قمری) چنین مینویسد :

« هم دراین سال **ریاخ‌صاحب** طبیب از قبل کارداران انگلیس بدست‌آویز سیاحت بدارالخلافهٔ تهران آمدو بااولیای دولت (حاج‌میرزا آقاسی و میرزاابوالحسن‌خان شیرازی) سخن از اتحاد دولتین درمیان نهاد و چون اکراهی ازاین سوی‌ندید شاد خاطر بازشد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد . »

کمی بعد سرجان مکنایل درایران پیدا شد . دراین تاریخ سه پیش آمد سبب شد که دولت انگلیس راه تحبیب‌را درایران پیش گیرد .

اول ــ عدم رضایت سکنهٔ افغانستان و قیام‌آن ملت علیه دولت انگلیس .

دوم ــ نفوذ سیاسی و اقتصادی دولت روس درایران .

سوم ــ توجه دولت فرانسه بایران .

در سال ۱۸۴۰ میلادی (برابر ۱۲۵۶ هجری قمری) نمایندهٔ مخصوص‌دولت فرانسه ، کنت دسرسی برای انجام مقاصد سیاسی‌بایران‌آمد . بقول انگلیسهادولت فرانسه حاضر بود سی‌هزار قبضهٔ تفنگ با مهمات‌کافی بدولت ایران بدهد و قیمت این اسلحه و مهمات را مطالبه نکند و با دولت ایران متحد باشد و روابط‌نزدیکی بادولت ایران برقرار کند واین نمایندهٔ دولت فرانسه قریب یکسال درایران‌برای اینمنظورتوقف نمود . (۱)

انگلیسها حدس میزدند توجه دولت فرانسه بشرق و مساعدت آن با دولت ایران و همچنین پذیرائـی از میرزا حسینخان آجودانباشی در پاریس و اعزام صاحب‌منصبان فرانسه بایران تا حدی باشارهٔ دولت روس است ، در صورتیکه مقصود دولت فرانسه این نبود ودراین باب بعداً صحبت خواهد شد .

در این تاریخ ملت افغانستان علیه نفوذ انگلیس قیام نموده بـاشغال نظامی آندولت درافغانستان خاتمه دادند .

ونیز درهمین تاریخ دولت روس ازقطع روابط سیاسی دولت ایران‌باانگلیس استفاده کرده و نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را درایران توسعه داد .

---

(۱) جلد دوم تاریخ جنگهای افغانستان ، تألیف جان ویلیام‌کی ، صفحهٔ ۴۶

حال دراین ایام اگر **میرزا ابوالقاسم قائم مقام** حیات داشت و زمام امور ایران دردست او بود چه خدمات شایانی میتوانست برای ایران انجام دهد . چه بدبختی بزرگی بود برای سلاطین قاجار که هریك بنوبهٔ خود تیشه بریشهٔ خویش زدند و رجال حسابی را کشتند وخودشانرا ذلیل وبیچاره کردند .

پس‌ازآنکه زمینهٔ دوستی‌چیده شد طولی نکشید که‌سرجان مکنایل درطهران حاضرشد . این‌همان شخصی است که خود را بهرات رسانید و سکنهٔ هرات رابرای دفاع و مقاومت درمقابل محمد شاه با دادن پول و صاحبمنصب تشویق نمود ، بعد بایران اولتیماتوم داد و محمد شاه را تهدید کرد که از محاصرهٔ هرات دست بردارد . (۱)

دولت انگلیس متجاوز از ده سال بود که دولت ایرانرا تعقیب‌مینمود تا یك عهد نامهٔ تجارتی مطابق شرایط عهدنامهٔ تجارتی روس و ایران که درسال ۱۸۲۹ در ترکمانچای بسته شده‌است . بین ایران وانگلیس نیز بسته شود . دراواخرسلطنت فتحعلی شاه باین مقصود نرسید ، در اوایل سلطنت محمد شاه که قائم‌مقام زمامدار بود حاضر نشد این عهدنامه را ببندد و تا زنده بود جواب غیرمساعد داد . بعد از قائم مقام نیز روابط تیره شد ومعاهده صورت نگرفت ولی قبلا دو فرمان برای همین مقصود از محمدشاه بدست آورده بودند . یکی درسال ۱۲۵۲ هجری قمری (مطابق‌۱۸۳۶میلادی) ودیگری درسال ۱۲۵۵هجری قمری (برابر ۱۸۳۹میلادی). درفرمان ولی شاه به انگلیسها اجازه میدهد از متاع تجارانگلیس همان میزان گمرك اخذ شود که ازتجار روس دریافت میشود ودرفرمان دوم مصونیت بستگان و مستخدمین خارجی و داخلی را تأکید نموده و قید کرده است که رفتار و معامله باآنها مطابق رفتار و معامله‌ای که با اتباع و مستخدمین سایر دول‌کاملةالوداد است معمول شود . (۲) اینك بابودن حاجی میرزاآقاسی ومیرزا ابوالحسن‌خان شیرازی

(۱) میرزا حسین خان آجودانباشی در سفرنامهٔ خود معرفی کاملی از این شخص نموده است .

(۲) سواد این دوفرمان در جلد دهم‌کتاب معاهدات وقراردادها ، درصفحهٔ۵۹ و ۶۵ ضبط شده است ، این ده جلد کتاب درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی است .

و حضور سرجان مکنایل این آرزوی دیرینهٔ دولت انگلیس عملی میشود . دوست صمیمی وقدیمی دولت انگلیس یعنی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی ازطرف شاهنشاه ایران وکیل میشود با سرجان مکنایل وزیر مختار سابق ولاحق دولت انگلیس این عهدنامه را منعقد کنند .

این است سوادآن عهدنامه که از ناسخ‌التواریخ استنساخ شده

«چون به یمن الطاف خداوند یگانه جلت نعماته وعظمت آلائه از روزیکه عهد دوستی والفت مابین دودولت ذی شوکت ایران وانگلیس مرتب وممهد گشته، روز بروزسلاطین نامدار وخسروان معدلت شعار دودولت ابدآیت،واحداً بعدواحد همگی اصول وفصول آنرا مرعی وملحوظ داشته متعلقان مملکتین را ازفوائد آن متمتع و محظوظ فرموده‌اند ، مگر عهد نامهٔ تجارت که در دیباچهٔ عهد نامهٔ سال یکهزار و دویست و بیست و نه هجری اولیای دولتین علیتین وعدهٔ انعقاد آن کرده‌اند ، (۱) و تاکنون ببعضی از جهات در عهدهٔ تأخیر باقی مانده ، لهذا برای تکمیل‌جمیع شروط معاهدهٔ میمونه، دراین سال فرخنده فال اعلیحضرت قدرقدرت قضا شوکت و فلك رتبت گردون حشمت ، خسرواعظم ، خدیوجم‌خدم ، غوث‌اسلام والمسلمین ، عوذالملة والدین ، شاهنشاه ممالك فسیح‌المسالك ایران خلدالله ملکه وسلطانه ، جناب جلالت ونبالت همراه عزت و فخامت اکتناه امیرالامراء العظام زبدةالکبراء الفخام مقرب‌الخاقان حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیردول خارجه را بوکالت مطلقه سرافرازفرمودند و اعلیحضرت کیوانرفعت خورشید رایت شهریار عادل‌کامکار، خسروباذل ، شاهنشاه ممالك انگلستان و هندوستان ایدالله شوکته و

---

(۱) مقصود معاهدهٔ ۱۸۱۴ میلادی مطابق ۱۲۲۹ هجری است که سوادآن در جلد اول صفحهٔ ۱۴۴آمده است ، این معاهده در یازده فصل تنظیم شده و تقریباً یکسال بعد از معاهدهٔ گلستان است‌که با دولت روس بسته شده بود .

دولته، جناب جلالت‌مآب نبالت‌نصاب‌مجدت ودرایت انتساب‌عمدةالسفراء المسیحیه، زبدةالکبراءالعیسویه ، سرجان مکنیل وزیرمختاررابوکالت کلیه مفتخرفرمودند و وکیلان مشارالیهماعهدنامهٔ تجارتی را درضمن این‌دوفصل منعقد وبذیل‌عهدنامهٔاصلیه ملحق فرمودند که بعون‌الله تعالی بین دولتین همواره منظورشود و متعلقان طرفین را فوایدآن عاید گردد .

فصل اول ــ تجاردولتین علیتین بالسویه مأذون ومرخص‌اند که هرگونـه امتعه واقمشهٔ خودرا بمملکت یکدیگرنقل نمایند و درهر بلدی ازبلاد که بخواهند مبایعه یا معاوضه نمایند ، و ازمتاعی که میآورند و میبرند در حین ورود یکمرتبه بطریقی که از تجار دولتهای کاملةالوداد فرنگ گمرك مال‌التجاره گـرفته میشود ازتجارتبعهٔ طرفین مطالبه خواهد شد و درزمان خروج یکمرتبه ودیگر بهیچ اسم و رسم ازتجاردولتین درمملکت‌های جانبین‌چیزی مطالبه نخواهد شد وتجار ومتعلقان و منتسبان طرفین درولایات دولتین ، به نهجی که به تبعهٔ دولت‌های کاملة الاتحاد فرنگ ازهرگونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصهٔ آنها ملحوظ است بهرباب باشد خواهند کرد .

فصل دوم ــ چون برای پرستاری‌تجارجانبین لازم است که ازدولت وکیل‌التجاره باماکن مشخصه تعیین شود ، لهذا قرار دادشد هرنفری که وکیل‌التجاره ازجانب دولت‌بهیهٔ انگلیس دردارالخلافهٔ طهران یا در دارالسلطنهٔ تبریزاقامت‌داشته باشد فقط مشروط براین است که همان یکنفر که در دارالسلطنهٔ تبریزمقیم خواهد شد بالانفراد بخصایص جنرال قنسولی سرافرازباشد لاغیر . چون سالها است کـه بالیوزی از دولت بهیهٔ انگلیس دربندر بوشهر متوقف است دولت علیه ایران اذن میدهد که بالیوز مزبور کماکان درآنجا اقامت‌نماید وکذالك دونفروکیل‌التجاره ازجانب دولت علیهٔ ایران دردارالخلافهٔ لندن و در بندرمبارکهٔ بمبئی سکنی‌نمایند، بهمان مراتب و امتیازات کـه وکیل‌التجارهٔ دولت بهیهٔ انگلیس در مملکت ایران صانهاالله عن‌الحدثان خواهد بود .

این عهدنامهٔ تجارت راماکه وکلای‌مختاردولتین هستیم دردارالخلافهٔطهران

بتاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارك سنه یکهزاردویست وپنجاه وهفت هجری مطابق بیست و هفتم ماه اکتبرسنهٔ یکهزار وهشتصد و چهل و یك عیسوی بخط ومهرخود مرقوم و مختوم نمودیم . »

اینك فتنهٔ آقاخان محلاتی :

این مرشد زادهٔ محلاتی درلباس زهد وتقوی و با عمامهٔ سبزسیادت به تحریك خارجی دراین ایام غوغائی در نواحی یزد و کرمان و بم و بلوچستان برپا نمود ، بالاخره پس ازشکست پی‌درپی از قشون ایران بهندوستان راه یافته درآنمملکت با مقرری دولت انگلیس مشغول ارشاد شد و اعقاب او هنوز هم از آن ارشاد متمتع میشوند . فتنه‌هائی که در این تـاریخ درایران روی میداد همهٔ آنها مربوط میشود بمسافرتی که محمد شاه بطرف هرات نمود .

اخیراً آقای **فریدون آدمیت** که جوان فاضل ومحققی است کتابی بنام **امیر کبیر و ایران یا ورقی ازتاریخ سیاسی ایران** در سه جلد نوشته‌اند ، درآنجا ازآقاخان محلاتی نیز اسم میبرند ، این است آن داستان : (۱)

(یکی از فتنه‌های بـزرگی که در لباس روحانیت بمنظور آشفتن اوضاع جنوب ایران وانتزاع بلوچستان برپا شد غائله‌ایست کـه بدست **سیدمحمدحسن الحسینی** معروف به **آقاخان** پسر **شاه‌خلیل‌الله** رئیس فـرقهٔ **اسماعیلیه** صورت گرفت .

شاه خلیل که جانشین پدر بود درسال ۱۲۳۲ دریزد بدست جماعتی‌ازهنگامه طلبان کشته وآقاخان پسرارشد او که‌درسال ۱۲۱۹ تولد یافته‌بودوآن‌هنگام سیزده سال بیش نداشت بارث جانشین پدر گشت .

آقاخان درشرح حال خود بنام **عبرت‌افزا** مینویسد :

« پس ازوقوع این واقعه (قتل پدرش) خویش وبیگانه یگانه وار به مخالفتم

---

(۱) تاریخ امیرکبیر و ایران ، تألیف فریدون‌آدمیت ، جلد اول ، صفحه ۲۶۰

موافقت نمودند و تقویت‌امنای دولت سلطانی بمعاونت اضدادمزید برعلتها گشته..»
فتحعلی‌شاه که خطررا حس کرد و عاقبت نامیمون آنرا میدید از راه تدبیر داخل شد و از آقاخان احترام و استمالت بسیارنمود و هدایا و تحف زیادی بوی ارزانی داشته یکی از دختران خود را بزنی باو داده و بیست و سه هزار تومان وجه نقد نیز پرداخت و حکومت قم و محلات را نیز بوی داد ، شاه توانست با این حسن تدبیرازبروزیك غائلهٔمذهبی که‌مسلماً بخونریزی عجیبی‌منجرمی گردیدجلو گیری نماید .

آقاخان همچنان در دستگاه قاجار باحترام میزیست و در زمان محمد شاه بصوابدید میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام وی را بحکومت کرمان بر گزیدند .

بعد از قائم مقام ، در زمان صدارت حاجی میرزاآقاسی ، درهمان ایامی که محمد شاه بهرات لشکر کشیده بـود طغیان آقاخان محلاتی در جنوب برپا شد . **فیروز میرزا** مأمور دفع وی گردید و چون آقاخان تاب مقاومت نیاورد بقلعهٔ **بم** پناه جست تا اینکه پس از مراجعت از هرات بوساطت **فریدون میرزا** فرمانفرمای فارس مورد عفو شاه واقع گردیده . بطهران آمد و در **حضرت عبدالعظیم** اقامت گزید ، چندی نگذشت که بحکومت **محلات** منصوب گردید و در آنجا مقدمهٔ فتنهٔ بزرگی بدست آقاخان تهیه میگردید .)

مرحوم اعتمادالسلطنه درتاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۵۵ هجری قمری (برابر ۱۸۲۹ میلادی) در اینموضوع مینویسد :

« هم دراین‌سال آقاخان محلاتی ابن‌شاه خلیل‌الله ، رئیس‌طایفهٔ اسماعیلیه که سابقاً به بم متحصن شده بود اطمینان یافته بدارالخلافه آمد ودرحضرت عبدالعظیم اعتکاف جست و بنابر سیادت عمامهٔ سبز بسرنهاده بود .

حاجی میرزاآقاسی ، **حاجی عبدالمحمد محلاتی** را براویه مقدسه فرستاد که آقاخان را کاملا اطمینان داده بدارالخلافه آورد . اگرچه آقاخان بجهة اینکه حاجی‌عبدالمحمد سابقاً از رعایای او بوده ازاین معنی‌استنکاف داشت که‌بدارالخلافه آید ، ولی ناچار تمکین نموده با عمامهٔ سبز بحضور حاجی میرزاآقاسی‌آمد و به

شفاعت او عفو و مرخص شد و بخانهٔ خود رفت . پس از چندی از خاکپای مبارك همایون اجازت خواست که بااهل وعیال خود بزیارت **مکهٔ معظمه** مشرف شود و پس ازحصول اجازه ، اهل و عیال‌واحمال واثقال خود را ازراه بغداد بعتبات روانه ساخت وبابتیاع اسبهای عربی و غیره پرداخت .

درمدت دوسه ماه‌تقریباً پانصدرأس‌اسب‌عربی‌تحصیل کرد و درهرجاسواردلیری سراغ داشت‌اورا‌به‌بذل وجوه فریفته دورخود جمع‌نمود و دراوایل رجب‌باملازمان و برادران خودبجانب کرمان روان شد ، چه ، هواخواهان و مریدهای او که از جملهٔ فرقهٔ **عطاءاللهی** بودند داخل درطریقهٔ اسماعیلیه شده درصفحات **شهربابك** وآنحدودبودند . خلاصه آقاخان‌فرمان مجعولی‌تمام کرد باین‌مضمون که ماآقاخان را حکومت کرمان دادیم ، اهل کرمان بایداطاعت‌او کنند و نوشتجاتی برطبق آن فرمان باهالی کرمان نوشته اظهارداشت که من رخصت زیارت مکه خواسته بودم ، دربین راه حکم حکومت کرمان بمن رسید .

ازآنطرف چون خبر حرکت آقاخان محلاتی بجانب کرمان بامنای دولت رسید احکام به **بهاءالدوله بهمن میرزا** حکمران یـزد در دفع و رد او صادر شد همچنین تفصیل را به **فضلعلی‌خان قراباغی** حاکم‌کرمان مرقوم داشتند .

آقاخان چون بخارج شهررسید **میرزا حبیب‌اله** نویسندهٔ خود را با احکام مجعوله نزد نواب بهاءالدوله فرستاد و نواب معزی‌الیه چون هنوز بی خبر بود فرمانداد منزلی درشهربرای اقامت آقاخان مهیا نمایند و چند نفررا معین‌کرد که روز۱۵ رجب باستقبال روند . ولی‌آقاخان وارد شهرنشد و متعذر شد باینکه مشغول اخذ زکوة جماعت عطاء اللهی هستم و راه‌کرمان پیش گرفت و احکام دفع و منع او به بهاءالدوله رسیده نواب معزی‌الیه با جماعتی آقاخان را تعاقب نمود ولی باو نرسید و به یزد بازگشت وآقاخان بنواحی‌کرمان رسید و نوشتجات مجعولهٔ خود را بمردم نمود ، روزدیگراخبارصحیح شیوع یافت وکارگزاران دولت بفکراخذ و قیدآقاخان افتادند ...»

خلاصه ، شرح این داستان مطول و خواننده را کسل خواهد نمود ،آقاخان

محلاتی متجاوز ازیکسال درصفحات کرمان با قوای دولتی مشغول زد و خورد بود تا اینکه قوای کافی از طهران فرستاده شد و اورا مغلوب نمودند و آقاخان نیز از راه بیابان بقندهار و ازآنجا بهندوستان رفت ودرآنجا متمکن شد .

این داستان باین سادگی نبوده ، محرکین سیاسی همه جا دردنبال او بودند وباو کمك میکردند. من تصورنمیکنم عمال سیاسی دولت انگلیس بهیچ مرد روحانی این اندازه مساعدت و همراهی کرده باشند که دراین مدت یکصد و پنجاه سال با آقاخان محلاتی نموده‌اند .

اینك مجدداً بمطالب کتاب عبرت‌افزاء تألیف خودآقاخان محلاتی که در اختیارآقای فریدون‌آدمیت بوده است و درکتاب خود بنام « امیرکبیر و ایران » ازآن یاد میکند اشاره میکنم :

(آقاخان در کرمان بمخالفت سرداران قندهار برخورد و نتوانست بشهر کرمان داخل شود ، باینجهت به **سیرجان** رفت ودرآنجا هم ازقشون **فضلعلی‌خان بیگلربیکی** شکست سختی خورد . فرمانفرمای هندوستان فوراً **سعید خان بلوچ** را بمساعدت او روانه ساخت و از راه قندهار و سیستان مهمات و توپخانهٔ کافی جهت تقویت او فرستاد . با همهٔ این تفاصیل آقاخان گرفتار شکستهای پی در پی شد و تصمیم گرفت از راه **بندر عباس** روانهٔ **عربستان** یا **هندوستان** گردد . لذا بدواً به **شمیل** رفت و چون در آنجا نیز بعدم موفقیت برخورد ناچار انگلیسها درصدد برآمدند که اورا از راه **قندهار** بهندوستان برند و درآنجا شالدهٔ کانون سیاست جدیدی را برپا نهند ، باینجهت آقاخان راه قندهار پیش گرفت واز **لاش جوین** گذشت و چنانکه خود مینویسد چون به **کرشك** رسید ماژوررالنسون معروف را که درآن اوقات در قندهار ازطرف فرمانفرمای هند بمأموریت سیاسی گماشته بود ، از ورود خودآگاه ساخت (۱) ورالنسون نیزازاو استقبال شایانی کرد .

آقاخان درهفدهم ذیقعده۱۲۵۷ بقندهار وارد شد و خود مینویسد که : «خرج مهمانی ما را خشگه ازقرار روزی صد روپیه مقرر کردند. »

---

(۱) عبرت افزا ، صفحهٔ ۴۹

انگلیسهادراینجا نقشهٔ تسخیرهرات را بدست آقاخان طرح کردند، بدینمعنی که رالنسون شرحی به لرد مکناتن که درآنموقع درکابل بود نوشت وآقاخان نیز شرحی ضمیمهٔ آن کرده بکابل فرستادند. فقط یك واقعهٔ نابهنگام رخ داد که این نقشه را نقش برآب کرد و آن قیام مردانه‌ای بود که افغانان در کابل بقیادت و سرپرستی **وزیرمحمد اکبرخان** پسردوست‌محمدخان ودوست وفادار وصمیمی ایران، علیه انگلیسها کردند وآنانرا یکسره بقتل آوردند.

خوب است برای اشخاص کنجکاو، نقشهٔ تسخیر هرات را از نوشتهٔ خود آقاخان بیاوریم:

« پس ازدید وبازدیدها، شرح احوال ما را شاه‌زاده **محمد تیمورمیرزا** و رالنسون صاحب خود نوشته وبمنهم القا کردند، نوشتم به لردمکناتن صاحب و شاه شجاع و جواب درکمال مهربانی رسید و مقررشد که بمعاونت آن، هرات را گرفته ساکن شوم، مگرتقدیرمخالف تدبیرآمد و حکایت بلوای کابل متواترشد و خلل فاحش دراحوال صاحبان انگریزظاهرشد.»

بهرحال چون کارانگلستان در افغانستان روبتباهی میرفت ... و آن به آن بوخامت اوضاع افزوده میشد احتمال قوی میرفت که انگلیسی های مقیم قندهار نیز بهمان سرنوشت یاران کابل خوددچار گردند، باینجهت قورخانهٔ خود راآتش زده عزیمت هند نمودند و دست آموزخود، آقاخان را نیزهمراه بردند.

همینکه آقاخان به **سند** رسید دوباره بارجاع خدماتی گماشته میشود، زیرا نقشهٔ تسخیر هرات جامهٔ عمل نپوشیده بود. باید موضوع انتزاع بلوچستان صورت گیرد، حقا! این روحانی‌شیادخدمتهای بزرگی بدولت انگلیس کردبطوریکه خود انگلیسها آنرا انکارننموده‌اند.

هانرل یول(۱) دانشمند انگلیسی در شرع محققانه و جامعی که برسفرنامهٔ معروف **مارکوپولو**(۲) نوشته است میگوید:

« آقاخان در ازاء مستمری و وظیفه‌ای که از حکومت انگلستان دریافت

---

(1) Henry Yule. (2) Marco Polo.

میکرد ، حسن خدمتی نسبت به **ژنرال نوت**(۱) در قندهار و همچنین به **سرچارلز ناپیر**(۲) در سند انجام داد . »

« آقاخان خود در کتاب عبرت افزا مینویسد :

« در آن اوقات جنرال سرچارلز ناپیر صاحب و **اوطرام صاحب**(۳) در سند بودند ومقصودشان این بود که **میر نصیرخان** بندر کراچی را بآنها واگذار کند ، میرصاحب موصوف تمکین نمیکرد... رفته رفته غائله بزرگ شد ، من ازراه خیرخواهی اصرار بسیار بمیرها نمودم که مصلحت شما این است که کراچی را واگذارید وآسوده شوید که علاوه از آنچه مداخل سالیانهٔ کراچی است از دولت انگلیس بشما عـاید خواهد شد ، چون نصیرخان علاقه بموطن خود داشت ایـن خیراندیشی و نصایح مؤثر نیفتاد . » (٤)

آقاخان چون دریافت که نصیرخان آمادهٔ کارزار است بوی گفت :

« موافق قانون اسلام نیست که من و نوکرهای من مدد نکنیم ، لکن چون لباس نوکرهای من ملبوس ایرانی است شاید بلوچهای لشکرشما نشناسند و خللی واقع شود ، پس چند دست لباس سندی بدهید که نوکرهای من بپوشند و با شما بجنگ بیایند . قبول نکرد و گفت شما مهمان من هستید ، هرگزچنین تکلیفی را رضا ندهم ... چون قرار داده بودند که شبانه بی‌خبر در محل **چهاونی** شبیخون بزنند و اوطرام صاحب و کسانی راکه درمحل چهاونی بودند بقتل رسانند ، محض رضای الهی شبانه فرستادم واورا اطلاع دادم و شب چهاونی را تخلیه نموده بجهازات سوارشدند و سلامت ماندند . »

لاجرم بلوچها بجنگ میپردازند و در آن زد وخورد چهار دندان آقـاخان میشکنند و۳۲ لك روپیه ازاموال اورا بلوچها بیغما میبرند .

آقاخان خود مینویسد :

---

(1) General Nott · (2) Sir Charles Napier ·
(3) James Outram ·

(٤) عبرت افزا ، صفحه ۵۲

« جنرال صاحب سیاهۀ اموال غارت شدۀ مرا خواستند که از بلوچها مطالبه نمایند مگر مصلحت چنان دیدند که آنچه ازما غارت شده به بلوچان ببخشند تا آنها رام و ملك آرام و درعوض ازسر کار کمپانی بما بدهند . »

بعدآقاخان برادرخود **سردارمحمد باقرخان** را درسال ۱۲۶۰ با تدارك زیاد که حکومت هند تهیه دیده بود به تسخیرقلاع **بمفهل** واقع درمنطقۀ بلـوچستان و خاك ایران میفرستد و درجلب نظر بلوچها کوشش مینماید و مینویسد :

« جهت خوانین خدمتگذارخلعت و انعام و مواجب مقرر کردم و بقدر لازم وقت ، باستعداد برادرمعزیالیه افزودم و حکم کردم که اگرده لك هم خرج بشود مضایقه نکنند و حتماً بمفهل را تسخیر نمایند . »

خودآقاخان بسوی بمبئی رهسپارشد درآنجا اقامت نمود ... برادردیگرخود رانیز که**سردارابوالحسن خان** نامداشت، بکمك محمدباقرخان فرستاد درهمین اوقات فضلعلی خان نیز از دربار تهران بکمك **محمدعلی خان بلوچ** که نسبت بدربار ایران وفاداربود ، بمنظورقلع وقمع برادران آقاخان دررسید ودرسال ۱۲۶۲شکست سختی بآنان وارد ساخته و آنها رامتواری نمودند و سیاستفرمانفرمـای هندوستان دچاریك ضربۀ سخت دیگرشد .

بعد ازفرار آقاخان ازایران و پیوستن باردوی انگلیس در قندهار و رفتن به هند ، دولت ایران تقاضای استرداد او را بموجب فصل دهم معاهدۀ ۱۲۳۹ هجری قمری (۱۸۱۴ میلادی) ازدولت انگلیس نمود ، ولی دولت انگلیس بعنوان اینکه « **مشارالیه بدولت انگلیس خدمت کرده است** » بقبول تقاضای ایران تن درنداد وسرانجام قراربراینشد که استثنائاً دولت ایران خواهش دوستانۀ انگلیسرابپذیرد و از استردادآقاخان صرفنظر کند و حکومت هندوستان نیز تعهد کرد که آقاخان را ازبمبئی به **کلکته** ببرند تا مصدرفتنه و فساد نگردد .

حکومت هند باین تعهد خود نیزوفا نکرد و آقاخان را در بمبئی با عزت و احترام نگاهداشت تا درسال ۱۲۶۲ ویرا بتسخیربلوچستان گماشت .

آقاخان نیز برادران خود را بتفصیلی که گذشت برای تصرف آنجا روانه

ساخت و نامه‌های فتنه‌انگیز چندی به رؤسای قبایل بلوچ نوشت و آنانرا به‌نافرمانی ایران و اطاعت از حکومت هند تحریك و دعوت نمود .

حاجی میرزا آقاسی بدولت انگلیس اعتراض کرد و در ماه ذیحجه ۱۲۶۲ به سفیر آندولت بتعریض نوشت :

« از جمله داستان آقاخان محلاتی ، نوکر خائن و فراری این دولت جاوید آیت است که در چهارسال قبل، از اینکه مشارالیه در سرحد کرمان و بلوچستان پاره‌ای‌ازاشرار را دورخودجمع آوری کرده‌بنای هرزگی‌را گذاشت ، سرحدداران دولت علیه‌سلك جمعیت او را ازهم گسیخته سه عراده توپ که روی‌آن خطانگلیسی داشت از او بدست آورده ، خود او فرار کرده بااردوی قشون انگلیس که درآن اوقات در قندهار بود رفته و انگلیسها او را تصاحب کردند و باتفاق خود بمملکت سند برده درآنجا نگاهداشتند . »

حاجی میرزا آقاسی بموجب اسناد ومدارکی که در دست داشت ازاینموضوع دست بردار نبود و قضیهٔ آقاخان را جداً تعقیب می‌نمود و بیشتر این موضوع در نتیجهٔ عملیات آقاخان بود که راحت نمی‌نشست و کاغذ پرانی میکرد و آن کاغذها بدست مأمورین دولت ایران می‌افتاد و آنها را برای حاجی میرزا آقاسی‌میفرستادند، او نیز تمام آنهـا را برای وزیرمختار انگلیس میفرستاد و اصرار میکرد او را از بمبئی حرکت داده و در کلکته سکنی دهند .

بالاخره در سال ۱۲۶۳ محل او را تغییر داده و او را به کلکته انتقال دادند ولی پیوسته مأمورین سیاسی دولت انگلیس در دربار ایران از او وساطت میکردند و سعی مینمودند دولت ایران اجازه دهد مجدداً آقاخان بایران مراجعت کند ولی اولیای امورایران بهیچ راهی حاضر نبودند این خواهش دولت انگلیس را درباب مراجعت آقاخان بپذیرند .

این وساطت در زمان صدارت **امیرکبیر** نیزتجدید شد و مـورد قبول واقع نگردید . در زمان میرزا آقاخان نوری صدراعظم ، بازاین تقاضا تجدید گشت .

دراین‌موقع آقاخان عریضه‌ای به شاه نوشت و هدایائی از قبیل فیل وزرافه

بدربار ایران فرستاد وصدراعظم وقت را نیز ازتقدیمی های خود بی‌بهره نگذاشت معهذا موفق بمراجعت نگردید .

بعد ازاین واقعه آقاخان تصمیم باقامت در بمبئی گرفت و همهٔ عمر را آنجا گذرانید و یکی از ارکان سیاست انگلستان در هند شد .) (۱)



اختلافات سرحدی بین‌ایران و عثمانی اززمان سلاطین صفوی شروع میشود و تا حدی از سیاست خارجی از زمـان **شاه عباس** سرچشمه میگیرد . در زمان **شاه طهماسب** نیز بعضی مسائل در بین بوده ولی در زمـان شاه عباس کبیر دشمنی بین دولتین بمنتهی درجـه رسید ، در حقیقت جنگهای شاه عباس با دولت عثمانی مربوط به خلاصی دول اروپای مرکزی از فشار ترکها بود که تا وینه رفته وآن شهر را محاصره نموده بودند .

لشکرکشی شاه عباس علیه دولت عثمانی باعث شد کـه ترکها از محاصرهٔ وینه صرفنظر کنند وبرگشته با شهریار صفوی جدال نمایند و همین برگشتن بود که دیگرقادر نشدند بفتوحات خود در اروپا ادامه دهند .

نادر شاه افشار که بخطر ترکها متوجه شده بود میکوشید بـرای همیشه باین اختلافات سرحدی خاتمه دهد و بهمین جهت مهمات زیادی در کرمانشاهان جمع‌آوری نموده بود که خیال خود را عملی کند ولی مرگ امان نداده درگذشت و این موضوع مسکوت ماند .

در دورهٔ **کریمخان زند** و **آقامحمدخان قاجار** این هر دو حریفهای پـر زوری بودند و میتوانستند هرتجاوزی از جانب دولت عثمانی بعمل‌آید جلوگیری کنند .

در دورهٔ **قاجاریه** از زمانیکه ایران بدایرهٔ سیاست بین‌المللی کشیده شد ،

---

(۱) تاریخ امیرکبیر وایران تألیف فریدون آدمیت، صفحه ۲۷۱

این موضوع اختلافات سرحدی هم داخل در دایرهٔدسایس‌سیاسی گردید. هروقت که دولت انگلیس لازم میدید دولت عثمانی راتحریك وسرحدات ایرانرا مورد تهدید و تجاوز قرار میداد و همینکه مقصود سیاسی طرف انجام می‌یافت دولت عثمانی هم بیك اشاره آرام میگرفت .

مسافرت محمدشاه بخراسان و هرات موافق میل دولت انگلیس نبود، ولی ازهر راهی کوشید ازاین مسافرت جلو گیری کند مؤثر واقع نگردید.

درهمین اوقات است که وزیر مختار دولت‌انگلیس مقیم دربار طهران **هنری الیس** [1] به‌لرد پالمرستون مینویسد:

«اینکه شاهنشاه ایران بخراسان وهرات لشکر کشی میکند برای این است که آرام بودن سرحدات جنوب و مغرب مملکت ایران مایهٔ آزادی و دل آسائی شاه واسباب تقویت ایشان است که بهرطرف‌بروند وبخاطر جمعی اقدام‌نمایند »[2]

دراین اوقات است که تحریکات وتجاوزات دولت عثمانی در سرحدات ایران شروع میشود ودر چندین نقطهٔ سرحدی اسباب زحمت سکنه ایرانرا فراهم‌میکنند ودرخاك عثمانی تجار ایرانی‌را غارت کرده اموال آنهارا بیغما میبرند. ایلات کرد عثمانی **قطور و خوی** را می‌چاپند و بتحریك والی **رواندوز** اطراف و نواحی **ارومیه** راغارت میکنند.

والی بغداد قوائی تجهیز کرده میفرستد و محمره راغارت میکنند و اموال مردم رابیغما میبرند و شهررا خراب میکنند . **پاشای بایزید** در میان ایلات کرد ایران بتحریکات مشغول‌میشود وآنهارا علیه‌دولت ایران تشویق میکند . در **کربلا** بحکم دولت عثمانی قتل وغارت ایرانیها شروع میشود، عدهٔ زیادی ازآنها رادراین واقعه بقتل میرسانند واموال آنهارا بغارت میبرند. دراین ایام دولت عثمانی نسبت بایران وایرانیان ازهیچ نوع تعدی‌و تجاوز کوتاهی نمیکنند ، تا اینکه محمد شاه ازهرات مراجعت میکند ودرصدد تلافی‌برآمده قشون تهیه مینماید که برای جنگ

---

(1) Henry Ellis.

(۲) تاریخ‌امیر کبیر، صفحهٔ ۳۹

حاضر شود . اما در اینموقع مقصود دولت انگلیس انجام یافته و قشون ایران از اطراف هرات دور شده بود.

چون پادشاه ایران دیگر مزاحم حاکم هرات نبود، موضوع نداشت جنگی بین دولت عثمانی وایران در گیرد، از اینرو مانند مصلح خیراندیش پای در میان نهاده نزاع بین‌دو دولت اسلامی راصلح وصفا بخشیدند.

بنا بصلاحدید دولتین انگلیس وروس، قرار براین شد که نمایندگان چهار دولت‌درارزنة‌الروم حضور بهم‌رسانیده باختلافات دولتین ایران و عثمانی رسیدگی کنند وطرفین رضایت دهند عهدنامهٔ تازه‌ای مابین آنها منعقد نمایند.

جلسات این کمیسیون که مرکب از نمایندگان چهار دولت بود قریب سه سال طول کشید ودراین میان دسایس بیشماری بکاررفت وکار بجائی رسید که اراذل واوباش شهر تحریك شده دورخانهٔ نمایندهٔ دولت ایرانرا که **میرزا تقیخان امیر نظام** بود محاصره کردند و این رجاله خیلی کوشش نمودند شاید بتوانند از درو دیوار بالارفته‌داخل شوند وکلیهٔ میسیون ایرانی‌را بقتل رسانند ودراین میان دونفر ازکسان امیرنظام بدست اراذل واوباش افتاده ببدترین وضعی بقتل رسیدند.

این ماجرا مدتی طول کشید وکسان امیر بخوبی از خود دفاع مینمودند تا اینکه پس از مدتها ، قشون ساخلوی محل خبردار شده آمدند و نماینده دولت ایرانرا باهمراهان او باردوگاه نظامی بردند وآنهارا ازکشتن نجات دادند.

باری نتیجهٔ سه سال توقف میرزا تقی خان امیر نظام در ارزنة الروم انعقاد عهد نامه‌ای بود موسوم به عهد نامهٔ ارزنة‌الروم که در سال ۱۲۶۳ هجری قمری (مطابق ۱۸۴۷ میلادی) بین دولتین‌ایران وعثمانی منعقد گردید ولی غائله تمام‌نشد. دراین موقع مانند فتنه‌ای بود که بخواب کردند و گذاشتند تا درموقع لزوم آنرا بیدار کنند و چنانکه خواهیم دید دراوقات معین که طرف احتیاج بودبآن متوسل شدند و تا امروز هنوزهم مورد احتیاج است و قلع ماده نشده و هرآن ممکن است باین‌نغمه دست زد وآشوبی برپا نمود.

دراینجا بایدبیك موضوع دیگر اشاره کرد وآن فتنهٔ **باب** است.

از اوایل قرن نوزدهم که پای عمال سیاسی دولت انگلیس در ایران باز شد ازجمله تحقیقاتی که بعمل آوردندیکی‌هم موضوع مذهب‌ایرانیان بود. این‌اشخاص بزودی متوجه شدند که ملت ایران انتظار ظهور **صاحب الزمان** را دارد که امور آنها را روبراه کند وچقدر مردم شایق ظهور آنحضرت هستند ، این است که دیده میشود ازاین‌تاریخ ببعد درآن‌قرن چندین امام ظهور کرده، درصورتیکه هیچکدام **مهدی** موعود نبودند که مردم انتظار ظهور او را داشتند ، بلکه ساخت یك دستهٔ علاقه مند بخصوصی بودند کـه برای نظریات سیاسی ، آنها را باین عمل آماده میکردند .

یکعده ازاینها درزمان فتحعلی شاه پیداشدند، درآنهنگام نفوذ دولت ایران مانند زمان حاجی میرزا آقاسی اینقدر ضعیف نشده بود که نتواند آنها را قلع و قمع کند، فقط درزمان صدارت حاجی میرزا آقاسی‌بود که اشخاصی مانند آقاخان محلاتی‌و **میرزا علیمحمد باب** پیدا شدند واسباب فتنهٔ بزرگ گشتند، هرگاه قیام ملت افغان درآن تاریخ پیش‌نیامده بود آقاخان محلاتی‌آشوب بزرگی درخراسان برپاکرده بود. بخت و اقبال‌ملت ایران‌بود که آنهنگامه درافغانستان بروزکرد و غائلهٔ او خاتمه یافت.

ادعای میرزا علیمحمد باب نیز در اواخر سلطنت محمد شاه بروزکرد، این موقعی است که نفوذ دولت ایران بآخرین نقطهٔضعف خودرسیده است .

مرحوم اعتماد السلطنه در تاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۵۹ مینویسد :

« هم در این سال **حاجی سیدکاظم رشتی** شاگرد **شیخ احمد احسائی** در گذشت و **سید علیمحمد شیرازی** شاگرد حاجی سید کاظم رشتی دعوی بابیت نمود واین دعوی رفته‌رفته اسباب فتنه‌ای عظیم گشت.»(۱)

---

(۱) درتاریخ منتظم‌ناصری ضمن‌وقایع سال ۱۲۵۷ هجری قمری، مرحوم اعتماد-السلطنه مینویسد:

بقیه پاورقی درصفحه بعد

من در جای دیگرهم اشاره نموده‌ام که هیچ بدبختی برای ملتی بالا تر از این نیست که دولت آنملت ضعیف باشد، درنتیجهٔ همین ضعف دولت است که انواع واقسام بدبختی‌برای ملت‌روی میآورد واز هر گوشه‌ای مدعیان ناصالح و ناراحت پیدا میشوند ، وای بوقتی که این اشخاص ناراحت و ماجراجو مشوق و محرك و حامی‌نیز داشته باشند.

من درموضوع ادعا وافکار وتعلیمات این مدعیان وارد نمیشوم ولی تعجب‌از این دارم که چرا اینها همه ازنواحی جنوب سردر میآوردند وبعد از ایجاد آشوب وفتنه وفساد وناامنی وخرابی‌وقتل وغارت، دولت انگلیس قدم پیش گذاشته ازاین مدعیان ایرانـی حمایت میکند و آنها را جمع آوری نموده در نقطه‌ای از نقاط قلمرو خود که‌نزدیك بایران باشد سکنی میدهد وبرای‌آنها اسباب راحتی ومقرری ماهیانه و سالیانهٔ مرتب برقرار میکند تعجب در همین است و بس ! من در فصول بعد باز باینموضوع مراجعه خواهم نمود ، چه، رجال انگلیس‌وروس ونویسندگان آنها نسبت باینموضوع وتاریخ پیدایش‌دو دستهٔ **ازلی و بهائی** که بعداز درگذشت سیدعلیمحمدباب پیدا شدند مطالب زیادی نوشته‌اند که در مواقع خود بدان اشاره خواهد شد.(۲)

اینك فتنهٔ سالار در خراسان

محمد حسین خان سالار پسر اللهیارخان آصف الدوله است که خالوی‌محمد

بقیه‌پاورقی ازصفحه قبل

« در این سال **مخدومقلیخان ترکمن** یکی از **نقش بندیه** که دعوی تصوف وکرامت میکرد وبزبان ترکی وترکمانی‌مناجات واشعار بنظم درمیآورد ارادت ورزیده‌و واطاعت نموده وجمعی دیگرنیز ازترکمانان **کوکلان ویموت** باوگرویدند. پیروان و مردهٔ او درنواحی **استرآباد** بفساد پرداختند ، **محمد حسین خان** سردار **ایروانی** باده هزار سوار وپیاده وتوپخانه به‌استرآباد رفت الخ...»

---

(۱) آقای فریدون آدمیت‌درجلد اول‌ازسه جلدکتاب مفید خودکه شرح آن‌گذشت، صفحهٔ ۲۴۱ مشروحاً داخل‌این بحث‌شده وخوب هم ازعهده برآمده‌اند.

شاه بود. خود آصف‌الدوله مدتها ازطرفداران جدی سیاست انگلیس درایران بودو صدارت دربار محمد شاهرا به آصف الدوله وعده داده بودند ، همینکه میرزا ـ ابوالقاسم قائم‌مقام ازبین رفت‌اوبامید صدارت بعجله‌خودرا ازمشهد بطهران رسانید، ولی گویا شاه بین حاجی میرزا آقاسی و آصف‌الدوله ، حاجی میرزا آقاسی را انتخاب نمود. شاید علت عدم انتخاب آصف الدوله هم برای این باشد که شاه اورا از طرفداران انگلیسها میدانست.

آصف‌الدوله ازاین پیش‌آمد مأیوس شده دوباره بمشهد مراجعت نمود.

عدم موفقیت محمدشاه درهرات فرصت‌مناسبی بدست اولیای امور انگلستان داد که بافغانستان لشکرکشی کنند و پس از تصرف کامل آنجا بخراسان نیز دست یابند .

اینمقصود بدون دغدغهٔ خاطر برای قشون انگلیس میسر گشت وافغانستان اشغال نظامی شد ، هرات و قندهار نیزهمینطور تحت تسلط صاحبمنصبان انگلیسی قرارگرفت ، **کهندلخان** حاکم قندهار که نسبت بدولت ایران وفادار بود ناچار از قندهار فرار کرده بایران آمد . در هرات یارمحمد خان وزیر ، چون مردی باهوش و زیرك بود بزودی دریافت که دخالت انگلیسها در افغانستان فقط برای تسلط واستیلا برآنمملکت است وطولی نکشید ازکردهٔ خود پشیمان شد و متوجه گردید هرگاه‌تحت اطاعت دولت‌ایران نباشدبزودی افغانستان نیزمانند هندوستان تحت نفوذ دولت انگلستان قرار خواهد گرفت .

یار محمدخان اطلاعات‌کاملی از رفتار وسیاست دولت انگلیس در هندوستان بدست آورده بود و آگاه شده بود که انگلیسها باسکنهٔ قارهٔ پهناور هندوستان چه معامله‌ای میکنند ،(۱) این بود که بزودی‌ازکردهٔ خود پشیمان شد وبدربار شهریار متوسل گردید وازآنجا استمداد طلبید. اول بآصف الدوله مراجعه کرد و همینکه فهمید آصف‌الدوله بتقاضاهای اوترتیب اثر نمیدهد بطهران مراجعه نمود . خلاصه

(۱) میتفورد که قبلا بمسافرت او در ایران وافغانستان اشاره شده ، در اینموضوع گوید : «یارمحمد خان ازاعمال ورفتارما درهندوستان آگاه است.»

بزودی یارمحمدخان ازانگلیسها بر گشت و یك سد بزرگ بین خـراسان و قشون انگلیس درکابل و قندهار ایجاد نمود .

یارمحمدخان دارای نفوذ و قدرت زیادی شده بود ، سخن اودرمیان طوایف و ایلات افغانستان مؤثر بود و در میان آنها علیه نفوذ انگلستان اقدامات مینمود و آنها را بقیام علیه قشون انگلیس تشویق و تحریك میکرد .

در خود کابل نیز رفته‌رفته عدم رضایت سکنه مشهود میشد ، بهمین‌علل نقشهٔ انگلیسها برای خراسان عملی نگردید و نتوانستند آنجا را مانند کابل ، قندهار و هرات اشغال نظامی کنند تـا اینکه قشون انگلیس در افغانستان از افغانها شکست خورد و دست انگلیسها برای مدتی ازافغانستان کوتاه گردید که شرح آن بیاید .

امادرخراسان تخم فتنه وآشوب که پاشیده بودند بثمررسید ، محمدحسنخان پسرآصف‌الدوله علم طغیانرا برافراشت و بر محمد شاه یاغی شد و این فتنه قریب پنج سال طول کشید تا اینکه بدست میرزا تقی‌خان امیر کبیر غائله در سال ۱۲۶۶ هجری قمری‌تمام شد ، درفصول بعد ضمن‌صحبت ازدورهٔ زمامداری میرزاتقی‌خان امیرکبیر بفتنهٔ سالارنیز اشاره خواهد شد .

یك موضوع دیگر باقی است که لازم است بآن نیزاشاره نمایم وآن موضوع برده فروشی در خلیج فارس میباشد . همین یك موضوع تا حدی سبب شد کـه کشتیهای جنگی دولت انگلیس آزادانه در خلیج فارس تردد نمایند ، عنوان هم این بود که انگلیسها بعالم انسانیت خدمت مینمایند و از خرید و فروش غلام و کنیز جلوگیری میکنند ، درصورتیکه باطن امر بسط نفوذ سیاسی درخلیج فارس بوده چنانکه بعدها معلوم گردید .

خرید و فروش غلام و کنیز در میان ملل عالم مانند خود بشر دردنیا قدیمی است . فعلا داخل در تاریخ آن نمیشوم ، فقط تا اندازه‌ای که مربوط به موضوع ما است اشاره میکنم .

درسال۱۷۹۴ مجلس‌ملی فرانسه‌خرید وفروش غلام‌و کنیزرا درتمام‌مستعمرات خود غدغن نمود و تمام غلامها و کنیزها را در آنجا آزاد کرد ، البته این اقدام در

سیاست انگلیس نیز مؤثر بود ، بنابراین درسال ۱۷۹۶ دولت انگلیس نیز لایحهٔ آزادی غلام و کنیز را در مستعمرات دولت انگلیس بپارلمان پیشنهاد نمود ولـی تصویب نگردید ، چونکه ملت انگلیس بیش ازهرملتی دراین تجارت دست داشت . این تجارت تا سال۱۸۵۸ درتمام مستعمرات دولت انگلیس باقی بود و دراین تاریخ جلوگیری شد .

درسال ۱۸۳۴ دولت انگلیس بموجب یك اعلامیه ، تمام غلام و کنیزهائی که متعلق بدولتانگلیس بود آزاد کرد ورفته رفته اینمسئله رنگ‌سیاسی گرفت و باینوسیله دریاها وسواحل ممالك‌شرقی جولانگاه کشتی‌های جنگی انگلیس گردید.

دراواخرعمرمحمد شاه انگلیسها متوالیاً خواهش و تمنی مینمودند که دولت ایران اجـازه بدهد کشتیهای دولت انگلیس از ورود برده و غلام بسواحل خلیج فارس جلوگیری نمایند و چندین‌بار این تقاضا بطورخواهش‌تجدید شد ، ولی‌چون علماء مخالف بودند پادشاه ایران رضایت نمیداد . بـالاخره ازبسکه انگلیسها در دراین‌باب خواهش وتمنی کردند وضمناً حاجی میرزاآقاسی را هم قبلا بااینموضوع همراه کرده بودند محمد شاه راضی‌شد فرمانی صادر کند که فقط تجارت برده‌فروشی وورودآن از راه دریا غدغن شود ولی از راه خشکی مانند سابق‌آزاد باشد .

درایموقع نمایندهٔ دولت انگلیس درایران **نایب سرهنگ فرانت**(۱) بـود که سمت شارژافری داشت . کاغذی که در تاریخ ۱۲ جون ۱۸۴۸ بحاجی میرزا آقاسی نوشته ذیلا ترجمه میشود :

« در باب منع تجارت برده فروشی از راه دریـا در خلیج فارس مدتی است جنابعالی وعده داده‌اید که منع ورود غلام و کنیزرا بخلیج فارس حکم خواهید داد و اخیراً بطور صریح فرمودید که انشاءالله بلطف خداوند این کار در شرف انجام است و در عرض چند روز به اتمام خواهد رسید ولی معلوم است که تا حال خاتمه پیدا نکرده است .

هرگاه دولت علیهٔ ایران تقاضاهای اینجانب را در اینموضوع قدرمیدانست

(1) L. Col. Ferrant .

یقیناً حکم منع آن تا حال تصویب شده بود ، چون تا بحال ترتیب اثـر بآن داده نشده است لذا مجبورمیباشم خواهش خود را تجدید کنم و در ضمن تمنی نمایم که یك جواب روشن وصریح در این باب باین جانب داده شود که آیا دولت علیهٔ ایران یکچنین فرمانی دایر بمنع ورود غلام و کنیز از راه دریا صادرخواهد نمود یا نه ، هر گاه نیت اولیای دولت علیهٔ ایران این باشد که این فرمانرا صادر نمایند ، من تمنی میکنم امروز این مژده بمن داده شود و اگر خیال آنها برخلاف این است، دراینصورت بهتر است همین امروز صریحاً این خبر باینجانب برسد تا بتوانم آن را برای دولت متبوع خود ارسال دارم وجنابعالی دیگر بیش ازاین اینجانب را در انتظار وعدهٔ خود نگذارید . دولت انگلیس با نهایت نگرانی تصمیم دولت علیهٔ ایرانرا دراین باب انتظارمیکشد ، بنابراین از جنابعالی خواهش میکنم یك جواب قطعی باینجانب داده شود ، چونکه دولت متبوع من بتأخیر زیاده از ایـن رضایت نمیدهد . امضاء نایب سرهنگ فرانت ؛ شارژدافر دولت انگلیس در طهران ، ۱۲ جون ۱۸۴۸ »

با اینکه محمد شاه نسبت بانگلیس‌ها بدبین بود و هنوز هم قضیهٔ هرات را فراموش نکرده بودبا اینحال دراواخرعمراو، بااصرارحاجی میرزا آقاسی انگلیسها توانستند فرمانی از او بدست آورند که بموجب آن فرمان ، ورود غلام و کنیز از راه دریا بخلیج فارس ممنوع گردد .

این فرمان در دهم رجب ۱۲۶۴ (مطابق ۱۲ جـون ۱۸۴۸ میلادی) تقریباً چهارماه قبل از وفات محمد شاه صادرشده است .

این است آن فرمان بخط خود محمد شاه خطاب به حاجی میرزا آقاسی :

« جناب حاجی ؛ نگذارید دیگرازراه دریا غلام و کنیز وارد شود، بگذارید از راه خشکی بیاورند . این مرحمت فقط درحق فرانت صاحب میشود ، من از او خوشنود میباشم و باین مطلب رضایت داده‌ام ، دراین باب بحکام فارس و عربستان بنویس ، من این اجازه را فقط برای حسن رفتار فـرانت میدهم والابین مادردولت انگلیس هنوزهم خیلي اختلافات موجود است . شاه »

پس‌ازاین‌دستخط محمد شاه ، حاجی میرزا آقاسی جواب کاغذ نایب‌سرهنگ فرانت شارژدافر انگلیس را در همانروز میدهد و دو حکم هم یکی خطاب بمیرزا حسین‌خان والی فارس ودیگری خطاب به میرزا نبی‌خان حاکم اصفهان وعربستان جوفاً برای شارژدافر میفرستد .

این است کاغذ حاجی میرزا آقاسی خطاب به نایب سرهنگ فرانت‌شارژدافر دولت فخیمهٔ انگلیس :

« بعدالعنوان؛ مکتوب شما راجع به برده و غلام واصل گردید و از مضمون آن اطلاع حاصل شد ، نظر بتقاضای شما ، ازآنجائیکه شما دوست محترم وبا وفای من میباشید فقط برای همین دوستی و یگانگی و احساسات‌پاك که نسبت بشمادارم، من خارج از انصاف میدانم که در انجام خواهش شما تأخیرشود و من همیشه سعی خود را بکار برده‌ام دوستی و یگانگی که بین دولتین معظمتین انگلیس و ایران موجود است حفظ نمایم و بهمین ملاحظه درخواست شما را به پیشگاه اعلیحضرت شهریاری‌ارواحنافداه‌تقدیم‌نموده‌ام وفرمان‌قضاجریان که علائم‌الطاف ومراحم‌شاهانه را نسبت به شما شامل است برای افتخارشما که دوست محترم من میباشید از طرف ذات مقدس ملوکانه صادر شده است و این مراحم شاهانه همیشه دربارهٔ شما در ازدیاد است.

دراین فرمان شاهانه فقط ورود برده وغلام از راه دریا ممنوع میباشد واحکام لازم هم بفرمانفرمای فارس و حکومت اصفهان و عربستان فرستاده میشود واکیداً غدغن میشود که از ورود و خروج برده و غلام از راه دریا جلوگیری شود ولی از راه خشکی آزاد خواهد بود .

دوست‌محترم من ، خدارا شکرمیکنم که این خواهش شما انجام شد و انجام آن فقط در سایهٔ الطاف و مراحم بی‌پایان اعلیحضرت شهریاری ارواحنا فداه که شامل حال شما است صادرشده است و نیز ازسعی و کوشش در انجام آن فروگذار نکرده‌ام . البته وزراء دولت ایران بملاحظهٔ دوستی ویگانگی که دربین است‌انتظار دارند خواهش‌آنها هم بهمین تناسب از طرف وزراء دولت انگلیس پذیرفته شود .

حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران ـ رجب ۱۲۶۴ »

اینك سواد فرمان شاه برای **میرزا حسین خان** والی ایالت فارس وبنادر :

«بعدالعنوان ؛ مدت زمانی است که یك خواهش برای منع ورود برده وغلام ازراه دریا از طرف وزراء دولت انگلیس از وزراء دولت ایران شده است ، ولی در این مدت باین خواهش جوابی از طرف ما داده نشده است ، لیکن در نتیجهٔ لطف و مرحمتی که دربارهٔ خیرخواه این مملکت ، سرهنگ فـرانت شارژدافر دولت انگلیس داریم او هم دراین مدت اخلاق و رفتار پسندیده از خـود نشان داده است لهذا فقط نظر بتوجهی که دربارهٔ اوداریم رضایت میدهیم با خواهش او موافقت شود، در اینصورت شما بتمام تجار و کسانیکه در تجارت برده و غلام هستند اطلاع دهید ورود و خروج برده و غلام بعد از این از راه دریا غدغن و ممنوع است و فقط از راه‌خشکی آزادهستند. شما عهده‌دار اجرای‌این‌فرمان میباشید . شاه ، رجب۱۲۶۴»

سواد فرمانی است خطاب به **محمد نبی‌خان** حـاکم اصفهان و عربستان (خوزستان) :

«بعدالعنوان ، حکمران‌اصفهان وعربستان‌بداند ، دراین موقع که سرهنگ فرانت شارژدافردولت انگلیس که شامل‌مراحم و الطاف اعلیحضرت شهریاری‌روحنا فداه میباشد یك خواهش دوستانه از طـرف وزراء دولت انگلیس از وزراء دولت علیهٔ ایران نموده ، برای‌اینکه دوستی و یگانگی فعلی‌بین دولتین ایران وانگلیس محفوظ بماند فرمانی ازطرف شاهنشاه معدلت پرورشرف صدوریافته که بعد ازاین، ورود قبایل سیاه پوست از راه دریا منع وقدغن شود و این تجارت موقوف گردد ، لهذا بموجب این فرمان قضا جریان ، شما دستور کافی و قطعی بتمام تجار عمل برده فروشی خواهید داد که ورود و خروج غلام و کنیز در تمام قلمرو ایران بجز ازراه خشکی قدغن و ممنوع است و حتی ورود یك غلام هم مجاز نیست و مرتکب تنبیه سخت خواهدشد، شما باید اوامـر اکید در جلو گیری از آن در تمام قلمرو حکمرانی خود صادر نمائید . رجب۱۲۶۴. »(۱)

---

(۱) جلد دهم معاهدات و اسناد سیاسی ، صفحه ۶۶ ـ ۶۹

چنانکه ملاحظه میشود ابتدای اینعمل خیلی ساده وبدون نمایشات وتهدیدات سیاسی بوده ولی بطوریکه بعدها ملاحظه خواهید نمود بمرور یکی از وسائل مهم بسط نفوذ سیاسی دولت انگلیس در خلیج فارس شد . درتحت این عنوان کشتیهای جنگی دولت انگلیس بنام عدالت و انصاف و بشردوستی داخل خلیج فارس شده رفته رفته برای خودشان حق تقدم و تفوق قائل شدند ، امروز هروقت صحبت از خلیج‌فارس میشود انگلیسهاجزء دلایل‌نفوذ سیاسی خودیکی هم موضوع جلوگیری از برده فروشی در خلیج فارس را ذکرمیکنند و میگویند ما این خدمت را برای خاطر عالم‌انسانیت ، بدون‌اجر و مزد مادی انجام داده‌ایم ، بنابراین درخلیج‌فارس حق تقدم و تفوق سیاسی رادارا میباشیم .

محمد شاه در سال ۱۲۶۴ مطابق ۱۸۴۸ وفات نمود . این شهریار در میان سلاطین قاجار بدرستی و پاکدامنی معروف میباشد . عزم و اراده‌ای ثابت داشت ، خود درزیرچشم پدر فنون‌نظامی را خوب فراگرفته بود و یك سربازبشمارمیرفت، یك شروع‌خوب‌داشت و یك‌خاتمهٔبد . سلطنت او با وزارت میرزا ابوالقاسم‌قائم‌مقام شروع میشود و عاقبت‌کاراو با صدارت حاجی میرزاآقاسی با یك حالت بسیاربدی تمام میشود . قائم‌مقام به ابتدای سلطنت او سروصورت حسابی داد، اقتدار وسلطهٔ محمدشاه را درتمام قلمرو ایران ثابت وبرقرارنمود . سلطنت محمدشاه تا او حیات داشت اسم با مسمائی بود . بااینکه انگلیسها با اونظرخوب نداشتند و همیشه از او شاکی بودند بازنتوانستند منکراستعداد ذاتی اوبشوند . قائم مقام‌یکی‌ازآن‌وزیران نامی ایران است که میخواست ایران دارای شأن و شوکت و نفوذ و اقتدار گردد وبرای همین مقصود نیزصمیمانه بدون استعانت خارجی‌کارمیکرد و اگرعمر اووفا مینمود بدون تردید افغانستان دروفاداری نسبت بایران‌باقی میماند وآن پیش‌آمدهای تأثرانگیز روی نمیداد ، گناه کبیره‌ای که بگردن محمدشاه وارد است کشتن این وزیر بااستعداد و وطنخواه است که هم سلطنت خود را خراب و هم ایرانرا از وجود یکچنین شخص مجرب و صاحب رأی محروم نمود . قائم‌مقام بقتل رسید ، قدرت و نفوذ محمد شاه هم با او مدفون گشت .

محمد، شاه مردی متدین و با ایمان بود ، در سال دوم سلطنت خود قائم مقام را بقتل رسانید ولی هیچوقت نتوانست وجدان خود را از اثـرات این قتل فجیع راحت و آسوده گرداند ، اینفکرهمیشه اورا معذب میداشت و روح او درتحت‌تأثیر این جنایت هرگز راحتی نداشت و تن او را همیشه رنجور داشت و باعث دردهای دیگرهم شد تا اینکه دراواخر عمرخودکاملا بستری بود و چون مرد قابل و لایقی در رأس اموایران نبود که بتواند زمام امور را بدست گیرد ، این بود که رشتهٔ کارها بدست حاجی میرزاآقاسی ازهم گسیخته شد ، نظام‌قشون ازهم پاشید ،راههای مملکت ناامن شد و درروزهای‌آخر، کاربجائی رسید که‌اغتشاش بدربارشاه هم‌سرایت نمود و فقط مرگ بود که جان شاه را ازاینهمه گرفتاریها خلاصی بخشید .

فصل بیست و هفتم

انگلیسها در افغانستان

قبلا شرح آن گذشت که چگونه عمال سیاسی انگلیس بکمك قشون هند و انگلیس شاه شجاع الملك را بکابل رسانیده بـر تخت سلطنت افغانستان نشاندند و عده‌ای ازمردان سیاسی انگلیس که مخصوصاً همراه‌شاه‌شجاع آمده‌بودندزمام امـور لشکری و کشوری رابدست گرفته درظاهرشاه شجاع‌الملك و درباطن مردان‌سیاسی انگلیس باافغانستان حکومت میکردند .

نشاندن شجاع‌الملك بر تخت افغانستان یك نیرنگ سیاسی بود ، یعنی‌ادعای او را سبب قرارداده توانستند اشغال نظامی افغانستان را باین بهانه تکمیل کنند و هرگز نیت اولیای دولت انگلیس این نبود که شاه شجاع‌الملك را بـرای همیشه پادشاه افغانستان قرار بدهند ، (۱) این مساعدت فقط برای اجرای یك نقشهٔ سیاسی وجهانگیری بود ، همینکه واردکابل شدند قشون انگلیس تقسیم شد که تمام نقاط مهم افغانستان را اشغال نماید وتا آغازسال ۱۸۴۰ تمام خاك افغانستان بتصرف قشون انگلیس‌درآمد وبرای همهٔ سکنهٔ افغانستان روشن بود پول وسرنیزهٔ دولت‌انگلیس است که برآن مملکت حکومت میکند .

---

(1) It Was calculated to give the king present support ' but not to rivet bis hold of the empire «Kaye. Vol.1. p. 465 .»

در هرشهر و محل و نقطهٔ مهمی یکنفرمردسیاسی مجرب با یك صاحب منصب لایق و قابل نظامی معین نمودند که امور لشکری و کشوری آنقسمتها را کاملا در دست خود بگیرند .

انگلیسی‌های مأمورافغانستان دیگر مطمئن شدند که آنمملکت کاملا دردست آنها است ، حتی آنهائیکه خانواده‌داشتند زن وفرزندان خودرا بافغانستان آوردند و نیت اصلی این بود که آن مملکت را بطور دائم در تحت سلطه و اقتدار دولت انگلیس درآورند .

ولی سکنهٔ افغانستان تماماین پیش‌آمدها واتفاقات را با غیظ وغضب مشاهده مینمودند و درنهانی بدنبال فرصت بودند وبطور سری ومحرمانه اقدامات میکردند که دست شاه شجاع الملك وحامیان او را ازحکومت کوتاه کرده و تمام آنها را از افغانستان بیرون کنند .

هنوز دوستمحمد خان در ترکستان دنبال دوستان میگشت که آنها را باخود همدست کرده سلطنت از دست رفتهٔ خود را مجدداً بدست‌آورد. یار محمد خان در هرات میکوشید که تمام افغانستان را علیه انگلیسها بشوراند . سیخ‌ها درپنجاب از رفتار انگلیسها ناراضی شده نسبت بآنها سوء ظن پیدا نموده بودند ، امیر بخارا نمایندهٔ دولت انگلیس را گرفته حبس نموده بود . با تمام این احوال انگلیسها از مقصود خود دست برنداشته هرروز بدایرهٔ نفوذشان وسعت میدادند .

دوستمحمدخان چندی دراطراف ونواحی هندوکش سرگردان بود تا اینکه با امیر بخارا مکاتبه نموده به بخارا رفت . در آنجا اول پذیرائی خوبی از او نمودند ولی همینکه روابط انگلیسها با امیربخارا حسنه شد امیربخارا دوستمحمد‌خانرا حبس‌نمود ولی دولت ایران بداد او رسید وتا اندازه‌ای ازسختی و گرفتاری خلاص گردیده توانست از چنگال امیر بخارا فرار کند و خود را میان ازبکها برساند، درآنجا ازبکها اطراف او جمع شدند و قریب‌شش هفت هزار مرد جنگی طرفدار پیدا کرده از نو قدرتی برای خود فراهم نمود و این خبر اسباب وحشت انگلیسی‌های کابل گردید ویك عده قشون افغانی درتحت فرماندهی **صالح محمد**

مأمور گرفتار ساختن دوستمحمدخان شدند ، ولـی این عده نیز بدوستمحمد خان ملحق گردیدند و کار او بالا گرفت و جنگ جهاد علیه انگلیسها اعلان کرد .

انگلیسها چاره ندیدند جز اینکه باعده‌ای قشون انگلیسی با دوستمحمد خان روبرو شوند. در هیجدهم سپتامبر ۱۸۴۰ جنگ سختی بین آنها رخ داد و شکست فاحشی بقشونهای متفرقهٔ دوستمحمد خان واردآمد. ازبکها فرار نمودند ودوست‌محمدخان با پسرش نیز ازمیدان جنگ جان سالم بدر بردند . (۱)

اما از آنجائیکه دوستمحمد خان طرفداران زیـادی در افغانستان و ممالك مجاورداشت بهرطرف که رو میکرد از او حمایت ونگاهداری میکردند. انگلیسها وحشت داشتند که مبادا اوقدرت تازه‌ای بدست آورده و مجدداً آنها را گرفتار کند، این بود که دوستمحمد خان بهرطرف حرکت مینمود عدهٔ زیادی قشون انگلیس او را دنبـال میکرد همین مسئله سبب شد که انگلیسها با هرسردار یا رئیس ایلی قراردادی بستند که آنها بدوستمحمد خان پناه ندهند و این سردارهـا و امراء را بهر وسیله بود جلب مینمودند .

از آنجائیکه دوستمحمد خان یکعده همراهان و طرفداران جدی داشت ، همیشه باو کمك میکردند ، با اینحال از دربدری و جنگهای طولانی بدون توپ و تفنگ خسته شده ناچارتسلیم انگلیسها شد وپس ازده روزتوقف درکابل در دوازدهم نوامبر ۱۸۴۰ میلادی (مطابق ۱۲۵۶ هجری قمری) اورا با یکعده مستحفظین نظامی به هندوستان فرستادند وبا مقرری دو لك روپیه درسال، اورا درآنجا نگاه داشتند.

نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس که مشیر و مشار شاه شجاع‌الملك پادشاه دست نشاندهٔ حکومت هندوستان بود ، بعد از گرفتاری دوستمحمد خان تصور مینمود که دیگر افغانستان ساکت وآرام خواهد بود و بدون اینکه مردم آن از وضعیت فعلی که انگلیسها برای آنها ایجاد نموده‌اند شکایتی داشته باشند قلاده بگردن نهـاده تسلیم آنها خواهند گردید، با همین خیال هم چندی آسوده خاطر بودند ولی یار‌محمدخان در هرات و سیخها در پنجاب دم از استقلال میزدند وهمین مسئله کافی

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی، جلد اول صفحه ۵۵۲

بود که بار دیگر افغانها را به هیجان آورد .

در سال ۱۸۴۰ میلادی نقشهٔ دولت انگلیس در افغانستان با موفقیت بپایان رسید و یگانه مانع خطرناك نفوذ دولت انگلیس بر طرف گردید ،یعنی دوستمحمد خان تسلیم انگلیسها شد .

دیگر تصور نمیرفت شورش یا غوغای دیگری بآن درجه مهیب و خطرناك در داخلهٔ افغانستان بروز کند ووحشت فوق‌العاده‌ای هم که از حرکت قشون روس بطرف خیوه‌داشتند آن‌نیز بمساعدت‌طبیعت‌جلو گیری‌شد،یعنی آن‌عده ازقشون‌روس که مأمور آمدن به خیوه بودند بواسطهٔ سرمای سخت زمستان و برف فوق‌العادهٔ صحرای ترکستان تلف شدند . علاوه بر آن ، نزدیکی آنها بانگلیسها در اروپا ، بر سر قضایای عثمانـی ، دولت امپراطوری روس را از این قسمت منصرف نمود و وعدهٔ تصرف استانبول و تصاحب آسیای صغیر و استیلا به بغازها امپراطوری روس را کاملا مفتون انگلیس‌ها نموده بود .

این بخششهای ظاهری دولت‌انگلیس به‌امپراطور روس‌تمام مشکلات سیاست دولت انگلیس را در ممالك‌آسیای مرکزی برطرف نمود .

با شروع سال ۱۸۴۱ میلادی در یك گوشهٔ افغانستان نیز عدم رضایت علیه انگلیسهاشروع میشود . **اخترخان** که یکی از سرداران درانی و منصوب بطایفهٔ شاه شجاع‌الملك بود علم مخالفت را برافراشت . نمـایندهٔ سیاسی انگلیس مقیم کابل خیلی اصرار داشت علت این مخالفت را بداند .

یکی ازشاهکارهای عمال سیاسی‌آن عصر درآن اوقات این بود که بوسایلی نوشتجات اشخاص مهم و معـروف را بدست بیاورند . در اینهنگام اهمیت زیادی بمکاتبات یار محمد خان‌میدادند وبهروسیله‌بود کاغذهای اورا بدست می‌آوردند ، ازجمله یکی‌از کاغذهای‌یار محمدخان که‌برای اختر خان والی **زمین داور** نوشته بود بدست‌عمال‌انگلیسی افتاد . درآن نامه یارمحمد خان به اخترخان مینویسد :

«سرداران درانی‌باید تمام کسان خودشانرا جمع آوری نموده نزد اخترخان در زمین داورجمع شوند همگی‌آماده وحاضر باشند ، من از هرات حرکت‌خواهم

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی ، صفحهٔ ۵۶۸

نمود ، ازمشهد هم ده هزارقشون مقتدر جنگی با دوازده عراده توپ ودولك روپیه پول نقد بکمك ما عازم میباشد ، اگرهرقدر طول بکشد یقیناً تا اواخر ماه محرم در نزد شما خواهم بود ، ولی هیچیك از سرداران درانی نگذارد کسانش ازدورش متفرق شوند و شما را مطمئن میکنم که عنقریب آمده بشما ملحق‌خواهم شد » (۱)

من قبلا باقدامات یار محمد خـان علیه انگلیسها اشاره نموده‌ام که چگونه عمال سیاسی انگلیس در افغانستان عقیده داشتند باید علیه یار محمد خـان قوای نظامی بکاربرد و با سیاست مشکل است با او کنار آمد ، چه ، او یگانه کسی بود که از اقدامات انگلیسها در آسیا مطلع بود ، ولی حکومت هندوستان با این نظر مخالف بود و توصیه میکرد که با دادن پول و امتیازات یار محمد خان را باید در دست داشته باشند ، چونکه نوبت او این موقع نیست و کارهای دیگری در پیش است که اهمیت آن بمراتب بیش از تصرف هرات میباشد .

یارمحمد خان معارضه بمثل میکرد ، هما نطور که انگلیس‌ها کاغذهای او را بدست آورده از نیات او مطلع میشدند ، اونیزدر راهها اشخاص مخصوصی گماشته بود که بوسائلی کاغذهای مأمورین سیاسی انگلیس ها را گرفته به یار محمد خان می‌دادند . (۲)

دیگر طرفین از سیاست یکدیگر آگاه شده بودند . هم انگلیس‌ها نیت‌یار-محمدخانرا فهمیده و دانسته بودند و هم یار محمد خان کاملا بنیات آنها آشنا شده بود ، این بود که انگلیسی‌های مقیم افغـانستان بیش از این حاضر نشدند مغلوب سیاست یار محمد خان شوند ، بنابراین نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس در هرات که در این تاریخ ماژور دارسی تود معروف بود دستگاه خود را جمع نموده از هرات خارج شد و با یار محمد خان قطع روابط نمود و مقرری که دولت انگلیس معین نموده بود ماهیانه باو داده شود توقیف نمود .

نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس که درکابل بود اصرار داشت که باید باقوای نظامی یارمحمدخانرا مطیع کنند ولی‌حکومت هندوستان عقیده داشت که بهرقیمت

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام‌کی ، صفحهٔ ۵۷۹
(۲) سفرنامهٔ فریه ، صفحهٔ ۵۳۱

شده ، باید روابط حسنه را بین او و انگلیسها حفظ کنند و کاغذیکه فرمانفرمای هندوستان در این تاریخ مینویسد قابل توجه میباشد .

لرد اوکلند در اینموضوع در تاریخ شانزدهم ماه مارس ۱۸۴۱ کمی بعد از حرکت ماژور دارسی تود از هرات ، به نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس مقیم کابل چنین مینویسد :

«من ازحرکت ماژور تود و رفتار او در هرات فوق‌العاده در غضب و اوقات تلخی میباشم ، من هیچ راهی در مقابل خود نمی‌بینم جز اینکه بکلی از ماژور تود صرفنظر کنم و نسبت بعملیات او کاملا مأیوس باشم واورامنفصل کرده بایالات دیگر بفرستم. چیزیکه ما درافغانستان محتاج بدان میباشیم سکوت وآرامش است، ولی با نشاندادن اقتدار و قوت خویش . اما ماژور تود عمداً بر خلاف تمام دستورها ، عملیاتی نموده است که منجر باغتشاش عمومی خواهد گردید و برای جلوگیری ازآن ، قوای ما کافی نخواهد بود . من‌اعزام قوارا برضد هرات غیرعملی میدانم، هرگاه چنین هم نباشد اعزام قوا را با این پیش‌آمدهای امروزه غیرلازم میدانم ، نتیجهٔ عملیات ما این شده است که به یارمحمد خان بیاموزیم ازما بیش‌از ایرانی‌ها وحشت داشته باشد وهرگاه ما چندی اورا بحال خود واگذاریم ممکن‌است وحشت او از ایرانیها بیش از ما شود ، لکن اکنون که کار باینجا ها کشیده شده است تشویش و اضطراب خاطر من بیشتر شده است . » (۱)

فرمانفرمای هندوستان باز در کاغذ دیگری که در دهم آپریل همانسال به نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس مقیم کابل نوشته تأکید میکند که :

« با یار محمد خان بوسیلهٔ مکاتبه یا با اعزام نمایندهٔ سیاسی باید برخورد نمود نه با فرستادن قوای‌نظامی. پیشنهادهای اورا با ملایمت وآرامی باید پذیرفت نه با خشونت و درفرستادن یك هیئت سیاسی دیگر بهرات نباید چندان عجله نمود و قطع کردن مساعدهٔ مالی که بیار محمد خان داده میشد صلاح نبوده و فرستادن قشونهم بهرات مناسب نیست و دولت انگلیس باین اقدام راضی نخواهد شد ، اما

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام‌کی ، صفحهٔ ۵۸۶

رفتار ما با یار محمد خان اسباب نارضایتی است و برای ما خیلی ناگوار است ، دیگر ما نمیتوانیم بهرات با نظر دوستی و اعتماد نگاه کنیم مگر اینکه تغییر کلی در سیاست هرات پیش بیاید، بنا براین من تکرار میکنم همچنانکه دراین دوسالهٔ اخیر مکرر گفته‌ام ، شما باید درافغانستان قوی ومقتدرباشید بعد درهرات دخالت کنید ، اینك من خوشوقت هستم از اینکه مشاهده میکنم شما مشغول امور داخلی آن مملکت میباشید » . (۱)

انگلیسها جدیت داشتند در اطراف و نواحی محکم و کوهستانی افغانستان قلاع نظامی برای بسط نفوذ خودشان دایر نمایند وباینوسیله میتوانستند سکنهٔ آن قسمت‌ها را تحت سلطهٔ خویش درآورند، این نیز باعث میشد که مردم ناراضی‌شده با انگلیسها ضدیت پیدا کنند و همین موضوع در قسمت خاك **گلزائی** پیش آمد و سکنهٔ آنجا علیه انگلیسها قیام نمودند و زد و خورد خونینی بین آنها واقع شد ، اگر چه طایفهٔ گلزائی شکست خورد ولی شکست سیاسی آن برای انگلیسی های افغانستان بسیار خطرناك بود ، چه ، خود انگلیسها بهتر از هر کس فهمیده بودند که افغانستان را نمیتوان بزور سر نیزه تصاحب نمود . (۲)

بعد ازرفع غائلهٔ دوستمحمد خان، انگلیسی‌های افغانستان مشغول اقداماتی بودند که اخترخان را دستگیر کنند ، چونکه بواسطهٔ اقدامات و مقاومت های او سایر طوایف افغانستان نیز داشتند عدم رضایت خودشانرا نسبت بحکومت کابل نشان میدادند . در اینموقع قضیهٔ طایفهٔ گلزائی نیز مزید بر علت شده وهردوطایفه خودشانرا علیه انگلیسها مسلح نموده بودند . (۳)

سال ۱۸۴۱ میلادی نیز میرفت بآخر برسد و اینك قریب سه سال بود که انگلیسها درافغانستان بنام شاه شجاع‌الملك حکومت میکردند ولی سکنهٔ افغانستان خوب فهمیده بودند که موضوع چیست ، کم کم عدم رضایت در میان طبقات ملت افغانستان پیدا شده بود، شاه بکلی منفور ملت بود ، رؤسای طوایف نیز هر یك در

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی ، صفحهٔ ۵۸۷
(۲) « « « « « « ۵۹۲
(۳) انگلیسها این اشخاص را مفسد مینامیدند ، کتاب فوق صفحهٔ ۵۹۶

میان طایفهٔ خود مشغول تهیهٔ وسائل جنگ با قشون انگلیس بودند. بدتر از همه دراواخر سال ۱۸۴۱ این‌فکر درهندوستان نیز پیدا شده بود که تا کی باید تحمل مخارج پادشاهی شجاع الملك را نمود ، چونکه نگاهداری شجاع الملك در کابل متضمن مخارج گزاف برای حکومت هندوستان بود و خودشاه هم رفته رفته عدم رضایت خودرااز حضور انگلیس‌ها اظهار مینمود وآنهارا باعث خرابی‌خود ومملکت افغانستان میدانست. انگلیسیهای افغانستان نیز دراین فکر بودند که **تیمور میرزا** پسرشاه شجاع رابتخت سلطنت افغانستان بنشانند.

دراین موقع مشکل دیگری نیز برمشکلات انگلیسها درافغانستان افزود ، یعنی تا این تاریخ عدهٔ زیادی از رؤسای متنفذ افغانستان را که اظهار علاقه بشاه شجاع مینمودند هر یك را با مقرری ماهیانه راضی نموده بودند ، د. این تاریخ بواسطهٔ نرسیدن پول از هندوستان از مقرری عده‌ای کاسته ومقرری بعضی را نیز بکلی قطع نموده بودند ، این نیز یکنوع عدم رضایت از اوضاع فعلی در آنها تولید نمود .

جان ویلیام کی که بهتر از هرنویسندهٔ انگلیسی اوضاع این ایام افغانستان راضبط نموده است گوید:

در اینهنگام یعنی نوامبر سال ۱۸۴۱ (مطابق ۱۲۵۷ هجری قمری) تمام طبقات ملت افغانستان برضد انگلیسها اتحاد نموده بودند.(۱)

افغانها دراول صبح‌روز دوم نوامبر درحوالی منزل الکساندربورنس اجتماع کردند وطولی نکشید هیجان مردم زیادشده بخانهٔ اوهجوم آوردند، او وبرادرش رابقتل رسانیده خانه‌را غارت نمودند. الکساندر بورنس معاون نمایندهٔ سیاسی بود ودرشهر منزل داشت‌اماخود نمایندهٔ سیاسی بفاصله کمی ازشهراقامت مینمود، تاخبر بآنها رسید واز آنها کمك برای دفاع آمد کار اوتمام شده بود وخانهٔ اورا هم‌آتش زده بودند .

شورش و غوغا در شهرکابل بالاگرفت و تا عصر آنروز از اطراف و جوانب

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام‌کی، جلددوم، صفحهٔ۴

افغانهای دهات خبردارشده بشهر ریختند وجمعیت زیادی علیهٔ انگلیسها قیام‌نمودند. شاه شجاع الملك را درقلعهٔ بالاحصار و نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس را در بیرون شهر کابل محصور نمودند

این ازدحام و شورش بقدری موحش و مهیب بود که هم شاه وهم سران سپاه انگلیس،همه‌را بوحشت انداخت وبااینکه قشون زیادی دراختیار آنها بود بااینحال جرأت نکردند روبرو شوند . شورشیان تمام شهر و اطراف آنرا بزودی تصرف نمودند، سرداران ورؤساء طوایف که درکابل بودند همه بشورشیان ملحق شده آنها را بشورش تحریص مینمودند و تمام انبار های آذوقه که انگلیسها ذخیره نموده بودند بتصرف شورشیان درآمد و این اتفاق بیشتر انگلیسها را بوحشت انداخت . درمدت پنجروز قوای شورشیان کابل بقدری زیاد شد که درششم ماه نوامبر فرمانده کل قشون انگلستان بنماینده سیاسی انگلیس پیشنهاد نمود که با شورشیان از در صلح داخل شوند وهرچه زودتر ممکن است صلح کنند ، چونکه مهمات بقدر کافی وجود ندارد .

در اینموقع عقیدهٔ نماینده سیاسی این بود که اگر نتوان بزور قوهٔ نظامی شورشیان راساکت نمود اقلا میتوان کوشید شاید بزور دادن‌پول رؤساء طوایف و سرداران ایلات راخرید.(۱)

موهون لال که بعدها مورخ دوستمحمد خان شد و تاریخ زندگانی او را نوشت در این هنگام منشی نمایندهٔ سیاسی انگلیس بود و درروز اول شورش کابل خود را ازخطر رهانیده در خانهٔ **زمان خان** یکی از سرداران گلزائی مخفی شده بود، دراین موقع نمایندهٔ سیاسی ، محرمانه اورا دستور داد که بسرداران گلزائی دولك روپیه وعده دهد ویکچهارم این‌وجه نقداً پرداخت میشود . موهون لال نیز موفق شد وقرار آنرا گذاشت ولی سرویلیام مکنوتین نمایندهٔ سیاسی انگلیس‌تغییر عقیده داد و ازاین اقدام نتیجه‌ای گرفته نشد وسرداران گلزائی‌نیز بیشتر بدشمنی

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد دوم، صفحه ۳۹

خودشان افزودند.(۱)

در هفتم نوامبر ، سرویلیام مکنوتین نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس مکتوب ذیل‌را به‌موهون لال مینویسد:

« آقای عزیز من، سه مکتوب شما رسید و من فوق العاده مسرورم که شما خدمات نمایان میکنید ، دو مکتوب در جوف است یکی برای **خان شیرخان** و دیگری برای **محمد**..(۲) میتوانید از طرف من بهر دو اطمینان داده و بگوئید هر گاه موضوعی را که بعهده گرفته‌اند انجام دهند اولی یك‌لك روپیه ودومی پنجاه هزار روپیه دریافت خواهد نمود ؛ بعلاوه خیلی چیزها هم از آنچه که میل داشته باشند پیشکشی خواهند گرفت وشما آنهارا مطمئن کرده بگوئید شورشیان هرقدر نمایش بدهند بالاخره مغلوب خواهند شد ، انتظار دارم که **محمد یارخان** رقیب **امین‌اله خان** را تشجیع و ترغیب نمائید وباو اطمینان داده بگوئید ماریاست راباو خواهیم داد و هرچیزی که لازم باشد در اختیار او خواهیم گذاشت که اورا درآن مقام حفظ کند. امضاء مکنوتین.»

دراین موقع شایع شد که **محمد اکبرخان** فرزند دوم دوستمحمد خان که درترکستان بود عازم کابل میباشد . موهون لال ازآمدن او مطلع شده به نمایندهٔ سیاسی پیشنهاد نمود که مأمور مخصوصی روانه نمایند تا هنوز بکابل نرسیده اورا بطرف انگلیسها جلب کند.

دراینموقع مکنوتین سی‌هزار روپیه برای موهون‌لال میفرستد که باشخاص بدهد ولی انقلاب بقدری قوت گرفته بود که دیگربا صدای پول ممکن نمیشدآنها راآرام نمود.

دراین موقع روابط بین‌شاه شجاع وسرویلیام مکنوتین نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس بواسطهٔ انقلاب قطع شده وهمه‌جا دردست شورشیان بود، ولی لیوتنان‌جان کونولی، درنزدشاه شجاع بود وبا موهون لال که درمیان شورشیان‌بود مکاتبه‌داشت

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلددوم،صفحه ۴۰

(۲) این‌اسم خوانده نشد.

و خیلی میکوشید شاید بتواند یك جنگ شیعه و سنی درمیان سکنۀ کابل بیندازد. لیوتنان فوق الذکر در تاریخ پنجم نوامبر از بالاحصار به موهون لال چنین می نویسد :

« برؤسای **قزلباش** ، **شیرین خان** و **نایب شریف** و سایر بزرگان آنها تأکید کرده و آنها را تشویق کن که علیه شورشیان اقدام کنند ، شما میتوانید یك لك روپیه به شیرین خان وعده بدهید که تمام شیعه‌ها را علیه شورشیان مسلح کرده بآنها حمله نماید و آنها را بقتل رساند و اکنون بهترین موقعی است که میتوان از شیعه‌ها استفاده کرد ، بآنها خاطر نشان کن که هر گاه دراینموقع سنی‌ها غلبه کنند محلۀشیعیان راغارت خواهند نمود ، هرقدرممکن استبآنها وعده کن و بمن‌اطلاع بده ، برؤسای آنهابگو نمایندگان‌امین پیش نمایندۀ سیاسی انگلیس بفرستند و شما جدیت کنید تا در میان شورشیان نفاق اندازید و بهر کاری که اقدام میکنید فوری مرا مطلع سازید ، **میرحیدرپنجه باشی** بنزد شیرین خان فرستاده شده و شما را ملاقات خواهد نمود . »

درآخر نامه اضافه نموده گوید :

« بهریك از سران و رؤساء شورشیان ده هزار روپیه خواهیم داد . »(۱)

هرچه عمر انقلاب طولانی میشد روزگار انگلیسی‌های مقیم کابل سخت‌تر و بدترمیشد . درتاریخ سیزدهم نوامبر ، جان ویلیام کی درتاریخ خود مینویسد :

« از این تاریخ ببعد سختی و مشکلات انگلیسها روزبروز زیادتر گردید و هرروز یك بدبختی دیگر و یك اشتباه تازه و یك مشکلات جدید برای انگلیسها روی میداد ، تمام صاحبمنصبان مأیوس و از اوضاع ناراضی وخسته و فرسوده شده بودند و قشون شجاعت و رشادت خود را بکلی از دست داد ، مثل اینکه طبیعت وروزگار باآنها ضدیت و دشمنی‌مینمود . (۲)

دیگرانگلیسها کاملا محاصره وآذوقه‌آنها رو باتمام بود ، تمام افغانستان‌علیه

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد دوم صفحه ۴۲

(۲) « « « « » « ۶۲

آنها قیام نموده بودند . سرویلیام مکنوتین خیلی سعی مینمود قشونهائی کـه در اطراف متفرق بودند آنها را بکمك بطلبد وهمه روز کاغذ و آدم بود که برای احضار آنها میفرستاد .

کاغذی کـه بیکی از کاپیتان های قشونی نوشته است ، در اینجا مختصراً نقل میشود :

« چهاردهم نوامبر ۱۸۴۱ ــ عزیزمن **مك گریگور** ، تا حال قریب یکی دو چنین مکتوب برای شما نوشته‌ام ، اگر تا حال حرکت نکرده‌اید برسیدن این مکتوب فوری باقشون ابوابجمعی خود حرکت کرده و خودتان را بکابل برسانید، با نهایت التماس خواهش و تمنی میکنم خودتانرا بما برسانید ، اوضاع مـا بسیار خطرناك میباشد و با کمك نظامی شما ممکن است وضع ما اصلاح شود ، هر گاه بزندگانی ما علاقه دارید عجله کنید که جان ما و شرافت وطنتان را حفظ کنید، ما فعلا درمحاصره هستیم و اگر خودما دومرتبه حمله‌نمیکردیم تاحال بکلی معدوم شده بودیم ، ما فقط ده روز دیگر آذوقه داریم ، اگر شما برسید ممکن است ما باطراف دست پیدا کرده و آذوقه پیدا کنیم . » (۱)

تا بیست و چهار ماه نوامبر انگلیسها توانستند خودشانرا ازحملهٔ افغانها حفظ کنند ولی‌ازاین تاریخ ببعد کاربر آنها مشکل شد، چه، افغانها آنهارا درمضیقه گذاشته روابطشان را با خارج قطع نموده بودند و ازجائی هم بآنها کمك نرسید ،بالاخره کاربقدری‌برای آنهاسخت‌شد که‌فرمانده کل قشون انگلیس در این تـاریخ رسماً به سرویلیام‌مکنوتین‌مینویسد که دفاع وجنگ‌ما بعدازاین‌دیگرمفید‌نیست‌وما نمیتوانیم خودمانرا در افغانستان حفظ کنیم . (۲)

تا این تاریخ نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس امیدوار بود که بمحض رسیدن قوای نظامی‌ازاطراف میتواند مشکلات را حل کند ، بعلاوه میکوشید شاید درمیان

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد دوم صفحه ۶۳

(۲) « « « « ۹۴

شورشیان اختلاف افتد و یکطرف بکمك انگلیسها حاضرشوند ولی چنین پیش آمدی نکرد ، ازطرف دیگر افغانها درهرجا که قشون ساخلوی بودکار آنها را تمام کرده بکابل هجوم آوردند و قوای شورشیان روز بروز زیاده میگشت ، در اینصورت سرویلیام مکنوتین چاره‌ای نداشت جز اینکه خود را برای مذاکـره با شورشیان حاضر کند . بنا براین بسرداران افغان پیغام فرستاد حاضر است برای خاتمه دادن به‌این‌وضع ناگوار با آنهاداخل‌مذاکره شود که بچه‌نحومیتوان صلح‌را برقرارنمود.

ازطرف افغانها **سلطانمحمدخان** رئیس طایفهٔ بارك زائی و **میرزا احمد علی** رئیس قزلباشها مأمورشدند داخل مذاکره شوند ، ازجانب نمایندهٔ سیاسی‌انگلیس نیزدونفرصاحبمنصب‌انگلیسی بنام **کاپیتان لورنس** (۱) و **کاپیتان تره‌وور**(۲) تعیین گردیدندکه با نمایندگان افغان در کنار پلی که اردوگاه انگلیسها از شهر جدا مینمود ملاقات کنند .

دراین ملاقات رفتارسلطانمحمدخان خیلی خشن و برای نمایندگان‌انگلیس بسیارناگوار بود و پیشنهادهای آنها بقدری سنگین بود که صاحبمنصبان انگلیسی قبول‌آنها را برای دولت انگلیس موهن دانسته بقبول‌آن‌راضی‌نشدند و ازدوساعت مذاکره نتیجه‌ای گرفته نشد و نمایندگان تقاضا نمودند خود نمایندهٔ سیاسی را ملاقات کنند و باتفاق دو نفر صاحبمنصب فوق‌الذکر باردوگاه انگلیسها آمدند و سرویلیام مکنوتین نیزآنها را پذیرفت .

در اینجا رفتارسلطانمحمدخان‌خیلی تند وخشن بود و اظهارنمود چون افغانها انگلیسها را مغلوب نموده‌اند اینك نوبت‌آنها است‌که شرایط صلح را معین‌کنند وآن این‌است که‌تمام‌قشون‌انگلیس‌بدون شرط تسلیم‌شوند وتمام‌اسلحه‌های‌خودشان را تحویل بدهند .

مکنوتین نتوانست این شرائط را قبول‌کند و طرفین حل قضایـا را محول بمیدان جنگ نمودند . (۳)

---

(1) Captain Laurence . (2) Captain Trevor .

(3) At all events we shall meet at the day of Judgment. « Kay. Vol .2. P. 95»

این ملاقات بدون اخذ نتیجه خـاتمه یافت ولـی در اینموقع روحیهٔ قشون انگلیس بکلی متزلزل شده و رؤسای آنها دیگرامید نداشتند که بتوانند بااین‌قشون درمقابل افغانها مقاومت کنند .

دراین اوقات افغانها بی‌نهایت جسورشده تا پشت دیوارهای اردوگاه‌انگلیسها می‌آمدند و از انگلیسها اشخاصی که بدون اسلحه بودند بیرون رفته بدون اینکه آسیبی ببینند باافغانها مذاکره میکردند .

در اینهنگام محمد اکبرخان پسر دوست‌محمدخان از تـرکستان وارد شده بسرداران افغانی ملحق میشود و اهالی باحترام‌اوچند تیرتوپ شلیك میکنند وتمام رؤسا و سرداران دور او جمع شده او را بریاست خودشان انتخاب‌مینمایند . این پیش‌آمد نیزبه بدبختی انگلیس‌ها افزوده و تمام امیدهای آنها را مبدل بیأس کرد چونکه انگلیس ها باپدر وخانوادهٔ اوبسیار ظالمانه رفتارنموده بودند .

دراین‌ایام کارآذوقه برای انگلیس‌ها مشکل شده‌بود و ذخیره‌ای که داشتند بکلی تمام شده و افغان‌ها دیگر بانگلیسها جنس خوراکی نمیفروختند واز خارج هم نمیتوانستندتهیه کنند زیراکه جرأت‌نداشتند ازاردوگاه خارج شوند وازاطراف فراهم‌آورند ، این بود که دریازدهم‌دسامبر آذوقهٔ قشون برای‌آنروز کفایت مینمود.

نمایندهٔ سیاسی انگلیس ناچار بود باردیگر برای صلح و قرارداد آبرومندی به افغانها مراجعه کند . در این ملاقات تمام سردارهای معروف افغانستان حضور داشتند ، از طرف انگلیسها سرویلیام مکنوتین و چند نفر صاحب منصب انگلیسی و یکعده نظامی حضورداشتند ، سرویلیام مکنوتین که قبلا شرایط صلح را بفارسی نوشته بود بشرح زیر آنرا قرائت کرد :

«ازآنجائیکه دراین اتفاقات اخیر معلوم شده است توقف قشون انگلیس که بـرای مساعدت شاه شجاع آمده بود اسباب نارضایتی اکثریت ملت افغانستان میباشد ، در صورتی که فرستادن این قشون برای استقلال افغانستان و برای‌سعادت ملت افغان بوده است ، حال که آنمقصود صورت نگرفت دولت انگلیس هیچ مایل نیست که قشون آن دولت در افغانستان متوقف باشد ، بنابراین شرایط ذیل برای

مراجعت قشون انگلیس ، فیما بین سرویلیام مکنوتین نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس مقیم در بارشاه شجاع الملك وسردارهای ملت افغانستان معین و بر قرار میگردد .

اول - قشون انگلیس که فعلا در کابل میباشد به پیشاور مراجعت کند واز آنجا بهندوستان برود .

دوم - سرداران افغانستان متعهد شوند کـه هیچ صدمه‌ای بقشون انگلیس وارد نیاید و از احترام آنها کاسته نشود و وسائل حرکت وآذوقهٔ آنها تهیه شود .

سوم - قشونهائیکه درجلال آباد هستند به پیشاور بروند و ممانعتی از آنها بعمل نیاید .

چهارم - قشونهائیکه فعلا در غزنه هستند از راه کابل به پیشاور بروند و صدمه‌ای بآنها وارد نیاورند .

پنجم - قشونهائیکه در قندهار و سایرجاها هستند بدون صدمه از راه کابل مراجعت کرده بهندوستان بروند .

ششم - آنچه که ازاشیاء واسباب امیر دوستمحمد خان درنزد انگلیسها باشد همه را تسلیم کنند .

هفتم - اشیاء و دارائی صاحبمنصبان انگلیس که درافغانستان خـواهد ماند بعدها آنها را بهندوستان بفرستند .

هشتم - اگراجازه بدهند شجاع الملك با يك مقرری در افغانستان بماند و هرگاه راضی نباشند همراه قشون انگلیس بهندوستان مراجعت کند .

نهم - هرگاه شاه‌شجاع الملك همراه‌قشون انگلیس بهندوستان‌مراجعت کند اگرازکسان او در کابل بمانند که بعدها بخواهند بهندوستان بیایند اجازه بدهند در همان محل که فعلا مسکن دارند متوقف باشند .

دهم - همینکه قشون انگلیس سلامت به پیشاور رسید وسائل آمدن امیر دوست‌محمد خانرا باسایراشخاصی که‌درهندوستان‌نگاهداشته شده‌اند بافغانستان‌فراهم خواهندنمود.

یازدهم - همینکه‌امیربا خانوادهٔ خود به پیشاور رسید اجازه بدهد خانوادهٔ

شاه شجاع هم ازکابل بهندوستان حرکت کنند .

دوازدهم ـ برای اجرای این شرایط چهارنفر ازصاحبمنصبان ارشد قشون انگلیس در کابل بطور گـروی توقف خواهند نمود تا امیر بـا خانوادهٔ خود به پیشاور برسد .

سیزدهم ـ سردار محمد اکبرخان وسردار محمد عثمان خان همراه قشون انگلیس تا پیشاورخواهند بود .

چهاردهم ـ باوجود مراجعت قشون انگلیس ازافغانستان ، درآینده همیشه دوستی بین دولتین انگلیس و افغانستان برقرار خواهد بود و افغانها با هیچ دولت خارجی بدون رضایت دولت انگلیس قرارداد منعقد نخواهند نمود و همیشه دولت انگلیس بآنها مساعدت خواهدکرد .

پانزدهم ـ هرگاه ملت افغان ودولت انگلیس راضی باشند ، یکنفرنماینده درکابل مقیم خواهد بود مشروط براینکه بهیچوجه درامورداخلی افغانستان دخالت نکند .

شانزدهم ـ باشخاصیکه دراین وقایع اخیر شرکت داشته‌اند صدمه‌ای وارد نشود وهرگاه آنها بخواهند باقشون انگلیس بهندوستان مراجعت کنند مجاز باشند.

هفدهم ـ ازروزیکه این شرایط قبول میشود ، سرداران افغانستان اجازه خواهند داد که بقشون انگلیس درمقابل وجه آذوقه بدهند .

هجدهم ـ صاحبمنصبان قشون انگلیس که فعلا نمیتوانند بـواسطهٔ بعضی موانع حرکت کنند و بعدها خواهندآمد ، باید احترام آنها ملحوظ و ازتعرضات مصون باشند . »

بعد از قرائت این مواد ، قریب دو ساعت در شرایط بین سرداران مذاکره بود وغالب موادآنرا قبول‌نمودند وقرارشد قشون انگلیس درمدت‌سه روز اردوگاه را تخلیه کنند و سرداران نیز اجازه بدهند بآنها آذوقه برسد . مجلس مذاکره در اینجا ختم‌شد وکاپیتان تره وور همراه سرداران بطورگروی بکابل رفت . (۱)

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد دوم ، صفحه ۱۲۳ تا ۱۲۶

در نتیجهٔ این ملاقات افغانهاچندین قلاع از اردوگـاه انگلیسها را تصرف نمودند و درمقابل مقدارخیلی کمی آذوقه بقشون انگلیس داده شد و معلوم بود که هردو طرف دراجرای شرایط قرارداد تعلل داشتند .

مورخ این وقایع گوید :

« در هجدهم دسامبر ، برف باریدن گرفت و تا شام مقدار زیادی برف روی زمین نشست و این نیز بربدبختی ما افزود ، گـوئی طبیعت نیز در محو و زوال ماسعی‌داشت ، هرگاه چند روز قبل این قشون حرکت کرده راه پیشاور را پیش گرفته بود امید نجات ازاین مهلکه میرفت ولی با اینحال گذشتن ازخاك‌افغانستان مشکل‌ترمینمود . اینك پیدا بود که تمام اتفاقات و پیش‌آمدها علیه مـاست ، حتی عناصرطبیعت نیزدرخرابی وزوال ماکمك مینمود و معلوم بود که خداوند هم‌براین سیاست ظالمانهٔ مالعنت میفرستد . (۱)

درهرحال یابدقولی سرداران افغانی ، یاتعلل شاه شجاع ویا اینکه عدم‌تصمیم نمایندهٔ سیاسی انگلیس ، لابد یکی ازاین سه علت بود که باعث شد یکهفته ازوقت ذی قیمت‌ما تلف شود ، اینك امیدی‌هم که بنجات قشون دربین مـا وجود داشت زایل گردید وفنای مادراین خطرات که اطراف مارا احاطه نموده بود مسلم شد.(۲)

روز ۲۳ دسامبر قرار بود که قشون انگلیس ازکـابل حرکت کند . در نوزدهم‌همان ماه از طرف فرماندهی کل قشون و نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس‌مقیم کابل اوامر کتبی صادر گردید که ساخلوهای قندهار ، غزنه وجلال‌آبادآنقسمت‌ها راتخلیه نمایند ومبالغ زیادی پول بسردارهاداده‌شد که مواشی برای مسافرت قشون انگلیس تهیه نمایند ، با اینحال هرروزی کـه میگذشت افغانها متعدی‌تر شده به تجاوزات خود می‌افزودند .

دراینموقع نمایندهٔ سیاسی انگلیس مبالغ زیادی پول درمیان سرداران‌افغانی تقسیم مینمود وتمام مقصود این بود که شاید بتوان قشون انگلیس را ازاین مهلکه

---

(۱) تاریخ جنگهـای افغانستان جلد دوم صفحه ۱۴۰

(۲) « « « « « ۱۴۱

نجات داده شرافت دولت انگلیس را حفظ کند و میکوشید که نفاقی بین دسته‌های مختلف سردارها تولید کند . در ظاهر سرویلیام مکنوتین با سرداران بارکزائی روابط داشت ودر همانحال مبالغ زیادی پول بین سرداران گلزائی تقسیم مینمود و همچنین مبلغ زیادی نیز بقزلباشها میداد که بطرفداری شاه شجاع و انگلیسها قیام کنند.(۱)

در این تاریخ افغانها به تقاضاهای خود افزوده بودند و اصرار داشتند که انگلیسها تمام مهمات و اسلحهٔ خودشانرا تسلیم کنند و صاحبمنصبان دارای عیال و اطفال را گروگان دهند.(۲)

با تمام این‌احوال نمایندهٔ سیاسی انگلیس سعی میکرد شاید با محمد اکبر - خان پسرامیر دوستمحمد خان کنار بیاید و بهرقیمت شده اورا بطرفداری انگلیسها جلب کند وبطورخیلی محرمانه‌هم نمایندگان طرفین‌برای قرارداد سری‌آمد ورفت میکردند وقرارشد روز بیست وسوم دسامبر نمایندهٔ سیاسی انگلیس با محمداکبر- خان درخارج از اردوگاه انگلیسها ملاقات نماید .

سر ویلیام مکنوتین تصور مینمود که در این ملاقات بمقصود خویش خواهد رسید ولی مکرر باوگوشزد میشد که این یکنوع دامی است که برای او گسترده میشود . در همانـروز با چند نفر از صاحبمنصبان انگلیس سوار شده از اردوگاه خارج شد و قبلا بافرمانده کل قرار داده بود دو عراده توپ با یکعده نظامی نیزدر دسترس باشند ولی در وقت حرکت هنوز توپها و عدهٔ نظامی حاضر نشده بودند و چون اعتماد فوق‌العاده پیدا نموده‌بوددیگر منتظر نظامی‌ها نشد وحرکت کرد ، در نزدیکی رودخانه، درششصد قدمی اردوگاه با محمد اکبرخان وعده‌ای ازسرداران افغانی ملاقات نمود و یك اسب عربی بسیار ممتاز هم در اینموقع بمحمداکبرخان پیشکش کرد .

همگی ازاسبان پیاده شده در کنار رودخانه روی زمین نشستند، محمداکبر-

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلددوم صفحهٔ ۱۴۳
(۲) « « « « ، صفحهٔ ۱۴۴

خان پهلوی سرویلیام مکنوتین قرار گرفت و صحبت شروع گردید .

در این بین عده‌ای از افغانها که در محل های دور دست بودند بمرور جلو آمده حضرات را احاطه نمودند .

همراه سرویلیام مکنوتین فقط سه نفرصاحبمنصب انگلیسی‌بودند، **تره وور، مکنزی** و **لارنس** ، همینکه افغانها حضرات را احاطه نمودند یکی ازصاحبمنصبان انگلیسی اظهارداشت اگر مذاکرات محرمانه است این اشخاص خارجی باید کنار بروند ، سرداران درجواب اظهار داشتند که اینها محارم میباشند، تا این کلمات ادا شد فوری سرویلیام مکنوتین وهمراهان اورا از عقب گرفتار نمودند، صاحبمنصبان انگلیسی را هر یك از افغانهـا پشت زین خود سوار نموده از میان جمعیت بیرون بردند . بدبختانه در این گیر و دار تره وور از اسب افتاد و فوری با شمشیرهای آنان هلاك شد ، مکنزی و لارنس سالم در قلعهٔ محمد اکبرخان حبس شدند .

اما دراین وقت سرویلیام مکنوتین با محمداکبرخان روی زمین میغلطیدند. فقط کلماتی که از او شنیده شد این عبارت بود : «از برای خدا» وآخرین کلمات او بود که ادا نمود و با طپانچهٔ محمد اکبرخان کشته شد و بدیـن ترتیب در ۲۳ دسامبر۱۸۴۱ سرویلیام‌مکنوتین نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس مقیم دربارشاه شجاع در مقـابل اردوگاه قشون انگلیس بدست اکبرخان پسر دوستمحمد خان مقتول گردید ، (۱)

روز۲۴ دسامبر بود که قشون انگلیس از مرگ سرویلیام مکنوتین مطلع شد وپاتنجرمعروف را بجای اوانتخاب کردند. دراین ضمن پیشنهادی ازطرف سرداران افغانی که بمهر همهٔ آنها ممهور بود بفرمانده قشون انگلیس رسید . این پیشنهاد که در۱۶ ماده نوشته شده بود با نهایت سختی و خشونت و بسیار توهین‌آمیز بود، با اینحال انگلیسها چاره‌ای نداشتند جز اینکه تمام‌آنها را قبول نمایند . (۲)

در۲۶ دسامبر از طـرف صاحبمنصبان قشون انگلیس خارج ازکابل کاغذی

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد دوم ، صفحهٔ۱۶۶

(۲) کتاب فوق از صفحهٔ ۱۷۵ تا ۱۷۶

رسید که انگلیسها در کابل مقاومت کنند تاقشون کافی که ازهندوستان برای نجات آنها اعزام شده است بکابل برسد . از آنطرف سرداران افغانی تجار کشمیری و هندو را جمع کرده باردوگاه‌انگلیسها آوردند که چهارده لك روپیه را که بموجب شرایط قرار داد جدید باید بسردارها داده شود بآنها حواله دهند و چون چاره‌ای نبود بدون مذاکره تمام را حواله دادند ، همینکه پولها دریافت شد تقاضا کردند باید مهمات و توپخانهٔ قشون انگلیس تسلیم سرداران افغانی شود . تسلیم توپخانه برای انگلیس‌ها فوق‌العاده تلخ و ناگوار بود ولی با اینحال ناچار باطاعت بودند که تسلیم نمایند .

بعد تقاضای تسلیم‌صاحبمنصبان‌را نمودند که باید در کابل بطور گروی توقف نمایند لیوتنان کونولی و **لیوتنان ایری** که قبلا در دست افغانها اسیر بـودند ، **کاپیتان والش** و **کاپیتان دروماند** و **لیوتنان واربورتون** و **لیوتنان وب** نیـز تسلیم افغانها شدند . (۱)

بعد مطالبهٔ‌مردان صاحب عیال واطفال‌را نمودند که‌آنها نیز باید بطور گروی در کابل توقف کنند، در این باب مذاکره زیاد شد و بالاخره از این تقاضا صرفنظر کردند .

در۲۹ دسامبر زخمی‌ها و مریضها را که در اردوگاه بودند بشهر نقل‌نمودند، چون که در این فصل زمستان مسافرت آنها مشکل بود .

در اول ژانویه ۱۸۴۲ درشرایط و قرارداد حرکت قشون انگلیس از کابل موافقت حاصل شد و این قرار داد بمهر و امضای هجده نفر از سرداران افغانـی رسیده بود .

این است شرایط قرارداد تحمیلی سرداران افغان بانگلیسهای مقیم کابل :

اول ـ قشون انگلیس باید فوراً از کابل حرکت نموده از خاك افغانستان خارج شوند و بهندوستان حرکت نمایند ؛ حرکت‌آنها ۲۴ ساعت بعدازحاضرشدن وسائل حرکت خواهد بود .

---

(۱) کتاب جنگهای افغانستان جلددوم صفحهٔ ۱۸۱

دوم ـ از طرف سرداران افغانی **سردار عثمان خان و شجاع الدوله خان** همراه قشون انگلیس خواهند بود که در راه بآنها صدمه نرسد .

سوم ـ قشون انگلیس که در جلال آباد هستند قبل از رسیدن قشون کابل حرکت خواهند نمود که در راه معطلی رخ ندهد .

چهارم ـ همینکه قشون غزنه درتحت حمایت یکی‌ازمنسوبان **نایب‌امین‌اله** بکابل رسید بلا مانع بطرف پیشاور روانه خواهد شد .

پنجم ـ بنا بقرار داد ، قشونهای قندهار و سایر قسمت های افغانستان باید فوری بطرف هندوستان حرکت کنند و تمام نواحی که در تصرف آنها است تحویل عمال افغانی بدهند وعمال افغانی نیزوسائل حرکت آنها را فراهم خواهند آورد .

ششم ـ تمام اموال واشیاء دوستمحمد خان که درتصرف انگلیسها است همه را پس خواهند داد و چیزی از آنها را پیش خودشان نگاه نخواهند داشت .

هفتم ـ شش نفراز انگلیسی‌ها که در نزد ما خواهند ماند با احترام باآنها رفتار خواهد شد تا اینکه امیر دوستمحمد خان وسایر افغانها از هندوستان برسند ، آنوقت این اشخاص آزاد خواهند بود که بهندوستان بروند .

هشتم ـ بعد ازحرکت قشون انگلیس، نظر بقراردادی که شده است هرگاه کمکی برای افغانستان درهنگام حملهٔ دولت خارجی لازم شود واز دولت انگلیس تقاضای کمك کنند ، دولت انگلیس در دادن آن کمك تأخیر نخواهد نمود وبعدها مابین دولتین دوستی برقرارخواهد بود وما افغانها با دولت دیگری دوستی‌نخواهیم کرد مگربا دولت انگلیس وهرگاه فرمانفرمای کل هندوستان باین‌قرارداد راضی نشود ما افغانها مختار خواهیم بود با هر دولتی که صلاح باشد دوستی کنیم .

نهم ـ هرگاه کسی از انگلیسها درکابل باشد محترم خواهد بود تاوقتیکه خود بخواهد حرکت کرده عازم هندوستان شود .

دهم ـ انگلیسها میتوانند شش عراده توپ اسبی و سه عراده توپ قاطری همراه ببرند ولی باقی دیگر را نظر بدوستی که در بین دولتین است بما واگذار

خواهند نمود و کلیهٔ تفنگها و مخازن و مهمات را نیز بملاحظهٔ دوستی بما واگذار خواهند نمود .

یازدهم ــ کلیه زخمی ها و مریضها که در کابل خواهند ماند آزاد خواهند بود که بعد از بهبودی بهندوستان مراجعت کنند .

این است مواد وشرایط ما پیروان دین‌اسلام که با نمایندگان انگلیس منعقد نمودیم و برخلاف این مواد رفتار نخواهد شد . بتاریخ ذی‌القعدهٔ یکهزار ودویست و پنجاه و هفت هجری - مهر هجده نفر از سرداران افغانستان و اسامی آنها.» (۱)

جان ویلیام کی در تاریخ خود راجع باین وقایع گوید :

«این بودشرایطی که بموجب آن صاحبمنصبان انگلیسی حاضرشدندافغانستان را از قشون انگلیس تخلیه کنند ، در تمام این مدت هیچ پیش‌آمدی ناگوارتر و دردناکتر وغم انگیزتر ازمذاکرات وقبول شرایط این معاهده برای صاحبمنصبان انگلیسی نبوده است ، در این هنگام وضع و رفتار دشمن خیلی متکبرانه وآمرانه و توهین‌آور بود ، درحالی که گفتار ورفتار مردان سیاسی وصاحبمنصبان انگلیس، با تفویض صرف و اطاعت وهن آور توأم بوده و این نوع پیش آمدها خیلی نادر است که انگلیسی‌ها خودشان را تسلیم رحم و مروت یك دشمن ظالم وجبار بکنند، بخصوص وقتیکه ما مشاهده میکنیم صاحبمنصبان ما از سرداران افغانی درخواست و بآنها التماس میکنند که ضعیف را با فشار زجر و شکنجه خورد نکنید . (۲)

شرح این داستان بسیار حزن انگیز و اندوه‌آور است ، با اینکه سرداران افغانی‌یکچنین‌قراردادی‌را امضاء نموده بودند وانگلیسها داشتند مراجعت میکردند، ازگوشه وکنار بگوش صاحبمنصبان انگلیس میرسید که افغانها نسبت بقرارداد خودشان با وفا نیستند و بمحض اینکه انگلیسها حرکت کنند در راه بآنها حمله خواهند نمود وآنها را عموماً خواهند کشت و فقط زنهای انگلیسی را از آنها جدا کرده نگاه خواهند داشت تا خانوادهٔ امیر دوستمحمد خان بسلامت بافغانستان برسد ومحمد اکبرخان قسم خورده بود که تمام افراد اردو را بغیراز زنان واطفال

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد دوم ، صفحهٔ ۱۸۲ تا ۱۸۴

خواهد کشت و فقط یکنفر را اجازه خواهد داد که بجلال‌آباد رسیده داستان این وقایع را برای آنها شرح دهد . » (۱)

در ششم ژانویه ۱۸۴۲ قشون انگلیس بعدهٔ ۱۶ هزار نفـر از کابل حرکت نمود و از همان ساعت حرکت بدبختی این قشون شروع گردید، همانطور که قبلا به انگلیس ها خبر رسیده بود ، این قشون تا نزدیك جلال آباد رسید همه بدست افغانها کشته شدند فقط یکنفر دکتر موسوم به **برایدن** (۲) در حالی که زخمدار و از حال رفته بود در ۱۳ ژانویه خود را به جلال‌آباد رسانید و داستان این مسافرت و زوال قشون کابل را حکایت نمود .

---

(1) Not to Overpower the weak with suffering. «P. 185. Vol. .»

(۲) کتاب جنگهای افغانستان جلددوم صفحهٔ ۱۸۷

(3) Dr. Brydon.

فصل بیست و هشتم

مسافرت فریه صاحبمنصب نظامی فرانسه در ایران، افغانستان، ترکستان و بلوچستان

قبلا یکی دو مرتبه از این شخص و کتاب سفرنامهٔ او اسم بـرده شده است، اینشخص یکی از آن صاحبمنصبانی است که در مراجعت حسینخان آجودانباشی در سال ۱۸۳۹ میلادی (مطابق ۱۲۵۵ هجری قمری) بایران آمد و تا سال ۱۸۴۳ در قشون ایـران مشاق بود. این شخص در خدمت دولت ایران ترقـی نموده بمقام آجودانجنرالی نایل شد ولی بواسطهٔ عملیات مخالف خودکه با منافع دولت ایران تماس داشت از خدمت دولت ایران اخراج گردید و بجزئیات آن قبلا اشاره شده است.

اینشخص در سال ۱۸۴۵ میلادی از فرانسه مراجعت نموده ببغداد رسید و نیز قبلا گفته شد که درآن تاریخ بغداد مرکز فساد و توطئه شده بود که بـر ضد دولت ایران اعمال میشد.

فریه مدتی در بغداد توقف نمود تا اینکه ریش و گیسی بهم رسانیده و خود را بلباس درویشی درآورد.

فـریه از بغداد حرکت نموده از راه کرمانشاه بطهران و از آنجا بمشهد، بعد بهرات و سایر نقاط ممالك آسیای مرکزی رفته است.

تا نیشابور بطور ناشناس ودرلباس درویشی سفر نموده ولی‌همینکه به نیشابور رسید لباس درویشی رابلباس نظامی بادرجهٔ خود عوض نموده وبدیدن آصف‌الدوله رفته است که شرح آن خواهد آمد.

فریه سفرنامه‌ای دارد(۱) که تمام وقایع واتفاقات این‌مسافرت راشرح میدهد واین سفرنامه درسال۱۸۵۷ میلادی (مطابق ۱۲۷۳ هجری‌قمری) یعنی درهمانسال که عهدنامهٔ پاریس بین دولتین ایران وانگلیس منعقد گردید درلندن بطبع‌رسیده است. اینك بآنقسمتهائی که باموضوع روابط سیاسی‌ما مربوط میباشد بطور مختصر اشاره خواهم نمود.

فریه شش ماه در بغداد متوقف بوده تا اینکه وسائل مسافرت او بایران و افغانستان فراهم شده‌است واین مسافرت درهنگامی است که روابط سیاسی ایران و انگلیس مقطوع بوده وتنها دوست و متحدی که انگلیسها درایران داشتند وعلناً با انگلیسها روابط داشت همان اللهیارخان آصف‌الدوله درمشهد بود.

یار محمدخان ،هرات روابطی باانگلیسها نداشته ودرتمام افغانستان یکنفر دوست انگلیسها باقی نمانده بود ودربار ایران نیز نسبت به انگلستان فوق العاده بدبین بود.

مؤلف سفرنامه گوید :

«ازآنجائیکه دروحشت بودم مبادا عبور من‌از ایران آشکار گردد وبرای‌من تولید زحمت و خطر نماید ، چونکه مرا بحکم دولت ایران از آنمملکت اخراج نموده بودند ، انتشار دادم که عازم مملکت خود فرانسه میباشم و از **نجیب‌پاشا** والی بغداد پاسپورت گرفتم که بوطن خود میروم، بعد لباس اروپائی خودرا بیرون آورده لباس‌سادهٔ عرب رادربرنمودم که بیش ازیك‌پیراهن درازنبود وبایك قافله که عازم کرمانشاه بود همسفر شده دراول ماه اپریل ۱۸۴۵ (مطابق ۱۲۶۱ هجری) بعداز غروب آفتاب ازبغداد حرکت نمودم.

درقدم اول، مشکلات این‌سفر برای من‌تولید شد، باین ترتیب که **ایوان** نام

(۱) به‌پای صفحهٔ ۵۰۵ همین‌کتاب مراجعه شود.

ارمنی که درطهران نیزبا او آشنائی داشتم وقریب یکسال نیز درخدمت‌من بود و یکی‌از اراذل نامی ودزدان طرار بشمار میرفت ویقین داشتم اگراو خود مرانکشد مانع آنهم نخواهدشد که دیگران مرا بکشند، بهرحال این شخص دروقت حرکت، عده‌ای رادور من جمع کرد و گفت‌اینها طلبکاران من هستند، شما بایدآنها راراضی کنید تاآنکه مرا رها کنند . من میدانستم که اومیخواهد در اینموقع ازمن پول دربیاورد ومرا مجبور میدید که بدون معطلی خواهم پرداخت ، چونکه از راز و موضوع مسافرت من فقطاو آگاه بود واگر اورا میرنجاندم سرمرا فاش مینمود، لذا ناچار شدم مبلغی پرداخته خود واورا خلاص نمایم وپس‌از آن‌همراه قافله‌براه افتادیم . (۱)

دراین قافله **شاهزاده خانم فخرالدوله** عمۀ شاه‌همراه بود واز زیارت‌عتبات مراجعت میکرد . **شاهزاده تیمور میرزا** پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما که با برادرهای خود در بغداد متوقف است تاسرحد ایران همراه این شاهزاده خانم بود وتا چشمش بمن افتاد خوب متوجه شد ولی‌مرا نشناخت چونکه ریش بلند وخضاب کرده داشتم وبسیار مایل بود مرا بشناسد ولی خودرا درمیان قافله پنهان کردم.(۲)

این شاهزادگان که چندی قبل درلندن بودند اینك در بغداد ازطرف دولت انگلیس موظف هستند ومقرری دریافت میدارند »(۳)

تادوازدهم ماه‌اپریل فریه درکرمانشاه بود، چون خیلی احتیاط میکرده که کسی او را نشناسد نوکر ارمنی او بخیال می‌افتد که او را مسموم نموده اموالش را صاحب شود و درکرمانشاه باو زهر میدهد ، ولی فریه زود ملتفت شده خود را مداوا میکند، بااینحال بازنمیتواند گریبان خودرا ازدست ایوان ارمنی حلاص کند و باتفاق او همراه قافله‌ای به همدان میآید ودرآنجا لباس عربی‌را بلباس ایرانی

---

(۱) سفرنامۀ فریه، صفحۀ ۲تا۳
(۲) « « « ۴
(۳) « « صفحه ۵

مبدل میکند[۱]

بمرور سم دروجوداوتأثیر زیاد نموده وتابهمدان‌میرسد اوراازپای درمیآورد، درهمدان دکترفوج **قراگوزلو** که یکنفر فرانسوی بوده اورا معالجه نموده است فریه میگوید:

«اگرچه مراکاملا خوب نکرد ولی مداوای اوخیلی‌مفید بود.»[۲]

دراینوقت **خانلر میرزا** برادر محمد شاه حاکم همدان بوده، فریه درهمدان بایکی از رؤسای طایفهٔ قراگوزلو که سابقهٔ آشنائی داشت اتفاقاً مصادف میشود و او فریه را شناخته از وی پذیرائی میکند و به **سرتیپ فضل‌الله خان** که رئیس طایفهٔ قراگوزلو بود و سمت فرماندهی قشون ساخلوی همدان را داشته معرفی می شود .

فریه گوید :

« باآنکه شخص‌مرا شناختند وآشنائی سابق باآنها داشتم معهذا مقصود خود را ازآنها پنهان نمودم.[۳]

من مصمم شدم ایوان ارمنی نوکر خودرا دراینجا بیرون کنم وهمین کار را هم کردم وبجای اویك نوکر ارمنی دیگر موسوم‌به **ملکم** اختیار کردم، اما ایوان ذات بدخود را بروزداد ورفت بحاکم حضور مرا درهمدان ومسافرت مرا درایران ومقصود ازاین مسافرت همه‌را اطلاع داد ولی **محمود خان** کلنل فوج قراگوزلو که برادر زادهٔ سرتیپ فضل‌الله خان بوداز من حمایت کرد، من نیز عجله کردم که بفوریت ازهمدان خارج شوم، بنابراین همراه قافله‌از راه **نوبران و رباط کریم**در سوم ماه می بطهران رسیدم.

ایوان متقلب نوکرسابق من بمالدارهای قافله رسانده بود که من کی هستم بکجا میروم و قصد هرات دارم وهمچنین کاغذی بوزیر مختار روس نوشته بملکم

(۱) سفرنامهٔ فریهٔ، صفحه ۲۸
(۲) « « « ۳۶
(۳) « « « ۴۰

نوکر جدید من داده بود که در طهران بوزیر مختار روس **کنت دمدم**(۱) بدهد و از مسافرت من بطهران باو اطلاع دهد، چون من‌او را دشمن خود میدانستم کاغذ راازملکم گرفته معدوم نمودم چونکه بر ضرر من‌بود.

من مایل بودم چندروزی درطهران محلی رااجاره نموده توقف کنم ولی‌این عقیده را تغییر دادم چونکه نمیخواستم در طهران کسی مرا بشناسد و برای وزیر مختار فرانسه زحمتی فراهم شود.

مخصوصاً وزیر مختار فرانسه بمن اظهار نمود که حضور من درطهران اسباب ناراحتی خیال اوست. اگرچه قبلا باآن جدیتی که درکار من دخالت نمود واز من‌درمقابل دولت ایران طرفداری نموده بود نهایت امتنانرا ازاو داشتم، بااینحال دیگر راضی نبودم اوبیش از این برای من گرفتار مشاجرات تازه‌ای بشود. البته دفاع اوازمن برای منافع فرانسه بود وهمیشه این شعار من است که منافع خودرا فدای منافع مملکت خود بکنم.»

فریه درجای دیگر گوید:

« همینکه بپایتخت شهریار ایران نزدیك شدم یکمرتبه مقام و درجهٔ گذشتهٔ من که در این پایتخت دارا بودم درنظرم مجسم شده وغم و اندوه مرا فرا گرفت، درآنحال خودرا درمقام عالی نظامی که در اثر مراحم و الطاف شهریار ایران بمن اعطا شده‌بود مشاهده مینمودم، اماچه میتوانستم بکنم؟... از آنجائیکه سعی داشتم بمملکت فرانسه خدمت نمایم تمام این مقامات از دست من رفت وبجای اینکه از طرف زمامداران کشورفرانسه حمایت‌بشوم وحقاً هم‌باید این‌حمایت ازمن‌شده‌باشد، دربارهٔ من غفلت نمودند ومرا به تقدیر حواله کردند واینك من در لباس مبدل و ناشناس درحالی که نصف صورت‌خود راپنهان نموده‌ام واردتهران میشوم. درحقیقت بخت و اقبال نیز مانند زنی ناپایدار و متلون است، احمق آنکسی است که بدان علاقه پیدا کند.

(1) Count de Medem.

(۲) سفرنامهٔ فریه، صفحهٔ ۵۰

برای مدتی قلبم گرفته شد ودرمیان غم واندوه بودم ، زمانی متوجه بدبختی خویش میشدم ولی فوری این خیالات را از خود دور نموده قوت و جرأت پیدا میکردم وازاین هم وغم خودرا خلاص مینمودم چونکه نمیبایست خودرا تسلیم این خیالات بکنم زیرا کارهای بزرگی درپیش داشتم.

در ورود بطهران نزدیك دروازهٔ حضرت عبدالعظیم در کاروانسرائی منزل نمودم ، با آنکه خیلی احتیاط میکردم کسی مرا نشناسد با اینحال بمحض ورود دانستند که من اروپائی میباشم ؛ اما خوشبختانه لباس ژنده و زندگی درویشی من آنها را گمراه نمود.

اول کاری که کردم نوشتن کاغذی بود به **جنرال سمینو**(۱) که دوست وفادار من بود واو را از ورود خود اطلاع دادم و خواهش نمودم چند جلد کتاب و بعضی اشیاء سفر برایم بفرستد. بااینکه ملاقات جنرال مذکور بامن خیلی خطرناك بود ولی او ملاحظهٔ این خطررا نکرده فوری بدیدن من آمد، اطلاعاتی که ازاو تحصیل نمودم مرامجبور نمود که فوری ازتهران خارج شوم.

در این بین قافله‌ای عازم مشهد بود ، باجلودار آن قرار گذاشته روز دیگر همراه آنها حرکت نمودم.»(۲)

فریه درلباس درویشی همراه‌قافله بوده واتفاقات وپیش آمدهای این‌مسافرت ازطهران تانیشابور راازصفحهٔ پنجاه ویك‌تا صفحهٔ یکصد وهفت سفرنامهٔ خودشرح میدهد ودر ۲۲ ماه می ۱۸۴۵ واردنیشابور میشود وچون آصف‌الدوله والی‌خراسان درآنجا متوقف بوده‌او نیز برای ملاقات وی درآنجا توقف میکند.

مؤلف سفرنامه گوید :

« از بغداد تا اینجا بطور ناشناس آمدم و منتهای خفت و حقارت را از مردم کشیدم وبسیار دچار زحمت شدم، چون درلباس فقر و بیچارگی بودم از همراهان

---

(1) Général Sémineau.

(۲) سفر نامهٔ فریه صفحهٔ ۵۱

همراهان‌خود خیلی صدمه دیدم ،حال موقع آن‌رسیده بود که من نیزاز آنهاتلافی نمایم (۱)

دروقت ورودمن به نیشابور آصف‌الدوله نیزدراین شهر بود ، فوراًباو پیغام فرستاده وخواهش نمودم اورا ملاقات کنم ، فوری جواب مساعد شنیدم وچنددقیقه طول نکشید که یکی از پیشخدمتهای او با هشت نفر فراش وارد کاروانسرا شدند که مرا با احترام‌پیش آصف‌الدوله هدایت کنند ،من نیزلباس رسمی‌خودرا پوشیده همراه آنها روان شدم . آصف‌الدوله با چند نفر ازصاحب‌منصبان مشغول صحبت‌بود، همینکه من وارد شدم آنهارا مرخص کرد ومرا با محبت و مهربانی تمام پذیرفت. فوری چای وقلیان آوردند ، از حال من و مسافرت راه سئوال نمود ، بعداز اخبار طهران از من پرسید ، چون میدانستم که روابط او با حاجی میرزا آقاسی خوب نیست من نیز بدون پرده پوشی یا ملاحظه ، تمام مطالب را مبسوطاً شرح دادم و او را به حقایق آشنا کردم، بعلاوه از دسایسی که منجر بعزل صاحب‌منصبان فرانسه شده بود او را آگاه نمودم .

آصف‌الدوله بتمام مطالب من بادقت گوش میداد، چون ازحضور آصف‌الدوله مرخص شدم بدیدن **محمدحسنخان‌سالار** پسر آصف الدوله رفتم ، او نیز مرا با مهربانی پذیرفت .

در مراجعت بکاروانسرا **میرزامحمدنوری** که در تبریز با او آشنائی داشتم بملاقات من آمد، این‌شخص ناظر **شاهزاده‌قهرمان‌میرزا** بوده که بعداز مرگ او داخل درخدمت آصف‌الدوله شده است، اینك ازطرف آصف‌الدوله‌برای من‌شیرینی ومیوه وشربت آورده بود . » (۲)

فریه دیگر شناخته شده بود و تا مشهد در لباس اروپائی خود سفر میکرد ، بمحض ورود بمشهد شهرت‌پیدا نمود که فرنگی‌واردشهر شده است .

---

(۱) سفر نامهٔ فریه، صفحه ۱۵۷

(۲) « « ۱۵۹

فریه گوید :

« دوساعت طول نکشید که تمام سکنهٔ شهر از ورود من مطلع شدند ، اول کسی که بدیدن من آمد **ملامهدی وکیل‌التجار** بود که‌اخبار مشهد را برای‌وزیر مختار انگلیس در طهران مینویسد . این شخص با کمال میل وقت خود را وقف خدمات من نمود. بعداز ملامهدی عدهٔ زیادی از هند و،افغان ، ازبك ، ترکمان و بلوچ بدیدن من آمدند، بعضی تصور میکردند که من انگلیسی میباشم، باین خیال دور من جمع شدند که شاید من یك مأموریتی دارم و آنها می توانند انجام دهند و از اینراه بدولت انگلیس‌خدمت کنند . درمیان این اشخاص کسانی هم بودند که راپرتچی حکومت بودند و عده‌ای هم شکایت داشتند که‌درمقابل خدمت بانگلیسها به پاداش صحیحی نرسیده‌اند .

دیدار وصحبت یا گوش دادن بمطالب‌این‌عده‌برای من‌بسیار مشکل بود، بااین حال چون‌آنها اطلاعات زیادی داشتند که بمن بدهند ومن اطلاعات بسیاری‌راجع بممالك آسیای مرکزی‌ازآنها بدست آوردم، دراین‌ملاقاتها بانهایت ادب وملاطفت رفتار مینمودم . (۱)

روز دیگر بدیدن **محمدولی‌خان** برادر زادهٔ آصف‌الدوله رفتم، این شخص حاکم شهر مشهد و همان کسی است که چهار سال قبل در دست تراکمه اسیرشده بود .

محمد ولی خان بانهایت مهربانی مرا پذیرفت ودرخراسان معروف است که خان رشیدترین اشخاص میباشد . (۲)

در مشهد عدهٔ زیادی از من دیدن کردند. ازآنجمله **امام جمعه** شهر بود که بسیار شخص مؤدب وبا معلومات بنظر میآمد، من باید از ملامهدی نمایندهٔ دولت انگلیس ممنون باشم که اسباب آشنائی مرا با او فراهم‌آورد، علاوه براین‌خدمات زیادی هم برای من انجام داد .

ملامهدی تا چند سال قبل ملای یهودیهای ساکن‌مشهدبود ولی بواسطهٔپیش‌ـ

---

(۱) سفرنامهٔ فریه، صفحه ۱۱۷
(۲) « « ۱۱۸

آمدی مسلمان شده . » (۱)

فریه در ۲۹ ماه می از مشهد حرکت نموده در هشتم ماه جون وارد هرات میشود ، ضمن مسافرت ، راه مشهد بهرات را بدقت مطالعه‌نموده فراسخ آنرامعین میکند .

از آمدن او بهرات یارمحمدخان‌قبلا اطلاع‌داشته و کسی را معین نموده‌بود که ورود او را بمشهد اطلاع دهد، بمحض ورود بهرات یار محمد خان مطلع شده او را به **سرتیپ‌لعل‌محمدخان** میسپارد که از او پذیرائی کند یارمحمدخان چنین تصور میکرد که فریه از طرف انگلیسها است و مأموریت‌هائی در ممالك آسیای مرکزی دارا میباشد وعده‌ای را مأمور نمود از حال او مطلع شده بیار محمدخان اطلاع دهند .

فریه مدتی درمنزل سرتیپ لعل محمدخان منزل داشت ویکعده از معروفین هرات ازاو دیدن نمودند . فریه گوید :

«این اشخاص بدیدن من میآمدند شاید بتوانند مطلبی ازمن دربیاورند ولی من مواظب حال خود بودم .

شش روز بعد از ورود من ، **غلام‌قادرخان** طبیب که تعیین ساعت نیك نیز بعهدهٔ او بود ساعت سعد را برای ملاقات یار محمد خان با من معین نمود . من بالباس تمام رسمی خود که‌فوق‌العاده جالب توجه بینندگان بود حاضرشده بافراش وسرباز در پس و پیش عازم دیوانخانه شدم. یارمحمد خان وزیر که فعلا تمام‌اقتدار در دست اوست مرا با گشاده روئی ومهربانی تمام پذیرفت ، در خدمت اوفقط چند

---

(۱) **سرجان‌لوجین** . **Sir John Login** که درزمان مأموریت‌ماژوردارسی‌تود درهرات، اونیز درهرات‌بوده ودرموقع‌طبع‌سفرنامهٔ‌فریه در ۱۸۵۷ آن‌راتصحیح‌نموده است، درپای‌صفحهٔ ۱۱۹ این عبارات راعلاوه‌نموده گوید :

«خیلی اسباب خوشوقتی است‌که ملامهدی‌هنوز هم در مشهد خدمات محولهٔ خود را انجام میدهد، کمتر مسافر انگلیسی است‌که بخراسان رفته وازخدمات ملامهدی استفاده نکرده باشد، من‌باید بگویم‌که ازخدمات او آنطوریکه باید و شاید قدردانی نشده و بطور صحیح جبران نگردیده است .»

نفری ازمقربین اوبودند ، ازجمله **سردارحسین خان هزاره‌ای ، فیض محمدخان ایشیك آقاسی** و **عطارباشی** طبیب مخصوص ، **آقاحسین** وسرتیپ‌لعل محمدخان .
همینکه من از در داخل شدم وزیر از جای خود بلند شد و سه قدم بطرف من جلو آمده دست مرا گرفت و از روی میل فشار داد ، بعد نشست و مرا نیز پهلوی خود نشاند .

یارمحمدخان مردی بلند قد و دارای قیافهٔ تندی است ولـی چندان زننده نیست . تقریباً شصت سال دارد اماظاهرش بیش ازپنجاه سال نشان نمیدهد ، لباسش از شال کشمیر و برخلاف سایر افغانها کلاه ایرانی از پوست بره در سر داشت . هیچ چیز برای‌ایرانی خوش‌آیندتر از آن نیست که ببیند دیگران‌لباس ملی او را پوشیده‌اند . (۱)

رفتارلطف‌آمیز وزیر مرا از گرفتگی و خجلت آسوده گردانید ، بعد ازصرف قلیان و چای یارمحمد خان صحبت را بسیاست کشانیده و در ضمن پرسیدآیا شما انگلیسی میباشید ؟ من اینرا میدانم شما چرا پنهان میکنید ، خـوب است صاف و ساده مقصود خود را بمن بیان کنید ، اگرمن‌درنظر دولت‌شمامتهم‌شده‌ام من نیز از آنها شکایت دارم ، حال گذشته‌ها گذشته است اینك از هردوطرف باید اقدامـی کرده شود وممکن است روابط سیاسی ما مجدداً برقرار گردد و اساس‌آن نیزروی دوستی طرفین گذارده شود ، من بهمان درجه نسبت بشما صمیمی خواهم بود کـه از من انتظارخواهید داشت . عملیات من درمقابل پاتنجر ودارسی‌تود نباید مقام‌مرا درنزد شما متزلزل کند ، چونکه این دو نفر ،کامران شاه الکلی و دیوانه را علیه من تحریك مینمودند ، جان من درخطر بود و من میباید حیات خود را حفظ کرده باشم ، من همیشه دروحشت بودم‌ولی حال که او مرده اینموضوع نیز از بین رفته است و فعلا تمام اختیارات مملکتی دردست من است ، افغـانها نسبت بمن فداکار میباشند ، من گریبان خود را ازدست ایرانیها خلاص کرده‌ام ، اینك مطلب خود را بدون پرده پوشی برای من بیان کنید ، اگراتحاد شمابرای من مفید باشد خدمات

---

(۱) سفرنامهٔ فریه صفحه ۳۱۵

من نیز برای شما مفید خواهد بود .

وقتیکه صحبت یارمحمدخان تمام شد من متحیر بودم باو چه جواب بدهم ، او یقین داشت که انگلیسی هستم ، لذا با نهایت سادگی اظهار نمودم انگلیسی نیستم و جداً میگویم که هیچ مأموریت سیاسی ندارم و داخل در هیچ دسیسه‌ای هم نخواهم شد .

این بیان من در او یکنوع حس عذرخواهی ایجاد نمود ، بعدرفت‌روی‌بیان مشکلات خود و رفتار نمایندگان دولت انگلیس هنگامیکه در هرات بودند . بعد علاوه نموده گفت :

من ازنقشه‌های انگلیسها مسبوقم و خوب میدانم تاچه اندازه‌نسبت‌به‌پیشرفت نقشه‌های خود علاقمند میباشند . نفوذ آنها در هرات هرگاه با نظریات من موافق میبود بدون شك برقرارمیماند و ریشه میدوانید ، اگرچه در مملکت هرات مبالغ زیادی پول ریختند ولی هیچ فایده بحال من نداشت ، من چنین وانمود میکردم که‌بدام‌آنها افتاده‌ام ولی دردام‌آنها نبودم . درموقع گردش و حرکت من‌میگذاشتم ماژوردارسی تود از من جلو افتاده خودی نشان بدهد و من بدنبال او میرفتم برای اینکه او خوشحال گردد که درهرات دارای قدرت و نفوذ است . من تا موقعیکه ممکن بود صندوقهای‌خودرا با پول‌آنهامملو کنم‌ساکت‌بودم ، همینکه پول‌دادن‌آنها موقوف گردید من نیز بخدمت خود خاتمه دادم اوخیلی کوشید مرا بردارد ولی من موفق شده او را بیرون کردم . (۱)

اگر عزم و نیت شما غیر از آن اشخاص است خیلی ساده بمن بگوئید ، ما با هم دوست خواهیم شد ، شما مساعدت مالی صحیح بکنید من خادم وفادار شما خواهم بود واگرخدای نکرده قصد شما دراینجا فساد ویادسیسه باشد من‌آنرااجازه نخواهم داد ، هرقدرمیخواهید درهرات توقف کنید مانعی نخواهد داشت ، از شما بااحترام‌پذیرائی‌خواهدشد وهروقت هم بخواهید ازهرات‌حرکت کنید آزادخواهید بود و یك موهم‌از سرشما کم نخواهدشد. »

---

(۱) سفرنامه فریه ، صفحه ۱۵۵

مؤلف سفرنامه گوید :

« تقریباً یکساعت طول کشید تا اینکه من توانستم بیارمحمدخان حالی کنم که من از ملت انگلیس نیستم و بالاخره توانستم سوءظن وزیـر را از این قسمت برطرف کنم ، اونیز سیاست شرقی خود را کنار گذاشت .

ملاقات من بـا یـارمحمد خان سه ساعت طول کشید و وقتیکه از حضور او مرخص شدم ازاین ملاقات خود خیلی خوشحال بودم » (۱)

فریه از هوش و استعداد یارمحمد خان خیلی تعریف کرده و میگوید ، در یارمحمدخان بیش‌ازآن میزان استعداد وهوش است که برای یك مرد بزرگ لازم میباشد و علاوه میکند سرجان مکنایل نیز از او زیاد تعریف کرده است چونکه هنگام محاصرهٔ هرات تا نیمه‌های شب با اوصحبت میداشته . (۲)

سفرنامهٔ فریه پانصدوسی وچهارصفحه است ، مطالب‌آن اکثرمربوط بممالك آسیای مرکزی است و بسیاستی که دولتهای روس و انگلیس در این ممالك تعقیب میکنند مکرر اشاره نموده است .

من هیچ تردید ندارم‌روزی خواهد رسید که اولیای امورترجمهٔ اینقبیل کتب را برای استفادهٔ عمومی لازم بدانند . چه ، مندرجات آن تمام مربوط بممالکی است که در ادوارمختلف جزء قلمروایران بوده و یادگارهای زیادی از ایرانیها در آنممالك باقی است .

فـریه قریب دو هفته در هـرات تـوقف نموده و در اینمدت همه را مهمان یارمحمدخان بوده و درشب‌آخرنیز ازاو پذیرائی شایانی نموده است . در ۲۲ ماه جون ۱۸۴۵ فریه ازهرات بطرف بلخ حرکت نموده است . (۳)

فریه از بلخ **بمزار** رفته و خیلی مایل بود به بخارا برود ولی ازگرفتاری و مرگ کونولی و استودارت و **ناسیلی** که توسط امیر بخـارا صورت گـرفته بود

---

(۱) سفرنامه فریه ، صفحه ۱۵۶

(۲) « « « ۱۵۹

(۳) « « « ۱۸۸

وحشت داشت ، بعد قصد کابل نمود و در آنقسمت نیز برای خود خطر تصور نمود و و فسخ عزیمت کرد و مراجعت نمود ، خیال داشت به قندهار برود ، در **زرنی** (۱) که پایتخت قدیم غور بوده با **سردارحبیب‌الله خان افغان** مصادف میشود ،او فریه را بر خلاف میلش مجبورمیکنند که بهرات مراجعت کند .

در تاریخ ۳۱ جولای فریه مجدداً بهرات وارد میشود ودرمنزل سرتیپ لعل‌محمد خان اقامت میکند و قریب یکماه در این قسمتهای افغانستان و ترکستان گردش نموده و جزئیات اوضاع و احوال این نواحی را یادداشت نموده است.(۲)

درهرات بازمورد توجه یارمحمدخان قرار گرفته چند روزی درآنجامتوقف بود وبعد ، ازیارمحمدخان سفارش نامه‌ای برای دوستمحمدخان گرفته عازم‌قندهار وکابل میشود .

در اول ماه اوت فریه وارد **محمد آباد** میشود که بیش از چند فرسخ تا قندهار فاصله نداشت ، درآنجا از طرف مأمورین حکومت قندهار گرفتار میشود ، چونکه قبلا کسان **کهندلخان** ازمسافرت او اطلاع داشتند . فریه این گرفتاری را بدبختی بزرگی برای خود تصور میکند ، میگوید تقریباً یکساعت بود که دردست این اشخاص گرفتارشده بودم ، یکنفرجوان موقر وارد شد که لباس سیاهی بر تن داشت و همینکه وارد شد دیگران‌همه ازدورمن کنار رفتند .

فریه گوید :

« اسم اینشخص **فیض محمد منشی** بود ، چون شنیده بود من وارد شده‌ام آمده بود با من مساعدت کند .

هنگامیکه انگلیسها درافغانستان بودنداین جوان درخدمت آنها بود وازآنها مهربانی‌دیده‌بود وآرزو داشت بار دیگرانگلیسها بافغانستان مراجعت کنند . پدر اینشخص آلمانی و مادرش هندوستانی است ، بعد از واقعهٔ کابل و اخراج‌انگلیسها مورد ملامت هموطنان خود قرار گرفته و بزحمت ازظلم و شکنجهٔ آنها خلاص شده

---

(1) Zerni .

(۲) سفرنامهٔ فریه، صفحهٔ ۲۲۵

بود ، کمی زبان انگلیسی را فرا گرفته و از آنجائیکه **محمد صادق‌خان** پسر کهندلخان مایل بود زبان انگلیسی یاد بگیرد ، این بود که این جوان را تحت حمایت خود گرفته بود .

بنابخواهش من ، فیض‌محمد منشی کاغذی که یارمحمدخان نوشته بودبرای آقای خود برد ، یکربع بعد مراجعت نمود و همراه او مرد خشن و عبوسی آمد موسوم به **سعدالله‌خان** وی با خشونت دست مرا گرفته گفت بیا ، من نیز دنبال او راه افتادم ، وارد قلعه‌شده ازچندین حیاط که پر از سرباز و مردمان جنگی بود عبور نموده داخل حرمخانه شدیم ویکراست مرا بسردابه برد . من خود را درمقابل امیر که با مقربین خود درآنجا نشسته بود یافتم . اخترخان که دشمن معروف انگلیسها بود درطرف مقابل جلوس کرده بود و دور تا دورش یکعده ازسرداران و چند نفرآخوند نشسته بودند .

در جواب سئوالات امیراظهار نمودم من فرانسوی هستم و از ملت انگلیس نمیباشم و خیال دارم به **لاهور** بروم هیچ مأموریت سیاسی هم در افغانستان ندارم. یارمحمدخان در کاغذخود مرا معرفی نموده است و فرمانهائی که ازمحمدشاه‌پادشاه متحد شما دارم حاضراست ، من سالها درخدمت شهریارایران بودم .

امیردرجواب گفت : شمااشتباه کرده‌اید که ازاینرا آمده‌اید ، آیا باآنشخص انگلیسی که سال گذشته باین مملکت آمد آشنائی دارید ؟ او یکی از صاحبمنصبان انگلیسی میباشد ، آدمهای‌من اورا شناخته گرفتار کردند واکنون درقندهارزندانی میباشد ، یکنفر دیگرازانگلیسها هفت ماه قبل آمده بود او نیزشناخته شده گرفتار گردید ، خدا بیامرزدش . این فرنگیها که بمملکت ما میآیند چه میخواهند ، ما میخواهیم بعد ازاین بآمدن آنها باین مملکت خاتمه دهیم ، من میدانم شما هرروز ازهرجا که گذشته‌اید شرح آنجا را نوشته‌اید ، کی بشما این اجازه را داده است ؟ کجاست آن یادداشتهای شما ؟... فوری باید آنها را بمن ارائه‌دهی والا ترا بچوب خواهم بست .

در جواب گفتم این یادداشتهای من چه صدمه‌ای میتواند برساند ؟ شما مثل

یك‌افغانی مطلع با من صحبت داشتید ، شما علم را دوست دارید و بی‌اطلاع نیستید که‌فرنگیها سعی‌میکنند بعلم خدمت کنند، درست‌است‌من همه روزه‌یادداشتها برداشته‌ام ولی این یادداشتها راجع بارتفاع کوهها ، رودخانه‌ها و محل های شهرها و دهات میباشد و این کاررا انگلیسها که دشمن شما میباشند بهتر ازمن انجام داده‌اند ، آنها این مملکت را اشغال نمودند و تمام عرض و طول آنرا بهتر ازشما میدانند . امیر در اینجا حرف مرا قطع نموده گفت : این اهمیت ندارد ، حال یـادداشتهای شما کجاست ؟.. و خیلی سخت مطالبه نمود . من ناچار فرستادم کیف مرا آوردند و یادداشتهائی را که از استانبول تا بصره برداشته بودم و چندان مورد احتیاج نبود باو دادم ، چونکه از بغداد سوادآنها را فرستاده بودم ولی یادداشتهای راه‌ترکستان ضمیمهٔ‌آن بود و خیلی افسوس خوردم که ازآن سواد برنداشته بودم ، کتابچه راازمن گرفته مدتی ورق زد ولی بدون اینکه کلمه‌ای بفهمد . تسلیم یـادداشتها او را خوشحال نمود ، باز اصرارنمود که من حتماً انگلیسی‌میباشم و دفاع من هیچ مفید واقع نشد وکاغذ یارمحمدخان برای معرفی من نیزبسوءظن آنها افزود ، چونکه بین یارمحمدخان و سردار قندهار روابط حسنه وجود نداشت . »

سردارمحمد صادقخان که‌پسر ارشد سردار کهندلخان بودوفریه‌بحکم‌اوتوقیف گردیده بودکاغذی بپدرش نوشته آمدن فریه را بخاك قندهار و دستگیر شدنش را باواطلاع داد و منتظرجواب شد . (۱)

فریه گوید :

« مرا دریك کپرتوقیف نمودند ، **رحمدلخان** و منشی فیض محمد رامستحفظ من قراردادند . دراین گرفتاری و حبس یگانه تسلی خاطر من فیض محمد بود ، حقاً من حیات خودرا ازاودارم‌زیراا‌ومرا از کشته شدن نجات داد وهمیشه‌میکوشید ازتوهینهائی که نسبت بمن میشد جلو گیری کند .

اما درمورد دونفر انگلیسی که درلباس مبدل در قندهار گرفتارشده بودند ، از فیض محمد منشی خواهش کردم تفصیل‌آنها را برای من بیان کند ، اظهار نمود

---

(۱) سفرنامه فریه صفحه ۲۹۶

یکی ازآنها را درنزدیکی قندهاردیدند . اورا شناختند و گرفتار کردند و بزمین داور فرستادند که درحبس سردار اخترخان بماند دومی کسی بود که فارسی را خوب حرف میزد وملبس بلباس سید وخود را سمرقندی معرفی کرده میگفت عازم مکهٔ معظمه هستم ، دونفر نیزهمراه داشت وهرسه نفر خوب مسلح بودندو هشت روز بود درقندهار بودند که شناخته شدند .

فیض محمد منشی کسی بود که فوراً آنها را از قضیه آگاه نمود که شناخته شده اند و گرفتارخواهندشد ، آنها بمحض شنیدن این خبرفوری اسبهای خودشان را سوارشده ازشهرخارج شدند . کهندلخان جمعی را ازهرطرف بسراغ آنها فرستاد ، وقتیکه مراجعت نمودند خبری ازآنها شنیده نشد و معلوم نگردیدآنها را دستگیر کردند ویا اینکه فرارنمودند .

فیض محمد میگفت من آنشخص را دیده بودم و میدانستم که آنشخص انگلیسی میباشد و هنگامیکه انگلیسها کابل را متصرف شده بودند اودرمیان قشون انگلیس بود .

هنگامیکه من در سال ۱۸۴۶ در طهران بودم این اطلاعات را بکلنل شیل دادم و او نیز **صالح محمد آخوندزاده** را بسراغ آنها بافغانستان فرستاد . (۱)

چند روزی بود که من در **محمدآباد** حبس بودم ، یکنفرسپاهی اززمین‌داور آمده و در جلوی کپر من گردش مینمود و مثل این بود که‌کاری با من دارد ، من متوجه او شده اول ترسیدم شاید تحریك شده باشد که بمن صدمه برساند ، او نیز فرصت کرده فوری‌کاغذی بدستم داده گفت صاحب ، من ازهموطن توخبر آورده‌ام ، او چند روزبود ناخوش بود ولی اینك حالش بهتر است ، چون از آمدن تو مطلع شده این‌کاغذ را برای تو نوشته است . من‌کاغذ را بازنمودم ولی بدبختانه یك کلمه هم نتوانستم ازآن بفهمم چونکه انگلیسی نوشته شده بود .

بعد کسان سردار از این کاغذ اطلاع حاصل نمودند آورنده را خیلی صدمه رسانده وکاغذ را ازمن گرفتند وکارمنهم خیلی سخت شد ، سردار بمن اظهار نمود

(۱) سفرنامهٔ فریه صفحهٔ ۲۹۹ (۲) سفرنامهٔ فریه صفحهٔ ۳۰۰

حال معلوم شد شما برای خرابی مملکت ما آمده‌اید و مرا خیلی تهدید کرد و بر من مسلم شد که روزهای آخر عمرم رسیده است .

دراین بین قاصدی که کاغذ سردار را برای امیر کهندلخان برده بود جواب آورد ، امیردرجواب نوشته بود که معرفی کاملی ازمن بکند و بعقیدهٔ اومن انگلیسی میباشم و امر کرده بود تحقیق شود آیا من دارای مقامی هستم که بتوانم بین دولت انگلیس وسردار کهندلخان واسطهٔ ایجادروابطمجددبشوم، چون سرداراطمینان زیاد بمساعدت دولت ایران نداشت و میخواست مقام خـود را در قندهار از تجاوزات یارمحمدخان درهرات و دوستمحمدخان در کابل حفظ کند و مایل بود با دولت انگلیس کنار بیاید تا بتواند خود را از تجاوزات آنها ایمن نگاهدارد .

اینعبارات بطور خیلی ساده بمن گفته میشد ، من نمیدانستم آیا اینها راست میگویند ویا اینکه میخواهند مرا فریب داده‌اسرار درونی مرا بدانند ، درهرحال من احتیاط را ازدست نداده وصریح گفتم من فرانسوی هستم و با انگلیس‌ها هیچ رابطه‌ای ندارم .

باز قاصد را به قندهارفرستادند ، محمد صادقخان بمن امیدواری میداد که اجازهٔ رفتن بقندهار بمن داده خواهد شد . » (۱)

فریه تقریباً مدت‌بیست وپنج روز درحبس محمد صادقخان بود ، دراین مدت عده زیادی ازافغانها بنزد اوآمده مشغول صحبت میشدند .

فریه گوید :

« افغانها مرا حبس کرده بودند که من مملکت آنها را نشناسم و از اوضاع آنها اطلاعی‌تحصیل نکنم‌ولی‌خودشان نزدمن‌مشغول‌صحبت میشدند من نیز با مهارت صحبت را طوری‌پیش می آوردم که آنها تمام مطالب مملکت خودشانرا برای من تعریف میکردند ، اگرمن انگلیسی بودم یقیناًاین اطلاعات خیلی مفید واقع‌میشد ولی‌آنها نمیدانستند که بدام من افتاده و تمام اسرارخودشانرا بمیل خود برای من تعریف میکردند و من‌تمام آنها را درروشنائی ماه یادداشت میکردم . » (۲)

---

(۱) سفرنامهٔ فریه صفحهٔ ۳۰۱ (۲) سفرنامهٔ فریه صفحهٔ ۳۰۳

در ۲۶ اوت از کهندلخان کاغذی رسید مبنی بر اینکه فریه را تحت‌الحفظ بقندهار بفرستند . محمد صادقخان تمام سلاح و بعضی اشیاء و پول او را گرفته با هشت هزار سوار بقندهارروانه‌اش نمود، فریه بااینکه تمام‌اسباب ولوازم‌وپول‌خودرا از دست داده بود خوشحال بود که آزاد شده است . (۱)

نزدیك شهرده نفر سوار آمده فریه را احاطه مینمایند و بعداز غروب‌آفتاب روز ۳۰ اوت وارد شهر میشوند . اول در محبس چهار سوق او را حبس نموده بعد لعل محمد خان آمده او را میبرد و در یك خانه بسیار عالی اورا منزل میدهد فریه گوید :

« چون شب بود زیاد خسته بودم ملتفت خوبی وبدی منزل خود نشدم ،شام خوبی از منزل لعل‌محمد خان آوردند ، آنرا خورده وخوابیدم ، صبح که بیدار شدم دیدم دریك خانهٔ بسیار عالی منزل دارم . شام و نهار من بسیار خوب بود ، اگرچه عده‌ای مستحفظ‌داشتم ولی هیچیك بمن بی‌احترامی نمیکردند .روزاول و دوم وسوم‌سپتامبر از لعل‌محمدخان خواهش نمودم اجازه‌بخواهد بحضور کهندلخان بروم ،بسکه من اصرار کردم بالاخره امیر اجازه داد و روز سوم هنگام‌شب‌بحضور کهندلخان رفتم ، با اینکه مسافت منزل من با دربار بیش از ده دقیقه راه نبود با اینحال مرا سواره وبا احترام بردند . (۲)

کهندلخان مرا در کنار حوض بحضور طلبید، امیردر روی قالیچه‌ای نشسته بود وچند نفر ملا و آخوند در حضور او بودند ، همینکه‌من رسیدم آنها رفتند و اطراف خالی شد، صورت او را که‌در روشنائی ماه می‌دیدم غیر از اخلاق و احوال او بود . خیلی موقر ، نجیب ومهربان بنظرمی‌آمد، صورت اوضعیف بود و رنگی زرد داشت ودارای ریش خضاب کرده بود ، هر گاه بچشمان او که مانند چشمهای پسر ارشدش محیل و کذاب بنظر میآمد متوجه نشده بودم بدون شك قیافهٔ او احساسات خوبی در من‌تولید مینمود. سنین عمر او درحدود پنجاه وهشت الی‌شصت

(۱) سفر نامهٔ فریه صفحهٔ ۳۱۵

(۲) « « « ۳۲۹

بود ، لباس بسیار ساده‌ای در بر داشت وفقط چیزیکه دراندام او قیمتی بنظر میآمد یك خنجر دانه نشان ایرانی بود که در کمر داشت . (۱)

همینکه نزدیك شدم مرا دعوت نمودنزد باو بنشینم ، بعد از من احوال پرسی نموده پرسید چه‌چیز باعث شده است که شما بافغانستان بیائید ؟ جواب من موافق حقیقت امر بود یعنی‌اظهار کردم بامید بدست آوردن خدمتی در لاهور عازم آنجا میباشم . باز اصرار نمود که‌اگر مقصود دیگری از این مسافرت‌دارم بگویم‌چونکه دلیل مرا باور ننموده و علاوه کرد که سیخها بقدر کافی فرنگی‌ها را دیده‌اند و اروپائیانی که در خدمت آنها بودند بعداز بیست سال خدمت اینك ازمملکت آنها خارج شده‌اند وسیخ‌ها ازرفتن آنهاهیچ متأثر نیستند وشاید هم‌خیلی راضی‌هستند ، با اینحال تصور نمیرود سیخ‌هاخدمت شمارا قبول کنند .

امیر باز دنبال سخنش را گرفته گفت: سیخهاقبلا دشمن ما بودند ولی اکنون دوست صمیمی ماشده‌اند ، امروز بمن خبررسید که پیشاور و **اتوك** را ببرادر من واگذار نموده‌اند،محمداکبرخان‌پسر دوستمحمدخان‌بزودی آنجارا تصرف‌خواهد نمود وانشاء الله بزودی کشمیر نیز ضمیمهٔ آنها خواهد شد ، گذشتهای آنها نشان میدهد که تاچه درجه سیخ‌ها بدوستی‌ما اهمیت میدهند سیخهادیگر طالب‌اروپائیها نیستند که هم دشمن ما وهم دشمن آنها هستند ، در اینصورت شما نباید مرا فریب بدهید ، قصد شما از آمدن باین مملکت این است که احساسات مردم را بدانید و بعد آنها را علیه ما بر انگیزانید ، فرمانهائی که شما از سلطان عثمانی و پادشاه ایران به پسرمن نشان داده‌اید دلیل براین نیست که شما انگلیسی نمیباشید، زیرا ممکن است شما آنها را ازیك فرانسوی سرقت نموده باشید ، بعقیدهٔ من این باید حدس صحیحی باشد حال خودت تصدیق کن . » (۲)

فریه گوید :

«این بیانات را که امیر بطور آرام وملایم و از روی ایمان ادا میکرد مرا

---

(۱)سفر نامه فریه صفحهٔ ۳۳۰

(۲) « « « ۳۳۰

عصبانی نمود واینحال من برای‌امیر نیز محسوس بود .

در جواب گفتم: انگلیسی بودن‌برای من تا اندازه‌ای مایهٔ افتخاراست واگر انگلیسی بودم هرگز انکار نمیکردم ولی فرانسوی هستم و ملت منهم مثل ملت انگلیس دارای افتخاراتی است، بعد خود را بدون ملاحظه معرفی نمودم ، بااین‌حال باز امیر متقاعد نشد ولی فوراً مطلب را عوض نمود و شروع کرد بصحبت کردن از تاریخ چند سالهٔ اخیر و شدیداً از انگلیس‌ها ، روسها و ایرانیها شکایت نمود اول انگلیسها را خیلی ملامت کرده گفت آنهاقرار دادی راکه الکساندر-بورنس با ما منعقد نموده محترم نشمردند وعهد نامه‌ای که با برادرم بسته بودند شکستند ، بداخلهٔ وطن ما لشکر کشیدند ، تمام اشخاص معروف وصاحب نفوذ مملکت را ازکار انداخته واز بین بردند و بجای آنها اشخاص پست و فرومایه را برقرار کردند .همینطور روسهادرعهد شکنی از انگلیسها هیچ کمتر نیستند ، آنها یکچهارم از تعهدات **ویتکویچ**[1] را عملی نکردند ، امپراطور روسیه بانگلیسها اجازه داد مملکت ما را تصرف کنند ، محمد شاهرا در هنگامیکه داشت هرات را فتح‌مینمود ترك کردند . مانسبت باین دوملت عقیده وایمان کامل داشتیم ، عدل و انصاف آنها درمیان‌ما ضرب‌المثل بود ونام‌نیکی داشتند ولی معلوم ومسلم‌شد که در اشتباه بوده‌ایم . اینها حقیقت نداشتند و یکی از دیگری بدتر است ، فعلا افغانها از قدر وقیمت این تعهدات کاملا آگاه میباشند ومیدانند آنها فقط‌یك مقصود دارند آنهم تصرف وطن ما است ومیخواهند ماها را بجان هم اندازند . حال دیگر قادر نیستند عملیات گذشته را تجدید کنند، شما خود از وقتیکه وارد افغانستان شده‌اید بچشم خود می‌بینید که مردم‌بیك زبان‌میگویندما بافرنگیهای‌لامذهب تا جان داریم خواهیم جنگید .

بعد شکایت از ایرانیها نمود ، ازمحمد شاه و حاجی میرزا آقاسی بد گوئی کرده گفت عدم موفقیت آنها در محاصرهٔ هرات تقصیر خود آنها بوده و آنقدر وقت خود را در مذاکرات تلف کردند تا عاقبت بضرر خود آنها منجر شد .

---

(1) **Witkevich** .

بعد مذاکرات در باب ممالك اروپا پیش آمد ، من از وضع و ترتیب آنها شرحی بیان نمودم وصحبت های متفرقهٔ زیاد پیش آمد ،در خاتمه تمنانمودم اجازه دهند به مسافرت خود ادامه دهم .در جوابم گفت چون شما باید از قلمرو برادرم عبور کنید ،ورود شما را باو اطلاع داده‌ام ومنتظرم‌از او جواب برسد ،شما درهمان خانه که هستید بمانید واز آنجا خارج نشویدچونکه برای‌شما گردش‌درشهر خطر-ناك است ومرا نصیحت نموده دلداری داد که‌قدری صبر داشته باشم،من‌دیدم اصرار فایده ندارد . پس مرخص شدم . (۱)

فریه‌در آن منزل متوقف‌بودتاتکلیف اوازطرف سردار کهندلخان معین گردد. دراینجا فریه داخل در بحث مسائل سیاسی شده نظریات دولتین انگلیس و روس را که در باره ممالك آسیای مرکزی دارند شرح میدهد ، بعد تاریخ امیر پنجاب **رنجیت سنگ** را مینویسد که چگونه انگلیسها به پنجاب دست یافتند و اینمطالب تا صفحهٔ ۳۶۰ سفرنامهٔ اورا اشغال میکند .

دراینموقع فریه ناخوش میشود و هیچ دارائی همراه نداشت‌چونکه محمد-صادق‌خان پسرسردار کهندلخان تمام اشیاء اورا گرفته بود و درضمن دواجات اوهم ازبین رفته بود .

فریه درسفرنامهٔ خود چنین مینویسد :

« وقتیکه مریض‌بودم وازشدت درد ورنج در روی زمین میغلطیدم‌مستحفظین من بدون اینکه کمکی بمن بکنند ایستاده مرا تماشا میکردند و هیچ چیز برای تسکین مرض من جز آب حوض وسط حیاط دردسترس نبود . »(۲)

دراینموقع ناخوشی وبا در قندهارپیداشده وتلفات مردم روزبروز زیادمیشود حتی بروزی چهارصد و پانصد نفرمیرسد ، مردم عوام تصورمیکردند بروز وبا از حضورفریه است واجتماع کردند که اورا بکشند ولی سردار اورا نگاهداری کرده وخوب حفظش میکند و یکعده سپاهی دیگر برعدهٔ مستحفظین علاوه میشود ، سه‌روز تمام بین مردم و مستحفظین فریه جنگ بوده که میخواستند او را گرفته بکشند ،

(۱) سفرنامه فریه ، صفحه ۳۳۴ (۲) سفرنامه فریه صفحه ۳۶۱

خود فریه نیز دردفاع شرکت داشته تا اینکه از خارج یکعده نظامی رسیده مردم را متفرق میکنند و شبانه فریه را به **گیریشك**(۱) میبرند که از دست جهال قندهار ایمن باشد . (۲)

دراینجا بازفریه بـدست محمد صادقخان افتاده منتهای زجر و شکنجه را از دست او میکشد . اینقسمت از سفرنامهٔ او بافسانه بیشتر شباهت دارد ، در هر حال بطوریکه خوداومینویسد بعداز زجروشکنجهٔ زیاد در ۳۰ سپتامبر باأمورین مخصوص اورا روانهٔ **فراه** نموده به **ملا محمود آخوندزاده** حاکم آنشهرتحویل میدهند.(۳)

درفراه حاکم محل از او پذیرائی نموده ورود او را بیارمحمدخان اطلاع میدهد ، یارمحمدخان درجواب سفارش فریه را بحاکم محل نموده دستورمیدهد که کاملاباا‌ومساعدت نماید وکاغذی هم درجواب‌کاغذ فریه بخود اونوشته خیلی‌دلداری داده بود و درضمن باو نوشته بود سفارش کردم حاکم محل مطابق میل شما رفتار کند و بهرطرف بخواهی سفر کنی وسائل‌آنرا برای شما فراهم‌آورد . (۴)

فریه با اجازه یارمحمدخان اسباب سفرخود را فراهم نموده با یکعدهٔ تقریباً ۱۵ نفری مسلح شده از فراه بـه سیستان میرود . در راه وقایع و اتفاقـات بسیار خطرناکی برای اوپیش می‌آید وچندین‌بار با بلوچها جنگ میکند ، بالاخره خود را بسیستان میرساند ،آنجا را خوب سیاحت نموده تحقیقات دقیق مینماید که‌آنرا تقریباً دربیست صفحه ازکتاب خود شرح میدهد .

در **جهان آباد** مهمان **علی خان بلوچ** میشود و اززبان خود علی‌خان‌تفصیل بقتل رساندن **دکتر فوربس**(۵) انگلیسی را که در سال ۱۸۴۳ اتفاق افتاده بـود میشنود، دراینجاست که فریه راوحشت و ترس فرا گرفته مصمم میشود مجدداً بفراه مراجعت نماید . (۶)

---

(1) Girishk

(۲) سفرنامه فریه صفحه ۳۶۲ تا ۳۷۰

(۳) سفرنامهٔ فریه ، صفحه ۳۸۸

(۴) سفرنامه فریه‌صفحه ۳۹۷

(5) Dr . Forbes

(۶) سفرنامه فریه صفحهٔ ۴۱۶

فریه همراه **محمد رضاخان سیستانی** که در آن تاریخ در آنمملکت‌قدرتی بهم زده‌بود اغلب نقاط سیستان را گردش میکند واطلاعات جامعی در سفر نامهٔ خود راجع بسیستان مینویسد .

محمد رضا خان مهربانی زیادی دربارهٔ او بعمل میآورد و فریه در تحت حمایت او جنوب غربی سیستان را نیزخوب سیاحت مینماید . (۱)

فریه بعد از سیاحت و شرح و بسط تاریخ و جغرافیای سیستان وبلوچستان با همراهان خود دومرتبه در هفتم نوامبر ۱۸۴۵ بفراه مراجعت میکند . در اینجا از **مشهدی هادی** نامی شتردار که سی‌وپنج سال در قسمتهای خراسان و کرمان و بندرعباس مسافرت نموده بود و دارای اطلاعات‌جامعی راجع باین قسمتها بوده تحقیقات میکند وتصمیم میگیرد از راه تون، طبس یزد و کرمان به بندرعباس برود.

فریه بدقت اسم منازل و مسافات مابین هر یك از نقاط را ازفراه به‌نیشابور، ازفراه به سیستان و از بیرجند بکرمان شرح میدهد (۲)

در ۱۵ ماه نوامبر ۱۸۴۵ فریه بهرات میرسد ، یارمحمد خان باز از فریه پذیرائی میکند و روز بعد ورود بهرات او را بحضور خود میپذیرد . قوای جنگی افغانستان را بطور دقیق و صحیح راجع بهرقسمت از سواره و پیاده در صفحهٔ ۴۵۵ سفرنامهٔ خود شرح میدهد .

در اینجا فریه مشروحاً داخل در سیاست روس و انگلیس شده ممالك آسیای مرکزی را میدان عملیات سیاسی و جنگی آنها مینامد و از حرکت روسها بطرف خیوه و **رود جیحون** اظهار وحشت میکند و بخطر روسها برای هندوستان مکرر اشاره نموده میگوید دولت روس در این قسمت های آسیا اصول تاکتیك نظامی رومیهای قدیم را پیش گرفته است که همیشه و دایم بجلوبروند ودرهردقیقه قسمتی ولو خیلی مختصرهم باشد درتحت استیلای خود درآورند . (۳)

فریه گوید :

---

(۱) سفرنامهٔ فریه صفحهٔ ۴۱۹ — (۲) سفرنامه فریه ،صفحه ۴۴۱

(۳) « « « ۴۵۸

« روسها بمرورجلو آمده و رودجیحون را بتصرف خودخواهندآورد ، اهمیت این رود عظیم برای روسها مثل اهمیت رود سند بـرای انگلیسها میباشد و در کجا روسها توقف خواهند کرد معلوم نیست ، همینکه روسها رود جیحون را بتصرف درآوردند طولی نخواهد کشید که تمام‌طوایف سواحل دوطرف آنرا درتحت‌استیلای خویش درخواهندآورد ، آنوقت است که از **آرال** تا **بدخشان** درتحت نفوذ روسها قرارخواهد گرفت . » (۱)

دراینجا باز فریه اشاره باتحاد دولتین روس و ایران نموده گوید :

« بـرای دولت روس خیلی سهل است از **حاجی ترخان و بادکوبه** قشون درکشتی‌ها حرکت داده دراسترآباد و خراسان پیاده نماید وآنها را برای تصرف هندوستان آماده کند، برای‌یك چنین‌قشونی‌هیچ اشکالات وموانع تا خود قندهارپیش نخواهدآمد، آذوقه و مایحتاج قشونی درهمه‌جا برای‌آنها فراهم خواهد بود .

روسها بسهولت میتوانند سه ستون قشون از این قسمت از راههای ذیل روانه کنند :

ستون اول قشون ازاسترآباد حرکت نموده از گرگان و ناحیهٔ کردنشین گذشته **بجنورد ، قوچان** و **سرخس** را طی کرده در امتداد **هری رود** به هرات خواهد رسید .

ستون‌دوم‌هم در **شاهرود** و **بسطام** دوقسمت شده یکی ازراه سبزوار، نیشابور، مشهد، به **کوهسان** رفته و ازآنجا عبورنموده بقشون هرات ملحق‌میشود ، قسمت دیگرازراه **ترشیز** ، **خواف** به غوریان و ازآنجا بهرات میرود و تمام‌این‌قسمتهای قشونی درهرات تمرکز پیدا میکند ، دراینجا آذوقه ازهرحیث فراوان است واگر بیشترلازم‌باشداز محصولات **میمنه**، **قلعه‌نو** و **اوبه** میتوان‌استفاده‌نمود .درهرات‌این قشونها زمستان راگذرانده قلاع واستحکامات هرات راکامل نموده آنجا رامرکز عملیات خود قرارمیدهند . »

فریه داخل دربحث عبورقشونهای شاه درخط خراسان شده میگوید :

---

(۱) سفرنامه فریه ، صفحه ۴۵۹

« مکرراتفاق افتاده است که پادشاه ایران باسی یا چهل هزارقشون بخراسان حرکت‌نموده وبااینکه رعایای این نواحی میدانسته‌اند که هرچه قشون شاه بگیرد وجه‌آن را نخواهند پرداخت با اینحال همه چیز بفراوانی پیدا میشده است ، حال اگرقشون‌روس‌حرکت کند ودرمقابل آذوقه پول بدهد مایحتاج قشون روس بمراتب بهترفراهم خواهد گشت » (۱)

فریه نقشهٔ تمام راههائی را که بهندوستان میرود نشان داده مینوسد :

« ازهرات ، ازراه قندهار به **شکارپور** بسهولت میتوان عبور کرد و این راه بهیچ اشکالاتی برنخواهد خورد ، قشون انگلیس‌درسال ۱۸۳۹ ازهندوستان حرکت نموده باکمال سهولت وارد قندهار شد . فقط اشکالی که در پیش میباشد عبور از تنگهٔ **بولان** است که ازاین تنگه انگلیسها لازم است بالا بیایند درصورتیکه‌حرکت قشون روس درموقع حرکت ازآن تنگه روبسرازیری خواهد بود » (۲)

فریه اضافه نموده گوید :

«انگلیسها تصورمیکردند که رود سند بهترین محل برای دفاع میباشد که در آنجا ازهندوستان دفاع کنند ، باید ازآنهاپرسیدمگردشمن‌درآنجاتوقف‌خواهدنمود که آنها بتوانند دفاع کنند ؟

هنگامیکه روسها بساحل این رود برسند عبور ازآن برای آنها هیچ اشکالی نخواهد داشت، همان اطلاعات که‌انگلیسهاازرود سنددارندروسهانیزهمان اطلاعات را دارا میباشند .

سپاه هندوستان در تحت فرمان صاحبمنصبان انگلیسی ، برای مقابله با قشونهای‌آسیائی بهترین قشون میباشد ولی‌این قشون‌همینکه‌با قشون‌روس‌روبروشود لرزه براندامشان خواهد افتاد . » (۳)

فریه یك مقایسهٔ محسوسی از قشونهای انگلیس بـا قشونهای روس نموده مشکلات قشون انگلیس را میشمارد ولی برای قشون روس مشکلاتی قائل نشده و

---

(۱) سفرنامهٔ فریه ، صفحهٔ ۴۶۳ (۲) سفرنامهٔ فریه صفحه ۴۶۳
(۳) « « « ۴۶۶

میگوید تمام وسائل جنگ و مهمات درمخزن تهران برای قشون روسها مهیااست. میگوید :

«توپخانهٔ ایران بسیارعالی ومهیباست وهر گاه تحت فرماندهی صاحبمنصبان اروپائی واقع شود و پول بموقع برسد میتوانند پانصد عراده توپ با تمام مهمات و ملزومات آن درمیدان جنگ حاضر کنند.»(۱)

فریه دراین قسمت ازسفرنامهٔ خود داخل درموضوع حملهٔ روسها بهندوستان شده گوید :

«این قشون حمله مرکب از قشون ایران و روس خواهد بود ، یعنی یك ثلث ازقشون ایران و دوثلث ازقشون روس ، وقتیکه با هم بساحل رود سند رسیده و ازآنجا عبور نمودند هندوستان ازدست انگلیس رفته است. انگلیسها قوای کافی ازقشون اروپائی نخواهند داشت که جلوگیری کنند. انگلیسها هندوستان را با سیاست تصاحب نموده‌اند نه بقوهٔ قشونی خود ، درهمان حین که یك دولت اروپائی بهندوستان حمله کند ناراضیهای داخلی نیزقیام خواهند نمود.

انگلیسها تصورمیکنند درسند بخوبی میتوانند دفاع کنند درصورتیکه دراین قسمت انگلیسها بایدآخرین خط دفاع خودشان را تشکیل دهند و اولین جنگ در ساحل رودسند برای انگلیسها بسیارخطرناك میباشد ، گذشتن روسها ازسندبااضمحلال انگلیسها درهندوستان توأم است.» (۲)

فریه درسفرنامهٔ خود مینویسد :

«دولت انگلیس باید در پیشاور واقعه در شمال شکار پور محلهای بسیار محکم و متینی حاضر کند و اطراف و نواحی این محل‌ها را در تحت نفوذ خویش درآورد و به سکنهٔ آنجا اطلاع دهد که میبایست فوری بکمك آنها حاضرشوند و اگراطاعت نکنند همه آنها را معدوم کند.» (۳)

فریه نقشهٔ‌جنگی کاملی برای‌انگلیسها دراین قسمت ازآسیا درسفرنامهٔ خود

---

(۱) سفرنامهٔ فریه صفحه ۴۶۷ (۲) سفرنامه فریه صفحه ۴۷۵

(۳) ناشر کتاب فریه ، ح . د . سیمور H . D . Seymour درپای صفحهٔ ۴۷۵ علاوه میکنند : «انگلیسها همین رویه‌راازوقتیکه این کتاب منتشرشده معمول‌میدارند.»

طرح کرده و با تفصیل ازآن صحبت میکند و بانگلیس‌ها توصیه میکند که کابل ، قندهار و هرات را در تحت تصرف و نفوذ خود درآورده و دایرهٔ نفوذ و عملیات خود را به **هندوکش** ، **بلخ** و جیحون ادامه دهند تـا بتوانند به جلوگیری از روس‌ها موفق شوند .

فریه گوید :

« با مهارت‌ترین سیاستی که انگلیس‌ها باید درایران اتخاذ کنند کمکهای مادی‌است که بآن مملکت بکنند تایك تغییری در دوستی آنها ایجاد شود . انگلیسها ایلات جنوبی آن مملکت را بطرف خود جلب نموده‌اند که بیك اشاره آنهـا علم طغیان را بلند کرده مقام پادشاهی سلسلهٔ فعلی را بخطر خواهند انداخت و با آن عده ازشاهزادگان ایرانی که درتحت نفوذ دولت انگلیس هستند وانگلیسها بآنها مقرری میدهند بسهولت میتوان آنمملکت را برهم زد و کمترین ضرر اینعمل از دست رفتن ایالات جنوبی ایران خواهد بود .

البته پادشاه ایران نیز قبل ازاینکه با روسها متحد شود تمام این مسائل را ازنظرخواهد گذرانید و ازروسها ضمانت‌کافی خواهد خواست تا اینکه خود رابرای حمله بهندوستان باتفاق روسها حاضر کند .

مساعدت ایران با روسها فقط‌بنفع روسها تمام خواهد شد چونکه روسها سهم شیرراخواهند برد و دراینصورت ایران یك دوست خویش راازدست خواهد داد که بارها ازروسها جلوگیری نموده است که ایالات ایران را تصرف نکنند.(۱)

ایران نباید ازانگلیسها دروحشت باشد مگر اینکه انگلیسها هرات‌رابتصرف خود درآورند ودراینصورت ایران حق خـواهد داشت که از انگلیسها ترس داشته باشد ، تازه آنوقت انگلیسهامانند روسها خواهند شد که‌تارود ارس را متصرف‌شدند، دراینصورت خطرانگلیسها بمراتب زیادترازروسها خواهد بود . » (۲)

فریه بعد ازاینکه تمام راههای خطروعبور قشون را درافغانستان می شمارد

---

(۱) این فقط حرف بوده و هیچوقت عمل نداشته است .

(۲) سفرنامه فریه ، صفحه ۴۷۱

داخل درسیاست داخلی افغانستان شده‌ازدوستمحمدخان وجانشین اووسایربرادرهای اوصحبت میکند ، بعد از کهندلخان و رفتاراو درقندهار شرحی مینویسد ومشکلات امارت اورامیشمارد و میگوید ، کهندلخان کاملا درتحت نفوذ دولت ایران میباشد و میکوشد که بکمك دولت ایران بهرات دست یابد . (۱)

فریه پس ازآنکه مشکلات انگلیسها را میشمارد درخاتمه گوید :

« فعلا امیرقندهار کهندلخان و سایر سردارهای افغانستان ، شهریار ایران ، بلوچها ، سیخ ها و ماهراتاها همه برای یك مقصود متحدند یعنی دشمنی با دولت انگلیس ، ولی با تمام این احوال تا امروزنتوانسته‌اند بوسائلی متوسل شوند که‌یك ضربت مهلك به نفوذ دولت انگلیس وارد آورند . » (۲)

فریه تا ۲۷ نوامبر ۱۸۴۵ در هرات بوده و یار محمد خان در حق او خیلی مهربانی نمود وکاغذی بسرحدداران خود نوشته از او توصیه مینماید و دونفر بلد همراه او کرده که اورا به **تربت شیخ جام** برسانند وازآنجا نیزراه افتاده درپنجم ماه دسامبرواردمشهد میشود ، بازملامهدی‌یهودی را ملاقات‌میکند و بکمك‌ملامهدی با قاضی هرات‌آشنا میشود .

فریه درسفرنامه مینویسد :

« من ازقاضی هرات اطلاعات جامعی درباب افغانستان بدست‌آوردم ، پسراو آخوندزاده صالح‌محمد درتمام قسمتهای سیاست‌انگلیسها راجع باین مملکت‌دخالت داشت . (۳)

فریه باردیگر درمشهد ازعده‌ای از معاریف که باآنها ملاقات نموده است اسم میبرد ، ازآنجمله امام‌جمعهٔ مشهد که با هم سابقهٔ دوستی داشتند .

آصف‌الدوله درمشهد این‌بارنیز ازفریه پذیرائی میکند وفریه مینویسد سالار پسرآصف‌الدوله مأمورتنبیه اهالی کلات نادری شده بود ، (۴)

فریه خیلی مایل بود که‌سالار را هم‌دیده باشد و برای همین مقصودباچاپاری

---

(۱) سفرنامهٔ فریه ، صفحه ۴۷۶ — (۲) سفرنامهٔ فریه صفحهٔ ۴۷۸

(۳) « « « ۴۸۸ — (۴) « « « ۴۸۹

به قوچان میرود ولی وقتی به آنجا میرسد که سالارحرکت نموده رفته بود ، چندی درقوچان توقف و مجدداً بمشهد مراجعت میکند و ازآصف‌الدوله اجازه گرفته در بیست و یکم دسامبر با لباس ترکمانی عازم طهران میشود . (۱)

فریه گوید :

« در سمنان **سرتایلورتامسون** منشی سفارت انگلیس را ملاقات نمودم ، او اول مرا نشناخت چونکه درلباس و شکل ترکمانان بودم . مسترتامسون عازم استرآباد بود که مواظب حرکات روسها باشد . » (۲)

فریه درسیزدهم ژانویه ۱۸۴۶ (مطابق ۱۲۶۲ هجری قمری) بطهران‌رسید. سفرنامهٔ او در اینجا ختم میشود .

---

(۱) سفرنامهٔفریه صفحهٔ ۴۹۲ (۲) سفرنامهٔفریه، صفحهٔ۴۹۶

فصل بیست و نهم

سیاست انگلیس دراوائل سلطنت ناصرالدین شاه یا درزمان میرزا تقی‌خان امیر نظام

محمدشاه درششم ماه شوال ۱۲۶۴ در تهران وفات نمود ، انگلیسها بـوسیلهٔ دکتر معالج او اطلاع داشتند که شاه بیش از چند ساعت دیگر زنده نیست ، این بود که توسط قاصد مخصوص خودشان جریانرا به تبریز نوشتند . وقتی که این‌خبر را به ناصرالدین میرزا دادند ، هنوز از دربار طهران خبری نرسیده بـود و چند ساعت بعد خبر فوت شاه رسید وناصرالدین شاه در۱۹ شوال حرکت نموده بطهران وارد شد و روز۱۲ ذیقعده درطهران رسماً بتخت سلطنت جلوس‌نمود وحاجی‌میرزا۔ آقاسی که در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بود در ذیحجهٔ همین سال عازم عتبات شد . (۱)

---

(۱) **حاجی میرزا آقاسی** که قریب چهارده سال شخص اول مملکت ایران‌نامیده میشد اسمش **میرزا عباس**، پدرش **میرزا مسلم** ازاهل **ایروان** است ، تولد اودرایروان بوده ، وقتی که بسن رشدرسیده به عتبات رفته و مدتی‌درآنجا تحصیل کرده ، بعدبآذربایجان آمده است ، عباس میرزا نایب‌السلطنه اورا برای‌معلمی تعیین‌کرده که شاهزاده محمدمیرزا راکه بعدها بنام محمد شاه معروف شد تعلیم دهد ، از اینجا یکنوع آشنائی و الفت بین میرزا عباس و محمد میرزا پیدا میشود .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

البته همیشه‌در مرگ شاه انتظار میرفت که راهها نـاامن شده اغتشاشات در اطراف شروع شود ، دراینموقع نیز فتنه وآشوب تقریباً در همه‌جا بروز کرد اما چیزی که بود همراه شاه شخص مدبر ومجرب وباعزم وصاحب‌نفوذی بطهران آمده

بقیه پاورقی ازصفحهٔ قبل

در سال ۱۲۵۱ هجری قمری که‌میرزا ابوالقاسم قائم مقام بقتل‌رسید،این‌میرزاعباس معلم سرخانه ،بنام حاجی میرزا آقاسی‌بصدارت ایران‌نامزد شد .

البته یك‌مرد کوچك و نالایق که باین مقام برسد پیداست که خیلی غلو می‌کند . معروف است‌که حاجی میرزا آغاسی زشت میدانست‌که‌کسی او را وزیر وصدر اعظم گوید ورتبه خود را خیلی بالاتر از اینها میدانست ،نمایندگان دول خارجی نیز این مطلب را فهمیده بودند و او را مثل سایر مردم دربـاری **شخص اول ایران** خطاب میکردند . (صدرالتواریخ)

حاجی میرزا آقاسی تربیت آخوندی‌داشت، در ظاهر بسیار ساده و عوام فریب بود ولی در باطن ازشیادان بی نظیر بشمار میرفت ، درپیش محمد شاه خود را دارای کرامت معرفی کرده بود، زمانیکه مرض نقرس شاه خیلی‌سخت بود به‌حاجی میرزا آقاسی‌متوسل میشدکه دعائی بکند واورادی بخواندکه دردپای شاه تخفیف پیداکند.

درسال ۱۲۵۳ که محمدشاه برای تسخیر هرات‌بخراسان رفت‌حاجی میرزا آقاسی نیز همراه شاه بود، یکی ازعلل عدم موفقیت شاه‌درجنگ هرات تعلل وتسامح خود حاجی میرزاآقاسی بودکه نمیتوانست درکارهای بزرگ ومهم تصمیم بگیرد وهمین تزلزل‌فکری حاجی باعث شدکه اتحاد ویگانگی بین سرداران شاه وجود نداشته باشد ومحاصره هرات آنقدر بطول انجامد کـه اهالی شهر جرأت پیدا کـرده و بپایداری خـود بیفزایند و دشمنان خارجی هم فرصت پیدا کرده کمك ، پول و مهمات باهل شهر رسانیده بآنهاقوت قلب بدهند .

محمد شاه خود مرد نظامی‌بود ودر جنگهای قفقاز نیز از خود رشادتها نشان داده بود. درزمان عباس میرزا نایب السلطنه‌او مأمور فتح هرات شده بود،هرگاه‌حاجی‌میرزا- آقاسی در اردوی شاه نبودخود شاه درهرکاری تصمیم میگرفت و اجرا میکرد و محاصره اینقدر بطول نمی انجامید ، ولی این صدر اعظم آخوند مآب بقدری در کارها امروز و فردا کرد تادولت انگلیس موقع مناسب بدست آورده بدولت ایران اولتیماتوم داد که از محاصرهٔ هرات دست بردارند .

بقیه‌پاورقی درصفحه بعد

بود که میتوانست تمام این‌اغتشاشات وبی‌ترتیبی‌ها را بزودی‌اصلاح‌نماید وبرشته‌های گسیختهٔ مملکت سرو صورت حسابی بدهد ، آنشخص **میرزاتقی‌خان‌امیر نظام‌فراهانی** بود که در روز جلوس شاه بمنصب صدارت عظمی با لقب اتابکی برقرار گردید .

بقیه پاورقی ازصفحه‌قبل

مرحوم فرهاد میرزا معتمدالدوله درکتاب **جام‌جم** از حاجی میرزا آقاسی شکایت میکند ،درواقع ازسوء تدبیر وخبط وخطای اواظهار کراهت می‌نماید .

حاجی میرزا آقاسی، معلم سرخانه ،بی‌اطلاع ازاصول مملکت داری و عاری از هر نوع معلومات جز تربیت آخوندی ،بدون اینکه مدعی داشته باشد اورا میگذارند چهارده سال ایران مدار باشد، هرگاه دارای هوش ،فهم،دانش ومعلومات بود ممکن نبود بگذارند بیش از چند صباحی صدارت کند ، چنانکه نگذاشتند حاجی میرزا ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی صدارت کنند !

محمد شاه درششم ماه‌شوال ۱۲۶۴ هجری قمری(چهارم سپتامبر ۱۸۴۸) درگذشت تا این‌خبر به‌حاجی میرزاآقاسی رسید ازترس‌مردم ،دیگر حتی نتوانست در تشییع جنازهٔ شاه شرکت کند، خود را پنهان کرده و بعد از مدتی آوارگی در حضرت عبدالعظیم متحصن شد .

درکتاب صدرالتواریخ مینویسد :

«وزیر مختار روس وانگلیس‌بحمایت او کلمات زیادگفتند وتهدیدات کردند وآخر جواب صواب شنیدند وعاجز ماندند.»

حاجی میرزا آقاسی همچنان درحضرت عبدالعظیم متحصن بود تا درذیحجهٔ ۱۲۶۴ با اجازه‌عازم عتبات شده در آنجا مسکن‌گزیدو تاسال ۱۲۶۵ حیات داشت ودر ۱۲رمضان همانسال درگذشت.

مانند حاجی میرزا آقاسی در مقام صدارت ووزارت ،تازمان‌خوداودرتاریخ‌سلاطین قاجار خیلی کم نظیر است وشاید اگر بدقت تحقیق شود بیش از دوسه نفرنباشند،ولی‌در ادوار بعدی نظیر او بسیار بودندکه شرح حال آنها بیاید ،وقتیکه انسان به‌اعمال و افکار آنها آشنا میشود بی‌اختیار گوید :

«خدا رحمت‌کند مرحوم حاجی میرزاآقاسی‌را»

در صدرالتواریخ مینویسد :

« در آخر صفر ۱۲۵۱ هجری قمری وزارت حاجی میرزا آقاسی اعلام شد و از سال ۱۲۵۲ شروع بکار صدارت کرد و تا ربع آخر سال ۱۲۶۴ بوزارت مشغول بود و سیزده سال باینکار پرداخت وبیك قاعده چهارده سال باین اعزاز قرین‌امتیازبود.»

بقیه پاورقی درصفحهٔ بعد

در همان سال جلوس ، اول موضوع اختلاف سرحدی بین دولتین ایران و عثمانی پیش آمد ، این مسئله یکی‌از آن مسائل حساس است که سالیان درازبین دولتین‌ایران و عثمانی بوجود آورده بودند وتااین اواخر هروقت مفسدین‌خارجی لازم میدیدند درمیان این دو دولت اسلامی قطع روابط عملی شده و بجنگ منجر گردد این موضوع را پیش می کشیدند و چندی در سر این مسئله کشمکش شروع میگردید، همینکه منظور نظر خارجی تأمین میشد اینموضوع نیز مسکوت میماند. در اینموقع باز اختلاف درسر تعیین حدود درنواحی شط العرب پیش آمد ـ قرار شد **میرزا جعفرخان مشیرالدوله** از جانب دولت ایران مأمور اصلاح این قضیه گردد و نمایندگان روس و انگلیس نیز در تصفیهٔ این‌امر لزوماً میبایست حضور داشته باشند .

متعاقب این امر بوسیلهٔ دسته‌هائی که در دربار داشتند علیه میرزا تقی خان امیر نظام شورشی برپا شد وعده‌ای هم‌از دسته‌های قشون درآن شرکت نمودندولی با یك عزم قابل‌تحسینی غائله بزودی بر طرف‌شد .

دستهٔ بابیه نیز در اینموقع ساکت‌نبودند،در یزد ،مشهد ، فارس و مازندران

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

کوچکترین ایراد و یا اعتراضی از طرف عمال خارجی در این مدت باین صدر ممتاز ابراز نگردید و آخرین خدمت او هم بدولت انگلیس همانا اجازه نامهٔ رسمی بود که برای ورودکشتی های جنگی دولت انگلیس بخلیج فارس ، برای جلوگیری از حمل و نقل غلام و کنیز بسرهنگ فرانت نمایندهٔ رسمی دولت انگلیس در دربار ایران داده شد و عمال دولت انگلیس همین اجازه را مستمسك قرار داده در خلیج فارس نفوذ پیدا کردند و توانستند تمام شیوخ اعراب را در سواحل خلیج فارس تحت نفوذ خود قرار بدهند و چنانکه دراین فصل دیده خواهد شد میرزا تقی‌خان امیر کبیر جلوی این اجازهٔ نامحدود راگرفت واجرای آنرا تحت یك قرارداد صحیح با انگلیسها محدود کرد واگر اجل مهلت داده بود این سند را از بین میبرد ولی سیاستمداران ماهر و مجرب اجنبی نگذاشتند عمر صدارت امیرکبیر طولانی شود و بادست دژخیمان داخلی رشته حیات اورا قطع کردند .

شروع باغتشاش نمودند. دراینموضوع درتاریخ منتظم ناصری شرح مفصلی بیان شده ومینویسد:

«**سیدیحیی پسرسیدجعفر کشفی** بهیزد رفت، بعدبه خراسان، بعدبهمازندران الخ.»

تعجب دراینجاست از هرجا که این شخص عبور مینمود اغتشاش در همانجا شروع میگردید، پیداست کهاویك عاملزیرك وزبردستبوده که برای فراهمنمودن اغتشاش یدطولائی داشتهاست. بهر حالفتنهٔ بابدرایران بالا گرفت.

این فتنه وآشوبها مدتها طول کشید تا دولت ایرانتوانست یکانیکان آنهارا خاموش کند. خوشبختی ملت ایران دراینموقع این بود کهشخصیمانند میرزا تقی خان امیر نظام در رأس امورایرانقرار گرفته بود. اینشخص باعزم، با یكمتانت مخصوص که درنهاد او ذاتیبود، و اوبابرد باری تمامامنیت رابطورکاملدرتمامایران بر قرار نمود، سرکشان و فتنه جویان را بکلی قلع و قمع کرد ودر همانحال مالیهٔ مملکت را اصلاح وقشون رامنظم ودستگاه دولت را مرتب نموده ازنو سرو-صورتی بکارهاداد و تمام نواحی و اطراف دور دست مملکت را با مرکز حکومت مربوط کرد.

انسان وقتی که تاریخ اینسهسال واندی راکه امیر نظام مصدرامور مملکت ایران بوده مطالعه میکند روحش شاد وقلبش از خوشحالی در درون سینه میطپد، ولی همینکه بآخر روزگار اومیرسد بزمین و زمان نفرین میکند وازدرون دلآه سوزناکی کشیده بمسببین اصلی این جنایت که ملتی را بماتم او نشاندند لعنت میگوید. بلی چنین بود سیاست جاهلانهٔ سلسلهٔ قاجار که بتحریك عمال اجنبی با هرمرد با عزم ایرانی مخالف بودند و هر سیاستمدار ایراندوست و ملت خواه که بعرصهٔ وجود میآمد او را گرفتار و معدوم میکردند. ایرانی نباید یاد این دومرد بزرگوار راکه یکی مرحوم قائممقام ودیگری میرزا تقیخان امیرنظام است آنی از خاطر فراموش کند چه، این دو مرد بزرگوار از جانب خداوند متعال برای نجات ملت ایران مأموربودند. افسوس وهزار افسوس که دستغدار داخلیبتحریك

دسایس خارجی ریشهٔ عمر آنهارا قبل‌از آنکه به‌انجام مأموریتی که ازجانب خداوند داشتند موفق شوند قطع نمود.

بعقیدهٔ نگارنده در تاریخ ششصد سالهٔ اخیر ، کشور ایران مردی باین بزرگواری مانند میرزا تقی‌خان امیر نظام بخود ندیده است . من برای نمونه به پاره‌ای از اقدامات واصلاحات اواشاره میکنم.

مرحوم اعتماد السلطنه درتاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۶۷ باغلب آنها اشاره نموده گوید:

«**حسام السلطنه** به **سرخس** بدفع شر تراکمه مأمور گردید، **رضاقلی‌خان لله‌باشی** مأمور سفارت **خوارزم** شد ، در این سال روزنامهٔ دولتی ، حاوی اخبار داخله وخارجه ازطبع خارج گردید، قراولخانه درهر نقطهٔ شهر تهران ساخته شد و امرشد در سایر شهرها نیز قراولخانه بسازند ، مقرر شد ماهی دو مرتبه یکی در اول و دیگری درپانزدهم هرماه چاپار به‌آذربایجان ، فارس ، گیلان ، مازندران ، کرمان ، خراسان ، استر آباد و کرمانشاهان برود و مراجعت کند . **شفیع‌خان آجودانباشی** مأمور مصلحت گذاری ومقیم لندن شد. **میرزاحسینخان(مشیرالدوله و سپهسالاراعظم)** مأمورکارپردازی بمبئی‌شد. کارخانهٔچینی‌سازی‌درتهران وکارخانه بلورسازی درقم دایر گردید،مفتول دوزی درلباس اهل‌نظام معمول شد،شال‌چوخای مازندران طوری تکمیل‌شد که برای‌لباس سربازی بسیاربکارمیخورد،**میرزا زین‌العابدین‌خان تبریزی** مأمورتعدیل مالیات **گیلان و فومن**‌شد،**حسنخان یوزباشی** مأمورشداز**اردبیل و مشکین** یك‌فوج‌سربازجدیدبگیرد،**حسنعلی خان** سرهنگ‌از **گروس** یك فوج سربازگرفت ، ازخراسان وکزاز دوفوج جدید واز **مراغه** نیز یك فوج از **خلخال** یك فوج ، ازکرمان یك فوج سربازجدید گرفته شد و مقرر گردید چهارده فوج از عساکر منصوره همیشه متوقف طهران باشند ، سیورسات گرفتن مأموردیوان‌ازرعیت‌متروك‌شد،**آبله کوبیدن**اطفال‌معمول گردید،دربعضی‌از منازل راه‌خراسان مثل **الهاك و زیدر** بنای قلعه گذاشته وتفنگچی ومستحفظ قرار

دادند ، تذکرهٔ عبور ومرور در جمیع بلاد ایران ایجاد گردید ، امر معدن مس **قراجه داغ** نظم گرفت، شال کرمانی بطوری ترقی کرده وخوب شد که جای شال کشمیری را گرفت، شکر مازندران رابطوری تصفیه کردند که مثل شکرهندوستان شد، درراه خراسان تفنگچی و مستحفظ برقرار گردید، **قطران** که برای‌مصارف توپخانه از روسیه میآوردند در **رحمت آباد** گیلان بقدر کفایت وبخوبی ساختند. یك فوج سرباز از نیشابور گرفته شد، در **ارومیه** از **نصاری** یك فوج جدید گرفته شد ، چهار صد خانوار مشهدی و هراتی که در ایام انقلاب آنشهر به هرات رفته بودند مراجعت نمودند ، کار زراعت خراسان سر وصورت گرفت، صد نفر از ریش سفیدان و کدخدایان معتبر سرخس بخراسان آمده متعهد اطاعت شدند .

ظهیرالدوله ، میرزا محمد علی برادر **میرزا نجفخان** را از هرات با عریضه بدربار همایون فرستاد ، اهالی لارستان فارس مقهور و مطیع و قلاع آنها کوبیده شد، درقزوین بجهة جلوگیری ازسیل بامر دولت سدی سدید بسته‌شد، جباخانه در همهٔ بلاد ایران خاصه در طهران دایر و انواع اسلحه ساخته شد ، همچنین مهتاب جهت آتش دادن توپ، پارچه از پنبه و کج در کاشان ترتیب داده وبافته بضخامت ماهوت ولی لطیف‌تر وبادوام‌تر، وهزار توپ ازآن برای‌اهل نظام توپی چهارهزار و پانصد دینار ابتیاع شد، افواج سوارهٔ زیاد دراین سال‌ازغالب بلاد و ایلات گرفته ودرغالب ولایات قرار ساخلو ومشق افواج داده‌شد، قشون ایران خیلی ترقی کرده و منظم شد و قشونی لایق برای نظم حدود گرگان و استر آباد و خراسان‌و دفع تراکمه بهمان حدود فرستاده شده و تمام حدود شرقی ایران و غیرهٔ ایران منظم ومصفا گردید. بند گرگان رانیز ساخته وبانجام آورد ونواحی گرگان واستر اباد نظمی کامل یافت، جباخانه دراصفهان بنا نمودند که درهرماهی سیصد قبضه تفنگ و هزار دست فالسقه و اسباب سربازی درآن تمام میشد ، امرشد سالی پنجاه هزار دست ملبوس نظامی دراصفهان دوخته شود، بنای تریاك کاری درحدود طهران شد، درطهران واصفهان کالسکه هائی‌ساختند که بخوبی کالسکه‌های ممتاز فرنگ‌بود، قرارشد بند کنار پل **شوشتر** راببندند وسدی هم درجلوی نهر مشهوربه **هاشم** بسته

شود و آن بند وسد دراین اوان تمام شد ، مدرسه **دارالفنون** ساخته شد ، معلمین خارجی برای علوم جدیده وانکشافات تازه والسنهٔ مختلفهٔ دول اروپا ازفرنگستان طلبیدند . »

ایران باداشتن چنین مرد عالم وبصیری که تاریخ نظیر اورا کمتر نشان‌داده است، میرفت راه سعادت وترقی‌را پیش گیرد . اگرصدارت این‌مرد فداکار چندی هم دوام میکرد گریبان ملت ایران از چنگال بیرحم بیگانگان غدار نجات یافته بود. چه میشود کرد؟ دشمنان این ملت قبل‌از اینکه شاه ایران بپایتخت خودبرسد مدعی صدارت را ساخته و آماده نموده بودند ، ایـن مدعی **میرزا آقاخان‌نوری** می باشد .

میرزا آقا خان نوری در حدود سنهٔ ۱۲۶۲ بواسطهٔ عملیاتی که موافق طبع محمدشاه‌وحاجی‌میرزا آقاسی نبودمورد غضب محمدشاه واقع‌شده بکاشان‌تبعید شده بود،دراینموقع که خبرمرگ شاهرا شنید بعجله عازم تهران‌شد.

درناسخ التواریخ راجع بورود ایشان چنین مینگارد:

«درخلال این‌احوال میرزا آقاخان وزیر لشکر که در کاشان متوقف بودند اصغا نمودند که حرکت شاهنشاه ایران ازآذربایجان قریب افتاد و درمیان امراء واعیان درگاه اختلاف کلمه روی داده و سران و سرکردگان مازندران از حاضر شدن بدارالخلافه کراهتی دارند وتقاعدی میورزند. وزیر لشکر باخود اندیشید که سفر طهران کند ودر اصلاح این‌امور رنج برد وقبل ازورود پادشاه تقدیم خدمتی فرماید . در بیستم شوال وارد طهران گشت و این غیبت اودو سال وهشت ماه طول کشید .... پس چنان صواب شمرد که نخست شارژ دافر دولت انگلیس را دیدار کند و از آنجا به‌دربار شود تا امراء بدانند که‌اگر بااو طریق مخاصمت سپرند دولت انگلیس بخصمی ایشان جنبش خواهدکرد . پس، ازدروازهٔ دارالخلافه در آمده شارژدافر را ملاقات کرد واز آنطرف **مهد علیا** بصوابدید **شاهزاده علیقلی میرزا** خطی بوزیـر لشکر فرستاد کـه از بدو دولت شاه شهید **آقا محمد شاه** تاکنون پدران واعمام وعشیرت تو که همیشه دویست تن‌مرد شناخته درمیان ایشان

بوده حاضر حضرت بوده‌اند وتقویم دولت کرده‌اند ، پادشاه حق شناس هرگز شما را آلودهٔ عصیان نسازد ، اکنون طریق حضرت گیر و بهمان عقیدت که از کاشان جنبش کردی برزیادت آمادهٔ خدمت باش . لاجرم وزیر لشکر به ارك سلطانی در آمده بفرمان مهدعلیا درعمارت خورشید فرودشد.»

درجای دیگر مینویسد:

«چون دراین‌وقت خبرورود میرزا آقاخان وزیرلشکر بدارالخلافه معروض افتاد وامرای درگاه باتفاق ازورود او اظهار وحشت ودهشت کرده بودند شاهنشاه دانا همی خواست که تاورود موکب پادشاهی امرا از خشیت وتباهی آسوده خاطر باشند، هم‌خطی بدارالخلافه فرستاد که میرزا آقاخان وزیر لشکر دیگر باره سفر کاشان کرده بماند تا شاهنشاه بعدازورود بطهرانش بخواند . چون این حکم را بدارالخلافه آوردند وزیرلشکر گفت من‌ازاین آمدن‌بدان خاطر بودم که تسکین فتنهٔ مازندران کنم ونگذارم بدست امرای ایران که در طهران اقامت دارندکاری افتد که مورث ندامت باشد، منت خدایرا که براین هردو آرزو فایز شدم و اکنون که شاهنشاه در میرسد ازاین دو غائله قلب مبارکش را هیچ اکراه نخواهد بود ، پس‌وقت باشد که‌اطاعت فرمان‌سلطان کنم ومراجعت بکاشان گیرم. چون‌کار بدینجا پیوست، صاحبان مناصب سفارتخانهٔ انگلیس بمیان‌ارك سلطانی درآمدند ودرخدمت مهد علیا و سترکبری معروض داشتند که سالها است دولت انگلیس و ایران باهم ازدر مودت وموالاتند وسود یکدیگر را ازدست نمیگذارند ، ما ازقبل دولت خود ابلاغ این‌خبر میکنیم که هرگز رضا نخواهیم دادکسی مانند وزیرلشکر از این دردور باشد .»

واتسون نام انگلیسی که قبلا اسم او برده شده درتاریخ قاجار که بزبان انگلیسی نوشته است درصفحهٔ ۳۵۹ درباب میرزا آقاخان نوری چنین‌مینویسد:

«دردستگاه آصف الدوله شخصی بود میرزا آقاخان نام‌که قبلا وزیر لشکر بود لیکن باشارهٔ حاجی میرزا آقاسی او را از طهران بعدازضرب و جریمه تبعید نموده بودند، اینك درپشت دروازهٔ طهران ظاهر شده واز شارژدافر دولت انگلیس

خواهش نمود که اجازهٔ ورود برای او تحصیل کند . مادر پادشاه ایران از ورود او خیلی خوشحال شد و اجازه دادند اواز وسط بازار عبور نمود که نشان بدهد مردم چقدر باو توجه دارند وازرجال مخالف که آذربایجانی باشند چقدر مردم متنفرند.»

چون میرزا تقی‌خان امیرنظام مرد سیاسی بود وحمایت مادرشاه و انگلیسها رانسبت بمیرزا آقاخان میدانست نخواست اورا کنار گذارد که داخل فتنه وفساد گردد بلکه اورا پیش کشید وبقول سپهر مورخ ناسخ التواریخ درجزء و کل امور بااو مشورت مینمود.

میرزا تقی خان امیرنظام یگانه کسی است که دست اجانب را از دخالت در امور داخلی وخارجی ایران درمدت صدارت خود کوتاه نمود ویگانه مردی بود که توانست بدون دخالت اجانب مسائل غامض ایران را حل وعقد کند ، در زمان او احدی قادر نبود با عمال اجانب روابط خصوصی داشته باشد، تمام مأمورین دولت راغدغن نمود باخارجی ها قطع روابط کنند ، این افتخار برای‌او بس که در زمان او هیچیك ازهمسایگان نتوانستند در امور داخلی ایران دخالت کنند ویابه حقوق سیاسی آن‌تجاوز نمایند.

دوموضوع است که فقط درزمان میرزا تقی‌خان امیرنظام ازطرف همسایگان شمال وجنوب مطرح‌شد وبهردوی آنها دراینجا اشاره میکنم.

یکی موضوع **جزیرهٔ آشوراده** بود که روسها در سال ۱۲۵۲ هجری قمری (مطابق ۱۸۳۶ میلادی) و بعد درسال ۱۲۵۸ هجری قمری (مطابق ۱۸۴۲میلادی) به‌بهانهٔ جلوگیری از دزدیهای تراکمه در دریای مازندران درآنجا اقامت داشتند دولت ایران چندین بار تخلیهٔ آنجارا بدولت روس اطلاع داده بود تااینکه در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (مطابق‌۱۸۵۱ میلادی) عده‌ای ازتراکمه درشب عید روسها که همه ، حتی قراولان آنها نیز مست بودند شبانه بآن جزیره حمله برده عده‌ای از روسها کشته وجمعی رااسیر نموده باآنچه که بدستشان رسیده بود شبانه برداشته فرار نمودند. بعدازاین واقعه روسها درعزل حاکم مازندران که برادرشاه‌بوداصرار نمودند و امیر نظام مدتها ایستادگی نمود ولی بالاخره برای اینکه روابط ایرانرا

باروس‌ها تیره نکندفقط بعزل حکمران مازندران ناچار شد رضایت‌دهد. انگلیسها نیزیك تقاضا داشتند ، وآن عبارت بود از اینکه یك اجازه نامه بکشتی های دولت انگلیس داده شود تا از تجارت برده وغلام در خلیج فارس جلو گیری کنند و این تقاضاهم بنفع عالم انسانیت بود نه‌به نفع‌دولت انگلیس!

چنانکه بخاطر دارید، درزمان محمد شاه فرمانی صادر شد که دولت ایران خود بمأمورین محل دستور داد که از ورود و خروج کنیز و غلام فقط از راه دریا جلو گیری کنند و این اجازه هم فقط برای حسن نظر شاه نسبت به کلنل فرانت شارژ دافر دولت انگلیس بود، اینك دنباله همان اجازه بشکل دیگر جلوه نموده و بصورت یك قرار داد در آمد که بین دولتین ایران و انگلیس برای اجرای آن موافقت حاصل گردید ، این‌است آن قرارداد که نمونه‌ای ازنیرنگهای سیاسی‌است.

صورت ذیل سواد قراردادی است که مابین دولتین ایران وانگلیس در باب غلام و کنیزسیاه بسته‌شده است:

«دولت ایران قرار میدهد که کشتی های دولت انگلیس و کمپانی تامدت یازده سال مأذون میباشند که بجهةاحتمال حمل‌غلام و کنیز سیاه کشتی های‌تجارتی ایران را بتفصیلی که دراین صفحه مرقوم میشود تفحص نمایند، سوای کشتی های دولتی ایران که کشتی تجارتی‌ورعیتی نباشد وبکشتی‌های دولتی‌مطلقاً دخل وتصرف نباید بشود و اولیای دولت ایران قرار میدهند که بهیچ وجه غلام و کنیز سیاه در کشتی‌های دولتی حمل نشود.

اولا قرار این است که این‌اذن واجازهٔ تفحصی که در کشتی های تجارتی رعیتی داده میشود ازابتدای تفحص تاانتها بدستیاری وتوسط واستحضار صاحبمنصب ایران بشود که در کشتیهای دولت انگلیس منزل ومکان دارند، ثانیاً کشتی تجار را زیاده از مقدار زمان تفحص غلام و کنیز معطل نکنند واگر غلام و کنیز در آن کشتی ها بوده باشد کارگزاران دولت انگلیس گرفته ببرند ولی بدون اینکه خسارت ومعطلی برآنها وارد شده وبرای بردن غلام و کنیز نباید زحمت و ضرری بآنها برسد، خود کشتی را بدستیاری و استحضار صاحبمنصبان ایران که در کشتی-

های دولت انگلیس هستند بکارگزاران بنادر ایران که از جانب این دولت علیه هستند بسپارند وصاحب آن کشتی راکه بر خلاف حکم اعلیحضرت پادشاه ایران عمل‌نموده وغلام و کنیزحمل کرده‌کار گزاران ایندولت‌علیه باندازه، تنبیه وجریمه نمایند و کشتی های دولت انگلیس بی دستیاری صاحب منصب دولت علیهٔ ایران هیچ نوع دخل وتصرف در کشتی های تجارتی ایران ننمایند لیکن صاحبمنصبان دولت ایران هم نباید از شغل محوله بخود کوتاهی نمایند و این قرار داد برقرار است تاموعد یازده سال وبعد از گذشتن یازده سال و تمام شدن موعد و مدت اگر یکروزه زیاده بر یازده سال معمول و مداخله در کشتی ها شود خلاف رویه دوستی دولت ایران وخلاف رعایت حقوق ایشان شده است وازجانب این‌دولت علیه ترضیه مطالبه خواهد شد .

ثانیاً ـ غلام و کنیزقدیمی ایران که حال درایران هستندازحال‌تحریر وما‌ـ بعدهااگربخواهند ازراه دریا بخلیج یا هندوستان یا لنگه بروند یا سفردریانمایند باید بلیط ازمباشرین تذکرهٔ ایران که دربندربوشهرمیباشند باستحضارباليوز بوشهر بگیرند و کسی را بعد از بلیط بآن غلام وکنیز حرفی و ایرادی نخواهد بود و آن بلیط باستحضار بالیوز دولت انگلیس متوقف بندر بوشهرمثل سایـر قرارهای منظورهٔ فوق تامدت یازده سال است ، ابتدای‌شروع باستقرارتفحص ورفتن‌صاحب‌ـ منصبان‌ایران ازغرهٔربیع‌الاول ۱۲۶۷ هجری قمری و از حال تا ابتدای‌تاریخ فوق حق تفحص و تفتیش نیست . تحریراً فی‌شهرشوال المکرم ۱۲۶۷ . »

سواد دستخط همایون که دراول قرارنامه مرقوم فرموده‌اند :

« این سواد مطابق اصل است واصل هم بفرمایش ما نوشته شده است وصحیح است . فی‌شهرشوال‌المکرم ۱۲۶۷ ، در دارالسلطنهٔ اصفهان مطابق سال تنگوزئیل والسلام . »

برای اجرای این قرارداد لازم بوده که دستورالعمل جامعی بمأمورین دولت ایران داده شود ، اینست که دستورذیل صادرشده است .

صورت‌دستورالعمل عالیجاه **میرزا محمودخان** آجودان وزارت امورخارجه درباب غلام و کنیز :

« آن عالیجاه برحسب امرقدرقدرت اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه عالمیان‌ـ پناه ، روح‌العالمین فداه ، مأموراست که روانه بندر بوشهر شده و در سفاین دولت انگلیس بوده مشغول تفحص و تجسس باشد که تبعهٔ دولت علیه در کشتیهای خود غلام و کنیز سیاه بسمت بنادرفارس حمل و نقل ننمایند و هر گاه کسی مرتکب‌شده باشدآن عالیجاه بتفصیلی که در ذیل‌این دستورالعمل مسطور و مقرراست مرتکبین را تنبیه و ترجمان نمایند و شرایطی که ذکرخواهد شد معمول دارند .

اگرچــه سابقاً از جانب اولیای دولت به **نواب‌شاهزاده‌اعظم نصرةالدوله فیروز میرزا** دراین باب اظهارشده و نواب معزی الیه نیز بحکام و مشایخ اعراب بنادر وسواحل و جزایر بحرالعجم اخبار نموده است که منبعد مرتکب حمل ونقل غلام و کنیزسیاه نشوند و بسمت بنادر فارس نیاورند و جزایر را اعلام نموده است، اگر با وجود اعلانات نواب والا بازتخلف کرده باشند ووقتی که آنعالیجاه تفحص نمایند معلوم شود که غلام و کنیز سیاه حمل نموده‌اند آنگاه تنبیه و ترجمان آنها ازقرارتفصیل بعمل آید .

دفعه اول ـ تنبیه و ترجمان مرتکب این است که آنعالیجاه ، مرتکب و صاحب کشتی را دویست چوب زده و دومساوی قیمت غلام و کنیزرا که‌آورده باشد ازاوترجمان بگیرد ، باین معنی که نصف دو مساوی را وجه نقد گرفته عاید دیوان اعلی نماید و بعوض نصف دیگرغلام و کنیز سیاه راآزاد نمایند و کیفیت دومساوی باین طریق است که ، مثلا اگر قیمت غلام و کنیز بیست تومان باشد چهل‌تومان منظور نمایند .

دفعهٔ‌ثانی ـ اگر صاحب همان کشتی مرتکب شود ، بعلاوهٔ تنبیه و ترجمان سابق بتفصیلی که ذکرشد صاحب کشتی را باکشتی اوششماه حبس نماید .

دفعهٔ ثالث ـ هرگاه بازصاحب کشتی مرتکب شود ایندفعه باز کشتی‌راضبط دولت علیه نموده وغلام و کنیز سیاه‌را آزاد نماید و تسلیم گماشتگان دولت‌انگلیس

نماید که آنها را باوطان خود روانه نمایند و آنعالیجاه کیفیت آنرا باولیای دولت علیهٔ ایران عرض نماید و این قرارداد ما درخصوص تنبیه و ترجمان ، در صورتی است که ازیك کشتی سه دفعه خلاف قرارداد اولیاء دولت علیه بظهور رسیده باشد و کل این تنبیهات را بدون مداخلهٔ احدی آنعالیجاه و حکام بنادر این دولت علیه مجری نمایند . ونیز باید چهارنفر آدم صاحب سواد همراه آن عالیجاه باشد که هر کدام را دریکی ازسفاین دولت بهیهٔ انگلیس که سیاحت دریا مینمایند بگذارند و آنها مراقب باشند همینکه غلام و کنیز را در کشتی‌های تبعهٔ ایندولت علیه دیدند بدون اینکه خود آنها مداخله نمایند و یا اینکه از طرف گماشتگان دولت بهیهٔ انگلیس اذیت وآزار به‌آنها برسد به‌آن عالیجاه اخبار نمایند که عالیجاه موافق دستورالعمل مقررهٔ اولیای دولت علیهٔ ایران ، باجرای تنبیه و ترجمان آنها بپردازد و میبایدآن عالیجاه موافق دستورالعمل و مطابق شرحی که در تاریخ شوال ۱۲۶۷ هجری قلمی شده و بدستخط همایون رسیده و سوادآن نزد آنعالیجاه است رفتار نمایند وبجزآنعالیجاه‌نباید دیگری‌دراین‌امرمداخله داشته‌باشدبلکه این‌مأموریت‌را مخصوص خود داند و مأذون نیست که مخالف این دستورالعمل رفتارنماید و مطابق همان شرحی که بدستخط مبارك همایون رسیده است میباید اجرا شود . تحریراً فی‌غرهٔ ربیع‌الاول ۱۲۶۷ هجری قمری . »

صورت دستخط مبارك ـ « این سواد صحیح و مطابق اصل و فرمایش ما است که جناب صدراعظم اجل آنرا مهر کرده و بسفارت انگلیس داده‌اند ، تحریراً در ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ هجری قمری . »

این مرد جلیل‌القدر ، یعنی میرزا تقی‌خان امیرنظام را در ۲۵ محرم ۱۲۶۸ معزول و بعد بکاشان روانه نمودند و درهجدهم ربیع‌الاول همانسال درکاشان بقتل رساندند . مورخین ایران هیچیك ازترس ناصرالدین شاه جرأت نکردند خدمات این یگانه مرد ایرانرا برشتهٔ تحریردرآورند .

نویسندهٔ ناسخ‌التواریخ خود مداح میرزاآقاخان نوری بوده و بواسطهٔ قطع دو هزار تومان از مقرری او ، از میرزا تقی خان مرحوم دلخوش نبوده ، مرحوم

اعتمادالسلطنه مؤلف تاریخ منتظم ناصری نیز پسر **حاجی علیخان اعتمادالسلطنه** قاتل امیر بوده. **رضاقلیخان هدایت** هم اگرچه منصف بوده ولی جرأت نداشته چیزی بنویسد، فقط در **حقایق الاخبار** تألیف میرزا **جعفرخان حقایق نگار** دیده شد مختصر اشاره‌ای بخدمات او شده است، ولی چنانکه باید دیده نشده است که هموطنان معاصر او شرح جامعی از حالات و خدمات او نوشته باشند، ولی یکی از نویسنده‌های خارجی موسوم به واتسون که خود معاصر بوده و عملیات و خدمات اورا از نزدیك تماشا مینموده شرحی در کتاب خود موسوم به **تاریخ قاجاریه** درباب این مرد فوق‌العادهٔ ایران نوشته است که عیناً دراین‌جا ترجمه میشود. این شخص وقایع مهمهٔ ایرانرا ازسال ۱۲۱۵ هجری قمری (مطابق ۱۸۰۰ میلادی) تا سال ۱۲۷۵ هجری قمری (۱۸۵۸میلادی) که سال یازدهم سلطنت ناصرالدین‌شاه است شرح داده است.

واتسون درتاریخ خود چنین مینویسد :

« میرزا تقی‌خان امیرنظام که دراینموقع مصدر امور لشکری و کشوری بود، تمام ترقیات او در سایهٔ هوش سرشارخود و خدمات صادقانهٔ او بوده، این شخص ذاتاً غیر از هموطنان خود شناخته شده، اگر **بلیزاریوس** (۱) یگانه مرد توانای دولت **بیزانتین** توانست درمقابل رومیهای فاسد مقاومت کرده بر آنها تفوق پیدا کند، میرزا تقی‌خان امیر نظام نیز توانست درمقابل فساد اخلاق هم وطنان خود موفقیت حاصل نماید.

باظهور میرزاتقی خان امیرنظام درایران معلوم میشود که هنوز ریشهٔ مردان بزرگ بکلی ازایران کنده نشده است و نژاد ایرانی هنوز هم میتواند مردان لایق و توانائی بوجود آورد در حقیقت میرزاتقی‌خان امیرنظام بهترین نمونه وشاهداین قبیل مردان برجسته میباشد. این افتخار نصیب **فراهان** از محال **سلطان آباد عراق**

---

(۱) Belisarius: ازسال ۵۰۰ تا ۵۶۵ میلادی حیات داشته ویگانه سردارنامی دولت بیزانتین بوده، معاصر **انوشیروان** است و با قشون ایرانهم جنگها نموده است، همان معامله راکه ایرانیها با امیرنظام نمودند، رومیهای بیزانتین هم با بلیزاریوس همان معامله راکردندکه شرح آن بسیارطولانی است.

شده که در پرورش و بعرصه رساندن این یگانه سیاستمدار و حکمران لایق شرق واسطه بوده ، اسم این مرد بزرگ که در تاریخ جدیـد ایران ثبت شده در ردیف اسم‌یکی ازآن مردان نادری است که مدام **دیوجانس** در روزهای روشن با چراغ دنبال آنها میگشت و میخواست شریفترین و نجیب ترین مرد خدا را پیدا کند .

پدرمیرزاتقی خان‌مردمعروفی‌نبوده‌بلکه یك شغل بسیارنازلی داشته یعنی در خانهٔ مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام سمت آشپزی داشته ولی بعدها بواسطه‌امانت و صداقت ترقی نموده و همه‌کارهٔ آن خاندان شده است .

میرزاتقی‌خان دراول شباب‌داخل خدمت **وزیر نظام** ، فـرمانده کل قشون آذربایجان شد و با آقای خود در سفر روسیه که باتفاق **خسرو میرزا** در قضیهٔ **گریبایدوف** به **پطرزبورغ** میرفت او نیزهمراه بود . درمراجعت از این سفر که یگانه سفرفرنگ میرزا تقی‌خان‌بود‌بمروراین جوان ترقی نموده بسمت منشیگری نایل شد، بعد لقب خانی گرفت و پس‌ازمرگ وزیر نظام فوق‌الذکرمیرزاتقی‌خان، وزیر نظام لشکرآذربایجان **شد** .

هنگامیکه‌میبایست برای حل قضایای سرحدی بین ایران وعثمانی‌نماینده‌ای از طرف ایران‌فرستاده‌شود،اول میرزا جعفرخان‌مشیرالدوله معین شده بود ولـی مشیرالدوله درتبریز مریض شد واین فال بنام میرزاتقی‌خان امیرنظام افتاد وایشان نمایندهٔ دولت ایران‌معین گردید ، بطوریکه ما ازمأموریت او مطلع‌میباشیم‌امیرنظام درمیان نمایندگان انگلیس ، روس و عثمانی ، برجسته ترین مرد ایـن هیئت اعزامی بوده (دراینجا واتسون بکتاب موسوم به **ارمنستان‌وارزروم** تألیف **رابرت کرزن** اشاره میکند) ، در مدت توقف در این شهرمیرزا تقی‌خـان فرصت داشت تنظیمات و اصلاحات مملکت عثمانی را بدقت مطالعه کند .

درمراجعت میرزاتقی‌خان بایران و تهران ، در موقعی که ناصرالدین میرزا ولیعهد و حاکم آذربایجان شد ؛ میرزاتقی‌خان نیز همراه او به تبریز آمـد ، در اینموقع تمام امورمهم آن ایالت بدست او اداره میشد ، زمانیکه محمد شاه مرحوم شدباتفاق شاه جوان‌عازم طهران گردید ودربین راه شاه منصب صدارت را باوتفویض

نمود . معروف است که میرزا تقی‌خان ازوقت جوانی این استعداد را درخودمیدید که روزی بمقام صدارت برسد ولی وقتیکه بخاطرمیآورد که چگونه سلاطین‌قاجار باوزراء اول خودشان رفتارمینمودنداین سابقه‌ها افکاروخیالات اورا پریشان مینمود دراینموقع که شاه جوان شغل صدارت را باوداد میرزا تقی خان اول از قبول آن خودداری نمود و راضی شد فقط با مقام ولقب امیرنظامی باقی باشد .

بعدازورود بطهران وقتیکه میرزا تقی‌خان‌زمام اموررا بدست گرفت مشاهده نمود که رشتهٔ تمام اموردولتی ازهم گسیخته است و دریك حال هرج و مرج بسیار بدی است که اصلاح آن فوق‌العاده مشکل مینماید ولی‌این مرد توانا از آن‌اشخاصی نبود که ازمشکلات ترسان و گریزان باشد، باشجاعت قابل تمجیدی خودرا حاضر نمود که تمام رشته‌های گسیختهٔ دولتی‌را اصلاح نماید و عادات و رسوم بدرامنسوخ سازد و بحراج حکومتها خاتمه دهد .

اولین قدم میرزا تقی‌خان اصلاح امورنظام بود و گرفتن سیورسات راازرعیت بکلی قدغن نمودورعایای ایران را ازیك بلای غارتگری نجات داد , اقدام‌سریع و جدی دیگر او اصلاح مالیهٔ دولت ایران بود که تمام زیاد روی های جـاریه را منسوخ و عوض‌آن ترتیبات جدید و صحیحی قرارداد .

درابتدای امر که میرزاتقی خان شروع‌باصلاحات نمود ، معروف بود که‌نباید امیدواری زیادی باقدامات و اصلاحات او داشت ، چونکه میگفتند او هم بیش از یکنفر ایرانی نیست ، لیکن امیرنظام بهرقسمتی از اصلاحات که دست زد ، بایك عزم و نیت پاك درآن امراقدام نمود و اگرنتوانست کاملا موفق شود تقصیر از او نیست بلکه تقصیر متوجه آنکسانی است که دراین اصلاحات با اوموافقت نکردند و برای پیشرفت کارها کمتربا او معاضدت نمودند ، وگرنه از طرف میرزاتقی‌خان نه در هوش و ذکاوت او در فهم قضایا و نه درجدیت و پشتکار او ، بهیچوجه نقصی وجود نداشت . این شخص بآسانی بکسی قول نمیداد ولی همینکه بـرای انجام امری وعده‌میداد بدون تردید باید بآن اعتماد نمودو آنرا انجام شده دانست .

اصلاح اموپریشان ایران در آن تاریخ چندان عمل سهلی نبوده ، ایـالت

خراسان برضد شاه جوان مسلح شده یاغیگری مینمود و اقدامیکه برای رفع آن شده بودکافی بنظر نمیرسید ، هرج ومرج واغتشاش ممکن بود زیاده ازاین شیوع پیدا کند ، مردم علناً اظهارمینمودند که دورهٔ سلطنت قاجار روبزوال است وعنقریب عمراین سلسله بآخرخواهد رسید وایران بچندین حکومت کوچك تقسیم خواهد شد ، خوشبختانه هیچیك از این پیش بینی‌ها رخ نداد و مردم کم کم آرام و ساکت شدند و فکرشان آسوده شد . حاجی میرزا آقاسی که یك حکومت اقوام پرستی ایجاد نموده بود و بهمین واسطه هم حکومت ایران مغشوش شده وبی‌نظمی عمومی را فراهم کرده بود دراین موقع بکربلا تبعید گردید .

اغتشاش خراسان باین سهولت‌رفع نگردید ، **حمزه میرزا** فقط سه هزار نفر قوای نظامی در ارك دور خود داشت و در مقابل او سالار قریب پانزده هزار نفر قشون جنگی حاضر کرده بودکه بدوراوجمع بودند و هرروزهم بقوای اوازاطراف خراسان علاوه میگردید ، تمام امراء خراسان باستثناء یکی دونفر ، طرفدار سالار یاغی بودند و خود اهالی خراسان نیز مفتون رشادت و شجاعت سالارشده و او را دوست‌میداشتند‌دراینموقع‌یارمحمدخان وزیرهرات‌بادوهزارنفرسوارافغانی‌ومقداری آذوقه بکمك‌شاهزاده حمزه میرزا حکمران مشهد وارد شد ، بعد ازجنگهای‌مختصر بین قوای یارمحمدخان و سالاربالاخره قرار بمصالحه گذاشته شد ، **جعفرقلی‌خان بجنوردی** که تا این زمان درحبس حاکم هرات بود برای مصالحه ازطرف حمزه میرزا و یارمحمدخان پیش سالار فرستاده شد ولی این مصلح یك نمایندهٔ خوبی از کاربیرون نیامد ، بلکه اوهم رفت و بسالارملحق شد .

چون یکعده‌سوارمأمورشده بودندکه اطراف و نواحی هرات را غارت کنند ، یارمحمدخان ناچار بود برای دفع آنها بهرات برود و حمزه میرزا نیز ناچار ارك را خالی نموده همراه اوعازم هرات شد .

میرزا تقی‌خان در اینموقع شش هزارقشون تحت فرماندهی **سلطان مراد میرزا** بکمك حکمران مشهد روانه نمود ، درقوچان نیز عده‌ای از امراء خراسان باوملحق شدند و قوای سالار روبضعف گذاشت .

در این بین امراء مازندران نیز در نتیجهٔ عملیات سوء حاجی میرزا آقاسی نزدیك بود بطرف دشمن متمایل بشوند و علم یاغیگری بلند کنند ولی بضمانت نمایندهٔ دولت انگلیس مقیم دربارشاه بآنها امنیت داده شد و برحسب خواهش خود آنها و اجازهٔ شاه بطهران آمدند و ازایشان دلجوئی شد .

شورش خراسان هنوز دوام داشت و لزوم اصلاحات در هرقدم ، نشان میداد که چقدراشکالات درجلو دارند ، بطوریکه بنظرمیآمد این مشکلات غیرقابل غلبه میباشدامیر نظام‌خوب میدانست که درمیان درباریان ایران اشخاص قابل و بی‌آلایش پیدانمیشود که بتواندآنها را دراصلاح امور ورفع خرابیهای گذشته با خودهمدست کند ، یا اینکه بتواند بکمك‌آنها ترتیب صحیحی دراساس حکومت ایران بدهد ، امیر همانطور که فکور ومآل‌اندیش بود همانطور هم جدی و ساعی بود ، روزها ، هفته‌ها دائماً ازاوایل صبح تا اواخرشب درامور دولت که‌آنرا برای خود یکنوع وظیفهٔ مقدسی میدانست که مکلف بانجام‌آن باشد مشغول کاربود و هیچوقت ازاین همه اشکالات و مشکلات خسته و فرسوده یا پریشان و دلسرد نمیشد ، با تمام این مشکلات درهمین‌حین ناچاربودیك مدت‌ازاوقات ذی قیمت‌خود را صرف‌جلو گیری از دسایس درباریان فاسد بکند . (۱)

شاه جوان‌اعتمادکامل بمیرزا تقی‌خان داشت وهر گاه جزاین بودکاری‌ازپیش نمیرفت ، اما متأسفانه امیرنظام نتوانست‌آن شخص متنفذ دیگر را که در دربارشاه مثل خودش نفوذ داشت همراه کند .

درمملکتی که تمام مردم ازشاه تا بپائین بانظرسوءظن نسبت بیکدیگر نگاه میکنند ، درچنین مملکتی فقط یکنفر است که شاه میتواند با کمال اطمینان باو اعتماد داشته باشد و اورا یك مشاورصدیق وبا وفای خود بداند .

چون مقام ونفوذ مادر شاه کاملا بسته بسعادت و حیات شخص پادشاه است ، بنابراین پند و اندرزهائی که مادر شاه میدهد بدون تردید از روی کمال دلسوزی است ، فقط چیزی که در اینمورد قابل ملاحظه میباشد این است که انسان بداند

---

(۱) تاریخ قاجاریه تالیف واتسون ، صفحه ۳۶۹

علت مخالفت مادر شاه با امیر نظام چه‌بوده؟ شایداین‌ملکه تصور مینموداصلاحات شخص امیرنظام در ایران اسباب ترس و وحشت امراء واعیان خودخواه را فراهم آورد، یااینکه این خانم تصور میکرداعیان واشراف مملکت ایران راضی‌نخواهند بود مثل میرزا تقی خان آدمی که پدر عالی مقام‌نداشته برآنها قوانین وضع کرده و بسر آنها مسلط باشد و در نتیجهٔ این عمل تاج و تخت پسرش از دستش خارج شده یا بخطر افتد و یــا اینکه تفوق و نزدیکی امیر نظام بشاه ممکن است اسباب حسد مادرشاه باشد ،درهر حال بهردلیلی که بود مادر شاه‌قوای مادی ومعنوی‌خود را در کفهٔ ترازوی مخالفین‌انداخت وبادشمنان ومخالفین امیر نظام که‌منافع‌شخصی آنها در اقدامات و اصلاحات این مرد نیك فطرت بخطر افتاده بود همراه شد . در وهلهٔ اول ،این دسایس ومخالفت‌ها در شخص شاه بواسطهٔ اعتماد فوق العاده‌ای که نسبت‌بامیرنظام داشت مؤثر نمی‌شد ، هر گاه پادشاه درهمین اعتماد خود باقی‌میماند میرزا تقی‌خان امیرنظام ایرانرا از بدبختی و فلاکت نجات داده و اوضاع پریشان آنرا اصلاح نموده بود .

اما اینرا هم باید در نظر گرفت که شخص امیرنظام بتنهائی برای همیشه نمیتوانست صفات و خصال یك ملتی را تغییردهد ویا اینکه قادرباشد بقوای متحدهٔ اقلیم ، عادات و مذهب فائق‌آید ، این شخص ممکن بود درمدت حیات خود بخیلی ازاصلاحات موفق شودامافوق‌العاده مشکل مینمود که شخص دیگری مثل امیرنظام بعد ازاوپیدا شده مهام امورمملکت پادشاه ایرانرا صمیمانه مانند او بدست گیرد و اصلاحات اساسی او را تعقیب نموده بجای صحیحی برساند ، بنابراین‌درهرصورت، ایران بعد ازاوبازبآن حال فلاکت وذلت سابق خود مانند سایر ممالك اسلامی که درداخلهٔ‌آنها محرك ومشوق واقعی وجودندارد عودت مینمود .

تنظیمات و اصلاحات و روش حکومت امیرنظام بنا بتجربیاتی که حاصل‌شده است بهترین اصول مفید حکمرانی بود که برای یك مملکت شرقی لازم میباشد ، یعنی استبداد عادلانهٔ مترقی .

امیرنظام هیچوقت ادعانمی‌نمود که او میخواهد ملت ایرانرا تربیت کند و

یا اینکه میخواهد نیات وامیال آنها را بداند ، اما مدعی بود ومیکوشید که ترقیات مادی آنها را تأمین کند و ازصفات پست و مذموم آنها جلوگیری نماید .

نظریات بلند این مرد ازجان گذشته خیلی بیش ازاینها بوده وهر گاه تنظیمات واصلاحات اوریشه میدوانید ومردم بدانها عادت میکردند بدون تردید یك تغییرات کلی واساسی سودمند در اخلاق و رفتار ایرانیها پیدا میشد .

با شنیدن کلمهٔ ایران ، فکری که درذهن یك تحصیلکردهٔ مطلع پیدامیشود، طرزانشاء وترکیبات پرازالفاظ و عبارات شعرا و مورخین آن مملکت باستانی است که مدت دوهزار سال است با یك سبك مخصوص پیش رفته است ، امیرنظام تصمیم گرفته بوداین الفاظ و عبارات بی‌معنی و خسته کننده راکه مخصوص مردمان پست و فرومایه است ازمیان بردارد وبموجب یك حکم مخصوص سخت غدغن نموده بود که مردم عموماً درمکاتبات خود جزلقب جناب ، چیزدیگر باوخطاب نکنند واگر کسی دارای مقام پائین‌تر ازاواست جناب هم لازم نمیباشد که برای آنشخص نوشته شود . مردم‌همه درتعجب بودند که چگونه صدراعظم ایران القابی را که علائم تملق و فروتنی و چاپلوسی میباشد ازخود دورمیکند ، اما مردم ناچاربودند احکام اورا اطاعت کنند .

امیرنظام دشمن فساد اخلاق بود و برضد این دشمن عمومـی جداً مبارزه مینمود و تصمیم داشت اخلاق ناپسندیده را بکلی ازمیان ایرانیها براندازدودرزمان خود ازفساد اخلاق جداً جلوگیری کرد .

یکی‌ازعادات مذموم ایرانیها موضوع مداخل است، این کلمه بمسامع‌ایرانی بسیارخوش آیند میباشد، مستخدمین دولت‌فقط بامداخل خوشحال میباشند،مواجب و مقرری آنها چندان مورد توجه نیست و فقط مداخل یك شغل است که تمام‌حواس آنها را بطرف آن شغل جلب میکند .

میرزا تقی‌خان امیرنظام خود کسی نبود که اسم مداخل یا رشوه پیش‌اوبرده شود ، این‌مرد بی‌طمع تمام اصول ورشته‌های این عادت مذموم یعنی مداخل ورشوه را برهم زد و ازبین برد و ارتکاب آنرا بکلی موقوف نمود .

امیرنظام پیوسته و بآرامی داشت فساد اخلاق عمومی را اصلاح مینمود ، یکی از آن عادات ورسوم ، موضوع تعزیه داری بود که دردوماه محرم و صفراهالی وسکنهٔ ایالات شمالی یك حالتی‌تقریباً شبیه بجنون پیدامیکردند ، امیرنظام خیلی کوشید ازاینحرکات مخالف عقل و حفظ‌الصحه جلوگیری کند ، متأسفانه نه سعی و نه قدرت او برای جلوگیری ازاین قسمت‌کافی بود .

با اینکه علماء نیزفتوی داده بودند که اینعمل مخالف با شریعت اسلام است و امیرنظام هم با کمك علماء خیلی سعی کرد این تعصب جنون مانند را تااندازه‌ای موقوف کند ولی شیعه‌های عراق و آذربایجان بقدری دراین تعزیه داری پیش‌رفته و عادت نموده بودند که امیرنظام مجبوربود بمداومت آن تا حدی اجازه دهد . (۱)

همینکه شاه بطهران رسید و درآنجا مستقرشد ، کمیسیونی تعیین گردید که در مسائل مالی مملکت رسیدگی نموده آنـرا اصلاح نمایند و صورت جامعی از عایدات ومخارج مملکتی‌حاضر گردید . درآنصورت معلوم شد که مخارج برعایدات فزونی دارد و اینهم درنتیجهٔ بخشش‌های بی‌حد وحساب حاجی میرزاآقاسی بود که برای حفظ مقام خود تمنای هیچکس را برای دادن مستمری رد نمینمود ، وجوه نقدی که عاید میشد بمصرف حقوق ومقرری بستگان و منسوبان اومیرسید وبرای سایرین هم ، سرحکام ولایات و ایالات حواله میداد . معروف است حـاجی‌میرزا آقاسی‌باین نظرمقرری‌ها را بایالات دوردست حواله میداد که حکام‌آنها را ندهند ، غالباً همچنین میشد و حکام‌آنها را نمیپرداختند و این حواله‌ها برمیگشت و جزء قروض دولتی محسوب میشد و ازآنطرف حاجی میرزا آقاسی بداشتن جود و سخا معروف میگردید .

اما دراینموقع‌امیرنظام‌مشاهده نمود که دولت مقدار زیادی‌مقروض‌میباشد و فقط دو راه درجلوی پای امیرنظام موجود بود ، یکی آنکه این قروض را قبول کند ، دیگرآنکه آنها را بکلی نکول نماید و دولت را بی‌اعتبار کند . در اینجا باید امیرنظام را تحسین نمود که با رشادت فوق‌العاده‌ای در مقابل اینهمه اشکالات

---

(۱) تاریخ قاجـاریه ، تالیف واتسون ، صفحه ۳۷۳

مقاومت‌نمود ، زیرا از زمانیکه شاه بتخت سلطنت جلوس کرده بودپول از ولایات نرسیده بود ، از آنطرف هم لشکر کشی خراسان پول لازم داشت و انتظار داشتند ازمرکز مخارج آنها ارسال شود ، البته دولتی که هنوز استحکام پیدا نکرده بود داشتن اعتبارهم برای آن دولت اشکال زیاد داشت .

علاوه بر این مشکلات‌مالی ، مخالفت و ضدیت یکعده‌اشخاص با نفوذمملکت هم بر آنهمه مشکلات مزید میشد، درصورت مواجبهای قشونی یکعده‌ازصاحب‌منصبان نظامی بودند که هیچ ابواب جمعی قشونی نداشته ولی مواجب و مقرری شانـرا دریافت مینمودند ، فوج مستحفظشاه درزمان فتحعلی‌شاه ششصد نفر بودند ، درزمان محمدشاه روی‌کاغذ چهارهزار نفر آمده بود اما عدهٔ حقیقی آنها ازسیصدنفر تجاوز نمیکرد . درصورتیکه مواجب چهارهزار نفرپرداخت میشد .

اوضاع مستخدمین کشوری ازحیث خـرابی کمتر از اوضاع لشکری نبود ، عدهٔ زیادی مقرری‌های گزاف دریافت میداشتند که حاجی میرزا آقاسی درحق‌آنها برقرارنموده بود ، درصورتیکه هیچ خدمتی انجام نداده بودند و غالب‌این‌اشخاص وظیفه خوار ازسلك علماء و مردمان صاحب نفوذ بودند ، بنابـراین مجبور نمودن این قبیل اشخاص که دست ازاین طعمه‌ها بردارند فوق‌العاده مشکل بنظر میرسید ، ولی عزم و ارادهٔ میرزاتقی‌خان خیلی بیش از اینها بود. و با کمال رشادت تصمیم گرفت ازمخارج دولت بکاهد و مستمری‌ها را یا کم کند ویا اصلا ندهد ، چونکه اغلب آنها ازعلما و شاهزادگان بودند .

چیزی که بیش ازهمه اسباب تعجب خود ایرانیها بود ، آن بی طمعی شخص میرزاتقی‌خان‌امیرنظام بود که نه تعارف قبول مینمود ، نه رشوه میگرفت‌ونه‌اعتنائی به تجملات داشت و همین یك‌مسئله باعث زوال و خرابی او شد ، باین ترتیب که آن تعارفات و پولهائی را که بعنوان رشوه و تعارف باو میدادند و او قبول‌نمیکرد این پولها صرف خرابی و شکست اوشد و برای برانداختن اوبکار بردند .

پادشاه‌ایران بکرات ثبات عزم‌نشان داده بود که حاضر بعزل امیرنظام نیست و برخلاف میل مادرش و تمام بستگان سلطنتی ، یگانه خواهر خود را هـم برای

بروز محبت خود نسبت بامیرنظام بازدواج او درآورد و درباریان شاه پس از این وصلت دیگراز همراه نمودن شاه با خیالات خودشان برای عزل میرزاتقی خان امیرنظام مأیوس شدند و شروع نمودند دنبال وسائل مختلف دیگر باشند که شاید بتوانند ازآن راهها موفق بعزل او بشوند .

دراینهنگام در ارك دولتی دوهزاروپانصد نفراز قشونهای آذربایجان ساخلوی بودند ، دشمنان امیراین عده را بوسیلهٔ رشوه محرك شدند که یاغی شده جداً عزل و اعدام امیررا بخواهند . دراول بهار سال ۱۲۶۵ هجری (مطابق ۱۱ مارچ ۱۸۴۹ میلادی) این عده قشون علم یاغیگری را بلند نموده بطرف منزل امیررفتند و در جلوی منزل او ازدحام نموده بنای داد و فریاد را گذاردند و ازاطاعت فرماندهان خود خارج‌شدند. جمعی‌ازدرباریان بآنها حالی نمودندکه بهتراست بمحل‌خودشان عودت کنند تا بشکایت‌آنها رسیدگی بشود و در صورتیکه صحیح باشد احقاق حق خواهد شد . روزدیگر بازاین سربازان درجلوی منزل امیر جمع شدند ، این دفعه کسان امیر بآنها شلیك نمودند ، آنها هم مراجعت نموده اسلحه‌های خودشانرا برداشته بخانهٔ امیرحمله نمودند .

دراینموقع وزیرایران بمداخلهٔ دوستانهٔ شارژ دافردولت انگلیس راضی‌شد ، چون‌شارژدافر چندی پیش درخدمت‌دولت ایران بوده و فرمانده قشون ایران‌بود، بااینحال‌دخالت اوهم مفیدنیفتاد، میرزاتقی‌خان مجبورشد ازشغل خود کناره گیری کند ، چونکه یکعده قشون‌مسلح بایك جاروجنجالی عزل واعدام امیررا خواستار بودند . امیرنظام از ارك خارج شده بمنزل میرزاآقاخان نوری رفت ، در اینموقع میرزا آقاخان نوری خدماتی ازخود نشانداد که کاملا اعتماد شاه و امیررا بطرف خود جلب نمود و خود اوهم دارای اهمیتی شد ، اما غائله هنوز برطرف نشده بود تا اینکه یکی ازاعیان قدیمی مملکت باتفاق امام جمعهٔ طهران اسباب آسودگی امیررافراهم نمود ، باین ترتیب که دستورداد بازارشهررا بسته واهالی طهران‌مسلح شدندکه ازامیرنظام حمایت کنند ، شاه هم عزم‌آنها را تأیید نمود و ازدحام غریبی شد ، تااینکه در اثر نصایح امام جمعه و دعای او سربازهای یاغی تمکین نمودند

البته سفارتخانه‌های خارجی هم کمك نمودند و خطر رفع گردیده امیر نظام شروع بکار کرد .

در اینهنگام جعفرقلی‌خان بجنوردی بواسطهٔ اقدامات امیرنظام از سالارجدا شد و عفو گردید و این جدائی باعث ضعف بزرگ قوای سالار شد ، **قلعهٔ سبزوار** دراین موقع بدست قشون دولت افتاد و انتظارمیرفت مشهد هم تسلیم شود .

دراینموقع برخلاف‌انتظار و برخلاف نص صریح قرارداد ، دولت عثمانی از اغتشاش ایران استفاده نموده بسرحد ایران حمله نمود و **قطور** را متصرف شد .

بلوای اصفهان مدتها طول کشید تا اینکه حکمران آن توانست آنجا را امن کند وبلوا را بخواباند . حاکم بلوچستان فرصتی بدست آورده در **بمپور** اظهار یاغیگری نمود ، عده‌ای نظامی در **رودبار** آماده شدند که برای جلوگیری ازآنها به بمپوراعزام شوند ولی صلاح دیده شد که قبل ازاعزام قشون سعی شود شاید کار بصلح انجامد ، فاصله بین بمپور ورودبار قریب دویست و چهل میل راه است ، کار با مصالحه نگذشت و قشون حرکت نموده بمپور را فتح نمود و حاکم کرمان پیشنهاد کرد که خوب است این قشون تا سیستان هم برود و از دزدهای بلوچی که به یزد و کرمان‌آمده دزدی میکنند جلوگیری نماید ، این پیشنهاددر طهران‌مورد قبول واقع نگردید .

اینك محاصرهٔ مشهد بطول انجامید و قریب هجده ماه طول کشید و این باعث میشد که افکار مردم ناراحت باشد و عقیدهٔ آنها نسبت بحکومت طهران متزلزل شود .

در اینموقع دو نفر ازبزرگان مملکت در خارج از ایران زندگی میکردند چونکه قبلا تبعید شده بودند . این دو نفر ، هردوهم از مردان متنفذ بودند و هم سیاستمدار ، یکی‌ازاینها **بهمن میرزا** عموی شاه بود که درقضیهٔ خراسان متهم بود باینکه آصف‌الدوله سلطنت ایرانرا باو پیشنهاد کرده است ، کشف این مسئله سبب شد که بهمن میرزا ازحکومت آذربایجان معزول شده بگرجستان برود ، اینك در آنجا تحت حمایت دولت روس امرار حیات مینمود ، دیگری خود **آصف‌الدوله**

حالوی محمد شاه بود . دراین باب بامیرنظام خیلی اصرار میشد کـه اجازه دهد هردوی اینها بایران مراجعت نمایند ، ولی این فکر برای او پیش آمد که ممکن است بعد ازمراجعت ، بهمن‌میرزا با آن ثروت و نفوذی که داراست حکومت‌ایالت آذربایجان را بخواهد و هیچ بعید نیست که بکوشد و اسباب استقلال آن ایالت را فراهم‌آورد . راجع بآصف‌الدوله ، میگفت دراین موقع که پسرش دم ازاستقلال و یاغیگری میزند هرگاه اجازهٔ مراجعت باو داده شود دال برضعف دولت ایـران خواهد شد و خواهند گفت که شاه نتوانست اغتشاش خراسانرا برطرف کند ، اینك بپدریاغی متوسل میشود .

به شاهزاده سلطانمراد میرزا دستورداده و تأکید شد که هرچه زودتر مشهد را متصرف شود و خود امیرنیز مأمورمخصوص با نوشتجاتی برای اشخاص معروف مشهد فرستاد شاید آنها را همراه کند ، اما بمقصودی کـه داشت نایل نگردید ، پیشنهادهای اورا قبول نکردند و حتی علماء مشهد اصرارداشتند این مأمور را بقتل برسانند ولی سالارخود مانع شد و اورا حفظ کرد و نسبت باومهربانی بسیار نمود و مجدداً با یك پیشنهاد اورا بطهران فرستاد ، پیشنهاد این بود که دربارپادشاه‌یکی ازپسرهای فتحعلی شاه را والی خراسان کند و سالار را هم وزیر او معین کنند تـا اینکه این غائله تمام شود ولی امیرنظام این پیشنهاد را قبول نکرد .

اینك چند کلمه راجع به نفوذ خارجی دردورهٔ امیرنظام :

قبل ازاین تاریخ درایران رسم بود که غالباً بعقائد و پیشنهادهای نمایندگان دول خارجی که در دربارشاهنشاه ایران مقیم‌بودند توجه میشد و حدود نفوذنمایندهٔ انگلیس یانمایندهٔ روس بسته بلطف مخصوص پادشاه بود که بکدامیك زیادترمتمایل باشد و بهمان نسبت مجازبودند که درامورداخلی ایران دخالت کنند و حتی بعضی اوقات‌ازنمایندگان خارجی خواهش‌میشد که ازاتباع شاهنشاه ایران حمایت کنند، بنابراین عادت معموله ، درهنگام عزیمت شاه جوان از تبریز بطهران ، از قنسول انگلیس مقیم تبریزخواهش شد که سکنهٔ ارمنی‌آنشهررا حفظ کند ، امیرنظام فوراً اظهارنمود این برای یك دولت زیبنده نیست که نتواند امور رعایای خودش راخود

اداره نماید وازهمینجااوتصمیم گرفت درآتیه درهیچ کاری راجع بایران بنمایندگان خارجی اجازهٔ دخالت ندهد . هرشخص بیطرفی باید تصدیق کند که دادن تأمین باتباع پادشاه ایران از طرف نمایندگان خارجی ولو این اجازه تا حد معینی هم برضایت دولت ایران داده شده باشد ، مخالف قوانین بین‌المللی است ، اماوقتیکه امیرنظام علائم این نیت خود را ظاهرنموده و مصمم شدکه باین بی‌ترتیبی‌ها که از این نوع قضایا ناشی شده خاتمه دهد ، نمایندگان و وزراء مختار خارجی مقیم در دربارشاه بهیچ طریقی حاضر نمیشدند این رسم را ازدست بدهند زیرا که این رسم آنها را درمقابل وزراءِ واتباع شاهنشاه ایران صاحب قدرت و نفوذ نشان داده بود، و ترك آن برای نمایندگان مختار خارجی که در دربار شاهنشاه ایران مقیم بودند خیلی گران می‌آمد .

دراین تاریخ وزراء مختار دول خارجی که مقیم دربار ایران بودند محض استقرارنفوذ سیاسی دول متبوع خودشان ، بیش ازحد سعی میکردند که بتوانند با مجاهدت‌های میرزا تقی‌خان امیرنظام که برای ایجاد یك سلطنت مقتدر و باثباتی در وطن خود بکار میبرد موافقت کنند ؛ نمایندگان دولتین روس و انگلیس حاضر شدند نفوذ خودشانرا بکارببرند تااینکه یك موافقت رضایتبخشی بین دولت ایران ویاغیان خراسان فراهم گردد ، ولی امیرنظام درحالیکه از مساعدت‌های سابق آنها که دربارهٔ شاه بعمل‌آورده بودند اظهارامتنان می‌نمود، این‌عقیده راهم اظهارمیکرد که دخالت دول‌خارجی درامورایران بمنتهای حدخود رسیده‌است ، فعلا این اقدام آنها منافی با مقام و حیثیت دولت ایران است ، بنابراین حاضر نیست ازاین طریق باغتشاش‌آنها خاتمه دهد وبرای دولت ایران بهترمیباشدکه اهالی مشهد راباوسائل موجودهٔ خودکه دراختیاردارد آرام گرداند و هرگاه دراین اقدام بیست هزار نفر قشون ایرانهم تلف بشود بمراتب بهتر خواهد بود ازینکه این شهر بوسیله دستهای اجانب جزء قلمروپادشاه ایران درآید . (۱)

قشون دولتی درمدت ۱۸ ماه با یاغیان مشهد درجنگ بود تااینکه دربهارسال

---

(۱) تاریخ قاجاریه تألیف واتسون ، صفحهٔ ۳۸۱ تا ۳۸۳

۱۸۴۹ میلادی یکعده قشون دیگر بخراسان اعزام گردید وشهر مشهد کاملامحاصره شد وسنگرهای اطراف بدست قشون ایران‌افتاد واهالی مشهد ازترس اینکه مبادا شهر سقوط کند و دارائی سکنه بدست قشون دولتی بغارت رودحاضر شدند شهر را تسلیم کنند بنابراین شهرتسلیم شد وخود سالارهم درحرم حضرت رضا پناهنده گشت ولی اورا ازحرم بیرون آورده بقتل رسانیدند.»

واتسون گوید:

« بعد از سقوط شهر مشهد وایجاد امنیت در آن حدود انتظار میرفت دیگر دورهٔ امنیت وآسایش شروع شود و امیر نظام بتواند تمام هم خودرا برای پیشرفت اصلاحات عمومی که شروع نموده‌بود مصروف نماید ولی‌پیش آمدها طوری بود که اگردر یکطرف مملکت امنیت پیدا میشد درطرف دیگر اغتشاش شروع میگردید بعدازرفع غائله خراسان موضوع اغتشاش‌یزد پیش‌آمد ودربهار سال ۱۸۵۰ میلادی بابی های‌یزد علم مخالفت را برافراشته وشهر یزد را محاصره نمودند،علمای شهر باحاکم متحد شده باکمك سکنهٔ شهر بابی‌ها رامتفرق نمودند.

بابی ها بعلت اینکه رئیس آنهارا امیرنظام درحبس داشت با او دشمن بودند وحتی برای‌قتل اوهم توطئه کردند که اورابکشند ولی قبل‌از اینکه این‌دسته داخل عمل شوندتوطئه آنها کشف شد،آنهارا متفرق نمودند وعده‌ای رانیز بمجازات‌های سخت رسانیدند.(۱)

بعد غائله زنجان پیش آمد، مجتهد این‌شهر بباب ایمان آورده جمعی‌را دور خود گرد آورد وبیك قسمتی ازشهر تسلط پیدا نمودند واغتشاش آنجا بالا گرفت این‌خبر بطهران‌رسید وفوری برای جلوگیری ازآن‌اقدام شد، دراینموقع تنظیمات امیر سرو صورتی گرفته بود . در مدت پنج ساعت که از رسیدن خبر غائله زنجان گذشت قشونی مسلح ومنظم ، باصاحبمنصبان لایق آزموده ومواجب گرفته روانهٔ زنجان شده بودند.

قشون ایران پرطاقت ترین و صبورترین قشونها میباشد و هر گاه روزگار

---

(۱) تاریخ قاجاریه تألیف واتسون، صفحه ۳۸۶

حکمرانی میرزا تقی خان امیرنظام بطول میانجامید ، شاهنشاه ایران دارای یك قشون منظم و مرتب صدهزار نفری میشد که‌هم خوب به فن نظام آشنا وهم خوب مسلح باشند . امیر نظام این تصمیم خودرا بموقع اجرا میگذاشت و هرگز تغییر عقیده نمیداد چونکه خوب‌تمیزداده بود که رکن‌اعظم واساس بقای سلطنت قاجاریه همان قشون میباشد »

واتسون بعداز شرح قضیهٔ باب درتبریز وخاتمه دادن به‌بلوای زنجان گوید:

«امیر نظام جداً مخالف نفوذ علماء بوده ومیکوشید که ازقدرت ونفوذ آنها بکاهد چونکه فهمیده بود باوجود قدرت ونفوذ علماء هیچ اصلاحی درایران ممکن نیست برقرارشود، زیرا عوام راکاملا درتحت نفوذملاهای عالم‌نما مشاهده میکرد. این قبیل علما را مخالف خویش میدید ولی با این حال هیچوقت از جلوگیری و مغلوب نمودن آنها اظهار عجز نمینمود.

سیاست مخصوص امیرنظام این بود که قدرت کامل فقط دردست شاه مملکت باید باشد وهرحکمی که صادر میشود فقط از ناحیهٔ شاه صادر شود و اجازه نمیداد غیراز نفوذ وقدرت شاه نفوذ وقدرت دیگری درایران وجود داشته‌باشد و دراجرای این سیاست و عملی نمودن آن غفلت نمینمود ، در صورتیکه تعقیب این سیاست ، مخالفین ودشمنان زیادی برای اوتولیدنموده بود.

از این قبیل اتفاقات وقضایا از بدو صدارت میرزا تقی خان متوالیاً روی نموده بود وجداً ازآنها جلوگیری میشد. حال که داشت زحمات این وزیر صاحب اراده به‌نتیجه میرسید ، روش واصول مالیات را تغییر داده بود، اینك اوضاع مالی مرتب شده بود داشت از اغلب ایالات اطلاعات صحیح و حساب‌های منظمی بطهران میرسید، تجارت بین‌تمام شهرهای مملکت برقرار شده بود، تجارت ایران باروس، عثمانی، عربستان ، افغانستان ، هندوستان، ازبکستان و ترکستان درتحت حمایت جدی وعادلانهٔ دولت، رونق گرفت و برای محل ومسکن تجاربنای بسیار عالی در طهران بنا نمود و میخواست چندین بازار عالی باشکوه برای تجار بسازد که نام ایران‌را درشرق بلند آوازه کند وقصد داشت که بعضی اقدامات مفید دیگرنیز در

طهران برای خیرعامه شروع نماید.

این مسئله را باید بسیاست عاقلانهٔ امیر نظام نسبت داد اگر چه هیچکس باندازهٔ امیرسعی نداشت که قدرت و نفوذ پادشاه واستقلال کامل مملکت اورا حفظ کند، بااینحال اگر گاهی اختلافی باهمسایهٔ شمالی پیش می آمد، بااینکه میدانست حق با دولت ایران‌است ولی اگر مقاومت میکرد منجر به تیر گی روابط میشد، باین ملاحظه راه موافقت می‌پیمود.

بموجب معاهدهٔ گلستان ، دولت ایران حق داشتن کشتی جنگی را دربحر خزر از خود سلب نموده بود، درسال ۱۸۳۶ میلادی ، دولت ایران از دولت روس خواهش نمود که برای جلوگیری از دزدهای دریائی‌ترا کمه،چند کشتی بسواحل جنوب شرقی بحر خزر اعزام دارد واین کشتی‌ها درتحت فرمان و اطاعت حاکم استرآباد باشند،ولی دولت‌ایران‌بعدها بدون کمك‌این کشتی‌ها جزیرهٔ **چرکین** (۱) را که دردست ترا کمه بود بتصرف درآورد وازروس‌ها تقاضا شد که بوجود کشتی - های آنها احتیاج نیست وآنهارا عودت دهند.

اما روسها نظرهای دیگری داشتند ومیخواستند بعنوان امنیت اطراف‌جنوبی وشرقی دریای خزر، چند کشتی جنگی دراین قسمتها داشته باشند ، این بود که در سال ۱۸۴۲ یکدسته کشتی‌های جنگی‌روس درسواحل استرآباد ظاهر شدند ومشغول جلوگیری ازدزدان دریائی ترا کمه گشتند.

در طرف ساحل شرقی ایران درخلیج استرآباد زبانه‌ای از خشکی بطرف دریا ممتد میشود ، درآنجا جزیرهٔ کوچکی است که بنام جزیرهٔ آشوراده معروف است، روسها این جزیره را اشغال نموده آنجارا بندر و توقفگاه نظامی کشتیهای جنگی خود قرار داده بودند. این مسئله اسباب‌ترس ووحشت دولت ایرانرا فراهم نموده بود ودراین مدت بکرات دولت ایران استرداد این جزیره را مطالبه نموده و اصرار میکرد که این مهمانهای نا خوانده از آن جزیره بروند و روسها اظهار مینمودند ما برحسب دعوت خودپادشاه ایران آمده‌ایم ومقصودی هم که برای آن

---

(1) Cherkeen.

احضار شده‌ایم هنوز انجام نگرفته است و حضور کشتی‌های جنگی دولت روس هم دراین سواحل فقط برای مساعدت به‌عالم بشریت است، چونکه ترکمنها بی‌اندازه اسباب زحمت سکنهٔ این نواحی‌را فراهم آورده‌اند، بنابر این، حضور آنها فوق‌ـ العاده مفید ولازم میباشد. دولت روسیه جزیرهٔ آشوراده رامثل سایر قلمرو خود از قبیل **دربند** و **باکو** میدانست ودرآنجا استحکامات‌لازم را بنا کرده بود.

درسال ۱۸۵۱ میلادی آن واقعهٔ معروف برای روسهای مقیم آشوراده اتفاق افتاد که شرح آن قبلا گذشت، این واقعه برای روسها بهانه‌ای شد که دولت ایران را مسئول شناخته و تقاضا نمودند حاکم مازندران که برادرشاه بود بایستی معزول شود و امیرنظام چندی درمقابل این تقاضای نامشروع مقاومت نمود، ولی بالاخره چون دیداین موضوع سبب تیرگی مناسبات دولتین میگردد. با اینکه حق بجانب دولت ایران‌بود باعزل‌حاکم مازندران موافقت نمود.

در این تاریخ دولتین روس وفرانسه باشارهٔ انگلیس ها برای ایذاء و آزار امیرکبیر همداستان بودند و وجود امیررا مخالف منافع سیاسی خود میدانستند و برای‌عزل اواقدام میکردند. روسها کاملا باسیاست آنروزی دولت انگلیس راجع بایران وعثمانی موافق بودند، چه، نقشهٔ تقسیم ایران وعثمانی بانیکلای اول‌تزار روس کشیده شده بود.

نتیجهٔ این تسلیم در مقابل روسها این شد که انگلیسها نیز در جنوب ایران تقاضای یك مساعدت شبیه بهمین مساعدتی که با روسها شده بود کردند، این بود که آن قرار داد منع برده فروشی در خلیج فارس امضاء شد و شرح آن نیز قبلا گذشت .

واتسون گوید :

«دشمن‌های امیر هیچوقت‌ساکت نبودند ومدام‌درپی‌تخریب امیرمیکوشیدند وگوش شاه‌را برای عزل اوپرمیکردند، درحقیقت این‌اندازه‌ها هم مقاومت ازطرف یك جوان خیلی حیرت آوراست که چگونه توانسته بود درمقابل اینهمه سعایتها که که بیشتر آنها ازطرف مادرشاه میشد ایستادگی کند.

همیشه از امیر پیش شاه سعایت مینمودند وتمام عملیات خیر خواهانهٔ اورا مثل خیانت درنظر شاه جلوه میدادند، بالاخره هم‌تا این اندازه جرأت نموده بشاه حالی کردند که امیر درخیال تاج وتخت میباشد.(۱)

دراین زمان امیرنظام اوضاع قشونی را خوب منظم کرده بود، بطوریکه آن نظم وترتیب در ایران سابقه نداشت. مفسدین این اصلاحات نظامی اورا پیش شاه چنین جلوه میدادند که قشون جز امیر نظام مطیع دیگری نیست و قشون ایران بقدری باو علاقه پیدا نموده اند که هرامری امیر نظام بآنها بدهد فوری اطاعت خواهند نمود ونیات‌او رااجرا خواهند کرد.

خلاصه‌ازاین صحبتها بقدری در گوش شاه خواندند تااینکه برای‌شاه سوء ـ ظن تولید گردید و کم کم‌این سوء ظن قوت گرفت ومصمم شد امیر نظام را معزول کند ولی جرأت اظهار کردن نداشت و میبایست قبلا تهیهٔ دفاع خودرا ببیند و بعد باینکار اقدام کند، پس درشب ۱۳ نوامبر ۱۸۵۱ چهارصد نفراز مستحفظین رکاب را به‌ارك دولتی‌برد ودر آنجا جای داد، بعدبرای امیرنظام پیغام فرستاد که وجود او دیگر لازم نیست وازشغل صدارت باید کناره کند وشغل بعدی اواین خواهد بود که‌فقط در کار نظام دخالت نماید. هیچ تقصیری یا قصد خیانتی ممکن نبود باین مرد نسبت داده شود. امیرنظام پس ازشنیدن این‌امر ملوکانه تسلیم شد وسرفرود آورد و بدون اینکه کلمه‌ای اظهار کند در انتظار اتفاقات و پیش آمدها نشست و منتظر شد ببیند که واقعاتی در دنبال آن رخ خواهد داد و میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله که قبلا شرح‌حال او گذشت صدراعظم شد.

البته برای میرزا آقاخان نوری این‌فکر طبیعی بود که تا میرزا تقی خان حیات‌دارد مقام اوثابت نخواهد بود. چونکه طولی نمیکشد شاه ومردم تفاوت عمل رابین اعمال این‌دو صدراعظم خواهند دید وآنوقت اسباب افتضاح خواهد شد ، از طرف دیگر شخص شاه در صمیمیت و امانت میرزا تقی خان هیچ تردید نداشت ،

---

(۱) واتسون فقط دشمنان داخلی رادرنظر گرفته بود، درصورتیکه دشمنان داخلی‌در مقابل دشمنان خارجی بسیارکوچك بودند.

چونکه پیدابود امیرنظام از محبوبیت خود درمیان قشون استفاده نکرد وحرکت خلاف ننمود که اسباب زحمت تولید کند ، اما میرزا آقاخان نوری کاملا با مادر شاه در این توطئه متحد بود ومیدانستند توقف امیرنظام در تهران صلاح نیست ، پس مصمم شدند اورا از طهران تبعید کنند وفکر میکردند که تا از طهران تبعید نشود ممکن نیست بتوان شاهرا برای قتل‌او حاضر نمود، چونکه خودشاه بهتر از هرکسی از خدمات اونسبت بمملکت آگاه‌بود وعلاوه براین شاه بشخص امیرنظام علاقهٔ مخصوصی داشت.

دراینموقع شاه دوکاغذ به امیرنظام نوشته است. در یکی گوید:

اگرچه مصلحت دراین بوده که امیر ازکار کناره کند ولی قلب‌شاه همیشه برای اوست واورا دوست دارد . کاغذ دیگر در نتیجه این بود که صدر اعظم جدید حس کرده بود که اگرشاه ازامیر جدا شودمیانهٔ آنها سردخواهد شد، این بود که درکاغذ دیگر شاه بامیر پیشنهاد نمودیا ایالت فارس، یااصفهان ویا حکومت قم‌را قبول نماید ، بدبختانه امیرنظام این پیشنهاد راقبول ننمود. هرگاه این پیشنهاد را قبول میکرد واز طهران چندی دورمیشد ممکن بود بعدها مجدداً برگردد و مقام صدارت رااشغال کند، ولی‌خود اواخلاق هموطنان‌خودرا بهتراز هرکس میشناخت ومیدانست همینکه ازطهران دور شود دشمنانش بقتل اوقیام خواهند کرد و بهمین دلیل بودکه امیرنظام پیشنهاد ایالت وحکومت را ردکرد (۱)

اما بالاخره بواسطهٔ اعمال نفوذ وزیر مختار انگلیس قرارشد امیر نظام بحکومت‌کاشان برود ، قراربااینجا ختم بود که بدبختانه بواسطهٔ دخالت **پرنس‌دالقورکی** وزیر مختار روس‌فوراً درشاه تردید رأی حاصل شده واوقات او ازاین دخالت تلخ‌شد. بااینکه امیرنظام دشمن خطرناك سیاست دولت روس درایران بود، بااینحال وزیر مختارروس امیرنظام رایك‌مرد حقیقت دوست، عادل وبا منطق ودلیل شناخته بود وخیلی متأسف بود از اینکه ببیند یکچنین مردی معزول شده جای او را شخصی مثل میرزا آقاخان نوری اشغال کند که در تحت حمایت دولت انگلیس

(۱) تاریخ قاجاریه، تألیف واتسون صفحه ۴۰۰

میباشد و تردید نداشت که این شخص منافع سیاسی دولت انگلیس را رعایت نموده نسبت بمنافع دولت روس بی علاقه خواهد بود وعلاوه بر این میترسید که مبادا بقتل امیر مبادرت کنند و تصور مینمود هر گاه جان امیرنظام از خطر مصون بماند در آتیهٔ نزدیکی مجدداً بمقام صدارت خواهد رسید ، پس بهترین راهی که بنظر او رسید حفظ نمودن جان امیر نظام بود وحاضر شد امیر رادر تحت حمایت دولت روس قرار بدهد.(۱)

پرنس دالقورکی چند نفر قزاق بخانهٔ امیر نظام فرستاد که حفاظت او را بکنند ، این حرکت توهین بزرگی بپادشاه ایران بود که قزاقان روسی مادر و خواهرشاه راحفاظت کنند، این‌اقدام، شاهرا بغضب درآورد وسخت اعتراض نمود وپرنس دالقورکی مجبور شد قزاقها را احضار کند . وزیر مختار انگلیس هم از هر گونه دخالت‌درامر میرزا تقی‌خان‌امیر نظام‌احتراز نمود و مقدرات امیرنظام در اینموقع بدست شاه‌افتاد؛ درحالیکه شاه هم‌از اوناراضی شده بود، دشمنان امیرنظام از موقع استفاده نموده آتش فتنه را دامن زدند . شاه درتحت نفوذ آنها امتیازات امیرنظام رااز اوسلب‌نمود و حکم کرد درتحت مراقبت یکعده نظامی بکاشان تبعید شود وحفاظت او و دراختیار صاحبمنصب آن عده قشون نظامی گذاشته شود . اینك باآنکه امیر نظام‌باین‌درجه‌تنزل نموده‌بود هنوز دشمنان‌اوراضی نبودند ودراینموقع بشاه حالی کردند که تا امیرحیات داردهیچ حکومتی نمیتواند موفقیت حاصل کند و علاوه نمودند هر گاه شاه‌تاج وتخت خود را طالب میباشد وحفظ آنرا میخواهد باید بمرگ میرزا تقی‌خان امیرنظام رضایت‌بدهد. ازآنجائیکه شاه میرزا تقی‌خان رامردی قابل ولایق ونسبت‌بخود صمیمی میدانست باز ازحکم قتل امیرخودداری مینمود ، بهمین منوال دوماه گذشت وامیرنظام در **فین** کاشان درمیان درختان سرو امرار حیات مینمود.»

در اینجا واتسون میخواهد تقصیر را بگردن پرنس دالقورکی بیندازد که

---

(۱) دخالت‌دالقورکی در حمایت‌ازامیر یکنوع دسیسه‌ای بود،چه‌روسها هم در ضعیف نمودن امیردخالت داشتند.

او باعث شد عقیدهٔ شاه نسبت به امیرنظام تغییر نمود وحکم قتل اوراداد وحتی این را هم بوزیر مختار روس نسبت میدهد که اظهار نموده بود به پطرز بورغ مراجعه نموده وعنقریب جواب خواهد رسید که جان امیر نظام را حفظ کند واین خبررا نیز دشمنان امیر نظام بشاه دادند و همین سبب شد که در کشتن او تعجیل نمودند، ولی اشکالی که فعلادر میان بودهمانا عیال امیرنظام بود که خواهر ناصرالدین‌شاه باشد واو ازترس اینکه مباداامیررا تلف کنند همیشه‌مواظب حال امیربود، همینکه مدتی گذشت و حادثهٔ سوئی رخ نداد دیگر خیالش راحت شد که آسیبی به امیر نخواهدرسید ولی پیداست که اینهاهمه اغفال بود.

اینك وقت آن رسیده بود که شاه بقتل امیرفرمان دهد، **حاجی علی‌خان** که بعدها **اعتماد السلطنه** لقب گرفت برای انجام‌این مأموریت داوطلب شد ومحرمانه خود رابا دژخیمان خویش بکاشان رسانید.

در۹ ژانویه ۱۸۵۲ امیرنظام بعادت هرروز، صبح با مستحفظین خود بیرون آمد، همینکه قدری از اندرون دورشد فوری حاجی علی‌خان دستور داد دژخیمان اطراف اورا محاصره و گرفتارش نمودند و دهان امیررا محکم گرفته کشان کشان اورا بحیاط مجاورآوردند و درآنجا اورا بزمین زدند ودست وپایش‌راسخت‌بستند و شریانهای هر دودست ودوپای او راقطع نموده وبرای چند ساعتی اورا بهمانحال گذاشتند که درمیان‌درد و المشدیدی جان بسپارد.

امیرنظام این سختی‌را تادم‌آخر جان کندن، باهمان متانتی که درتمام عمر ازخود بروز داده‌بود تحمل‌نمود، باهمان متانت که بابزرگی اوتوأم بود نفس‌آخر راکشید وجان خود راتسلیم نمود.

عیال امیراز غیبت طولانی‌او بوحشت افتاده سراسیمه بیرون دوید وازحاجی علی‌خان سئوال نمود امیر کجاست؟ حاجی علیخان جوابداد: حمام رفته است که بیرون بیاید تاخلعت شاه‌را بپوشد. ولی‌این زن‌وقتی ببالین امیر رسید که قلب او برای ابد ازضربان افتاده بود.(۱)

---

(۱) تاریخ قاجاریه تالیف واتسون، صفحهٔ ۴۰۴

اینك ملاحظه میکنید که با دست خود ایرانی مردی که برای احیای ملت ایران آنهمه تلاش مینمود بخون خود در غلطید و هلاك شد، امیر نظام تنها کسی بود که دارای آن رشادت، آن وطنپرستی وآن لیاقت و استعداد و متانت بود که میتوانست کشتی ایران را بساحل نجات برساند و از گردابها و صخره ها آنرا نجات بخشد.

کسانیکه دراخلاق و رفتار مردمان نامی مانند **قیصر روم ، شارلمانی و ناپلئون** دقت کرده باشند، این اشخاص نامی‌را برگزیدهٔ ارادهٔ خداوندی میدانند که‌برای هدایت مردم آنهارا برانگیخته است. اگرچنین است که آنها میگویند، دراینصورت انسان درکار خداوند مات ومتحیر است که چگونه شخصی مانندمیرزا تقی‌خان امیر نظام رابرای هدایت یك ملت بوجود میآورد و آنوقت اجازه میدهد یکچنین مرد نادرالوجود راهمان مردم ازپا در آورند! این مرد درمدت چند سال که متحمل زحمات طاقت فرسا بود کارهائی انجام داد که قرنها وقت لازم داشت، دراینمدت قلیل علائم‌هوش وذکاوت خودرا در دوره‌ای که بود برای همیشه دروطن خویش بیادگار گذاشت واگراوزنده میماند ونیات خودرابطوری که آرزومند بود بموقع اجرا میگذاشت بدون تردید این مرد نامی در ردیف اشخاص بزرگ دنیا قرار میگرفت که خداوند آنهارا برای مأموریت‌های مخصوصی دراین دنیا آورده است، لیکن مرگ بی‌موقع اوقبل ازآنکه خدمات برجسته‌ای بهموطنان خودبکند و بآنها منافع جاویدان برساند مانع از آن است که انسان این عقیده را درباب مردمان فوق‌العاده ونادر دنیا امثال‌میرزاتقی‌خان امیر نظام که دراین سنوات اخیر ظاهر گردیدند قبول نماید.[۱]

زندگانی وسرگذشت اوبهترین‌شاهد نظریات‌اساسی **هنری توماس‌بوکل**[۲] مورخ معروف تاریخ تمدن انگلستان میباشد، همین مصنف گوید:

«مردم موجد حکومت خود میباشند وهیچ حکومتی‌دردنیا نمیتواند تمدن و

---

(۱) تاریخ قاجاریه تالیف واتسون ، صفحه ۴۰۴

(2) Henry Thomas Buckle.

ترتی رابزور وفشار به ملتی که‌استعداد قبول آنرا ندارد تحمیل کند.»

اصلاحات میرزا تقی خان امیر نظام بذائقهٔ خیلی از ایرانیها تلخ و ناگوار بود، عدهٔ این اشخاص ناراضی بقدری زیاد بود که شاه مجبور شد بشکایتهای آنها گوش بدهد، در نتیجهٔ اینعمل، یك مرد پاك ووطن پرست وکاری، ذلیل وتبعید و مقتول گردید وجای اورا وزیری گرفت که دراخلاق و عادات با آنها یکسان بودو مردم‌یکچنین کسی رالازم داشتند که بر آنها حکومت کند وبآنها اجازه دهد ازخود او تقلید کنند ومثل خوداو رشوه گیر باشند.(۱)

تمام اصلاحاتی را که امیر نظام در اینمدت نموده بود همه را فوراً منسوخ کردند وآنهارا محو نمودند، قشون ایران دیگر روی مواجب وجبره راندیدمگر بعداز چندین سال انتظار والتماس، استفاده‌های شخصی ازنو درامور دولت برقرار گردیـد، نفوذ علماء بار دیگر تجدید شد، دو باره القاب برای اشخاص بر رویهم توده‌شد واینذفعه بقدری درداشتن القاب وعناوین غلو کردند که ازحد طبیعی هم خارج گردید.

خبرقتل امیرنظام حس تنفرعمیقی درتمام اروپا تولید نمود، شاه ودرباریان او مورد اعتراضات وملامت های خیلی شدید واقع شدند، ازتمام اروپا باین عمل وحشیانه که درکاشان بحکم‌شاه واقع‌شده بود اعتراضات سخت نمودند ودر اینموقع شاه ودرباریان او باکمال سکوت این اعتراضات راتحمل مینمودند(۲)

چندی طول نکشید که دورهٔ پشیمانی وندامت شروع شد، شاه وعدهٔ زیادی ازدرباریان او بزودی فهمیدند که مرگ میرزا تقی‌خان امیرنظام چه فقدان غیر قابل جبرانی بوده‌است ولی‌این پشیمانی وندامت دیروموقع آن گذشته بود.

معروف است که شاه خود را عزادار نمود و هرساله در روز قتل امیر نظام روزه میگرفت و کفاره میداد ودودختر معصوم که از امیرنظام باقی مانده بود، شاه آنهارا بدوپسر خود نامزد نمود.(۳)

---

(۱) تاریخ قاجاریه تالیف واتسون، صفحه ۴۰۵
(۲) « « « « « ۴۰۵
(۳) « « « « « ۴۰۶

هر قدر که ازقتل امیر نظام میگذرد خدمات او بهتر نمایان میگردد ودرمیان هموطنان خود بیشتر معروف میشود. شاه بعدها فهمیده بود چقدر مشکل است مانند او کسی را پیدا کند که بتواند دنبال اصلاحات اورا گرفته وآنهارا تکمیل سازد.

دورهٔ کوتاهی که امیر نظام مصدرامور دولتی‌بود، مردم‌ایران باین‌دورهٔ کوتاه مثل **دورهٔ طلائی**(۱) ایران نظر میکنند که در تاریخ آن مملکت بینظیر میباشد. مسافرین غربی که داخل دشتهای عراق میشوند ویا اینکه از تنگه‌های جبال البرز عبور میکنند،همینکه ازمردمان همراه قافله ازاوضاع مملکت ایران سئوال‌میکنند بدون تردید جواب‌همهٔ آنهااین است که اوضاع فعلی بسیار بد ودورهٔ امیر نظام یك دورهٔ بسیار درخشانی بوده است.(۲)

---

(1) Golden Era.

(۲) تاریخ‌قاجاریه‌تألیف واتسون صفحه ۴۰۶

فصل سی ام

King George The Fourth Said ;
«I Have never forgotten what a witty king once said of it to me, your English Government, he assured me, is only good to protect rascal and to Intimidate honest men. What do you think of that, Mr. Canning? Is there not a great fund of truth in it?»

Canning did not reply.

« George Canning . by Sir Charles petrie. P. 176 (1930)»

جرج چهارم پادشاه انگلیس (۱۸۲۵—۱۸۳۰) بهجرج کانینك صدراعظم انگلستان خطاب کرده گوید:

(مطلبی راکه زمانی یکی ازپادشاهان شوخ طبع بمن اظهار نمودهرگز فراموش نمیکنم، آنمطلب این است:

«دولت انگلیس شما فقط برای این خوب است که از اراذل واوباش حمایت کند ورجال درست وامین را تهدیدنماید.»

آقای کانینك عقیدهٔ شما دراین باب چیست ؟ آیا گنجینهٔ مهمی ازحقیقت دراین گفتار نیست؟)

کانینك جوابی نداد.

«نقل ازتاریخ زندگانی جرج کانینك، تألیف سرچارلز— پطری صفحهٔ ۱۷۶ (۱۹۳۰).»

رجال درباری فارسی زبان ورجال آذربایجانی ـ سیاست دولت انگلیس نسبت باین دو دسته رجال درباری ایران ـ میرزا آقاـ

خان نوری ـ یك نظراجمالی به اوضاع افغانستان دراین ایام ـ فتنهٔ پیروان باب در صدارت میرزا آقاخان نوری ـ واگذاری هرات بانگلیسها ـ تعهد میرزا آقاخان راجع به هرات ـ نامهٔ میرزا آقاخان نوری به صید محمد خان حاکم هرات که پسر یارمحمدخان وزیرهرات بود ـ نامهٔ سرهنگ شیل به صید محمد خان ـ یار محمد خان وزیر هرات و میرزا آقاخان نوری

دراواخرسلطنت فتحعلی شاه ، بواسطهٔ نفوذ عباس میرزا نایبالسلطنه، یکعده رجال آذربایجانی مصدرکارشدند و نایبالسلطنه نیزازآنها حمایت میکرد ، درمقابل اینها هم یکعده رجال درباری طهران وجود داشتند که آنها جداً مخالف رجال آذربایجانی بودند . رفته رفته این مخالفت اهمیت پیدا نمود و دو دستگی بین رجال درباری ایران بوجودآمد . یکی را دستهٔ رجال درباری **طهرانی** و دیگری را دستهٔ رجال **آذربایجانی** نامیدند ، درنتیجهٔ همین دودستگی بود که اختلافات ترك و فارس پیدا شد .

درجزء عدهٔ آذربایجانی‌ها آن کسانی بودند که اول دراطراف عباس میرزا نایبالسلطنه بودند و پس از مرگ او دور محمدشاهرا گرفتند و تا اوائل سلطنت ناصرالدین‌شاه هم اینها نفوذ داشتند و بعد ازمرگ میرزا تقی‌خان امیر کبیر دورهٔ آنها سپری شد ودیگر چندان اسمی ازآنهابرده نمیشود .

عمال دولت انگلیس‌دراینمدت سرو سرشان با دستهٔ درباری فارسی زبان بود ومخالف رجال آذربایجانی‌بودند ، برعکس بادستهٔ درباری تهرانی یا بقول‌خودشان رجال فارسی زبان ، هم افق و نسبت بآنها همیشه خوشبین بودند و خیلی هم سعی داشتند که اگربتوانند ، دولتی از فارسی زبانان درجنوب تشکیل بدهند(۱) تا باین وسیله‌مقاصدآنها بهتربنتیجه برسد وادعا میکردند که عنصرخالص ایرانی‌های‌فارسی

(1) England and Russia in the east . by Sir H.Rawlinson .P.55
این‌کتاب دوبار درلندن‌بطبع رسیده ، درسال ۱۸۶۰ و سال ۱۸۷۵ .

زبان هستند واینها هستند که جداً برله انگلیسها مشغول کارند . (۱)

اما رجال آذربایجانی و قشون آذربایجان ، همراه عباس میرزا نایب‌السلطنه درجنگهای یزد ، کرمان و خراسان فداکاریهای زیاد نموده و جلو افتاده بودند . شجاعت ورشادت آنها دراین جنگها بتمام ایرانیان معلوم شده بود وهمه کس میزان قدرت و نفوذ آنها را فهمیده بود .

تاموقعی که فتحعلیشاه زنده بودتمام امور دولتی دردست رجال فارسی زبان بود ، حتی حکام ولایات و ایالات نیز ازآنها انتخاب میشدند ولی بعد از مرگ فتحعلیشاه‌این‌ترتیب بکلی تغییر کرد . رجال آذربایجانی همراه شاه جدیدبطهران آمدند ودورشاه‌را گرفتند، ازاین پس‌بهمه‌جا حاکم‌ترك زبان مأمور گردید وهمراه هریك ازآنها یکعده نظامی آذربایجانی اعزام شد که از حکام‌آذربایجانی حمایت کنند وطولی نکشید که تمام رشته های اموردولتی بدست رجال ترك زبان افتاد که همهٔ آنها آذربایجانی بودند .

رالینسون در کتاب خود چنین مینویسد :

« هنگامیکه ما بخلیج فارس لشکر فرستادیم . درفارس و اصفهان هیچ نوع مخالفتی نسبت به‌قشون اعزامی ما نشان‌داده نشد بلکه مردم خیلی خوشحال بودند که بوسیلهٔ این قشون گریبان خودشان را از دست حکام ترك زبان خلاص‌خواهند نمود . » (۲)

ازاشخاص معروفیکه‌جزء دسته فارسی‌زبان بودندیکی‌اله یارخان آصف‌الدوله است که باعث فتنهٔ خراسان شد و یکی هم میرزاآقاخان نوری است که تا حال چندین‌بار از او اسم برده شده‌و اینك صدراعظم ایران شده بود و دستورهای مهمی داشت که باید بنفع دولت انگلیس دراین مقام اجرا کند .

اینك بعدازقتل میرزاتقی‌خان امیر کبیررجال فارسی زبان ایران‌نفس‌راحتی کشیدند که مخالف بزرگ‌آنها ازبین رفت ودنیا بکام‌آنها شد .

---

(۱) کتاب سرهنری رالینسون‌موسوم به انگلیس و روس درشرق ، صفحه ۶۱

(۲) کتاب رالینسون ، صفحه ۶۲

میرزا آقاخان نوری حال در مسند صدارت ایران برقرار است و اینک مختصری ازشرح حال او دراینجا ذکرمیشود .

اسم اصلی او **میرزا نصراله‌خان** فرزند **میرزا اساله نوری** است . میرزا آقاخان در اواخر سلطنت فتحعلی شاه وزیر لشکر بوده ، درزمان سلطنت محمدشاه هم در دربار بود وهمراه اردوی محمدشاه بهرات رفت ، درآنجا کاری از پیش نرفت و هنگامیکه شاه مراجعت نمود میرزا آقاخان نیز با اوهمراه بود .

درصدرالتواریخ مینویسد :

« میرزا آقاخان نوری دراین سفروزیرلشکر بود، صریحاً خبط وخطای حاجی میرزا آقاسی را اظهار مینمود ، باین واسطه حاجی میرزا آقاسی از او اندیشه میکرد و در صدد دفع او برآمد . روزبروزکار میرزا آقاخان بالا میرفت و از حاجی میرزا آقاسی بحضورشاهانه سعایت میکرد ، یعنی خبط و خطا و خیالات فاسدهٔ **اله‌قلیخان ایلخانی** را بعرض میرسانید ، حاجی میرزا آقاسی بحضورشاهانه پیام کرد که‌امروز میرزا آقاخان وزیرلشکر در مملکت وزیر دیگر است و مردم او را ازمن افزونتر دانند ، یا اورا از مداخلهٔ امور بازدارید یا مرا بکنج انزوا واگذارید . شاهنشاه غازی که درآن روزگار علیل بودند و نیز بحاجی میرزا آقاسی عقیدهٔ عالم ارشادی داشتند عزل او را موجب خلال مملکت شمردند ، لهذا مقرر داشتند که‌وزیرلشکر را تنبیه کردند و قراردادند که چندی متوقف کاشان باشد .

میرزا آقاخان همچنان درکاشان بود تاخبر مرگ محمد شاه باو رسید وفوری عازم طهران شد . »

درصفحات ۴۵۵ و ۴۵۶ همین کتاب جریان مراجعت میرزا آقاخان نوری از کاشان به طهران و حمایت شارژدافر دولت انگلیس و مهد علیا مادر ناصرالدین‌شاه از او ، ازقول نویسندهٔ ناسخ‌التواریخ نقل گردیده است .

در دنبال همین مطلب ، سپهرعلاوه کرده مینویسد :

« ... ازآنسوی کارداران مهد علیا نیز از مراجعت اوراضی نبودند .

وزیرلشکر بیم کرد کـه از مراجعت او دولت انگلیس رنجیده شود ، پس

تدبیری نیکو بیندیشید و در هنگامیکـه صاحبان مناصب سفارت انگلیس و تمامت امرائی که در ارك جای داشتند و همچنان خادمان حضرت علیا همه انجمن بودند ، روی به آن جماعت کرده گفت :

من بفرمان بدین درآمده‌ام و دست در گریبان برده دستخط مبارك شاهنشاه را که درایام ولایت عهدی بدو داده بود بیرون کرد و گفت : من بحکم این منشور تا بدینجا تاخته‌ام و هم اکنون بسرای خویش خواهم رفت و استوار خواهم نشست تا آنگاه که شاهنشاه فرازآید ، گـر بکشد حاکم است وربنوازد رواست ... وزیر لشکر از ارك سلطانی بسرای خویش رفت . »

همینکه ناصرالدین‌شاه بطهران رسید و تاجگذاری کرد و مقام صدارت بـه میرزاتقی‌خان امیر کبیررسید ، این مرد با هوش مآل‌اندیش ازافکار واعمال میرزا آقاخان نوری آگاه بود و تمیز داده بود که هر گاه اورا کنار بگذارد ممکن است درکارها اخلال کرده و موانع بزرگی در پیشرفت اموروایجاد نماید ، این بود که میرزاآقاخان راداخل‌درکاردولت‌نمود و باومهربانی کردوفرمان‌لقب **اعتماد الدوله** را برای اوصادر نمود و او را درامور دولت مداخله داد ، ولی میرزاآقاخان‌نوری درعوض این محبت‌ها ، همینکه میرزاتقی‌خان امیرکبیرازکار بر کنارشد وصدارت باو تعلق گرفت ، اول شرطی کـه برای قبول مقام صدارت خود نمود همانا قتل میرزاتقی خان‌امیر کبیربود .

درکتاب صدرالتواریخ مینویسد :

«دربیست وپنجم‌محرم‌الحرام‌یکهزار ودویست وشصت‌وهشت که‌میرزاتقی‌خان اتابك اعظم ازصدارت معزول شد ، از روی استحقاق و کفایت کارصدارت به میرزا آقاخان اعتمادالدوله‌نوری‌تعلق یافت واو راصدراعظم لقب دادند ، درششم ماه صفر که عید ولادت سلطانی بود او را باین پایگاه رسانیدند و جبهٔ ترمهٔ شمسهٔ مرصع و مکلل‌به الماس وبه‌یاقوت باومرحمت شد واو بدواً قبول صدارت نمیکرد، آخرالامر با دولت دوشرط کرد ، یکی آنکه میرزاتقی‌خان اتابك اعظم را معدوم‌الاثر نمایند تا ازروی اطمینان دراین‌کارمداخله نماید ، دیگرآنکه اگرروزی ازمیرزاآقاخان

خطائی وخیانتی‌دردولت دیده شود یا سعایتی بعمل آید،جان اودرامان باشد و بهلاکت نرسد و بسایرعقوبات و اخراج و عزل مبتلا گردد و دراین دوفقره نوشته و عهدی گرفت ، آنگاه‌درامور وزارت خاصه دخالت نمود . »

اینك اوضاع افغانستان دراین ایام

پس ازآنکه قشون اعزامی دولت انگلیس وحکومت هندوستان درافغانستان شکست خورد و بکلی ازبین رفت ، یارمحمدخان درهرات آزاد شد و استقلال پیدا کرد ، کامران میرزا که روی باجابت‌داشت ازمیان برداشته شد و خودیارمحمدخان حاکم بالاستقلال شد وخود راخدمتگذار پادشاه ایران معرفی کرده و سکه وخطبه بنام پادشاه ایران جاری ساخت وکاملا مطیع دربارایران‌شد وبه‌همچنین کهندلخان و برادران او درقندهار عمل نمودند . هنگامیکه قشون انگلیس‌افغانستانرا اشغال نمود کهندلخان باکسان خود بایران پناهنده شدند و دولت ایران آنها را در ایالت کرمان مسکن داد و نگاهداری نمود و بعد از آنکه قشون انگلیس در افغانستان شکست خورد ، کهندلخان باکسب اجازه ازدربارایـران برادران خود را برداشته به قندهار رفت وزمام‌امور آن قسمت را بدست گرفت و خود را مطیع و دست‌نشاندهٔ شهریار ایران‌معرفی نمود .

اما درقسمت کابل ، هنگامیکه نفوذ قشون انگلیس از بین رفت ، شاه‌شجاع که توسط قشون انگلیس ازهندوستان آمده و بنام پادشاه افغانستان صاحب تاج و تخت شده بود ، بدست عده‌ای از اهالی کابل بقتل رسید و دو مرتبه امارت کابل بدست‌سرداران بارکزائی‌افتاد ، اینك‌تمام افغانستان بتصرف خود افغانهادر آمده‌بود.

انگلیسها هرگز چنین تصور نمیکردند که سکنهٔ افغانستان این اندازه حس وطن پرستی داشته باشند ونمی‌دانستند این اندازه متدین و متعصب هستند و بمذهب و وطنشان علاقه دارند و درمقابل تجاوز اجنبی تـا این حد جسور میباشند . این پیش‌آمد و قیام سکنهٔ افغانستان برای دولت انگلیس و حکومت متجاوز هندوستان

یك درس عبرت خوبی بود ودانستند بعدها با آنها چگونه معامله کنند .

دراین ایام برای انگلیس‌ها ، بعدازاین همه تلفات وخسارات وسکته بسیاست ونفوذآنها درافغانستان ، فقطیك راه باقی مانده بود که ازآن راه داخل شده نفوذ و قدرت ازدست رفته را مجدداً درافغانستان برقرار کنند وآن تحبیب و اظهاردوستی با امیردوستمحمدخان بود که درهندوستان محبوس انگلیسها بود وسعی کردند با او کنار آمده مجدداً اورا درامارت افغانستان برقرار کنند .

جان ویلیام کی دراین باب مینویسد :

« انگلیسها مشاهده نمودند که نمیتوان با ملت افغان همان معامله را نمود که در اینمدت بـا ملل هندوستان نموده‌اند ، بنابراین ناچار بودند بار دیگر با دوستمحمدخان کنار بیایند ، پس دستور دادند **کاپیتان نیکولسون**(۱) کـه مأمور حفظ دوستمحمدخان بـود موضوع مراجعت او را بافغانستان بـاو اظهار نماید . نیکولسون گوید :

همینکه این مسئله طرح شد دوستمحمدخان بمن اظهار کرد ؛ ازوقتیکه من تسلیم شماشده‌ام روحاً و قلباًطرفدارشما میباشم ، قسم بذات احدیت ازوقتی که‌تسلیم دولت انگلیس شده‌ام تا امروز با کابل مکاتبه نداشته‌ام جز بوسیلهٔ مأمورین دولت انگلیس وممکن است بعضی‌اطلاعات‌از کابل ،ازبرادرانم بخواهرم که در**لودیانا** در هندوستان متوقف است رسیده باشد ولی من که مهمان شما یا محبوس شما هر کدام که فرض کنید بوده‌ام دیگر با کسی مکاتبه نداشته‌ام ، وقتیکه من بطرف شما آمدم باین امید بودم که روزی‌شما ازوجود من استفاده کنید. اینك من آنچه‌حقیقت است بشما میگویم وهر گزهم انکارنخواهم نمود ؛ من حاضرهستم جان خود رادر راه خدمت بشما نثار کنم . » (۲)

دراین زمان درحکومت‌هندوستان‌تغییرات کلی حاصل شده‌بود ، لرداوکلند که طرفدارجدی‌عملیات نظامی‌درافغانستان‌بود عوض‌شده جای اورا **لردالن بورو**(۳)

---

(1) Captain Nicholson .

(۲) تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی ، جلد سوم صفحهٔ ۳۸۴

(3) Lord Ellenborough .

گرفته بود ، بعد از اعزام قوای معتنابهی به افغانستان و استرداد اسرای انگلیسی صلاح دیده شد که افغانستان و ملت افغانرا بحال خود گذارند .

مورخ فوق‌الذکر درجلد سوم کتاب خود درصفحهٔ ۳۹۷ دراین موضوع چنین مینویسد :

« در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۸۴۳ لردالن بورو از دوستمحمدخان در سرحد هندوستان پذیرائی شایانی نموده و او را از سرحد عبور دادند و دخالت دولت انگلیس و حکومت هندوستان در افغانستان بآخر رسید و یك بیانیه هم از طرف حکومت هندوستان صادر گردیده عملیات سال ۱۸۳۸را تکذیب نمودند ، باین‌معنی که گفتند اقدام بآن لشکرکشی یك عمل غیر عاقلانه بوده ، برای آنکه ضایعات این قشونکشی در تاریخ نظیر نداشته و یك درس عبرت مؤثر از این عمل گرفته شد و نتیجه‌ای هم بدست آمده میرساند که این اقدام یك اشتباه بزرگ سیاسی و نظامی بوده که با مصارف فوق‌العاده زیاد تحمیل بربودجهٔ مملکت هندوستان شده است .

اشغال‌نظامی افغانستان خطای بزرگی بود که بگردن سیاستمداران آنروزی وارد است و مدتها حکومت هندوستان زیر بار مخارج گزاف این قشون کشی گرفتار بود .

نه حکومت هندوستان نه کمپانی شرقی انگلیس هیچیك مسئول این جنگ نبودند ، بلکه مسئولیت‌آن بعهدهٔ وزراء دربارلندن‌میباشد .

چه نتیجه‌ای ازاین جنگ گرفته شد ؟ مقصود چه بود ؟ مقصود این بود که درمقابل‌غرب سدی درافغانستان احداث کنند و این قشون‌اعزام شد که‌جلوتجاوزات ایرانرا بگیرد وازدسایس روسها جلوگیری کند .

بعد ازضایعات زیاد و تلفات مالی و جانی مجبورشدیم ازتمام افغانستان چشم بپوشیم و خارج شویم .قبل ازرفتن ما به افغانستان نام دولت انگلیس یك ابهت و احترامی داشت هنوزخاطرهٔ **جنرال الفین استون** دریاد افغانها بود ولی جای‌آنرا **قشون مضمحل** شدهٔ ما گرفت که‌کارآن بافتضاح کشید .

افغانها ملت فراموشکاری نیستند و هرگز این خطاها و ظلمها که بر آنهاوارد آمده عفو وفراموش نخواهند نمود ، چه ازکابل بقندهار و چه ازکابل به پیشاور درتماماین نواحی خرابی‌هائی که ما واردآورده‌ایم درپیش نظرآنها مجسم میباشد، خانواده‌ای نیست که خون کسانشان دراین کشمش ریخته نشده باشد وآنها مدام در فکرانتقام ازاین فرنگیهای کافرخواهند بود . درهای اصلاح و موافقت برویما بسته شده است ، هرگاه دشمنی افغانها سبب ضعف سیاست ما شده است یقین‌باید کرد که مسبب اصلی خود ما بوده‌ایم .

تمـام اینها نتیجهٔ رقابت و حسادت بین دولتین انگلیس و روس در آسیای مرکزی است ، خطاها و اشتباهات ما در افغانستان که منجر بـه اضمحلال قشون ما شدازنوجرأتی بدولت ایران داده و روسها نیزتحریکات تازه‌ای شروع‌نموده‌اند، فقط یکقدم باقی است که شکست سیاسی و نظامی ما تکمیل شود و آن عبارت از این میباشد که دولت ایران عدهٔ مختصری قشون به افغانستان فـرستاده هرات را تصرف کند .

دولت انگلیس و حکومت هندوستان بعد از اینهمه تلفات جـانی و مالی ، تازه بعقیدهٔ اولیهٔ سرجان مکنیل(۱) برگشت که اظهارمیداشت ؛ بهتراین میباشد که یك افغانستان متحد و تحت‌الحمایه بسرپرستی دوستمحمدخان اداره نموده هرات را هم بتصرف او بدهند و دست کامران و یارمحمدخانرا از هرات کـوتاه کنند ، آنوقت یکعده صاحبمنصب نظامی به دوستمحمدخان بدهند با یك مقرری سالیانه یا ماهیانه ، تا بتوانند یك قشون صحیح در مقابل دولت ایران حاضر نماید . در آن تاریخ یعنی در سال ۱۸۳۶ میلادی (۱۲۵۲ هجری) این پیشنهاد عملی نشد وآنهمه تلفات مالی و جانی پیش‌آمد ، حال دیگرنفوذ سیاسی دولت انگلیس در افغانستان ازبین رفته وملت‌افغان نیز فهمیدند که‌قشون‌انگلیس‌رانیزمیتوان شکست داد وآنها را بکلی مضمحل نمود ، این بود که بهمان عقیدهٔ سرجان مکنایل وسرالکساندر-

(۱) این شخص همان است که درزمان محمدشاه و محاصرهٔ هراتآن افتضاح‌رابرای دولت ایران فراهم‌آورد .

بورنس برگشتند و دوستمحمدخان را روانهٔ کابل نمودند و او را در امارت کابل برقرار کردند . »

این واقعه درسال ۱۸۴۳ میلادی (مطابق ۱۲۵۹ هجری) اتفاق افتاد .

در این تاریخ دوستمحمدخان در کابل ، کهندلخان بـرادرش در قندهار و یارمحمدخان درهرات بود و فقط سردار اولی در تحت نفوذ انگلیسها باقی مانده بود . کهندلخان و یارمحمدخان کاملا در طرفداری دولت ایران پایدار و نسبت بآندولت وفادار بودند ولی طولی نکشید که روابط دوستمحمدخان نیزباانگلیسها تیره گردید که شرح آن بجای خود بیاید .

چنانکه قبلا اشاره شد ، در اواخردورهٔ محمدشاه دسایس خارجی در ایران میدان وسیعی داشته بطوریکه رشته های امور داخلی و خارجی آن از هم گسیخته گردید . این وضع قریب شش‌سال در ایران دوام داشت تا اینکه میرزا تقی‌خان امیرنظام مهام امور گسیختهٔ ایرانرا بدست گرفت و کردآنچه بایدبکندو وظیفه‌یك سیاستمدار ایرانی مجرب ، وطنپرست ، پاك و بی‌آلایش و مطلع را انجام داد و افغانستان که سهل است بلکه تمام ممالك‌آسیای مرکزی را بطرف دولت ایران جلب نمود . داستان مسافرت **رضاقلی‌خان‌لله باشی** بممالك‌آسیای مرکزی شاهد قضیه است .

درتاریخ منتظم‌ناصری جزء وقایع سال ۱۲۶۵ هجری قمری (۱۸۴۸میلادی) می نویسد :

« **نواب حشمت‌الدوله** با اردوی خود متوجه هرات گردید و در دوفرسخی غوریان لشکرگاهی اختیار کرد وازنیمهٔ محرم‌تاآخر ربیع‌الثانی در آنجا اطراق نمودند و یارمحمدخان ازبابت مالیات هرات نقداً و جنساً خدماتی نمود . »

ایضاً درجزء وقایع سال ۱۲۶۷ هجری(۱۸۵۰میلادی) مینویسد :

(طایفهٔ بلوچ سیستان که شرارت مینمودند **یارمحمد خان ظهیرالدوله** بـه امر اولیای دولت علیه جمعیتی ازهرات برسرآنها فرستاده آنها را تنبیه‌کرد .

ظهیرالدوله **میرزا محمدعلی** برادر **میرزانجف خان** را از هرات با عریضه

بدربار همایون فرستاد ودرهمین سال یارمحمدخان در گذشت وپسر او **صیدمحمد خان** بجای پدر بحکومت هرات برقرار گردید.)

جزو وقایع‌سال ۱۲۶۸ هجری (۱۸۵۱ میلادی) مینویسد :

«صید محمدخان‌حاکم هرات پسریارمحمدخان ظهیرالدوله که **میرزابزرگ** را با پیش کشی بدربار معدلتخواه فرستاده بود محض‌بذل عاطفت وتسلیت اودرفوت ظهیر الدوله **میرزا احمد ناظم دیوان** را روانهٔ هرات و اسبی یراق طلا وکاردی مکلل بالماس و خلعتی فاخربرای صید محمد خان عنایت وارسال فرمودند.»

جزء وقایع سال ۱۲۶۹ هجری (۱۸۵۲ میلادی) مینویسد:

«کالسکه ای که بصحابت **شعبانعلی خان** به افتخار صید محمد خان ظهیر-الدوله مرحمت شده بود، چون بیك‌فرسخی هرات رسید معزی‌الیه استقبال نموده شرایط تعظیمات واحترامات رانموده درکالسکه نشسته داخل شهرهرات شد.»

ایضاًجزء وقایع سال ۱۲۷۰ هجری (۱۸۵۳ میلادی) مینویسد:

«چون ما بین **شیر علی خان** پسر امیر دوستمحمدخان حاکم‌کابل و سردار-کهندل خان‌سردار قندهار نقاری حاصل شده‌بود **عبداله خان سیستانی** را بافرامین و احکام مأمور آن صفحات فرمودندکه آنها را براه مودت و اتحاد دلالت کند . **سردار سلطان علی‌خان** پسر سردارکهندل خان که بخاکپای مبارك آمده بود او را بلقب **مظفرالدوله** ملقب و مخلع فرموده بصحابت او خلاع فاخره و انعامات شاهانه برای سردار کهندلخان **ورحم دلخان و مهردل خان** و سایر خوانین مبذول داشتند .

عالیجاه **ملااکرم** مستوفی هرات چندرأس اسب برسم پیشکشی‌از جانب‌صید محمدخان حاکم هرات بخاکپای مبارك آورده مورد تفقدات شاهانه گردید.

دراین تاریخ انگلیسها دراروپا سخت مشغول بودند، **نیکلای اول** امپراطور روس درمدت سی‌سال سلطنت خود خیلی مقتدر وصاحب نفوذ شده بود ، درآن ایام اورا دیکتاتور اروپا مینامیدند و برای دولت انگلیس لازم بود اوراهم مانند سایر پادشاهان مقتدر دنیا گوشمالی دهد. این بود که دراین تاریخ عده‌ای از دول اروپا

ظاهراً وعده‌ای دیگر باطناً علیه روسها حاضر نموده جنگ کریمه را پیش آوردند که‌نتیجهٔ آن مرگ نیکلای اول وشکست نظامی دولت روس دراروپا شد که شرح آن بیاید.

اما اوضاع آسیای مرکزی دراین تاریخ بدین قرار بود که انگلیسها نفوذ سیاسی خودرا بواسطه شکستی که درافغانستان برای قشون آنها پیش آمد از دست داده بودند ، خود مورخین انگلیسی اذعان دارند که شکست قشون انگلیسی در افغانستان باعث شد که نفوذ دولت انگلیس درآسیای مرکزی ازبین برود.

دولت ایران بدون اینکه اقدام مسلحانه‌ای بکند هرات، قندهار وحتی کابل وترکستان جملگی بدون اختلاف بطرف آن دولت متمایل شدند . سیاست عاقلانهٔ میرزا تقی‌خان امیرنظام درمدت سه‌سال همهٔ آنها رانسبت بپادشاه ایران علاقه مند نمود و سالی نمیگذشت که اظهار اطاعت و انقیاد نکنند . در این زمان در هرات یارمحمد خان خوب‌بسیاست‌انگلیسها آشنا شده و نیات باطنی آنها را خوب فهمیده بود و بهمین دلیل هم بود که تمام رؤساء و امراء افغانستان را بطرف دولت ایران متوجه نمود.

خداوند نبخشد کسانی را که باعث قتل امیر نظام شدند والا با بودن او نفوذ روس وانگلیس برای همیشه درآسیای مرکزی ازبین میرفت.

درآن زمان ممالک آسیای مرکزی محتاج بیک مرد مقتدر بود که تمام آنها را تحت کلمهٔ اسلام متحد نموده وطنشانرا ازدستبرد اجانب حفظ کند، آنمردمقتدر هم میرزا تقی‌خان امیر کبیر بود که ایادی غدار خودی و بیگانه بادسایس و حیل ظالمانه رشتهٔ حیات پاک وبی‌آلایش این نابغهٔ شرقی‌را بیرحمانه قطع نمود ، اگر صدارت امیرکبیرده سال طول کشیده بودنفوذ سیاسی دولت انگلیس دراین ممالک برای همیشه ازمیان میرفت.

بعدازعزل امیرکبیر وقتل فجیع‌او درکاشان، میرزا آقاخان نوری برمسند صدارت ثابت وبرقرار شد، درسال اول صدارت او واقعه‌ای رخ داد که باید مختصر اشاره‌ای بدان‌واقعه بشود.

آن واقعه سوء قصدی بود که پیروان میرزا علیمحمد باب در نیاوران بجان ناصرالدین شاه نمودند . اینواقعه درشوال ۱۲۶۸ روی‌داد، ولی یکسال قبل ازاین نیز که زمان‌صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود حضرات بابیه دراین خیال‌بودند که در طهران فتنه‌ای بر پا کنند ، ولی حسن‌مراقبت امیر درکارها از این فتنه جلوگیری نمود.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر عده ای جاسوسان و خبرنگاران مخصوص و امین داشت که درهمه‌جا متفرق بودند وامیررا از کلیهٔ جریان امور مملکتی مطلع می‌نمودند، دراین‌واقعه نیز خبرنگاران امیرقبلا بوی گزارش دادند که حضرات بابیه قصدفتنه وفساد دارند، امیرفوری اقدام مؤثر نمود وسردسته‌های آنها راقلع وقمع کرد وازفتنهٔ بزرگی جلوگیری نمود.

مرحوم **علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه** فرزند فتحعلی شاه که درآن تاریخ (۱۲۶۷) وزیر مهدعلیا بوده، تاریخ فتنهٔ باب‌را موسوم به **متنبئین** (۱) نوشته ودر صفحهٔ ۵۴ که شرح احوال **ملاشیخ علی ترشیزی** را مینگارد گوید:

(او نیز از خلفای باب بوده که خود را **حضرت عظیم** لقب کرده بود واز شاگردان خاص حاج سید کاظم رشتی بود که قبل‌از قتل‌باب در دارالخلافهٔ طهران سال ۱۲۶۷ هجری خواست فتنه‌ای برپا کند که اورا میسرنشد و تفصیل آن ازاین قرار است:

دراول جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه قاجار.. که هنوزسال عمرم‌به سی نرسیده بود بسی‌راغب ومایل بمجالست ارباب کمال واهل حال بودم، ازآنروی بقدرامکان محفلی ازوجود ادبا وشعرا تشکیل دادمی هرشب وروز ، از جملهٔ اهل مجلس **میرزا حبیب الله حکیم قاآنی ، میرزا عبدالوهاب محرم، میرزا طاهر شعری دیباچه نگار ، میرزا احمد طبیب‌کاشانی ، میرزا احمد هروی و میرزاذوقی** وغیره بودند چون **میرزا عبدالرحیم هروی** حکمت

---

(۱) این‌کتاب خطی است ودراختیار نگارنده میباشد، درپشت اولین صفحهٔ آن‌این عبارت نوشته شده است: «تاریخ بابیهٔ اعتضاد السلطنه»

فلاسفه و کتب **ملاصدری** رانیك میدانست ، دراول شب هدایهٔ ملاصدری رادر نزد وی تعلم مینمودم ، من‌نیز متوسطات را بوی تعلیم میکردم ، بعداز تدریس وتدرس بصحبت سایر ادبا وشعرا مشغول میگشتم.

درآنوقت که‌فتنهٔباب وبابی‌ها دراطراف‌منتشر بود، میرزاعبدالرحیم که بجهتی معلم واز حیثی شاگرد محسوب میشد چون متابعت برادر خود راشنید اونیز باطناً بآن طایفه گرویده بیشتر اوقات‌با **ملاشیخعلی** وسایر رؤسای بابیه که درد‌ارالخلافه بودند معاشرت میکرد ولی مراغفلتی عظیم بود

اگر چه بعضی از لیالی زبان بقدح علما گشودی من او را تأدیب کردمی ، وقتی گفت، شما باوجود ظهورباب بازتأملی دارید؟ مرا خنده گرفت وازخفت رأی وی تعجب نموده گفتم کدام است آن ظهور ؟ امروز که من در جهل مرکب هستم .
گفت: مگر مراملاحظه نمیکنید، **ملاحسین بشرویه** در **شیخ‌طبرسی** عماًقریب ری وقم‌را مفتوح خواهد ساخت این‌است یکی ازادله برای ظهور حضرت صاحب‌الامر.
چنانکه در **بحارالانوار** حدیثی نقل شده که قبل‌از ظهور آنحضرت، **حسین**صاحب **طبرستان** خروج نموده ری وقم‌را مفتوح خواهد ساخت.

گفتم حسین شما گرفتار لشکر منصور است، بعدازاستخلاص وفتح ری وقم اگرسخنی دارید خواهید گفت.

حال برهمین منوال بود، روزی چهار ساعت بغروب مانده رقعه‌ای از میرزا تقی‌خان امیر نظام که درآنوقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و بلقب اتابك اعظم ملقب‌بود، چنانکه **سروش شمس الشعراء** گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم   هر دو بمیر اجل اتابك اعظم

بااین جلالت قدر احترامی زیاده ازعاده ومافوق الغایه ازمن منظور داشت، ازاینکه مرانسبت بسایرابناء ملوك‌منصب وزارت مهدعلیا وستر کبری دامت شوکتها بود و مضمون رقعه آنکه: «دو ساعت بغروب مانده اگرمجالی دارید در دیوانخانهٔ دولتی یادرخانه مرا ملاقات کنید که امری بس‌لازم است.»

منهم در وقت معین حرکت کرده در دیوانخانهٔ دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند دور کرد ودست بجیب نموده رقعه‌ای در آورد وبمن داد، در آن رقعه مفتش از قبل وی نوشته بود که:

«روز جمعهٔ آینده بابی‌ها خیال دارند بهیأت اجتماع با شمشیر کشیده اولا به مسجد شاه‌ریزند و **میرزا ابوالقاسم امام جمعه** رابقتل آورده، پس از آن باذکر **یاصاحب الزمان** به‌ارك ریزند و فسادی برپا نموده نسبت بشاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبی کنند وازجملهٔ رؤسای این‌طایفه ملاشیخعلی است که خودرا حضرت‌عظیم لقب‌داده وفی‌الحقیقة رئیس‌بابیه دردارالخلافه‌اوست ودرهرچند روز بلباسی درآمده که مردم اورا نشناسند و هفته‌ای بیش درخانه توقف نمیکند و ام‌الفساد این طایفه است و دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است، دیگر میرزا عبدالرحیم برادر ملامحمد تقی هروی که هردو ازرؤساء بابیه هستند که فعلا درحمایت علیقلی‌میرزا هستند واگر آنها گرفته شوند این‌فتنه برپا نخواهد شد.»

پس‌از خواندن نامه بفکر فروشدم. امیرنظام مرامخاطب ساخته گفت:

« شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید ، گرفتم دراعتقاد شما فساد باشد ولی‌باید ملاحظهٔ دولت را برهرچیز مقدم دارید.»

جواب گفتم: «بحمدالله تعالی شکر حضرت رب‌العزه رابا اعتقاد درست بوده وهستم وخواهم بود »

برااین آمدم هم برااین بگذرم ثناگوی پیغمبر و حیدرم

وبااین عقیدت در میان خاص وعام مشهورم ، چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ایران واتابك اعظم هستید درچهارده سال قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان بطهران آمدید بسبب مصاهرت من‌با **میرزا نظر علی حکیم باشی** و مصاحبت باشما و جمع دیگراز آنجمله **محمد صادقخان گروسی و عزیز خان مکری** که حال آجودانباشی است و **میرزامحمدتبریزی و ملا بهرام و درویش عبدالرحیم** باندازه‌ای حفظ ظاهر و ملاحظهٔ شرع انور را باوجود صغر سن ازمن میدیدید که مرا بعوامی وحماقت تصور نموده ومورد سخریه و استهزاء بودم، چون

تنها هستید و ننگی درشأن اتابکی پیدا نمیشود . اگر فراموش کرده‌اید شرحی از روزرمضان **خانی آباد** و قرمهٔ به و توبیخ خود را بیان کنم ، شاید فراموش‌فرموده باشید . »

تبسم کرده گفت:« لازم نیست‌از مطلب بگوئید، وقت‌تنگ است‌وسفیرانگلیس وعده داد مرا ملاقات کند . »

گفتم تفصیل این سه نفربدون زیاد و نقصان است :

«آقامیرزااحمد حکیم باشی کاشی طبیب حاذق و با امانت و معالج‌مهدعلیا و ستر کبری ازنجباء و علماء کاشان بوده ، پدرش **ملا رضا** معروف به **کبابی** است . و مادرش بنام اعمام **حاجی‌پشت‌مشهدی** است . بذات پاك الهی وبنمك اعلیحضرت ابداً قضیهٔباب وبابی ازاومسموع نشده ، اما ازمیرزا عبدالرحیم هروی گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده، اما ملاشیخعلی ، بذات پاك احدیت نه‌اورا میشناسم و نه‌میدانم مقصوداوچیست .»

چون کلام بپایان‌آمد بمن سخت نگریست ، بقول اعراب نظر الی بنظرة ، گفت : خوب جواب نگفتید ، این مفتش و گماشتهٔ من دروغ نمیگوید و سخنی نسنجیده نمی‌نگارد ، من با همهٔ اخلاص و ملاحظه ازمهد علیا این سه تن را از شما خواهم خواست . »

این بگفت و بپا خاست ، هرچند دربین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مراازملاشیخعلی خبری نیست جوابی نداد ، درحین وداع گفت : «یقین بدانید این امررا صورت گرفته ازشما میخواهم . »

لابد باکمال تحیر و تفکر بخانه آمده در فکررفتم ، بازآنشب را با محنت و تعب بسرمیبردم ، پاسی ازشب گذشته ، بیشتریا کمتر رقعه‌ای ازامیررسید که « در اتمام امرمعهودتعجیل کنید . » بازبروهمم افزود ، علی‌الصباح بصحن‌آمده متحیرانه نشسته ، میرزا طاهر دیباچه نگارحاضرشده ازسبب تحیر وسکوت طویل من سئوال کرد ، شرح حال و سئوال وجواب با امیر را درمیان‌آوردم. گفت: « باکی‌ندارید، این حضرت‌عظیم‌یکی از بزرگان‌بابیه است و دردارالخلافه داعی‌باب است ، **اسمش**

ملاشیخعلی وهرروز لقبی برخود میگـذارد و هفته‌ای‌ملبس بلباسی میشود ، چندی درهمسایگی شما بود ،الان معلوم نیست در کجا منزل دارد ولی میرزا عبدالرحیم‌از جا و مکان اومستحضراست . »

درآن حین میرزا عبدالرحیم با عبا و عمامه پیدا شد ، خواست پیش آید او را تکلیف نمودم درمکانی نشسته ، چون فرودآمد و لحظه‌ای با دیباچه نگار گفت و شنود کرد حکم‌بحبس و قید میرزا عبدالرحیم داد : اولا با کمال ملایمت ونصایح ومواعظ‌ازمکان ملاشیخعلی سئوال کرده جواب مفید مسموع نشد ، سوگند بکذب یاد کرد که مدتی است ازمکان اواطلاع ندارم .

کارازسستی بسختی و ازملایمت بغضب و زحمت کشانید و بازسودمندنیامد. بادیباچه نگارمشاوره نموده او حیله‌ای انگیخت و خدعه‌ای بکاربرد ، کاغذی‌شبیه بخط میرزاعبدالرحیم‌به **میرزا سید محمداصفهانی** که درمدرسهٔ **دارالشفاء** منزل داشت و یکی ازبزرگان بابیه بود نوشت باین مضمون که مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده درکدام محله منزل دارد ؟

میرزاسید محمد جواب نوشت که ازاین سئوال شما تعجب نمودم که روزقبل باتفاق شما درخانهٔ میرزا محمد ، نایب چاپارخـانه درمحلهٔ سنگچ رفته در آنجا تشریف دارند .

چه این نامه افتاد دردست من بگردون گراینده شدشست من

فی‌الفور شرح حال را به امیرکبیر عرضه داشته جوابی در کمال ادب و معذرت نوشته‌ازتقصیرمیرزا احمد حکیم باشی گذشته اتمام عمل را خواهش‌نمود . نزدیك به سه ساعت بغروب مانده‌دیباچه‌نگار را بابیست‌نفر روانه منزل ملاشیخعلی نموده دربین راه شخصی را دیدند بریابوئی نشسته ، بهمراهان امر کرد که این‌مرد را گرفته نزد من آورند و خود بخانهٔ میرزا محمد رفته اثـری از ملاشیخعلی ظاهرنشد ، دروب بیوت را مقفل کرده درکریاس قراول گذاشته مراجعت‌نمودند. حکایت بمن اظهارداشت گفت :

این شخص مقید **محمدحسین‌ترك** است و از خلفای ملاشیخعلی است ، من

او را خواسته توی بازو و توی جبه و توی بار اورا تفحص کـرده کتابی چند از مزخرفات باب و یك پوستین کابلی و یکجفت کفش ساغری و قـدری مسینه آلات بود ،هرچندازاحوال ملاشیخعلی سئوال کردم‌جوابی‌نداد، بالاخره اورابقدری صدمه زدم که‌بیم هلاکت‌بود بازثمری نبخشید ، لابد چند سوار باطراف فرستاده‌ازآنجمله بداروغه زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم نیزنوشته اثری نشد .

درآنشب شخصی مراغه‌ای کاغذی ازملامحمدعلی زنجانی برای ملاشیخعلی آورده اورا نیز گرفته نزد من آوردند ، حبس نموده وقایع به امیرنظام گفته شد . ازاین دار و گیررشتهٔ جمعیت بابیه گسیخته شد و جمع دیگررا نیز گـرفته بحکم شاهنشاه و صوابدید امیرنظام در میدان ارك حکم بقتل بابیه شد ، ازآنجمله میرزا عبدالرحیم ومحمد حسین ترك و قاصد مراغه‌ای را نیزازمن خواسته هرسه راتسلیم گماشتهٔ دیوان اعلی نمودم ، خود نیز بمنزل امیرنظام رفته زبـان بشفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم برمن دارد و نیزحضورهمایون شفاعت کرده حکم بحبس مؤبدشد ، قاصدمراغه‌ای‌را نیز **میرزاعلی‌خان** که درآنوقت **حاجب‌الدوله** بود شفاعت کرد گناهش عفوشد ولی محمدحسین ترك با سایربـابیه بقتل‌آمد ، از نظارگان شنیده شد که با سه ضرب شمشیرازپا درآمد .)

مرحوم امیرکبیر بهرتدبیر بود این غائله را در سال ۱۲۶۷ خوابانید و از یك فتنه و فساد خطرناك جلوگیری کرد ولی سال بعد یعنی درسال ۱۲۶۸ بازتوسط همان ملاشیخعلی فتنه بشکل دیگری بروز کرد و این بار بجان ناصرالدین شاه سوءقصد کردند ولی موفق نشدند .

مـرحوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه این داستان را خیلی مفصل‌مینویسد ، اینك مختصری ازآنرا دراینجا نقل میکنم :

علیقلی میرزا مینویسد :

« همین ملاشیخعلی‌در سال ۱۲۶۸ هجری دردارالخلافهٔ طهران بنای فتنه را سازکرد و پیروان خود را درخانهٔ **حاجی سلیمانخان** پسر **یحیی‌خان تبریزی** که او نیزبا ملاشیخعلی دراین فتنه همداستان بود جای داد و حاجی‌سلیمان‌خان اسلحه

وآلات خروج بجهة این طایفهٔ ضاله آماده کرده و جماعتی را مقرر داشتند که در زوایای خفایا اتفاق کرده درلباس رعیتی ببهانهٔ اظهار تظلم و ابراز عرایض در معبر حضرت شاهنشاهی عالم پناه درآمده خنجرهای بران و حـربهای سوزان در زیر عبا و قبا پنهان داشته بانتهاز فرصت بسر برند و چون مجال یابند برحضرت شاهنشاهی درآیند .

بالجمله کافر فاجر گمراه که خود را خلیفه و نایب باب میدانست بقانونیکه تبدیل اسامی و تغییر القاب درآن مذهب معمول است که نام خدا و رسول وائمهٔ هدی را بریکدیگر می‌نهند . هریك را نامی و لقبی نهاده وآنها را نوید حکومت بلاد و امصار داد .

شبها درمجمع خاص اجتماع کرده . . . و مدتی بجمع آوری اسلحه جنگ مشغول بودند کـه بعد ازقصد حضرت شاهنشاه ... قصد علماء و اعـاظم و اعیان شهر نمایند و بملاحظهٔ اینکه مـوکب همایون در نیاوران تشریف دارند و شهر خلوت است ، گفتند اول باید شهر را بتصرف درآورده وارك‌را تصرف نمود ، چون شهر وارك وخزانه وتوپخانه بدست آید کارها برمراد شود .

لهذا جماعتی در شهر متوقف گشته و گروهی به نیاوران شمیران که ییلاق حضرت و قصر سلطنت بود متفرق شدند و شب و روز در آنحوالی سیرهای متوالی داشتند .

تا آنکه شنیدند که حضرت ظل اللهی را ارادهٔ شکار وسواری است و با خواص بطرف رودبار بشکار کبك تشریف‌فرما خواهند شد . دوازده نفر ازآن طایفهٔ بدسرشت اسلحه‌های سوزنده و برندهٔ خود را در زیـر لباس کهنه نهفته بحوالی قصر حضرت شاهنشاهی آمده باطراف معبر متفرق شدند و منتظر فرصت گشتند .

تا دوساعت از طلوع آفتاب روز یکشنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۸ هجری اعلیحضرت ظل اللهی بعزم شکار و تفرج چون قرص خورشید برخانهٔ زین قرار گرفت .

ناگاه شش نفرازآن طاغیان مخذول نما که در کمینگاه نشسته بودندفرصت

غنیمت شمرده درلباس رعایا ومظلومین ازاطراف نزدیك آمده اظهارتظلم ودادخواهی نمودند .

شاهنشاه عدالت دستگاه، عنان کشیدند که داد مظلوم دهند، ناگاه آن ظالمان مظلوم صورت و آدمیان شیطان سیرت گردآمده ، کاحاطةالدایره بدورالمرکز ، پیاده ، رخ بگرد سمند پیل پیکر پادشاهی آورده اظهار ستم رسیدگی نمودند ، یکی ازآن بدبختان دیوسیرتان دست درجیب و گریبان برده بجای مکتوب وعریضه طپانچهٔ آتش فشان برآورده بجانب آنوجود مبارك انداخت .

بفضل خدا وعون ائمهٔ هدی از رمیدن اسب خاصه آن تیرخطا کرده ، ناپاکی دیگر ازآنسوی از زیر عبا شمشیری برکشیده پیش دویده حمله آورد . دیگران نیزطپانچه بجانب آنوجود مبارك رها کردند .

اعلیحضرت شاهنشاهی ازکمال تغیر که دراین کارحیران مانده بودنخواستند که دست مبارك بخون آن ناپاکان بیالاید ، جمعی از ملتزمین جلادت شعار در آن جسوران متهور درآویختند و خون آن خبیثان کافررا ریختند . **مهدی** نام که از ملازمان **مستوفی الممالك** وزیرمالیه بوددرآنمهالك درآمده ازقمهٔ یکنفرازآن ملعونان سرش زخم کاری یافت ، ناگاه جمعی ازملتزمین رکاب را خون حمیت در دل طبیعت بجوش آمده دراندك وقتی آن مخاذیل را اسیروقتیل کردند .

با وقوع این حادثه ، عزیمت موکب همایون ازاین شکار فسخ نمودند .

اعلیحضرت شاهنشاهی بعمارت خاصهٔ نیاوران مراجعت کرده وعامهٔ ملازمان درگاه را بحضورمبارك احضار فرمودند . چاکران ، بارخدای بی‌مانند را بحفظ خداوند شکرها گفته ، بعد ازآن به‌اخذ وقید این‌قوم پرمکروکید اشارت رفت .

عزیزخان سردارکل عساکرمنصوره که درآنوقت آجودانباشی و حکمران دارالخلافهٔ طهران بود برحسب امر همایونی روی بشهر نهاد ، یکی از آن شش نفررا بردر دروازهٔ دولت شقه کرده درآویختند وبدین جهت اطمینان درخاطر عموم خلایق حاصل شد که بروجود مبارك آسیبی وارد نیامده .

دو روز بعد را اعلیحضرت شاهنشاهی سلام عام فرمودند وجمیع خواص درگاه بسلامتی وجود مبارک که خاصه واخص موجودات کاینات است تهنیتها گفتند ومبشر بشارت سلامتی وذات خجسته صفات مبارک به اطراف واکناف عالم بریدها فرستاده مژده‌ها بردند ومژدگانی‌ها گرفتند .

بعد از آن بمقربان درگاه اشارت رفت که باقی این مخاذیل را بـه تفحص بدست آورده ازحقیقت امر استکشاف نمایند .

یکی از آن شش نفر که گرفتار بود آنها را نشانداده معلوم شد که جماعتی از ایشان چنانچه ذکرشددرمحله‌ای ازمحلات شهر دارالخلافه درخانهٔ **حاجی سلیمانخان** مجتمع و متحد بودند و اسلحه و آلات حرب بجهة اهل شهر آماده کـرده بودند ، ملازمان دیوانخانه بآن خانه ریخته و همه را گرفتند و گروهی کـه درشمیرانات پراکنده بودند نیز بدست آوردند .

آجودانباشی و **محمودخان کلانتر** و کدخدایان شهر وداروغه ونایبان بتجسس آن طایفه پرداخته هرقدر که بدست آوردند بحضور میرزا آقاخان نـوری صدراعظم بردند و تحقیقات از آنها شد .

حاجی‌علی‌خان اعتمادالسلطنه که در آنوقت حاجب‌الدوله بود ملاشیخعلی‌-ترشیزی را که سابقاً ذکری ازاوشد درقریه **اوین** که ازمحال شمیرانات است بدست آورده سی وهشت تن ازآنان گرفتارشدند و برحسب امراعلی و فتوای علماءاعلام کثرالله‌امثالهم حکم بقتل ملاشیخعلی و سایر متابعان او ازقرارتفصیل صادر گردید، هرتنی را درشهروخارج به‌امیری ازامراء وطبقه‌ای‌ازطبقات‌چاکران درباردادند که بالاجماع همه را مقتول ساختند . »

مورخ تاریخ بابیه کشتن حضرات را با تفصیل شرح میدهد و مینویسد چـه کسی را چه کسانی بقتل رسانیدند ، پیداست کـه تمام اعیان و اشراف درباری همه‌شان دراین قتل شرکت کردند .

چنانکه‌قبلا گفته‌شد،هنوزسال‌مرگ‌امیرنظام آنمردبزرگ‌وتاریخی‌درست‌برگذار نشده بود که‌میرزا آقاخان نوری برای قدردانی ازهمراهی‌های دولت‌انگلیس قبالهٔ

هرات را مسجل کرده بآنها واگذار نمود .

خواننده حال میتواند تمیز بدهد کـه برای چه میرزاآقاخان نوری قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر را اولین شرط قبول صدارت خود پیشنهاد میکند .

دراین باب هیچ سابقه‌ای در دست نیست و معلوم هم نیست بین وزیـرمختار انگلیس مقیم طهران و میرزاآقاخان نوری صدراعظم دولت علیه ایران چه مکاتبات دراین باب ردوبدل شده است ، هیچ آثاری ازآنها باقی نمانده است جزاینکه‌بدون مقدمه دولت ایران یك تعهدنامه نوشته بسفارت انگلیس درطهران تسلیم میکند . این است آن تعهد نامه که ذیلا نوشته میشود :

تعهدات دولت ایران درباب هرات ، بتاریخ پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲٦۹ (مطابق ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳)[۱]

« دولت علیۀ ایران تعهد مینماید که بهیچوجه بخاك هـرات لشکر نفرستد مگرآنکه قشون از خارج بآنمملکت حمله نماید ، باین معنی که قشون از طرف کابل و یا ازطرف قندهار و یا ازممالك خارج بآنمملکت حمله کند ، دراینصورت دولت ایران قشون بهرات اعزام میدارد ولی‌متعهد میشود که این قشون داخل شهر هرات نشود و بمجرد اینکه قشون خـارجی عقب نشینی نمود و بمملکت خودشان مراجعت نمودند قشون دولت ایران نیزبدون تأخیر بخاك ایران مراجعت خواهد نمود .

بعلاوه دولت ایـران متعهد میشود از هرنوع دخالتی در امـور داخلی هرات احترازکند ، همچنین ازاشغال یا تصرف یا داشتن حق حاکمیت بهرات جز بهمان درجه دخالت هائی که درزمان مرحوم یارمحمدخان ظهیرالدوله بین دولت

(۱) امیرنظام در نهم ژانویه ۱۸۵۲ (مطابق ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸) در کاشان بقتل رسید .

ایران و اولیای هرات برقرار بوده و بهمان‌درجه نیز درآینده آن مناسبات برقرار خواهد بود ، بنابراین دولت ایران تعهد میکند که یك مراسله به صیدمحمدخان بنویسد و او را از این شرایط آگاه گرداند و همراه مأمور مخصوصی که این مراسله بوسیله او ارسال میشود یکنفرهم از نمایندگان دولت انگلیس مقیم مشهد بهرات خواهد رفت .

دولت ایران همچنین تعهد مینماید از تمام ادعاهای خود راجع به زدن سکه و خواندن خطبه یا هرعلائم و آثاری که اطاعت هرات را بایران نشان بدهد ، از تمام آنهاصرفنظر کند ، الکن‌هر گاه‌مثل زمان‌شاه، کامران‌ویارمحمدخان‌ظهیرالدوله اولیای هرات خودشان بخواهند پیشکشی یا تعارف یا پولیکه بنام شاه سکه شده باشد برای دربارشاه بفرستند ، دولت ایران این پیشکشی‌ها را بدون ایراد قبول خواهد نمود ، این شرط نیز بصیدمحمدخان اطلاع داده خواهد شد .

دولت‌ایران تعهد مینماید **عباسقلی خان پسیان** را چهار ماه بعد از ورود اوبهرات احضار کند که نتواند درآنجا بطوردائمی اقامت نماید و بعد ازاین هم‌هیچ نمایندهٔ دائمی دولت ایران در هرات مقیم نخواهد بود . حفظ مناسبات مثل‌زمان یارمحمدخان خواهد بود و اولیای هرات نیزحق نخواهند داشت نمایندهٔ دائمی در طهران داشته باشند و روابط درست مانندزمان کامران و یارمحمدخان خواهدبود، مثلا هر گاه زمانی پیش بیاید که لازم باشد تراکمهٔ یاغی تنبیه و سرکوبی شوند و یادرموقع اغتشاش‌یا شورش درقلمروپادشاه ایران ،دولت‌ایران‌محتاج‌بکمك‌هراتی‌ها باشد مثل‌زمان یارمحمدخان ، هراتی‌ها بمیل و ارادهٔ خودشان بدولت ایران کمك خواهند نمود ولی نه همیشه و بطوردائمی .

ایضاًدولت‌ایران‌بدون‌شرط واستثناء تعهدمینماید که تمام‌امراءهرات را که در مشهد یادرطهران‌یادرهرجای ایران هستندآزادنماید و بعدها هیچ‌مقصری‌یامحبوس ویا اشخاص مظنون و مخالف صیدمحمد خانرا قبول ننماید مگرآن‌اشخاصی راکه ازطرف خود صیدمحمدخان از هرات تبعید شده باشند و خودشان مایل باشند در مملکت ایران اقامت کنند و یااینکه داخل درخدمت دولت ایران باشند و با این

اشخاص با لطف و مهربانی مثل سابق رفتارخواهد شد و احکام مؤکد ولازم برای انجام این تعهدات فوراً بوالی خراسان صادرخواهد شد .

این تعهدات ششگانه ازطرف دولت ایران باید مراعات و عملی شود و وزراء ایران حقوقی که دولتایران درهرات دارد فقط برای خاطردوستی ورضایت دولت انگلیس‌این تعهدات راباآندولت نموده‌اند مشروط براینکه ازطرف دولت انگلیس بهیچوجه دخالت درامورداخلی هرات و متصرفات آن نشود والا این تعهدات کان‌لم یکن‌خواهد بود، مثل‌اینکه هرگزوجود نداشته و روی کاغذ نیامده است واگریك دولت خارجی خواه‌افغان، خواه دیگری بخواهد درامورآنمملکت دخالت کند ویا بخواهدقسمتی ازخاك هرات را متصرف شود و وزراء ایران خواهش‌نمایند، دولت انگلیس از جلوگیری آنها غفلت نخواهد نمود و نصایح دوستانهٔ خود را به آنها خواهد داد بطوریکه خاك هرات مستقل و ازتجاوزمصون بماند . »

« مهر و امضاء صدراعظم ایران ـ میرزاآقاخان نوری»

حقیقتاً انسان ازبی‌اطلاعی و خیانت اولیای امورآن زمان درعجب میماند ، هیچ‌سیاستمدار بی‌علاقه‌ای هم‌چنین قراردادی راباکسی نمی‌بندد، تاچه‌رسد بصدر- اعظم یك مملکت . این یك نمونهٔ بسیار مختصر از امتیازات غیر عادلانهٔ بیشماری میباشد که دولت انگلیس از ایران بدست آورده و بعدها در ذیل صفحات ملاحظه خواهید نمود که انگلیسها یك چنین سند خائنانه را چگونه بجای یك سند معتبر دولتی معرفی نموده مانند سنگ آسیائی بسرومغز دولت ایران زدند . هرگاه صدراعظم وقت ایران ، باندازهٔ یك سرجوخهٔ قشون انگلیس معلومات وتعصب‌داشت ومیدانست وطن چیست ومنافع ملت ایران کدام است هرگزچنین خطاهاو گناهان کبیره را مرتکب نمیشد . مضحکترازهمه کاغذی است که صدراعظم ایران به صید محمدخان حاکم هرات نوشته‌است، این‌است سوادآن کاغذ:

بتاریخ ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ (مطابق ۲۶ ژانویه ۱۸۵۳)

ازجانب میرزاآقاخان نوری صدراعظم ایران به صید محمدخان حاکم هرات

« وزراء ایران از زمانیکه شروع نمودند بشما یاری کنند ، فرزند من؛ هیچ قصد نداشتند که‌حق حاکمیت ایرانرا بمملکت هرات ثابت‌نموده آنرا مالك شوند، نه هر گزچنین‌نبوده ، آنها مایل بودندمملکت هرات درحال استقلال باقی و برقرار بماند وهمچنین ازتجاوزات و حملهٔ دول بیگانه مصون باشد ، وزراء ایران هر گز درنظر نداشتند مالك هرات شوند و یا اینکه از هرات و سکنهٔ آن مالیات بگیرند و این کیفیات به قاضی و نمایندهٔهرات که‌بدربارشاهنشاه‌ایران آمده بود توضیح و خاطرنشان گردید ، اینك که الحمدلله مقاصدآنها برآورده شده لازم میباشد که بفرزند خوداطلاع دهم که وزراء دولت علیهٔ ایران قراردادی باشروط معین‌ترتیب داده خودشانرا مقید بآن نموده‌اند وآن شرایط بقرارذیل میباشد :

وزراء دولت علیهٔایران هرگزاین عقیده را نداشته و بعدهاهم نخواهندداشت که بهرات ویا متصرفات‌آن ویا بسکنهٔ‌آن حق حاکمیت داشته باشند و پس از این هرگزدرامور داخلی‌هرات بهرعنوانی که باشد دخالت نخواهند نمود. بنابراین‌آن مملکت درامورحکمرانی خود مختارومستقل خواهدبود وازطرف کابل وقندهار و یا ازطرف حکومت های خـارجی هیچیك حق دخالت در امور هرات را نخواهند داشت ، وزراء ایران راضی نخواهند شد که خطبه بنام شهریارایران جاری گردد ، اماراجع بسکه فقط نظربحفظ استقلال شما ، فرزند من ، وزراء ایران هرگزراضی نخواهند شد مثل زمان یارمحمدخان شما مایل باشید یك مبلغی پیشکش کنید ، آن مبلغ پول ممکن است بنام شاهنشاه ایـران سکه‌زده‌شود ؛دراینصورت وزراء ایرادی نخواهند داشت و آن را قبول خواهند نمود .

هرگاه دریك موقع لازم باشد که اهالی هرات درتنبیه تـراکمه با اولیای اموایران مساعدت کنند ویااینکه‌درخاك ایران اغتشاش و شورشی برپاشود واهالی

هرات بمیل و رضای خود بخواهند بایران کمك نمایند ، طوریکه درزمان یار محمد خان کمك و یاری مینمودند ، اولیای امور هرات این مساعدت و کمك را خواهند نمود ولی نه همیشه وبطورداٸم . بلی آنچه را که اعلیحضرت شاهنشاه ایران برخود حتم میداند این است که نظربخدمات مرحوم یارمحمدخان ظهیرالدوله ، درموقع هجوم وحمله اجانب یاافغانها بهرات ، وزراء دولت ابد مدت ایران عده‌ای قشون بکمك اهل هرات خواهند فرستاد و این قشون در خارج شهر هرات با قشون هرات متحداً بدشمن حمله خواهند نمود وآنها را ازخاك هرات اخراج خواهند کرد و پس ازآن فوراً بداخلهٔ ایران مراجعت خواهند نمود وهیچ تردید ندارم همینکه شما بنظریات دولت ایران آشنا شدید اعمال ورفتارشما برطبق آن نظریات خواهد بود . »

فرمان ناصرالدینشاه به‌صید محمدخان حاکم هرات

بتاریخ ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ (مطابق ۲۹ ژانویه ۱۸۵۳)

« به عالیجاه رفیع جایگاه صید محمدخان ظهیرالدوله، مراحم و الطاف ما را اطلاع دهید و ازشرایط و تعهداتی که دربارهٔ هرات توسط وزراء این دولت شده استاورا آگاه گردانید و اورا متقبل کنید طوری که جناب صدراعظم برای او نوشته است ، شکی نیست که صید محمد خان مطلع شده برطبق آن عمل خواهد نمود و اورا بالطاف ما امیدوار کنید و عرایض اورا بنظرما برسانید.»

میرزا آقاخان نوری کاغذ خود و فرمان ناصرالدین‌شاه را برای کلنل شیل که دراین تاریخ سمت نمایندگی سیاسی انگلیس را درطهران داشت فرستاد که او آنها را برای صید محمدخان درهرات بفرستد . کلنل شیل خود نیز کاغذی نوشته به ضمیمهٔ آنها توسط عمال خود فرستاده است .

این است ترجمه کاغذ نایب سرهنگ شیل به صید محمدخان حاکم هرات:

« البته جنابعالی بدون‌تردید شنیده‌اید که‌درچندسال‌قبل دولت‌اعلیحضرت‌ملکهٔ

بریتانیای کبیر برای حفظ و نگاهداری استقلال هرات چه اضطرابی داشت ، اگر چه کیفیات و پیش آمدهای اخیر سبب شد که دولت اعلیحضرت ملکهٔ انگلستان ازداشتن روابط مستقیم باافغانستان صرفنظر کند ولی هر گزازداشتن یك علاقهٔ دوستانه نسبت بسعادت و ترقی سکنهٔ هرات صرفنظر نکرده و همیشه بنگاهداری استقلال حکومت افغانستان ذیعلاقه میباشد .

دولت پادشاهی انگلستان دراین مدت یکسال و نیم زمامداری جنابعالی باتوجه مخصوصی بوقایع هرات نگران بوده و نتیجهٔ آن این شده است که دولت فوق الذکر خودشانرا مکلف دیدند از وزراء دولت ایران راجع بشرکت آنها دربعضی مسائل که مربوط بمملکت هرات می باشد بعضی توضیحات بخواهند واز آنها بعضی تعهدات اطمینان بخش تحصیل نمایند که استقلال حکمران هرات رادرآینده تأمین نماید .

مذاکراتی که دراین بین رد وبدل شد باینجا منجر گردید که تعهدات و شرایطی توسط دولت مابرقرار گردد ومن وظیفهٔ خودمیدانم که اینها رابنظرواطلاع جنابعالی برسانم . سواد آن شرایط و تعهدات را درسه فقره مکتوب ضمیمه که در جوف این مکتوب میباشد ملاحظه خواهید نمود .

اولی سواد سندی است که بمهروامضای صدراعظم ایران میرزا آقاخان نوری رسیده است ، دومی سوادکاغذ صدراعظم ایران خطاب بشخص جنابعالی است وسومی سواد فرمان پادشاه ایران دایر باین شرایط و تعهدات است خطاب به جنابعالی و تعهدات صدراعظم را تصویب نموده است .

خود این اسناد بقدرکافی نیات حسنه دولت انگلستان را نسبت بهرات نشان میدهد. یعنی قصد دولت انگلستان اینست که هرات دردست خود افغانی مانده وافغانی درآن حکومت کند و در حکمرانی خود هم مستقل باشد .

من صمیمانه امیدوارم که آن موقع رسیده است کـه جنابعالی ازمساعدت ایندولت بی نیازباشید وبعدازاین اطمینان دارم که جنابعالی قادرخواهیدبود استقلال و تمامیت مملکت خود را محفوظ داشته باشید.

جنابعالی باید این نکته را خوب دانسته باشید ، هرحکمرانـی که محتاج

بمساعدت اجانب باشد وفاداری ملت خودرا از دست میدهد وبرای خاتمهٔ این نوع مساعدتها که محتاج باجانب است فقط یك چاره میباشد و آن حسن نیت سکنهٔ یك مملکت است نسبت بحکمران خود . حسن نیت سکنهٔ هرات مطمئن‌ترین و مهمترین وسیلهٔ حفظ حکمرانی شما میباشد .

با یك طرز حکومت عاقلانه و عادلانه و بیطرفانه کـه جالب احساسات ملی ملت افغان باشد ، دیگرهیچ تردید باقی نخواهد بود که موفق خواهیدشد واستعداد و لیاقت جنابعالی میتواند هرات را درمقابل هرمتجاوزخارجی حفظ کند .

مرحوم یارمحمدخان پدرجنابعالی هم بهمین وسیله توانست بآن موفقیتهای قابل تقدیر نایل گردد .

مأمورمخصوص‌من که حامل این‌مکتوبها میباشد درهرات انتظارخواهد کشید تا جنابعالی سرفرصت جواب مکتوب مرا نوشته و ازدریافت این اسناد مـرا مطلع گردانید و مجدداً اورا روانه کنید . امضاء **کلنل جستن شیل** . »

اینك خواننده‌باید یك مقایسهٔ ساده بین‌این دونفر، یکی میرزاآقاخان‌نوری و دیگری یارمحمدخان ظهیرالدوله هراتی بکند .

یارمحمدخان بسیاست‌اجانب‌آشنا بود ، لذا ازانگلیسها برید و بپادشاه‌ایران متوسل شد ، ماژوردارسی تود نمایندهٔ سیاسی انگلیس را ازهرات بیرون نمود و از ماهی بیست و پنج‌هزارلیره مقرری خودکه انگلیسها مرتباً هـرماهه میپرداختند صرفنظر کرد ودرتمام اطراف و نواحی افغانستان تبلیغات مؤثری برله‌پادشاه‌ایران وعلیه انگلیسها شروع نمود و تمام امراء وسرداران افغانستانـرا برعلیه انگلیسها برانگیخت وآنهارابموافقت‌با دولت‌ایران همراه کرد ودوستمحمدخان‌باآن شرحی که گذشت ، انگلیسها اورا بافغانستان فرستادند اونیز درتحت تأثیراحساسات ملی افغان نتوانست دوستی واتحاد خود را با انگلیسها نگاهدارد و مجبور گردید علیه انگلیسها اقدام کند ، اینست که یکی دوسال‌بعد دیده میشود دوستمحمدخان برضد انگلیسها مسلح شده است ، بنابراین دولت انگلیس و حکومت هندوستان چاره‌ای ندیدندجزاینکه‌دست‌ازافغانستان‌بردارند،چه،یارمحمدخان‌در هرات‌وکهندلخان در

قندهار ودوستمحمدخان درکابل هرسه برضد دولت انگلیس بودند . در ایران نیز شخصی مانند میرزا تقی‌خان امیرنظام مصدر امور دولت ایران بود و بواسطهٔ اعزام نمایندگان‌سری وعلنی نزداشخاص و بیدار نمودن آنها وفرستادن مأمورین مخصوص بممالك ترکستان نشان‌میداد که دولت‌ایران نسبت‌بآن‌ممالك علاقه‌منداست وآنهارا بمنافع مشترکی که دربین ملت ایران و سکنهٔ آن ممالك است آشنا میکند .(۱)

(۱) سرهنری رالنسون‌مینویسد :

« دراین تاریخ دولت ایران بامراء هرات ، قندهار وکابل پیشنهاد نموده بودکه هر چهارمملکت علیه دشمن عمومی (انگلیسها) اتحادکنند ولی دوستمحمدخان با این پیشنهاد مخالفت نمود ، چونکه اودراینموقع منافع دوستی با دولت انگلیس را درك مینمود . »

«**England and Russia in the East, by, Sir Hanry Rawlinson · P. 89.**»

فصل سی و یکم

اشاره بمعاهدهٔ سری بین دولتین روس و عثمانی در سال ۱۸۳۳ـ معاهدهٔلندن (۱۸۴۰) بین دولتین روس وانگلیس ـ شرکت‌دولت فرانسه با معاهدهٔ ۱۸۴۰ لندن ـ تشکیلات‌اداری‌دولت انگلیس ـ نقشهٔ تقسیم ممالك عثمانی بین انگلیس و فرانسه ـ فشاردولت روس بدولت عثمانی ـ اعلان جنگ دولت‌عثمانی‌بدولت روس ـ قراردادسری‌بین‌دولت‌انگلیس ، فرانسه وعثمانی ـ بیطرفی دولتین اطریش و پروس ـ جنگ کریمه ـ ورود نمایندهٔ مخصوص دولت روس بطهران ـ ملاقات‌محرمانه باشاه ـ اقدامات صدراعظم ایران ووزیرمختاردولت عثمانی دردربار ایران ـ پیشنهادهای‌امپراطور روس بپادشاه ایران ـ مخالفت میرزا آقاخان نوری ـ مشاجرهٔ وزیر مختار روس با میرزا آقاخان ـ سواد عهدنامهٔ سری بین ایران و روس در سال ۱۲۷۱ هجری قمری (مطابق ۱۸۵۴ میلادی) ـ پیشنهاد میرزاآقاخان نوری به شاه ـ سیاست خشن دولت انگلیس در ایران

قبلا اشاره شد که چگونه روسها درسال ۱۸۳۳ بداد دولت عثمانی رسیدند و آنرا ازفشارمحمدعلی پاشای مصر که بتحریك دولت فرانسه داشت سلطنت‌آل‌عثمان را مضمحل‌مینمود نجات دادند وبادولت عثمانی‌معاهدهٔ سری بسته وعبور کشتی‌های جنگی سایر دول را جز کشتی‌های جنگی دولت روس ازبغازهـای داردانل ممنوع نمودند ، اما همینکه انگلیسها از قضیه مطلع شدند روسها را جلب نموده وعده‌های

بیشتری به‌آنها دادند و روسها فریفته شده آن معاهدهٔ سری مابین دولت عثمانی و خودشانرا لغو کردند و در عوض معاهدهٔ لندن منعقده در سال ۱۸۴۰ جای آنرا گرفت.

دراینجا دولت انگلیس بیك تیر دونشان زد، اول‌اینکه بواسطه جلب روسها بطرف خود فرانسه را از روس جدا نمود. دوم اتحاد روس وعثمانی را برهم زد. چون فرانسه خود را تنها دیدناچار شداو نیز معاهدهٔ لندن (۱۸۴۰) را امضا نماید چونکه دراین تاریخ انگلیس، روس، اطریش وپروس این معاهده را قبول کرده بودند و کلاه محمدعلی پاشا پس معرکه افتاد وبحامی او نیزکه دولت فرانسه بود اعتنائی نشد.

روسها مدتها در انتظار ماندند که شاید دولت انگلیس بوعده های خود وفا کند ولی‌تمام این انتظارات بی‌نتیجه بودچونکه همان معاهدهٔ لندن‌بدولت انگلیس حق دادکه محمد علی پاشارا تهدید نموده بداعیهٔ خلافت اوخاتمه دهند[1] ودولت عثمانی را جلب نموده خودرا طرفدار جدی آندولت قرار دهند و درمیان دولتین روس و فرانسه نفاق اندازند، در اینصورت انتظار وعده‌های دولت انگلیس مورد نداشت.

در اینجا نباید تنها یکنوع هوش یا مهارت فوق العاده‌ای برای انگلیسها در سیاست قائل‌شد بلکه عدم‌رشد سیاسی دول اروپائی آنزمان وزمانهای بعدی‌هم دلیل موفقیت های سیاسی دولت انگلیس میباشد، چه، تشکیلات سیاسی انگلیسها بقدری محکم ومتین است که تغییر حکومتهای وقت درآن تأثیری ندارد ومانند تشکیلات سیاسی سایر دول نیست که با تغییر دولت وقت تمام اساس یا قسمتهای حساس آن تغییر کند، این است که هرقسمتی ازامور سیاسی آن‌دردست اشخاص مطلع وبصیری

(۱) این قسمت را **پاتون** درجلد دوم تاریخ انقلاب مصر که درسال ۱۸۷۰ درلندن بطبع رسیده است‌با تفصیل شرح میدهد، مخصوصاً درفصل ۱۵ و۱۶کتاب مذکور از صفحهٔ ۱۶۲ تاصفحهٔ ۱۹۸ مربوط باین موضوع است. چون ارتباطی با موضوع این‌کتاب ندارد ازذکر آن صرفنظر میشود.

است که یکعمر در عمل و تجربه گذرانده‌اند.(۱) انگلیسها باین نکات کاملا دقیق میباشند ولی سایردول توجهی باین نکات کوچك ندارند، این است که مردان سیاسی دولت انگلیس با اطلاعات وسوابق و تجربه‌های این اشخاص اداری مجهز هستند، باین واسطه میتوانند فکرشانرا بر سایرین تحمیل کنند، شما ازاین اشخاص اداری درهیچ جانام ونشانی پیدا نمیکنید.

دولت روس دراین تاریخ فوق‌العاده صاحب قدرت ودارای نفوذ سیاسی شده بود، میدان جهانگیری روسهاازدوطرف شروع شده‌بود، یکی درقسمتهای متصرفات عثمانی دراروپا، دیگری در قسمتهای ممالك آسیای وسطی که (۲) در هردوی این قسمتها نظرهای سیاسی مخصوصی داشتند ولی‌کاملا باین‌نکته‌آشنا بودند که درآسیا حریف نیروی روسها نیستند وباید دوستانی دراروپا برای خود تهیه کنند، بنابراین دنبال فرصت بودند که درقسمتهای اروپا بهانه‌ای بدست آورند که از قدرت و نفوذ دولت روس بکاهند وبمقصود خودنایل شوند.

در اینهنگام بقول نویسندگان سیاسی اروپا دولت عثمانی داشت در تشنجات اخیر مرگ دست وپامیزد، دول‌طماع اروپا نیزدور آنرا گرفته نقشهٔ تقسیم ممالك آل عثمان رابین خود میکشیدند، دولت انگلیس و فرانسه بطور سری سهم‌های بزرگتری برای خودشان قائل شدند وسهمی هم برای دولت اطریش معین کرده بودند، بدون اینکه سهمی برای امپراطور روس معین کنند(۳) همین مسئله کافی بود که غیظ وغضب امپراطور روس را نسبت بدول اروپا و مخصوصاً نسبت بدولت عثمانی‌برانگیزد، بنابراین درمارس۱۸۵۳میلادی امپراطور روس، **پرنس‌مینچیکف**

(۱) **سرادوارد هرتزلت Sir Edward Hartslat** پنجاه و شش سال آرشیویست وزارت خارجهٔ انگلستان بود، پدراین شخص پنجاه وهفت سال همان سمت را داشته است، «کتاب یادداشتهای این شخص که خود درسال ۱۹۰۱ بطبع رسانیده است.»

(۲) کتاب انگلیس وروس درآسیای مرکزی، تالیف رالنسون، صفحهٔ ۲۰۸

(۳) تاریخ المورخین جلد هفدهم، صفحه ۵۶۱

(4) **Minchikoff**.

را به استانبول روانه نمود و دستورداد از سلطان عثمانی بخواهد که تمام پیروان مذهب کلیسای یونانرا در قلمرو سلطان عثمانی در تحت حمایت دولت روس قرار بدهد ، **سلطان عبدالمجید** این را قبول ننمود و اصرار پرنس مینچیکف فایده نبخشیده رنجیده‌خاطرمراجعت نمود و دراواسط سال مذکورقشون روس‌بفرماندهی **کورشاکوف** از سرحد عثمانی تجاوز کرده تأکید نمودند که باید تقاضای دولت امپراطوری روس ازطرف دولت عثمانی قبول شود.

دولت عثمانی‌این‌تجاوز راعلائم‌دشمنی دانسته دراکتبر ۱۸۵۳ میلادی بدولت روس اعلان جنگ‌داد.

دولت روس هرگز باور نمینمود که دولت عثمانی دارای این جرأت باشد، یااینکه حاضر باشد بادولت مقتدری مانند دولت‌روس داخل جنگ شود، ولی‌دولت عثمانی قبلا کار خودرا محکم نموده بود، یعنی انگلیسها یك اتحاد سه‌گانه مرکب از انگلیس، فرانسه وعثمانی بطورسری برای مساعدت بدولت عثمانی تشکیل داده بودند ودرنهانی دولتین اطریش‌وپروس‌را نیزحاضر کرده بودند که دراین کشمکش بیطرف بمانند ، این بود که دولت عثمانی جرأت پیدا نموده خود را برای جنگ آماده نمود.

دراینهنگام دولت فرانسه تمام آن سوابق سالهای اول قرن نوزدهم را بکلی فراموش نمود و معلوم نیست درمقابل چه‌نوع وعده‌ای از وعده‌های دولت انگلیس حاضرشد دراین جنگ شرکت کند، البته نمیتوان حدس‌زد، ولی باتمام این‌احوال خودرا حاضر نمود دوش‌بدوش سپاهیان انگلیس برای نفع‌سیاسی آنها بجنگد.

هیچکس بهتراز سرهنری رالنسون بطور ساده باین‌نکته اشاره نکرده است، او گوید :

«جنگ کریمه، جنگ آسیائی انگلیس باروس بود وفرانسه درآن هیچ‌نفع سیاسی نداشت، حتی‌افکار عمومی فرانسه نیز برخلاف این‌جنگ بود،یعنی میگفتند این‌جنگ آسیائی است ونفع آن متوجه انگلیسها میباشد.(۱) اما چگونه انگلیسها

(۱) کتاب انگلیس وروس درشرق، تألیف سرهنری رالنسون صفحهٔ ۱۸۸

دولت امپراطوری ناپلئون سوم را داخل دراین جنگ نموده بودند ... ؟ این یك معمای بزرگی است.

دکتر **راپو پورت** [۱] در کتاب تاریخ المورخین ، درباب این اتحاد مینویسد :

« این اتحاد یکمرتبه مانند معجزه‌ای بود که ظاهر شد ویك اتحاد صمیمانه بین دولتین انگلیس وفرانسه برقرار گردید، درصورتیکه این‌دولتها رقبای جدی وقدیمی یکدیگر میباشند »

دردوازدهم ماه مارس ۱۸۵۴ عثمانی‌را نیزداخل دراین اتحاد نموده قرارداد آن دردهم اپریل همانسال درلندن بامضا رسید، تنها باین عمل نیز اکتفا نکرده و فوری آن‌قرارداد رابدولتین اطریش وپروس تسلیم نمودند، آن دو دولت‌نیز آنرا یك اقدام عادلانه اعلان کردند[۲] و دولت روس در اروپا تنها ماند و جنگ بین سه‌دولت انگلیس، فرانسه وعثمانی ازیکطرف وتنها دولت‌روس ازطرف دیگرشروع گردید .

این‌جنگ خونین و وحشتناك درتاریخ بجنگ کریمه معروف شده ویکی‌از جنگهای‌مهیب قرن‌نوزدهم بشمار میرود.[۳] مافعلاباتاریخ ونتیجهٔ آن جنگ کاری نداریم وتذکار آن‌نیز دراینجا فقط برای رابطه‌ای بود که دراین تاریخ باوقایع و پیش آمدهای ایران داشت ، اینك میرویم رابطهٔ آنرا با پیش آمدهای ایران شرح دهیم.

در پائیز سال ۱۸۵۳ میلادی بود که نمایندهٔ مخصوصی از طرف امپراطور روس برای انجام یك مأموریت سیاسی وسری بدربار پادشاه ایران آمد ، مسافرت

---

(1) Dr. A.S.Rappoport' School of Oriental Languages; Paris .

(۲) جلد هفدهم تاریخ المورخین، صفحهٔ ۵۶۲

(۳) **تولستوی** معروف جزء سربازان این جنگ بوده و خود شرح آنرا در کتابی به **سواستوپول** «Sevastopol» حکایت میکند.

این‌شخص خیلی سری بود وتوسط پرنس دالگورکی وزیر مختارروس مقیم طهران از ناصرالدین شاه اجازه خواست محرمانه از او دیدن نماید، درضمن تقاضا نمود که دراین جلسه جزشخص‌شاه دیگری حضور نداشته باشد، چون‌از جانب امپراطور کل ممالك روسیه حامل یك پیغام سری است و این پیغام نیزفقط باید بعرض شاه برسد و بس و صلاح نیست میرزا آقاخان نوری صدر اعظم ایران از آن اطلاع پیدا کند.

این ملاقات صورت گرفت و در آن جلسه فقط شاه بود و نمایندهٔ اعزامی امپراطور روس که سمت مترجمی داشت. شاه قبلا دستور داده بود که هیچیك از درباریان دراطراف اطاق شاه‌توقف نکنند و کسی‌هم اجازه نداشت داخل اطاق‌شود واین جلسه مدتی طول کشید.

میرزا آقاخان نوری از آمدن نمایندهٔ روس مطلع شده بود وازملاقات اوبا شاه خبر دار شد ولی موضوع آنرا نتوانست بدست آورد، فقط بوسائلی فهمیده بود که این ملاقات برای همراه نمودن شهریار ایران با دولت روس است که در جنگ آینده که بزودی دراروپاشروع خواهد گردید دولت ایران نیز شرکت کند.

انگلیسها خود نمیتوانستندکاری بکنند امامیتوانستند دولت عثمانی رامحرك شوند که او شخصاً بعضی اقدامات نموده پادشاه ایرانرا تهدید کند که شاه تعهدی علیه دولت عثمانی نکند، بنابر این وزیر مختار دولت عثمانی مقیم دربار ایران جداً ایستاد وازدربار شاه خواست که‌علت آمدن نمایندهٔ مخصوص دولت‌روس‌بدربار ایران چیست؟ موضوع مذاکرات سری بدون تردید علیه دولت عثمانی است، هرگاه چنین نیست دولت ایران اطمینان بدهد که دوستی خود را بادولت عثمانی حفظ خواهد کرد واگر بتقاضای او جواب‌کافی داده نشود او دربار ایران را ترك نموده بوطن خودمراجعت خواهد نمود.

البته قرار بود که این سرفاش نشود وصدراعظم ازموضوع آن مطلع نگردد اما تهدیدات وزیر مختار دولت عثمانی طوری بود که شاه ناچار شد موضوع جلسهٔ سری را بصدر اعظم خود اظهار کند، همینکه میرزا آقاخان از موضوع مطلع شد

مثل‌این بود که تمام جهانیان ازاین موضوع خبردار شده باشند.

دراین تاریخ پیش بینی میشد که عنقریب یك‌جنگ خونین بین دولت روس ودولت انگلیس شروع خواهد گردید ، چه، روسها ازطرف آسیای مرکزی خیلی پیشرفت کرده و داشتند هندوستان را تهدید مینمودند ، انگلیسها نیز خوب امتحان نموده بودند که درآسیا حریف روسها نیستند ، بعلاوه در میان سکنهٔ ممالك آسیای مرکزی نیز نتوانسته بودند مانند روسها محبوبیت حاصل کنند . بعلاوه در داخلهٔ هندوستان نیز انگلیسها محبوبیتی نداشتند، بنابر این لازم بود که در اروپا دسته‌بندی مؤثری علیه روسها شروع کنند.

از آن سالی که روسها بایران نزدیك شده وایران را زیربال خود گرفتند انگلیسها باین خیال افتادند ودرصدد بر آمدند که روزی بایجاد یکچنین اتحادی موفق‌شوند وبالاخره هم آنروز رسید وآن سال ۱۸۵۴ بود.

دولت روس‌نیز میکوشید برای‌خود دوستانی درآسیا تهیه کند، دولت ایران نیز ممکن بودیکی از آن دوستان صمیمی برای روسها باشد، این بود که نمایندهٔ مخصوصی محرمانه بایران فرستادند وسعی نمودند شاه ایرانرا باخود همراه کنند.

پیشنهاد های امپراطور روس خیلی ساده وبدون تکالیف سخت و شاق بود ، امپراطور روس از شهریار ایران تقاضا داشت دولت ایران بدشمنان روسیه آذوقه واسباب وآلات جنگی ندهد و مانع شود از اینکه دشمنان روسیه از خاك ایران و یا از آبهای ایران عبور نموده بمتصرفات روسیه حمله‌کنند و هرگاه دولت ایران صمیمانه این مقررات را رعایت کند دولت روس در آخر جنگ ، یك‌کرور تومان باقی ماندهٔ طلب خـود از غـرامت جنگ ۱۸۲۸ را از دولت ایـران مطالبه نخواهد نـمود .

من دراینجا آن اسنادی‌که مربوط باین مذاکرات سری بوده وقرار دادی که بین دولتین در این تاریخ برقرار شده نقل خواهم نمود ولی قبل از نقل آنها لازم است مندرجات نویسندگان انگلیسی را که راجع باین موضوع نوشته اند

متذکر شوم .

واتسون که بقول خودش تاریخ این ایام را بخوبی ضبط نموده است گوید:

«دراین هنگام پیشنهادهای امپراطور روس بشهریار ایران این بود که دولت ایران درجنگ آینده که بین‌دولتین روس وعثمانی درآتیهٔ نزدیکی شروع خواهد گردید شرکت کند ویك نمایش نظامی مؤثری درحدود آذربایجان بدهد وبایزید وارزروم را از اینطرف تهدید کند ودر طرف سرحد کرمانشاهان وقصر شیرین هم قشون آماده نموده بغدادرا تحت فشار نظامی‌قراردهدوهرگاه‌لازم شود که‌دولت‌پادشاهی ایران علیه دولت عثمانی اعلان جنگ کند ، بدون اشکال در دو نقطه فوراً بعملیات حمله شروع نماید.

درآن ملاقات مقرر شده بود که دولت ایران قطور رابتصرف خود در آورد وشهر بغداد را اشغال کند ، درنتیجه،هنگامیکه صلح در اروپا برقرار میشود دولت عثمانی مجبور خواهد بود که این محل‌ها رابدولت ایران واگذار کند ویا بادادن مبالغ زیادی غرامت جنگ بدولت ایران ، آنجاها را دوباره بدست آورد ، علاوه براین دولت امپراطوری روس باقیماندهٔ قرض غرامت جنگ را که بموجب معاهدهٔ ترکمانچای باید بدولت روس عاید دارد بدولت ایران خواهد بخشید . هرگاه دولت ایران درجنگ شرکت نکند ، دولت روس مخارج این تجهیزات را بدولت ایران خواهد پرداخت ، یعنی‌از میزان بدهی که بدولت روس دارد کسر خواهد نمود وهمچنین‌دولت‌روس متعهدشده بوداسلحه ومهمات‌جنگی وپول کافی بدولت‌ایران بدهد وتاجنگ ادامه دارد این‌مقررات برقرار بماند.(۱)

تا صدر اعظم از موضوع مذاکرات با نمایندهٔ مخصوص روس و وزیرمختار آندولت اطلاعی نداشت مطلب فوق العاده سری ودر پردهٔ استتار بود ولی همینکه میرزاآقاخان نوری صدراعظم‌ازمطلب‌مطلع‌شددیگربدون تردیداین‌سر ازپرده‌بیرون افتاد، بهرحال بااینکه میرزا آقاخان رأی‌شاه رازده وعزم اورا تغییرداد با اینحال روسها دست بردار نبودند، چونکه شاه‌کاملا بانقشهٔ آنها موافقت نموده بود.

---

(۱) واتسون، صفحهٔ ۴۱۳ تا ۴۱۴

بااینکه درظاهر صدراعظم در مقابل اصرار شاه‌تسلیم شد و معاهدهٔ سری هم بین دولتین ایران وروس بامضاء رسید، باز صدراعظم ایران دوستان قدیمی خودرا ازدست نداد.

قبل‌از اینکه بمواد معاهدهٔ سری بین‌دولتین اشاره شود لازم است نقشی‌را که صدراعظم ایران دراین موقع بازی نمودبآن اشاره شود.

واتسون گوید :

« میرزا آقاخان نوری راه دیگری بشاه نمود واظهار کرد چه ضرر دارد که شهریارایران‌قوای طرف دیگرراهم بنظردرآورد و طرف‌آن پادشاهانرا بگیرد که امور مهمهٔ این‌عالم بسته بتصمیمات آنها است.

اگرشاه مصمم است که بادولت روس متحد شده علیه دول مخالف آن‌اعلان جنگ کند چه‌ضرر دارد عکس این قسمت راهم تحت مطالعه درآورد ، یعنی بادول اروپا که مخالفین دولت روس میباشند علیه روسها اقدام کند ، چون قوای دولت شاهنشاهی در هریك ازاین دو کفهٔ ترازو انداخته شود دارای یك وزن مخصوص خواهد بود و هر گاه دولتین انگلیس و فرانسه برای خاطر دولت عثمانی با دولت روس‌داخل جنگ شوند قوای جنگی آنهاسه درمقابل یك خواهد بود، این بهترین طریق‌عاقلانه است که شاه بادولت انگلیس ، فرانسه وعثمانی متحد شود . اگر شاه بدولت روس اعلان‌جنگ‌دهد نتیجهٔ‌آن بدون تردیدپاره نمودن معاهدهٔ‌ترکمانچای میباشد و پس گرفتن ایالات قفقاز، اگر شهریار ایران این ایالات از دست رفته‌را مجدداً بمملکت شاهنشاهی ایران ملحق کند، درنظر ملت واولاد واخلاف خودمدام معزز ومحترم خواهد گردید، علاوه براینها تمام اماکن متبرکه نیزضمیمهٔ ممالك محروسهٔ ایران خواهد شد.

البته بسامعهٔ‌یك پادشاه جوان این‌عبارات خیلی دلچسب وخوش‌آهنگ بود، شاه این‌دلایل راقبول نمود وبرای‌مدتی ازعزم خود بازگشت وتغییر عقیده‌داد.(۱)

(۱) رالنسون در کتاب خود موسوم بهانگلیس وروس درآسیای مرکزی مینویسد :
« خوشبختانه در اینموقع چون صدراعظم‌ایران بیشتر متمایل بانگلیسها بود مذاکرات با دولت روس بنتیجه‌ای نرسید وقطع گردید.»

اگر چه پادشاه ایران احکام و فرمانهای لازم را برای تجمع قشون در آذربایجان و کرمانشاهان صادر کرده بود ، با اینحال ، دیگر با خیالات پرنس-دالگورکی وزیر مختار روس همراه نبود چهل هزار قشون درآذربایجان وپانزده هزارنفر در کرمانشاهان بزودی حاضر گردید وشاه دراینموقع باین خیال بود که اوضاع جنگرا تماشا کند ولی با نقشه روسها موافقت نکند.

اماطولی نکشیدکه این تغییر عقیده باطلاع وزیر مختار روس رسید ومعلوم گردید میرزا آقاخان نوری خیال شاهرا تغییرداده است، درصورتیکه وزیر مختار فوق الذکر موافقت شاهرا با خیالات دولت روس، بامپراطور روس رسماً اطلاع داده و گفته بود که قراردادی دراین موضوع بین ایران وروس رد وبدل شده است ودولت روس هم این اقدامات دولت ایرانرا برضد دولت عثمانی در آسیای صغیر و وعراق عرب بجمع خود درآورده بود،اینك صدراعظم ایران رأی شاهرا زده وعقیدهٔ اورا تغییر داده است.

البته پرنس دالگورکی در اینموقع آسوده نمینشت و اصرار داشت شاه از تصمیم خود باز نگردد و چندین بارباصدراعظم ملاقات نمود و اصرار داشت او از مخالفت خود دست بردارد ؛ مخصوصاً دریکی از ملاقاتها مذاکرات ورفتار این دو نفر خیلی شباهت بمذاکرات و رفتار **شارل دوازدهم** پادشاه **سوئد** با صدر اعظم عثمانی موسوم به **بالتاجی‌محمد** داشت که درمحل **پروت**(۲) بین آنها اتفاق افتاد و بالتاجی محمد راضی شد و گذاشت پطر کبیر با آنکه در محاصرهٔ قشون عثمانی بود فرار کند .(۳)

در این ملاقات وزیر مختار روس، میرزا آقاخان نوری صدراعظم را تهدید نمود واورا از غضب امپراطور روس ترساند و تهدیدش کرد که دولت امپراطوری

---

(1) Pruth.

(۲) دوجلدکتاب نفیس‌از تألیفات **ولتر** از فرانسه بفارسی ترجمه شده است، یکی تاریخ پطرکبیرودیگری ازشارل دوازدهم پادشاه سوئدمیباشد. این داستان درتاریخ شارل دوازده مشروحاً نوشته شده است.

روس هیچوقت ازتقصیر او صرفنظر نخواهد نمود. هنگامیکه وزیر مختار داشت با شدت‌وغضب‌این کلمات‌را ادامیکردوچو بدست‌خودرا بالاوپائین‌میآورد، یکمرتبه‌چوب دستی بسختی بزانوی صدراعظم اصابت‌نمود، صدراعظم بدون اینکه تغییرحال بدهد بآرامی چوب را از دست او گرفت وبیك گوشهٔ اطاق پرتاب کرد واز وزیر مختار روس خواهش نموداز اطاق خارج شود.(۱)

بعد ازاین واقعه ،پرنس دالگورکی احضار شد واز ایران رفت و صدراعظم اصرار داشت که شاه قرارداد سری خودرا باروسها برهم زند ولی‌شاه امتناع داشت واز صدراعظم نیزظنین شده‌بود وبعدها نیز هروقت صدراعظم بایك نمایندهٔ خارجی خلوت میکرد میرزا علی‌خان فراشباشی ، قاتل امیرنظام در آنمجلس حضور پیدا میکرد .(۲)

دراینموقع انتشار خبرمعاهدهٔسری بین‌دولتین ایران وروس در روزنامه‌های لندن طبع شد و در موقعیکه دولت انگلیس داشت نمایندهٔ جدیدی بایران اعزام مینمود روزنامهٔ **تایمس** لندن‌این عبارات را نوشت که:

«این وزیرمختار جدیددولت انگلیس، باین‌نظر بطهران مأمورشده است که رفته پادشاه ایران‌را باطاعت درآورد.»

این خبر روزنامهٔ تایمس لندن ترجمه شده بنظرشاه رسید واز وقتی که این مطلب راخواند ازآنروزیك‌رویهٔ ثابت ومستقلی نسبت به‌وزیر مختار دولت‌انگلیس اتخاذ نمود.

اما میرزا آقاخان‌کار خود را کرد ونقش خود را خوب بازی نمود ، یعنی رأی‌شاه رااز موافقت‌بادولت روس‌زد وآن قرارداد سری راکان لم‌یکن فرض نمود وشاه‌را بوعده‌های دولت انگلیس دلخوش‌داشت‌تا آنکه دراواخرسال ۱۸۵۵ جنگ کریمه بپایان‌رسید و درژانویهٔ سال ۱۸۵۶ متارکه بین انگلیس ، فرانسه وعثمانی از یکطرف ودولت روس ازطرف دیگر اعلان گردید ودر اول بهار آنسال معاهدهٔ صلح بامضاء رسید. حال‌دیگر نوبت ایران‌بود که‌انگلیسها باایران حساب خودشان

---

(۱) واتسون، صفحهٔ ۴۱۶ (۲) واتسون صفحهٔ ۴۱۷

را در سر این معاهدهٔ سری روشن کنند، این یك موضوع جداگانه است که باید درفصل بعد بیاید ، اینك میرویم سرمعاهدهٔ سری و آنرا به اعتبار نامه‌های وکلاء مختار طرفین عیناً دراینجا نقل میکنم:

سواد اعتبار نامه ای که از جانب سنی الجوانب همایونی به‌جناب‌اشرف‌صدراعظم عنایت شد که بااختیار نامهٔ‌شارژدافر دولت‌روس مبادله نماید

«از آنجا که همواره منظور نظرهمایون ماپادشاه بالاستقلال اعظم کل ممالك ایران همیشه خاصه دراین اوضاع و احوال حفظ و مزید استحکام بنیان دوستی و حسن همجواریت فیمابین‌ایران وروس واسترضای خاطر محبت مظاهر اعلیحضرت کل‌ممالك روسیه وغیره‌بوده ومیباشد، لهذا برحسب صدوراین اختیارنامهٔ همایون، **اعتمادالدوله** صاحب نشان‌امیر تومان وحمایل سبز وقرمز وصاحب نشان همایون از درجهٔ اول وحامل شمشیر مرصع وعصای مکلل بالماس ودارندهٔ شرابهٔ الماس و مروارید وصاحب نشان درجهٔ امیر نویانی باحمایل سبزدرجهٔ مخصوص شخص اول و صاحب لقب **آلتس** ، جناب اشرف‌امجد میرزا آقاخان صدراعظم دولت خود را وکیل مختار تعیین فرمودیم که هرنوع عهدی راکه موجب حصول منظور مسطور فوق وپایهٔ کمال استقرار دوستی و یکرنگی‌جدید ما به آن اعلیحضرت و مقرون بمصلحت بداند با کارگزاران آن اعلیحضرت منعقدسازد واعلیحضرت‌همایون ما با کمال شوق امضاء و تصدیق آنرا خواهیم فرمود و دراجرای آن منتهای مراقبت بظهور خواهیم رسانید.»

سواد دستخط مبارك شاهنشاهی در امضای وكالت‌نامه

« جناب صدراعظم ، این اختیار نامه بجهة انعقاد عهد نامهٔ باطنی،(۱) پسند و مقبول‌خاطر همایون‌ما وموجب‌اختیار كلیه، برای‌صدراعظم‌در آن باب‌است،درطهران سال ششم جلوس سلطنت‌مامرقوم گردید. محل‌مهر مبارك كه‌بپای بروات‌زده میشود. تاریخ ۱۲ محرم ۱۲۷۱»

ترجمهٔ وكالت نامهٔ شارژدافر دولت روس

« مانیكلای اول امپراطور ممالك روسیه ...(۲) اعلان میفرمائیم از اینكه بموجب و فق ورضای طرفین‌ما اعلیحضرت امپراطور اعظم و اعلیحضرت فرخنده دولت‌همایونشوكت‌سلطنت عظمای قویم البنیان . . پادشاه اعظم ، شهریار اكرم ، ناصرالدین شاه خلدالله ملكه قرارداد فرمودیم تا بواسطهٔ وكلای مختار در میانه ، بسط مذاكرهٔ دوستانه شده بعزم و نیت‌اینكه روابط دوستی ومؤالفت میان دولتین روس‌وایران كه دركمال مسالمت دركار وبرقراراست، نظرباقتضای واقعات امروزی بعهودجدیده مستحكمه ممد شود ومؤكد گردد ومابرای‌اینمطلب ازاینطرف اشرف، وكیل مختار اختیار نموده مقرر فرمودیم ، یعنی بجهة همین معنی مصلحت گذار مقیم‌ما دردربار اعلیحضرت شاهنشاهی نیكلای انچیكوف را باعطای وكالت نامچه مختار مقرر داشته تعیین میفرمائیم باكسانی كه ازدربار والای طهران برای همین معنی بوجهی‌كه لازم است وكیل مختار تعیین گردند بمقام مذاكره در آمده با ایشان قرارداد كند وعهدنامه‌بندد وامضاء نماید، آن‌چنان عهدی كه ایشان بحصول

(۱) منظور ازكلمهٔ باطنی عهدنامهٔ سری است.

(۲) ازذكر القاب‌امپراطور كه درمتن قید شده‌است خودداری میشود.

مطلب سابق البیان مناسب دانند وموافق شمارند وحضرت مابقول امپراطوری خود عهد مینمائیم ووعده میفرمائیم که همهٔ آنچه وکیل مختار مشارالیه قرارداد نماید وفیصل دهد و امضاء کند بموجب این وکالت و موافق سفارشاتیکه بمشارالیه شده است موثق و معتبر دانسته قبول خواهیم داشت و مبادلهٔ میثاق خواهیم داد و برای تأکید وتصدیق آن، این وکالت نامچه را بدستخط خود امضاء فرموده حکم‌نمودیم که‌خاتم دولت مارا بر آن ثبت نمایند؛ والسلام خیرختام.

و در اصل ، وکالت نامهٔ مبارک که بدست خاص والای اعلیحضرت امپراطور اعظم بدین گونه‌امضاء شد: نیکلای‌انچیکوف درمحروسهٔ سن‌پطرزبورغ دارالسلطنه، بتاریخ ماه ایول (جولای) ۱۸۵۴ دربیست و نهمین سال میمنت فال‌جلوس میمون ما امضاء شد.»

سواد عهد نامهٔ سری بین دولتین ایران وروس‌درچهارفصل

«اعلیحضرت قضا قدرت، پادشاه والاجاه، مالك بالاستقلال کل ممالك ایران و امپراطور ممالك روسیه هردو علی‌السویه اراده وتمنای صادقانه دارند که روابط دوستی قدیم را که فیمابین دولتین بر قرار است بواسطهٔ عهد تازه ای مستحکمتر سازند، لهذابرای تقویم‌اینکار اعلیحضرت کل ممالك امپراطوری روسیه، نیکلای انچیکوف، شارژدافرخودشانرا در ایران واعلیحضرت پادشاه ایران، اعتمادالدوله جناب میرزا آقاخان نوری صدراعظم دولت علیهٔ ایرانرا وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعداز اینکه در دارالخلافه مجتمع شدند و اعتبار نامه‌های خودرا مبادله کردند موافق قاعده و شایسته دیدند و چنین تشخیص دادند که در اوضاع حال، یعنی‌مدت جنگ مابین دولت روس از یکطرف ودولت عثمانی ومتحدانش از طرف دیگر بهترین تدابیر برای حصول مقصود مزبورآن خواهد بود شروطی را

که بخصوصه بصداقت بیطرفی از جانب ایران مبنی باشد قرار دهند ، لهذا فصول آتیه راتعیین وقرار داد کردند:

فصل اول ـ دولت ایران قویاً متعهد میشود که بدشمنان دولت روسیه هیچ امداد عسکری را درتمام مدتی که جنگ‌دولت مشارالیها بادولت عثمانی ومتحدان ایشان طول خواهد کشید نکنند وبهیچ وجه من‌الوجوه اعانتی‌را که منافی بیطرفی باشد یااینکه بتواند تعلقی به‌اعمال خصمانهٔ ایشان نسبت بدولت روسیه داشته باشد ننمایند ، دولت ایران تعهد مینماید که نگذارد آذوقهٔ معین شده از برای عساکر اعدای دولت روس درممالك عثمانی بخارج برده شود ومانع شود که قشون خصمان دولت روسیه ازخاك ایران بجهة صدمه رسانیدن، بحدود روسیه عبور ومرور نمایند ودرمقام دفع ومنع ایلات اکراد تابعهٔ امرونهی خودشان برخواهند آمد که دست اندازی و تاخت و تاز بسرحدات دولت روسیه نکنند و دزدیهای متفرقه که ایلات ایران در خاك روسیه مرتکب میشوند نقض عهد نامه شمرده نخواهد شد ، اما دولت ایران خودشان واجب میدانند که کمافی السابق بزودی تلافی آنها را بنمایند .

فصل دومـ دولت ایران تعهد مینماید مانع شود که اسباب و آلات حرب ازقرار تفصیل ذیل ازبرای عساکر دشمنان دولت روسیه بخارج حمل‌ونقل نشود ـ باروت ، سرب، شوره و گوگرد و آنچه که اسلحه نامیده میشود ، خواه تمام شده باشد . خواه ناتمام باشد، توپ، قپس، خمپاره، زنبورك، تفنگ ، طپانچه ، گلوله، ساچمه ، گلولهٔ سربی وسنگ چخماق ، مهتاب،اسباب توپ کشی، زین ویراق بجهة سواره، قاب سرنیزه ، کمربند سربازی ، زره، چهار آئینه و کلاه خود بجهة سواره سوای چیزی که برای محافظت شخصیهٔ مترددین وعابرین است واسباب بجهة دواب ایشان که درراه لازم باشد.

فصل سومـ دولت روسیه از طرف خویش بملاحظهٔ اجرای صحیح فصول مسطوره ونظر بانجام‌آن باصداقت وحقانیت ووظایف دوستی وحسن همجواریت از جانب دولت ایران، اگر درمدت تمام امتداد جنگ دولت روسیه با دشمنان خود ،

این‌مواد باحسن‌عمل انجام شود و هیچ دلیلی موجه درخلال آنزمان بر نقض آنها شهادت ندهد درضمن انعقاد صلح، مطالبهٔ بقیهٔ آخرین کرور تومانی را که دولت ایران الان هم‌بدولت روسیه مقروض است دولت روسیه گذشت وانکار خواهد کرد.

فصل چهارم ـ این عهد نامه دوستی و مخفی بهیچوجه بسایر عهد نامجات که فیمابین دولتین ایران وروس برقرار وباقی است تغییر وتبدیل نباید بدهد. دو نسخه بیك مضمون ترتیب یافته و بدستخط و کلای مختار جانبین رسیده و بمهر ایشان ممهور ومابین ایشان ختم ومبادله شده است، ازجانب اعلیحضرت امپراطور کل‌ممالك روسیه واعلیحضرت پادشاه کل ممالك ایران مصدق وممضی خواهد شد و تصدیق نامهای متداوله که بدستخط مخصوص ایشان مزین خواهد بود ، در مدت چهارماه‌یازودتر اگرممکن‌باشدبین‌وکلای مختارایشان مبادله خواهدشد. تحریراً ۱۸ محرم ۱۲۷۱ هجری مطابق ۲۸ماه سپتامبر ۱۸۵۴.»

این عهد نامهٔ سری یك ضمیمهٔ جدا گانه نیز داشته است ، این است سواد آن ضمیمه :

«نظر بعهد نامهٔ جدیده که دولت ایران با دولت روس منعقد ساخته است ، این دستخط را صدر اعظم اعلیحضرت شاهنشاهی مطابق اختیار نامهٔ خود بشارژدافر دولت روسیه درایران وموافق قرارداد شفاهی به‌آن جناب اظهارواعلام میدارد :

اولا : اولیای دولت علیهٔ ایران بعساکر دشمنان دولت روسیه برای عبور و مرور از آبهای متصله بخاك ممالك محروسهٔ ایران تسهیل نخواهندکرد وبحمل و نقل‌آلات واسباب حرب ایشان مساعدت نخواهند نمود.

ثانیاً : بغیراز منع بودن آذوقه برای عساکر دشمنان دولت روسیه ، دولت علیهٔ ایران بطور کلی مانع خواهد شد که از آذربایجان و گروس آذوقه بطرف دولت عثمانیه برده شود. همچنین خروج آذوقه ازکرمانشاهان برای‌عساکرعثمانی ممنوع خواهد بود ودولت علیهٔ ایران‌تعهد مینماید که غیراز ضروریات زوار، زیاده ازیکصد بار با هرقافله بیرون‌نشود وقرار رفتن قافله نیزمنوط بعادت وطبیعت است

که نباید زیاده‌از سه‌روز بسه روز بروند ونیز مکاریان مأذون خواهند بود که هر نفری ازآنها برای‌مصرف مختص خودش شش‌من برنج وشش من گندم بوزن تبریز از کل‌حدود ایران برای خود ببرند. ایالات سرحدنشین دو دولت اسلامی درسمت کرمانشاهان و گروس ورعایای ساکن درراًس حدود این دومکان چون درمراوده بهمدیگر وبه‌ییلاق وقشلاق دو دولت ایران وعثمانی محتاج یکدیگرند ، روا باید دید که آذوقه برای خوراك خودخرید وفروش نمایند، والسلام.»

این بود عهد نامهٔ سری بین دولتین روس وایران که در سال ۱۲۷۱ هجری قمری (برابر۱۸۵۴میلادی)منعقد شده‌بود، هنوز مرکب‌امضاهای‌این‌عهدنامه خشك نشده بود که عمال سیاسی دولت انگلیس ازمطالب آن مطلع شدند و اسرار آن از پرده بیرون افتاد و کاربجائی کشید که روزنامجات انگلستان صحبت از تأدیب شاه ایران را آغاز کردند واظهار نمودند که باید مأمور مخصوصی بایران فرستاد که شاهرا بزانو درآورد.

اما از اینطرف میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران شاهرا حاضر نموده بود که درعوض اتحادبادولت روس بادشمنان آن دولت طرح اتحاد ریزد، بنابراین بصلاحدید صدراعظم، بعضی شرایط هم تهیه شد وبدولت انگلیس پیشنهاد شد . این پیشنهاد به لندن ارسال گردید وتا جواب آن رسید ، مدتها طول کشید و پس از آن هم که جواب رسید جواب غیر مساعد بود و بشرایط پادشاه ایران توجه نشده بود.

این جواب نامساعد ، ناصرالدین شاه را فوق‌العاده متغیر نمود ولی کار از کار گذشته بود ، چونکه بامید مساعدت دولت انگلیس عهد نامهٔ سری را با روسها عملی نکرده‌بودند ودولت روس‌ازاین عدم‌اجراء رنجیده خاطر شده‌بود ولی شرایط دولت ایران برای دولت انگلیس چه بود اطلاعی در دست‌نیست، فقط سرهنری‌ــ رالنسون در کتاب «انگلیس وروس درشرق» خود مینویسد:

«دولت پادشاهی‌ایران انتظار داشت اگر دولت انگلیس حقیقتاً برای زوال و اضمحلال نفوذ دولت روس درآسیا حاضر است، بهتر آن است که‌دولت انگلیس

یکعده قشون مکمل در **داغستان** وارد کند که باقشون **شیخ‌شامل** و سکنۀ ناراضی آن حدود متحد شده باتفاق **گرجستان، ارمنستان** و ایران ، همچنین با قشون هندوستان که ازراه بغداد و کرمانشاهان خواهد رسید جملگی متحداً به‌نفوذ روسها درآسیا خاتمه دهند.

درتحت این‌شرائط دولت ایران حاضر بود مقدرات خودرا دراین جنگ با انگلستان توأم کند، دولت ایران باین امیدباین‌اقدام حاضر بود که مجدداً ایروان ونواحی آن‌بقلمرو پادشاهی ایران ضمیمه شود.(۱)

در اینهنگام دیگر میرزا آقاخان نوری‌نتوانست ظاهراً بروابط صمیمی‌خود نسبت بنمایندگان سیاسی دولت انگلیس در دربار ایران ادامه دهد ، چه ، اونیز بعد از جوابهای سربالای دولت انگلیس بایران، ناچاربود با احساسات شاه همراه باشد وروی خوش به نمایندگان دولت انگلیس نشان ندهد واز همین جا اختلاف شروع ورفته‌رفته روابط دولتین‌تیره می گردد وکاربجائی میرسد که به قطع روابط منجر میشود.

امااین پیش‌آمددارای یك مقدمات مختصری‌است که باید دراینجا بدان‌اشاره شود، چه دراینموقع انگلیس‌ها یك سیاست جابرانه و متعدی نسبت بایران اتخاذ نموده بودند ، چونکه یگانه حریف پرزور آنها در آسیا یعنی دولت امپراطوری روس درجنگ کریمه شکست خورده برای مدتی فلج‌شده بود.

نیکلای اول نیز که سیاست تجاوز و تعدی را در آسیای مرکزی تعقیب مینمود در اینهنگام در گذشت والکساندر دوم بجای او امپراطور ممالك روسیه شد، اونیز هنوز تازه‌کار وداخل دراین مراحل نشده بود، دراینصورت انگلیسها درخلال این احوال فرصت مناسبی داشتند که نفوذ ازدست رفتۀ خودشان را درممالك آسیای مرکزی بدست آورند.

دولت انگلیس دراین‌تاریخ بهانه‌ای بدست‌آورده‌بود وآن این‌بود که شهریار ایران متمایل بدولت روس است و فقطمیرزا آقاخان نوری ، صدر اعظم شاه بوده

(۱) کتاب سرهنری رالنسون، صفحۀ ۸۸

است که در موقع جنگ کریمه توانسته بود شاه را از مساعدت با روسها باز دارد، بنابراین مایل نبود بگذارد پادشاه ایران باهمین احساسات خود نسبت‌به روس ها باقی بماند و تصور مینمود این‌احساسات برای سیاست شرقی دولت انگلیس نه تنها درایران وافغانستان بلکه درممالك آسیای مرکزی نیز خطرناك است.

لذا تصمیم گرفته شد در اینموقع بدولت ایران صدماتی وارد آید و برای انجام این‌مقصود لازم بود بازیگران دیگری بصحنهٔ سیاست درایران روانه شوند ، این‌بود که **سرچارلز موری**(۱) بران‌تأدیب پادشاه ایران‌روانهٔ دربار تهران گردید.

---

(1) Sir Charles Murray.

فصل سی و دوم

سیاست دولت انگلیس در ایران و افغانستان بعد از جنگ کریمه

انگلیسها همیشه دو دسته رجال سیاسی از خود برای یك مملکت دارند ، موافق و مخالف ـ سیاست میرزا آقاخان نوری ـ ایران صاحبمنصب نظامی برای تعلیم فنون نظامی به افغانستان میفرستد ـ توجه امراء افغانستان بایران ـ سرچارلز موری وزیر مختار تازه نفس دولت انگلیس برای دربار تهران ـ میرزا هاشم خان نوری ـ فتنهٔ سرچارلز موری ـ وساطت وزیر مختار فرانسه ـ نامهٔ ناصرالدین شاه بصدر اعظم ایران ـ بهانه جوئی دولت انگلیس باایران ـ دسایس عمال سیاسی انگلیس در افغانستان ـ جلب دوستمحمدخان ـ قرارداد سال ۱۸۵۴ بین دولت انگلیس و دوستمحمد خان امیر کابل ـ ایضاً قرار داد ۲۶ ژانویهٔ ۱۸۵۷ مطابق ۲۹ جمادی الاول ۱۲۷۳ هجری قمری بین دوستمحمد ـ خان امیر کابل وسرجان لارنس کمیسر عالی پنجاب در پیشاور ـ اعلان جنگ دولت انگلیس بدولت ایران دراول نوامبر ۱۸۵۶ مطابق ربیع الاول ۱۲۷۳ هجری قمری ـ عهد نامهٔ پاریس ـ سلب حق حاکمیت ایران ازافغانستان ـ نامهٔ ناپلئون سوم امپراطور فرانسه به ناصرالدین شاه ـ نامهٔ ویسکنت پالمرستون به میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران

یکی ازشاهکارهای سیاسی دولت انگلیس این است که برای اجرای نظریات سیاسی خود درمملکتی که تا حدی دارای اهمیت میباشد و درآن مملکت برای خود یکنوع منافع سیاسی فرض نموده‌است ، غالباً دردودسته ازرجال خودرا درامورسیاسی آن مملکت ذی نفع مأمورمیکند، همیشه یکی‌ازاین‌دودسته بطرفداری و دستهٔ دیگـر بمخالفت آن معروف میشوند ، بسامیشود که‌بین این دودسته در سرامور آن مملکت مبارزه‌های شدید پیش میآید ولی این مبارزه‌ها تقریباً شبیه بهمان جنگهای معروف زرگری میباشد . هرگاه پیش‌آمد طوری است که باید سیاست وفق و مدارا نسبت بآن مملکت‌اعمال‌شود ،آندستهٔ‌موافق ساختگی بجانبداری آن مملکت‌خودنمائی‌ها میکنند ، اما همینکه مقصود انجام شد واوضاع سیاست تغییر کردطولی‌نمیکشید که دستهٔ دیگریعنی رجال متعدی و جابرنسبت به‌آن مملکت جلو آمده لعن وطعن را آغاز مینمایند .

نایب سرهنگ شیل که‌اززمان محمدشاه‌درایران بوده‌ویك سیاست بسیارملایم وآرامی را نسبت بایران تعقیب مینمود ، چونکه سیاست آن ایام دولت انگلیس چنین اقتضا داشت ، ودراینمدت فرمانهای‌متعددی‌بملایمت وآرامی بنفع دولت خود از محمدشاه بدست‌آورد ، اینك چون سیاست عوض شده و قضایائی پیش آمده بود لازم بود امورسیاسی ایران بدست یکی ازرجال مخالف سیاست مدارا حل و عقد شود ، چون دربارلندن در اینموقع لازم میدید که فشارهائی بدولت ایران وارد شود ، این بود که سرچارلزموری مأموردربارطهران گردید ودرسال ۱۲۷۱ هجری (۱۸۵۴ میلادی) وارد طهران شد .

تااین تاریخ میرزاآقاخان نوری ، پادشاه ایرانرا بعناوینی سرگرم کرده به مساعدتهای مادی و معنوی انگلیس‌ها امیدوارنموده بود و درضمن مانع‌بودازاینکه شاه بروسها نزدیك شود ، چه ، انگلیسهادراین هنگام مایل بودند مخصوصاً درموقع جنگ کریمه سروصدائی درآسیای مرکزی بلند نشود تا اینکه بتوانند قدرت و نفوذ روسها را دراروپا درهم شکنند .

دراین تاریخ نفوذ سیاسی انگلستان در ممالك آسیای مرکزی بدرجهٔ صفر

رسیده بـود ، در افغانستان نفوذ سیاسی نداشتند ، دوستمحمدخان در کابل دشمن انگلیسها بشمارمیرفت و بدولت ایران نظرمساعد داشت ، درقندهار کهندلخان خود را مطیع و دست‌نشاندهٔ دولت ایران میدانست ، هرات کاملا درتحت اطاعت واوامر دولت ایران بود .

دراین هنگام است که دولت ایران برای افغانستان مشاق نظامی میفرستد و قشون قندهارمشغول فراگرفتن تعلیمات نظامی میشود و برای هرات پول واسلحه میفرستد که یك اردوی منظم درافغانستان تشکیل دهند .

دوستمحمدخان هرساله تحف و هدایای فراوان بدربارشهریارایران فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد میکند و عموم سکنهٔ افغانستان پادشاه ایرانرا شاهنشاه اسلام پناه میخوانند .

دریکچنین موقع ،انگلیسها دنبال بهانه میگردند که‌علم مخالفت‌را علیه‌دولت ایران بلند کنند و مقصودشان‌نیز معلوم است،یعنی بنفوذ مادی و معنوی ایران‌در افغانستان و ممالك‌آسیای مرکزی خاتمه دهند . (۱)

ایران دردورهٔ زمامداری میرزاتقی خـان امیرنظام قدرت و نفوذی بهم زده شهرت آن ممالك دور دست هندوستان، ترکستان و افغانستان را گرفته بود و پس ازرفتن انگلیسها هم حس اسلام پرستی درمیان سکنهٔ‌آن ممالك بیشتر تحریك شده و پادشاه ایرانرا یگانه حامی و حافظ دیانت اسلامی میدانستند دراین صورت‌برای دولت انگلیس لازم بود ازنفوذ دولت ایران دراین ممالك جلو گیری کند و یگانه راه هم فقط ازطریق جنگ و مبارزه بود . (۲)

---

(۱) به‌پائین صفحهٔ ۶۵۶ همین‌کتاب ، بعبارتی‌که ازقول رالنسون نقل شده مراجعه شود .

(۲) آرتورکونولی‌هنگامیکه در محبس‌امیربخارا بودپیشنهادمیکند از شهریار ایران فرمانی صادرکنند و این فرمانرا درتمام مساجد ممالك آسیای مرکزی الصاق نمایند که شاهنشاه ایران‌برای نجات اسرای‌بخارا قشون‌میفرستد وآنها راآزادخواهدنمود ،این‌فرمان تأثیرخود را خواهد بخشید .

(تاریخ‌جگنهای افغانستان ، جلد دوم صفحه ۵۱۰)

هنوزپای سرچارلزموری وزیرمختار تازهٔ انگلیس که بقول خودشان مأمور مطیع کردن پادشاه ایران بود بطهران نرسیده بود که بهانه خوبی بدست عمال سیاسی انگلیس افتاد و آن قضیهٔ **میرزاهاشم خان نوری** بود که برای انگلیس‌ها بهانهٔ خوبی شده بود .

درتاریخ روضة الصفا ، جلد دهم راجع باینموضوع اشاره گردیده و چنین نوشته شده است :

« میرزاهاشم‌خان نوری که ازصغرسن تا عنفوان‌شباب ... در مراتب ملازمت ازپایهٔ غلام بچگی و پیشخدمتی و شاگردی مدرسهٔ دارالفنون پیوسته جامگی خوار و خدمت گذاردولت‌بوده ، همانابا **مسترتامسن** شارژدافرانگلیس مراودتی یافت و چندبارشارژدافرمذکوردرمقام توسط اوبرآمد ، امنای دولت اعتنائی‌نکردندو وی بیشتراز پیشتر اظهارتردد و تودد با صاحب مشارالیه مرعی داشته چون جناب وزیر مختارمقیم دارالخلافه در نهم‌رجب ۱۲۷۱ بدارالسفارهٔ خود اقامت کرد وچندی در گذشت ، همانا درنزد وزیرمعروف گردیده ازوزیرخواهش دوستانه نمود که بر مقرری دیوانی میرزا هاشم خان لختی بیفزایند ، امنای دولت پاسخ دادندکه او را باندازهٔ پایه مواجبی مقرراست ، مصدرخدمتی تازه نگردیده که مستوجب مرحمتی جدیده شود ، وزیررا ازین جواب غباری برخاطرنشست و درتقویت او عزم جزم نمود ، خواست که ازجانب خویش اورا درشیراز منصب وقایع نگاری دهد ، امنای دولت گفتند که بروفق عهود و شروط دولتین جزدرتبریز و بوشهر و طهران ازتبعهٔ دولت‌انگلیس بالیوزی مقررنبوده و تجویزاین رأی نکردند . وزیرمختاردرتصاحب او افزوده عیال او را که از منتسبین خاندان سلطنت بود ازخانهٔ او حرکت داده و قریب بمحل سفارتخانهٔ خاصهٔ خود آورده منزل دادند و چون این نقل وتحویل بطریق قواعد شرع و عرف شایسته ننمود بحکم‌امنای دولت اورااز‌آنجا بخانهٔ‌پدرش فرستادند و این معنی مزید رنجش خاطروزیرمختار گشته‌اظهار گله‌مندی و رنجیده خاطری نمود ودرترضیهٔ خود سه شرط مقررداشت و دراین معنی‌نوشتهٔ رسمیه‌بامنای دولت فرستاده ، اولا آنکه عیال میرزاهاشم خانرا ازخانهٔ پدر بازآورده در دایرهٔ

سفارت بدست میرزا هاشم‌خان بسپارند .

دوم آنکه اذن دهند میرزا هاشم‌خان درشیراز شهبندرشود .

سوم جناب صدراعظم رسماً بسفارتخانه آمده عذرخواهی کند .

امنای دولت بملاحظهٔ حفظ ناموس سلطنت و محافظهٔ اتحاد ومساعدت مقرر کردند که عیال او جز دردایرهٔ سفارت در هرمکان که میرزا هاشم‌خان خواهد ، بدوسپرده شود . درباب تکلیف ثانی که با عهود و شروط و سابقه موافقتی نداشت تعدیلی کردند که چون منظور وزیرمختار توسعهٔ معاش اوست ، بیمداخلهٔ غیرمبلغی برمرسوم امروزهٔ اوافزوده خواهد شدو درباب فقرهٔ ثالث‌چون امری عظیم وخطیر واقع‌نگشته بود که‌این تکلیف‌شاقه مجبور بشود، محض رعایت سلم‌وصفای‌جانبین و ملاحظهٔ‌سوابق مواحدت‌دولتین‌مقررداشتند که‌مؤتمن السلطان **میرزاسعیدخان** وزیر دول خارجه که بسلامت نفس و عدم اعراض معروف و موصوفست بسفارتخانه‌رفته برضاجوئی‌خاطرجناب وزیرمختاردولت بهیهٔ انگلیس کوشد .اما وزیرمختار بهیچیك ازاین فقرات ترضیه نیافته درنهم ربیع‌الاول‌بیرق سفارتخانه رافرودآورده و بعد از چند روز ، مهمانداری خواسته رنجیده به تبریزرفت . »

دراینموقع نمایندهٔ سیاسی دولت فرانسه **مسیوبوره** (۱) خیلی کوشش نمود شاید بتواند ازقطع روابط دولتین جلوگیری کند . چه ، موضوع بهانه را خیلی سست و خالی ازاهمیت میدانست ، بعدها که **جنگ** کریمه بپایان رسید (۱۸۵۶) وروسها مغلوب شدند دیگراتحاد دولتین فرانسه وانگلیس موضوعی نداشت،نمایندهٔ فرانسه بطرفداری ایران قیام نمود و از دولت ایران دفاع کرد و حق را بجانب ایران داد .

امااین قطع روابط چنانکه معروف شده مربوط بمیرزاهاشم‌خان نبوده ، بلکه تمام بهانه‌جوئی‌ها دراین تاریخ مربوط بهرات و افغانستان بوده و رفتارمسترموری نیزطوری بی‌ادبانه و جسورانه بوده که ناصرالدین‌شاه را عصبانی نمود .

دراینموقع چند فقره کاغذهای رسمی ازطرف وزیرمختارانگلیس بشاه‌نوشته

---

(1) Monsieur Bourrée .

شده است کـه عبارات آنها خیلی تند وزننده بود و خیلی سعی شد کـه شاید بتوان سوادی از آنها بدست آورد ، ممکن نشد ولی جوابی که ناصرالدینشاه داده در کتب انگلیسی درچند جا دیده شده است ، اینك سواد آن دراینجا نقل میشود :

شاه دراین کاغذ کـه بصدراعظم مینویسد باین مراسلات توهین آمیز اشاره میکند ، تاریخ آن اواخر ربیع‌الاول ۱۲۷۲ مطابق با اوایل دسامبر ۱۸۵۵ میباشد ، چونکه وزیرمختار انگلیس درپنجم دسامبر ۱۸۵۵ ازطهران خارج شد .

کاغذ ناصرالدینشاه به صدراعظم

بتاریخ اول دسامبر ۱۸۵۵ (۱۲۷۲هجری)

« شب گذشته ما کاغذ وزیرمختار انگلیس را خواندیم ، ازبی‌ادبی وبی‌معنی و بیباکی اوخیلی تعجب کردیم که اینطورجسورانه نوشته است وکاغذی راهم که‌قبلا نوشته بود خیلی خودسرانه وبی‌ادبانه بوده .

بعلاوه ما مکررشنیده‌ایم که درمنزل خود همیشه ازما بدگوئی میکندونسبت بما خیلی بی‌ادبانه سخن میگوید ، ما هرگـز این مسئله را بـاور نداشتیم ، اینك جسارت نموده در کاغذ رسمی مینویسد ، بنابراین برما مسلم شده است که این مرد احمق ، نادان و دیوانه مسترموری دارای این اندازه جسارت و جرأت است کـه حتی بسلاطین نیزتوهین کند .

ازمان **شاه سلطانحسین** که ایران در آن تاریخ بمنتها درجهٔ هرج و مرج رسیده بودمخصوصاً درچهارده سالهٔ اخیرزندگانی‌او که بکلی‌علیل ورنجور وناتوان شده نمیتوانست بکارهای مملکت رسیدگی کند تا بامروز کسی قادرنبوده ولو یك دولتی یا نمایندهٔ آن نسبت بشهریارایران سوء ادب نشان بدهد ، حال مگرچه شده است که وزیرمختاراحمق اینطورجسورانه رفتارمیکند ؟

پیداست وزراء مختار که نسبت بما دوست میباشند از مندرجات این مراسله اطلاع‌دارند ، اینکاغذرا بدهیدبه **میرزا عباس** و **میرزاملکم** ببرندپیش وزیرمختار

فرانسه و **حیدرافندی** وزیرمختار دولت عثمانی آنها بخوانند و بدانند این شخص کاغذ بی‌ادبانه‌ای نوشته است .

ازدیشب تا بحال اوقات ما بتلخی گذشته‌است ، اینك بشما امرمیکنم‌تابدانید ووزراء مختار راهم اطلاع دهید که تا خود ملکهٔ انگلستان عذرخواهی کاملی از بی‌ادبی و جسارت نمایندهٔ خود نکند مـا هرگز راضی نخواهیم شد نمایندهٔ احمق ملکه رادربارخودبپذیریم . این‌یك‌آدم سفیه و نادان است وهرگاه این عذرخواهی صورت نگیرد هیچ وزیری راازدربارانگلستان نخواهیم پذیرفت . »(۱)

دراین تاریخ دولت انگلیس موضوع میرزا هاشم خانرا درظاهربهانه نموده بادولت ایران قطع روابط سیاسی نمود ووزیرمختار خود را ازایران احضار کرد .

هم دراین تاریخ دولت انگلیس ازطرف یگانه حریف پرزورآسیائی‌خودیعنی دولت روس آسوده خاطربود ، چونکه درجنگ کریمه تا حدی حساب خودرا با آن پاك کرده وآندولت نیزسرگرم امور داخلی خود بود ، بنابراین از طرف روسها نگرانی نداشت وفقط دولت ایران که فعلا درآسیای مرکزی نفوذ واقتداری‌داشت اسباب وحشت اوبود ، حال که فرصتی بدست آورده بود میخواست‌به نفوذ واقتدار دولت ایران نیزدراین قسمتها خاتمه‌دهد .

قبلا اشاره شدکه انگلیسها نفوذی در افغانستان نداشتند و در ممالك‌آسیای مرکزی هم بطریق اولی دستشان بکلی قطع شده بود ، ولی درضمن تهیه هـائیکه برای جنگ کریمه میدیدند یکی هم این بودکه باامراء افغانستان مجدداً روابط حسنه را ایجادکنند و بقول مؤلف تاریخ جنگ‌های افغانستان ، ازسال ۱۸۵۲ بنای تشبث راگذاردند (۲) که باب مراوده را بعد ازمرگ میرزاتقی خان امیرکبیر با دوستمحمدخان مفتوح کنند .

مؤلف فوق‌الذکرمینویسد :

---

(۱) یادداشت‌های‌سرهنری دروموند ولف ، **Sir Henry Drummond wolff** جلد اول صفحه ۲۶۹

(۲) کتاب فوق جلد سوم صفحه ۴۰۰

« در بیست سال قبل ، سرجان مکنیل کـه درآن تاریخ وزیرمختار دولت انگلیس مقیم در بارطهران بودپیشنهاد کرد که بهتراست دولتانگلیس‌دوستمحمدخان را تقویت کند که اودر کابل مقتدر گردد و بقندهار و هرات نیزغلبه کند . در آن تاریخ‌دولت انگلیس بااین پیشنهاد موافقت ننمود ولی حال (۱۸۵۴) خود رامجبور میدید که با آن نقشهٔ بیست سال قبل موافقت کند .

دوستمحمدخان پس از آنکه ما او را در کابل برقرار نمودیم طولی نکشید که دشمن ما شد ، بعدها بمرور فهمید دوستی ما که دشمن او هستیم برای او لازم میباشد .

درسال ۱۸۵۲ ما با او نزدیك شدیم ، روابط ما با اوحسنه گـردید و با هم متحد شدیم ، هنگامیکه پادشاه ایران بهرات قشون فرستاد امیر کابل دوست‌باوفای دولت انگلیس بود و حاضرشد هر کاری که بخواهیم برای ما انجام دهد ، درست همان سیاست را که‌لازم بود ما درسال۱۸۳۷بموجب پیشنهاد سرجان مکنایل اتخاذ کنیم و در آن زمان غفلت شد . اینك دراینموقع یعنی در سال ۱۸۵۴ آنرا عملی نمودیم ، هر گاه درآن اوقات ما دوستمحمدخانرا از کابل نرانده بودیم وهمانوقت پول و اسلحه وصاحبمنصب باو میدادیم امروز دیگر قشون ایران هرات را متصرف نشده بود .

درسال ۱۸۵۶ که پیش آمدهای سال ۱۸۳۷ تجدید گردید و دولت ایران مجدداً نسبت بافغانها شروع به تعدی نمود و قصد کرد تمام افغانستان را به‌تصرف درآورد ، در چنین موقعی دولت انگلیس عوض اینکه از افغانها انتقام سال ۱۸۴۱ را بکشد حاضرشد با آنها مساعدت کند ودراین مساعدت ضربت مهلکی‌بدولت‌ایران وارد آورد و نتیجه این شد که حق حاکمیت دولت ایـران نسبت بهرات از بین رفت . (۱)

لردابرت (۲) معروف که چهل و یك سال در هندوستان بوده دریادداشتهای

---

(۱) تاریخ جنگهای افغانستان جلد سوم ، صفحه ۴۱۰

(2) **Lord Robert** ..

خود دراین باب چنین مینویسد :

«دراواخرسال ۱۸۵۶خبری بما رسید که امیردوستمحمدخان دراین نزدیکیها وارد پیشاورخواهد شد که در آنجا با کمیسرعالی **سرجان لارنس**(۱) که اخیراً بلقب شوالیه نایل شده ملاقات کند .

قبل ازاینکه بورود او ونتیجه آن اشاره کنم لازم است بطور مختصرچگونگی وسبب آمدن اورا بیان کنم ، چه این ملاقات یك رابطهٔ مخصوص با وقایعی که چندی بعد درظاهر بودن مقدمه رخ نمود داشته است .

باید بخاطر آورد که بعد ازقتل **ماکسیون**(۲) بجای او **هربرت ادواردز**(۳) کمیسرپیشاورشد، این شخص یکی ازمردان فوق العاده است که تابحال قشون انگلیس تربیت نموده است واین مرد جدی با پدرمن دراین عقیده موافق بود که باامیر کابل باید روابط دوستانه داشت ، هردو باین عقیده بودند که تمام تحریکاتی که درسرحدات هندوستان واقع میشود ، همه مربوط بامیردوستمحمدخان میباشد ، مادامیکه روابط ما با امیرفوق الذکر غیر حسنه است این اغتشاشها بمرور روبفزونی خواهد رفت ، مگراینکه یك اتحاد صمیمی بین حکومت هندوستان و امیر دوست محمدخان برقرار گردد .

درسال ۱۸۵۴ هربرت ادواردز ، دراین موضوع با فرمانفرمای کل هندوستان شروع بمکاتبه نمود ودریکی ازمراسلات خود اینطور نوشت :

« احساسات خودمن این است که ما نسبت بدوست محمدخان ظلم کرده‌ایم و اینك ما میتوانیم بگوئیم گذشته‌ها گذشته است و با اودوست شویم ، هرگاه مـا بتوانیم درکابل روابط دوستی راایجاد کنیم بدون تردید اغتشاشات سرحدی ما خاتمه خواهد یافت . فعلایك تیرگی درمناسبات طرفین حکمفرماست ؛ علت آنهم اینست که هردوطرف متوجه گذشته میباشند و انتظار فرصت آینده را میکشند که موقع مناسب بدست آورده انتقام بکشند، البته این نوع سیاستها همیشه تولید اضطراب نموده

---

(1) Sir John Lawrence . (2) Maxion .
(3) Herbert Edwards .

باعث ناراحتی فکروخیال طرفین میباشد و همین یك موضوع کافی است کـه مانع ایجاد روابط حسنه باشد من فوق‌العاده امیدوارم که مشاهده کنم زمینهٔ مساعدی بـرای اتحاد وایجاد روابط دوستی و یگانگی بین ما و کابل فراهم گردد . »

لرددال‌هوسیـ(۱) که دراین‌تاریخ‌فرمانفرمای هندوستان بود کاملا با این پیشنهاد موافقت نمود و اظهارداشت بعقیدهٔ او نیز صلاح در این میباشد که با کابل روابط حسنه داشته باشند ، امـا ایجاد یك چنین روابطی خیلی مشکل میباشد ، بنا براین درجواب کاغذ کمیسر پیشاورچنین مینویسد :

« من دراین باب اختیارتام «کارت‌بلانش» بشما میدهم . هر گاه شما در این اقدام موفقیت حاصل کنید یك تاج افتخارابدی برای خود تهیه نموده‌اید.»

لرد دال هوسی نظر باهمیت موضوع بدربار لندن نیز اطلاع داد ، از دربار لندن نیز با این نظر موافقت شد و ایجاد یکچنین روابط حسنه را بـا امیر کابل لازم دانستند .

دراین موقع جنگ با دولت روس پیش‌بینی میشد وآنرا حتمی میدانستند ، دراینصورت خیلی لازم بود که بزودی این روابط حسنه با افغانستان برقرار گردد . برای انجام ایـن مقصود فرمانفرمای هندوستان بـه ادواردز کمیسر پیشاور چنین مینویسد :

« جنگ بین دولتین روس و عثمانی هرآن انتظارمیرود ، در انگلستان نیز برای حفظ سرحدات هندوستان نگرانی‌هائی وجود دارد ، برای حفظ این قسمت افکار امپراطوری‌انگلستان درتشویش است و خیلی انتظار میرود ایجاد دوستی و روابط حسنه بین انگلستان و افغانستان که درکاغذ خود اشاره نموده‌اید زود عملی شود . »

ازآنطرف در خود هندوستان عده‌ای از سیاسیون بودند که‌با نزدیك‌شدن با دوستمحمدخان تردید داشتند ، یکی‌ازآنها کمیسرعالی‌اینجانب، سرجان لارنس‌بود، اینمرد مآل‌اندیش چنین‌اظهارعقیده میکرد که ایجاد روابط حسنه باامیرکابل‌بسیار

---

(1) Lord Dalhousie

مطلوب و مفید است ولی‌دخالت ما در سیاست افغانستان حکم آنرا دارد که انسان بیك نی حصیر تکیه کند ، نتیجهٔ آن شکستن نـی و زخم شدن دست خود انسان است ، بعلاوه اظهاراین مطلب ازطرف ما ضعف سیاسی ما را سبب خواهد شد واین مرد مسلمان خودپسند این اظهارما را حمل باحتیاج ماخواهدنمود و تصور خواهد کرد دولت انگلیس بمساعدت او محتاج میباشد و این اقبال مارا بدوستی او برای خود فرصتی مناسب فرض خواهد نمود .

با تمام این‌احوال لرددال‌هوسی فرمانفرمای هندوستان، ایجاد روابطحسنه را باامیر کابل لازم میدانست ، بنابراین دستورداد شروع باقدام نموده وسائل آنرا فراهم‌آورند ودرضمن نوشت باید خیلی احتیاط کرد که امیر کابل حس نکند ما ازاین بابت‌ها درتشویش میباشیم .

درهرحال‌دراینموقع‌فرمانفرمای کل هندوستان باتذکر تمام نکات‌اطراف ، اختیارات کلیه را بعهدهٔ هربرت ادواردز واگذارنمود، اونیزفرصت را ازدست‌نداده جداً مشغول اقدام شد .

دراینموقع این اقدام ، یك طرزعمل و سیاست ماهرانه لازم داشت که‌بنتیجهٔ مطلوبی نایل‌آیند ، چون ادواردز مردی با هوش وزیرك بود این موفقیت هم‌نصیب او گردید واین افتخارهمیشه برای اوباقی خواهد ماند .

تفصیل عمل و شرح اقدام اورا که قسمتهای بسیارمشکل‌ازطرزسیاست و عمل پرمکروحیله و نمونهٔ خوبی از پشت هم‌اندازیهای شرقی است و درست نقطهٔ مقابل عملیات راست و درست مردان سیاسی وباصداقت انگلیسی است باید درشرح‌احوال خود سرهربرت‌ادواردز مطالعه نمود .

خلاصه نتیجهٔ این عملیات‌آن شد که امیر دوستمحمدخان کاغذ مخصوصی به فرمانفرمای هندوستان نوشته در آن بعضی عبارات خیلی خوش آیند بکار برد وبوسیلهٔ مأمورامین خود به‌پیشاورپیش‌سرهربرت‌ادواردز فرستادوجواب‌مساعدنیزاز فرمانفرمای هندوستان گرفته مراجعت نمود .

بعدازاین مکاتبهٔ دوستانه ، امیر دوستمحمدخان‌پسرخود **غلام حیدرخان** را

بعنوان نمایندهٔ مختارخود به پیشاورفرستاد . این شخص درماه مارس ۱۸۵۵(اوایل رجب ۱۲۷۱ هجری) به‌پیشاور رسید و ازطرف حکومت هندوستان پذیرائی کاملی دربارهٔ اوبعمل آمد ودر۳۰ مارس ۱۸۵۵ معاهده‌ای بین حکومت هندوستان و امیر کابل به نمایندگی سرجان لارنس کمیسرعالی پنجاب منعقد گردید .

فرمانفرمای‌هندوستان اول عقیده‌داشت که خودسرهربرت‌ادواردزمأمورانجام این معاهده باشد ولی خود ادواردز صلاح ندید و پیشنهاد کرد بهتر است که یك نمایندهٔ عالی‌مقام‌ازپسرامیردوستمحمدخان پذیرائی کند، این بود که سرجان‌لارنس کمیسرعالی‌پنجاب‌باین سمت انتخاب گردید ، چونکه اهمیت حضوریك‌صاحب‌منصب ارشد ازجانب حکومت هندوستان بمراتب زیادترمیباشد .

وقتیکه کارانجام شد وعهدنامه ازطرفین بامضاء رسیدآنوقت لرد دال هوسی به لرد هربرت ادواردز چنین نوشت :

« من بشما و بخودم درانجام این امرتبریك میگویم و حتی بآنکسانیکه‌در این امرمهم زحمت کشیده وآنرا بنتیجه رسانده‌اند باید به تمام‌آنها تبریك گفت که یکچنین کارمهمی‌صورت گرفته است ، چونکه این، نتیجهٔ متجاوزازیك سال زحمت آنها است . »

این معاهده مقدمهٔ‌یك‌معاهده‌سری شد که برای مذاکره وخاتمهٔ‌آن‌خودامیر دوستمحمدخان به پیشاورآمد . (۱)

اینك ازکتاب یك نویسندهٔ نظامی دیگرانگلیسی ، یعنی ازتاریخ ایران‌تألیف **سرپرسی‌سایکس** شاهد میآورم . (۲)

راجع باینموضوع مؤلف فوق‌الذکرچنین مینگارد : (۳)

«حالت تهدیدآمیزدولت‌ایران‌نسبت‌بمملکت افغانستان امیردوستمحمدخانرا وادارنمود که اتحاد باانگلستانرا استقبال کند . دراوایل سال ۱۸۵۵میلادی(۱۲۷۰

(۱) جلد اول زندگانی چهل‌ویکسالهٔ لردابرت درهندوستان ، صفحهٔ ۵۰ الی ۵۴

(2) Sir Percy Sykes.

(۳) جلد دوم ازکتاب سرپرسی‌سایکس، صفحهٔ ۳۴۸

هجری) سرجان‌لارنس عهدنامهٔ دائمی ومودت و یگانگی را با امیردوست‌محمدخان منعقد نمود و بموجب این عهدنامه یك دشمنی دوازده ساله بین دولت انگلیس و افغانستان به‌پایان رسیده بدوستی‌مبدل شد.»(۱)

اینك موضوع تا اندازه‌ای روشن گردید ، یعنی بـرای قطع روابط سیاسی بین دولتین ایران و انگلیس‌سوابقی موجود بود که دراین تـاریخ دولت انگلیس برای پیشرفت سیاست شرقی خود لازم میدانست با دولت ایران دست وپنجه‌ای‌نرم کند وآن نفوذ مادی و معنوی که دولت ایران درممالك آسیای مرکزی داشت از بین ببرد .

چنانکه مشاهده شد ، مقدمات نزدیکی باامیردوستمحمدخانرا ازسال۱۸۵۳ شروع نموده و در سال ۱۸۵۴ موفق شدند که پسر امیر دوستمحمدخانرا بپیشاور دعوت کنند ، درنتیجه این دعوت قرارداد مارس ۱۸۵۴ بین دولت انگلیس وامیر دوستمحمدخان‌بنمایندگی پسرش غلام حیدرخان منعقد گردید . این است سوادآن که درذیل نقل میشود :

مادهٔ اول ـ بین کمپانی شرقی هندوستان و سردار دوستمحمدخان‌امیرکابل و نواحی افغانستان که فعلادر تصرف او میباشد و همچنین بین اخلاف وجانشینان آنها ازاین تاریخ ببعد صلح دائمی و دوستی همیشگی ثابت وبرقرار خواهد بود .

مادهٔ دوم ـ کمپانی شرقی هندوستان تعهد مینماید استقلال آن قسمتی از افغانستانرا که فعلا درتصرف امیردوستمحمدخان می‌باشد محترم شمارد وهرگزدر امورآنها دخالت نکند .

مادهٔسوم ـ دوستمحمدخان امیرکابل و مضافات ، از طرف خود و از طرف جانشینان خود تعهد مینماید . بمتصرفات کمپانی شرقی هندوستان بهیچوجه دست ـ اندازی ودخالت نکند وبعد ازاین‌تاریخ‌دوست‌دوستان ودشمن‌دشمنان کمپانی شرقی انگلیس‌باشد . امضاء سرجان‌لارنس کمیسرعالی‌پنجاب ـ مهرغلام حیدرخان‌نمایندهٔ

---

(۱) رالنسون درکتاب خود موسوم به (انگلیس وروس درشرق) دراینموقع‌مینویسد: « ما افغانهـا را تحریك نمودیم‌که بایران حمله‌کنند . » صفحه ۹۵

مختارسرداردوستمحمدخان . وهمچنین‌غلام‌حیدرخان بسمت ولیعهد دوستمحمدخان امضاء ومهر نموده . »

دوست محمدخان پس از این قرارداد و معاهده با کمپانی شرقی هندوستان درست درهمین‌سال عازم قندهار گردید و آنجا را بدون حادثهٔ سوئی بتصرف خود در آورد، سرداران قندهارچون میدانستند این اقدامات درنتیجه تحریکات انگلیسها میباشدازدوراوپراکنده‌شده‌عده‌ای‌ازآنهابایران آمدندوعده‌ای‌دیگردرخودافغانستان متفرق شدند و شروع کردند باینکه اهالی افغانستانرا علیه دوست محمدخان بشورانند چونکه با انگلیسها متحد شده بود .

در این ایام است که انگلیسها اقدامات خصمانه را علناً علیه ایران شروع مینمایند . مأمورین مخصوص روانهٔ هرات میکنند که سکنهٔ هرات را نیزعلیه‌ایران بشورانند . نتیجهٔ‌آن نیزاین شد که بیرق انگلیس را برفرازقلعه هرات برافراشته و روابط سکنهٔ آنرا با ایران قطع نمودند این اقداماتی بود که دراین تاریخ در افغانستان شروع نمودند ، اما در قسمتهای خلیج فارس نیز ساکت نبودند و **امام مسقط** را محرك‌شده به‌بندرعباس‌فرستادند که‌آن‌نواحی را نیزاومغشوش کند .

دراین هنگام‌است که‌دیگرمیرزاآقاخان نوری نمیتواندعلناً با انگلیسهااظهار مساعدت کند و ناچارمیشود تسلیم پیش‌آمدها گردد .

ازآنجائیکه دولت‌ایران‌قسمت مهم افغانستانرا جزء متصرفات خودمیدانست ناچاربود دراینموقع اقدامات مؤثری بکند ، این بود که بوالی خراسان امر شداز هرات و قندهاردفاع کند و نگذارد دوست محمدخان درآنجا نفوذپیدا کند .

در اوایل سال ۱۲۷۳ هجری (۱۸۵۷ میلادی) هرات بتصرف دولت ایران درآمد و اقدامات میشد که‌قندهار وسایر نقاط افغانستانرا نیزاشغال کنند که در این بین دولت‌انگلیس درتعقیب نقشه‌های خود که شرح‌آن گذشت‌خود را داخل‌معرکه کرده‌بدولت‌ایران اعلان‌جنگ داد و کشتی‌های‌جنگی آن‌دولت درخلیج‌فارس‌شروع بعملیات جنگی نمودند و مقصود عمده تهدید دولت ایران بود که ازهرات وقندهار صرف نظر کند .

دراینجا نیز پول سرشار دولت انگلیس حلال مشکلات شد، بقول خودشان صلاح چنین دیدند باردیگر سر کیسه‌های پول را برای جلب امراء افغانستان باز کنند، ازمواد وشرایط قرارداد ذیل که بین حکومت هندوستان وامیر دوستمحمد-خان دراین تاریخ منعقدشده است این‌مطلب بخوبی روشن میشود.

در تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۸۵۷ (مطابق ۲۹ جمادی الاول ۱۲۷۳) در نتیجه ملاقات سردار دوست محمدخان امیر کابل باسردار لارنس کمیسر عالی پنجاب در پیشاور معاهدهٔ ذیل بسته شد:

مواد وشرایط معاهده بین سردار دوستمحمدخان امیر کابل و نواحی که حالیه متصرف است از یك طرف وسرجان لارنس ازطرف دیگر

«لارنس کمیسر عالی پنجاب ونایب سرهنگ «ح ب.ادواردز» کمیسر پیشاور ازطرف کمپانی محترم‌شرقی‌هندوستان درتحت اوامر جناب‌چارلزجان ویسکنت(۱) فرمانفرمای کل هندوستان.

ماده اول ـ از آنجائیکه پادشاه ایران بر خلاف تعهد و قرار داد خود با دولت انگلیس عمل نموده وهرات‌را متصرف شده ونمایشاتی داده که معلوم است قصد دارد بمتصرفات فعلی امیر دوستمحمدخان دخالت کند.

نظر باینکه فعلابین دولت انگلیس ودولت ایران جنگ برقرار است، بناء علیهذا کمپانی شرقی هندوستان به‌امیر دوستمحمدخان مساعدت میکند که مملکت خود را حفظ کرده ازآن دفاع نماید ومتصرفات خودرا درکابل ، بلخ وقندهار از تجاوزات دولت ایران حفظ کند و مساعدت عبارت ازاین میباشد که کمپانی مزبور

---

(1) Charles John Viscount.

قبول مینماید فقط برای ایجاد دوستی و مودت تاخاتمه جنگ با دولت ایران ، ماهیانه یك‌لك روپیه به‌امیر دوستمحمدخان بشرایط ذیل کارسازی نماید.

ماده دوم ـ امیر دوستمحمد خان قشون سواره و توپخانهٔ فعلی را نگاه خواهد داشت وعدهٔ آنها بالغ برهجده هزار نفر خواهد بود که از این عده سیزده هزار نفر به ۱۳ رژیمان تقسیم شده پیاده نظام را تشکیل خواهد داد ونباید کمتر باشد .

ماده سومـ امیر دوستمحمدخان خود وسیله گرفتن وجه را از خزانه داری انگلیس فراهم خواهد نمود که در آنجا وصول نموده باوسائل خودش آنوجوه را به مملکت خود حمل کند.

ماده چهارم ـ صاحبمنصبان انگلیس با ترتیبات مرسوم و مناسب محلی برحسب میل دولت انگلیس بکابل ، قندهار وبلخ یابمحل های مناسبی که قشون افغانستان درآنجاجمع شده وبرضد دولت‌ایران عملیات جنگی کنند اعزام‌خواهند شد ووظیفهٔ آنها این خواهد بود که بطور کلی نظارت کنند تا پولیکه بامیر برای مصارف قشونی داده میشود بجای خودخرج شود ودرضمن بدولت متبوع خودشان از اوضاع کلیهٔ امور اطلاع دهند. این صاحبمنصبان هیچ دخالتی در پرداخت های قشون نخواهند داشت ، حتی دستورهم نخواهندداد و بهیچوجه در امور اداری آن مملکت دخالت نخواهند نمود وامیر دوستمحمدخان مسئول امنیت و حفظ حیثیت آنها خواهد بود و در تمام مواقعی که آنها در مملکت افغانستان میباشند امیر ـ دوستمحمدخان آنها راازتمام امور قشونی وسیاسی که مربوط بجنگ میباشد مطلع خواهد گردانید.

مادهٔ پنجم ـ امیر کابل یکنفر وکیل در پیشاور معین خواهد نمود که همیشه درآنجا مقیم باشد.

مادهٔ ششم ـ مساعدت مالی ماهیانه یك‌لك روپیه است، درروزیکه صلح بین دولتین ایران و انگلیس برقرار گردد این ماهیانه قطع خواهد گردید ، یا در هر موقعی که فرمانفرمای کل هندوستان لازم بداند ولو قبل از خاتمهٔ جنگ با دولت

ایران باشد آنرا قطع خواهد نمود.(۱)

مادۀهفتم ـ درهر تاریخی که مساعدت‌مالی قطع‌شود صاحبمنصبان انگلیسی نیز از قلمرو امیر کابل خارج خواهندشد ولی‌نظر بصلاح اندیشی اگر لازم باشد دولت انگلیس یکنفر وکیل غیر فرنگی در کابل معین ومقیم خواهد نمود وامیر هم یکنفر وکیل درپیشاور مقیم خواهدداشت.

مادۀ هشتمـ امیر دوستمحمدخان برای‌صاحبمنصبان انگلیسی که ازسرحد هندوستان داخل خاك افغانستان میشوند یکدسته مستحفظ همراه آنها در تمام راه خواهد گذاشت و همچنین دروقت مراجعت نیز ایندسته مستحفظ با آنها تاسرحد هندوستان همراه خواهد بود واین مستحفظین باید بقدر کافی استعداد داشته‌باشند.

مادۀ نهم ـ پرداخت مساعدت مالی ازاول ژانویه ۱۸۵۷ شروع خواهدشد ودر خزانه‌داری هندوستان انگلیس ماه‌بماه پرداخته میشود.

مادۀ دهم ـ مبلغ پنج لك روپیه که بامیر کابل داده شده است (سه لك در قندهار ودولك درکابل) دراین قرارداد بحساب نخواهد آمد و آنها بعنوان تعارف و پیشکشی مخصوص کمپانی محترم شرقی هندوستان بامیر کابل میباشد لکن شش لك‌روپیه که فعلا در کابل میباشد و برای مقصود دیگری فرستاده شده است جزء اولین مساعدتهای مالی محسوب خواهد شد که بعدها میبایست پرداخت شود.

مادۀ یازدهم ـ این قرارداد هرگز ناسخ عهدنامه ۳۰مارس ۱۸۵۵ میلادی (مطابق ۱۱رجب ۱۲۷۱ هجری) که درپیشاوربین فرمانفرمای کل هندوستان وامیر دوست محمدخان منعقد شده نخواهد بود ، باعهد نامۀ فوق الذکر امیرکابل تعهد نموده است که دوست دوستان ودشمن دشمنان کمپانی محترم شرقی‌هندوستان باشد و امیر کابل بموجب شرایط همان عهدنامه تعهد مینماید که هر پیشنهادی از طرف دولت ایران ویا از طرف دوستان آن درمدت جنگ یاتا زمانی که اتحاد کمپانی

---

(۱) این ماهی یك‌لك روپیه بعداز صلح انگلیس با ایران هم مدتها قطع نگردید ، چونکه انگلیسها درهندوستان گرفتاریهای زیادی داشتند ولازم بودبرای آرامی افغانستان این‌پول داده شود (رالنسون صفحۀ ۹۳)

شرقی‌هندوستان باامیرکابل برقرار است‌بشود تمام‌آن پیشنهادهارا بدولت انگلیس ارسال دارد.

مادهٔ دوازدهم - نظر بدوستی ویگانگی که بین‌دولت‌انگلیس وامیردوست‌محمدخان برقراراست‌دولت انگلیس تعهدمینماید که ازتمام‌دشمنی‌ها وخصومت‌هائی که بین‌آنها وقبایل افغانستان موجود بوده صرفنظر نماید وهرگز در این عقیده نخواهد بود که نسبت بآنها تلافی کند.

ماده سیزدهم- نظر باینکه امیر دوستمحمدخان اظهار میل نموده که چهار هزار قبضه تفنگ علاوه برآن چهار هزار قبضه که قبلا داده **شده** باو داده شود ، دولت انگلیس این خواهش راقبول مینماید واین چهارهزار قبضه تفنگ به محل **تول** فرستاده میشود که از آنجا عمال خود امیر تحویل گرفته با مکاری خودشان حمل نمایند.

مهر امیر دوستمحمدخان- امضاء جان لارنس کمیسر عالی پنجاب- امضاء هربرت ادواردز کمیسر پیشاور »

دراین تاریخ سیاسیون انگلیس هرات‌را دروازهٔ هندوستان تصور مینمودند و افتادن آن بدست دولت ایران که آنراپیشرو سیاست دولت روس وانمود میکردند اسباب‌وحشت حکومت هندوستان بود، بااینکه‌دوستمحمدخان راباپول وصاحبمنصب و اسلحهٔ انگلیس مسلح نموده بودند، خبرفتح هرات دولت انگلستانرا بی اختیار نمود ومصمم شدند خودنیز اقدامات مؤثری بکنند تااینکه بتوانند قشون ایران‌را ازهرات بیرون کنند، این‌بود که بخلیج فارس قشون فرستادند، علاوه برآن مصمم بودند دربندر عباس نیزقشون پیاده کرده از راه کرمان ویزد طهران‌را تهدید کنند وپادشاه ایرانرا بوحشت بیندازند تااینکه ازهرات وافغانستان صرفنظر کند.

دراول نوامبر ۱۸۵۶ (مطابق اوایل ربیع‌الاول ۱۲۷۳ هجری قمری) بدولت ایران اعلان جنگ دادند ، یکماه بعدجزیرهٔ خارک‌را متصرف شدند، متعاقب آن در بوشهر قشون پیاده کردند ، جنگ رسماً شروع شد و دامنهٔ آن‌به محمره نیز کشیده شد، آنجارا هم‌تصرف نموده اهواز راتهدید کردند.

میرزا آقاخان نوری که وحشت داشت مبادا انگلیسها عزل او را بخواهند، **فرخ خان امین الملك** راأمور نمود بهروسیله‌ای شده باانگلیسها داخل مذاکرهٔ صلح شود. امین‌الملك دراستانبول وزیرمختار انگلیس‌را ملاقات کرد، وزیر مختار انگلیس شرایط صلح‌را درتحت چند ماده‌به امین‌الملك اظهار نمود:

اول – اینکه قشون ایران‌ازهرات مراجعت کند وخسارت وارده باهل‌هرات را بدهند.

دوم – درامور هرات بعدها دخالت نکنند.

سوم – یك عهدنامهٔ تجارتی ازنو بین دولتین ایران وانگلیس منعقد شود تا اینکه قنسولهای انگلیس آزادانه بتوانند درشهرهای ایران اقامت کنند.

چهارم – طلب اتباع انگلیس ازطرف دولت ایران داده‌شود.

پنجم – بندرعباس موافق تقاضای امام مسقط باو واگذار شود.

ششم – صدراعظم ایران‌از صدارت معزول گردد.

البته این شرایط برای دولت ایران خیلی سنگین بود وفرخ خان نمی‌توانست آنرا قبول کند، این بود که بفوریت این شرایط را بطهران فرستاد، در تهران نیزمورد قبول نیافت وبفرخ خان امرشد بپاریس برود وفرخ خان بپاریس رفت در آنجا کار بصلح انجامید و معاهده‌ای موسوم بمعاهدهٔ پاریس بین دولتین منعقد گردید.

مواد وشرایط عهدنامهٔ صلح پاریس بقرار ذیل است:

عهدنامهٔ صلح که مابین‌ایران وانگلیس درچهارم مارس ۱۸۵۷ امضاء شده وتصدیق نامجات دردوم ماه می ۱۸۵۷ مبادله گردیده.

فهرست مندرجات:

فصل اول ـ صلح ومودت . فصل دوم ـ تخلیهٔ خاك ایران . فصل سوم ـ رها کردن اسیران جنگی. فصل چهارم ـ عفونامه. فصل پنجم ـ تخلیهٔ هرات و افغانستان. فصل ششم ـ ترك دعاوی سلطنتی برهرات و افغانستان ، عدم مداخلهٔ ایران در امور افغانستان ، استقلال هرات وافغانستان، اهتمامات دوستانهٔ انگلیس درصورت بروز اشکالات مابین مملکت ایران ومملکت هرات وافغانستان ، اهتمامات دولت انگلیس درمنع بروز اشکالات مابین ایران و ممالك افغانستان . فصل هفتم ـ اقداماتیکه در صورت تجاوز بسرحد ایران بعمل میآید . فصل هشتم ـ درباب رها کردن اسرای طرفین. فصل نهم ـ قنسولهای دولتین، حقوق دول کاملة الوداد ، تبعه وتجارت طرفین. فصل دهم ـ معذرت خواهی. پذیرائی وزیر مختار انگلیس درطهران. فصل یازدهم ـ دعاوی تبعهٔ انگلیس بردولت ایران، دعاوی تبعهٔ ایران بردولت علیه ، دعاوی اشخاصی که درتحت حمایت انگلیس هستند بر دولت علیهٔ ایران. فصل دوازدهم ـ شرایط راجعه بعدم حمایت دولت انگلیس از اشخاصی که مستخدم سفارت و قنسولگری نیستند ، حقوق دول کاملة الوداد . فصل سیزدهم ـ تجارت غلام و کنیز در خلیج فارس ، تجدید قرار داد ۱۸۵۱. فصل چهاردهم ـ ترك مخاصمه وبرداشتن عساکر انگلیس ازخاك ایران ، آذوقه.

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

« چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون ، سلطان معظم ، شاهنشاه بالاستقلال کل ممالك ایران و اعلیحضرت ملکهٔ ممالك مجتمعهٔ بریتانیای کبیر و ایرلند بالسویه واز صمیم قلب مایلند که برصدمات جنگی که مغایر و منافی میل و نیات دوستانهٔ ایشان است نهایتی داده وروابط مودت قدیمه را بوسیلهٔ صلحی که مفید ونافع حال طرفین باشد مجدداً برپایه واساسی محکم استوار نمایند؛ برای وصول این مقصود وکلای مختار خودرا ازقرار ذیل معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت ملکهٔ ممالك مجتمعهٔ بریتانیای کبیر وایرلند، شرافت‌مآب **هنری ریچارد چارلز بارون‌کولی** (۱) از اعاظم ممالك مجتمعه واز اعضای دارالشورای مخصوص سلطنتی ، دارای نشان پر افتخار **حمام**(۲) از درجهٔ اول و سفیر کبیر فوق‌العاده‌دردربار اعلیحضرت‌امپراطورفرانسه وغیره وازطرف‌اعلیحضرت شاه ایران جناب‌جلالت مآب ،مقرب الخاقان‌فرخ‌خان‌امین‌الملك سفیر کبیر دولت علیه ایران دارای تمثال همایونی وحمایل آبی‌وکمر مرصع وغیره. پس از آنکه مشارالیهما اختیار نامه های خود را فیمابین ارائه و مبادله نموده وآنرا مرتب به ترتیبات شایسته یافتند فصول‌ذیل رامتفقاً منعقد داشتند.

فصل اول ـ ازروز مبادلهٔ تصدیق نامجات همین عهدنامه مابین اعلیحضرت پادشاه ایران واعلیحضرت ملکهٔ ممالك مجتمعهٔ بریتانیای کبیر وایرلند ونیز مابین اخلاف وممالك ورعایای طرفین، مودت وصلح دائمی برقرار خواهد بود.

فصل دوم ـ از آنجائیکه بسعادت و میمنت ما بین اعلیحضرتین معظمتین صلح برقرار گردید، بموجب این‌فصل مقرر است که عساکر اعلیحضرت ملکه‌خاك ایران‌را بشرایط ذیل تخلیه نمایند.

فصل سومـ دولتین معظمتین معاهدتین شرط مینمایند که تمام اسرائیکه در مدت جنگ ازطرفین دستگیر شده‌اند فوراًرها نمایند.

فصل چهارم ـ اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد مینماید که بمجرد مبادلهٔ تصدیق نامجات این عهد نامه فوراً عفو نامهٔ کاملی اعلام نموده و بموجب آن تمام رعایای ایران را که بواسطهٔ مناسبات و مراودات خود در مدت جنگ با عساکر

---

(1) Henry Richard Charles Cowley.

(2) The Order of the Bath. ـ نشان طبقهٔ‌مخصوصی ازنجبای‌انگلستان که از زمان **هانری چهاردهم** معمول گردید، این‌نشان بسه‌نوع بااسامی مختلف تقسیم میشد،کسانیکه لیاقت دریافت این‌نشان راپیدا میکردند میبایستی قبلابا آداب مخصوصی‌در حمام غسل نموده تطهیرشوند. نشان حمام‌در ابتدای امرمخصوص نجبای لشکری انگلستان بوده‌ولی ازسال ۱۸۴۷ ببعدبطبقات اشراف غیرنظامی نیزازاین نشان داده‌میشد.

انگلیس، بهر نوعی که متهم‌شده و آلایشی پیدا کرده باشند از مسئولیت رفتار خود معفو دارند، بطوریکه هیچکس از هرطبقه‌ای که بوده باشد موردهیچگونه زحمت واذیت وسیاست واقع نشود.

فصل پنجمـ بعلاوه اعلیحضرت پادشاه ایران‌متعهد میشوند که اقدامات‌فوری بعمل‌آورند برای اینکه‌ازخاك وشهرهرات وتمام‌نقاط افغانستان عساکر ومأمورین ایرانرا که فعلا درآنجاها هستند بیرون آورند، این‌تخلیه درظرف سه‌ماه از تاریخ مبادلهٔ تصدیق نامجات عهدنامهٔ حاضره صورت وقوع پیدا خواهد نمود.

فصل ششمـ اعلیحضرت پادشاه ایران قبول میفرمایند که ازهر نوع ادعای سلطنت‌به‌شهر وخاك هرات وممالك افغانستان صرفنظر نموده وبهیچوجه از رؤسای هرات وممالك افغانستان هیچگونه علامت اطاعت ازقبیل‌سکه وخطبه یاباج مطالبه ننمایند، ونیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد میشوند که منبعد ازهر گونه مداخله درامورات داخلهٔ افغانستان احتراز کنند وقول میدهند که هرات وتمام افغانستانرا مستقل شناخته وهرگز در صدد اخلال استقلال این ولایات برنیایند. در صورتیکه اختلافی مابین دولت ایران وممالك هرات و افغانستان بظهور رسد ، دولت ایران تعهد میکند که اصلاح آنرا باهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس رجوع نموده و قوای جبریه بکار نبرد ، مگرآنکه اهتمامات دوستانه مثمرثمری نشود . از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد میکند که در تمام مواقع نفوذ خود را نسبت بممالك افغانستان بکار برده ونگذارد که ازطرف ممالك مزبوره یایکی از آنها هیچگونه اسباب رنجش و کدورتی برای دولت ایران ایجاد شود ، هرگاه دولت ایران در موقع حدوث اشکالات بدولت انگلیس مراجعه نمود دولت مشارالیها نهایت سعی وکوشش را خواهد کرد که اینگونه اختلافات را موافق حق ومطابق شرف دولت ایران اصلاح نماید.

فصل هفتم ـ هرگاه از طرف یکی از ممالك مزبورهٔ فوق بحدود ایران تجاوزی شدچنانچه استرضای شایسته بعمل‌نیامد دولت ایران‌حق خواهد داشت که اقدامات برای منع وسیاست متهاجمین بکاربرد، ولی‌صریحاً مقرر است که هرقدر

ازقوای نظامی اعلیحضرت شاهنشاه ایران که‌بدین عزم‌از سرحد تجاوزنمودبمجرد اینکه به مقصود نایل گردید بخاك خود مراجعت خواهد کرد و نیز مقرر است که دولت ایران نبایدحق فوق‌الذکر راوسیله‌قرارداده وشهر یاقصبه‌ای ازممالك مزبور رادائماً تصرف‌یا بممالك خودمنضم نماید.

فصل هشتم ـ دولت ایران‌تعهد میکند که فوراً پس‌از مبادلهٔ تصدیق نامجات این‌عهدنامه، تمام اسرائی را که درمدت عملیات جنگی‌عساکر ایران، درافغانستان دستگیر شده‌اند بدون اخذ فدیه‌آزاد نماید وتمام افاغنه که بطور گروی یا بدلائل پولیتیکی‌درهر نقطه‌ازنقاط‌ایران‌توقیف‌شده باشندبهمانطور آزادخواهندشد مشروط براینکه افغانهاهم بدون اخذفدیه هرمحبوس واسیر ایرانی راکه در یدقدرت آنها باشد آزادکنند، درصورت لزوم‌ازطرف‌دولتین معاهدتین مأمور بجهة اجرای‌مدلول این‌فصل معین خواهد شد.

فصل نهم ـ طرفین معظمتین معاهدتین تعهد میکنند که در نصب و استقرار قنسول‌جنرالها وقنسولها و ویس قنسولها و وکلای‌قنسولگری هریك ازآنها درخاك دیگری ، حالت دول کاملة الوداد را داشته وچنانچه نسبت به اتباع وتجارت دول کاملة الوداد منظور است ، از هر جهت همانطور با رعایا و تجارت یکدیگر نیز رفتارنمایند.

فصل دهمـ بمجرد مبادلهٔ تصدیق نامجات این عهد نامه سفارت انگلیس بطهران مراجعت خواهدکرد ودولت ایران قبول مینماید که سفارت مذکور راباً معذرت و تشریفات معینه که وکلای مختار طرفین معظمتین ، امروز در نوشتهٔ جداگانه امضاء نموده‌اند بپذیرد .

فصل یازدهمـ دولت ایران تعهد میکند که درظرف سه‌ماه بعداز مراجعت سفارت انگلیس بطهران، مأموری معین نماید که باتفاق‌مأموریکه سفارت انگلیس معین میکند بدعاوی نقدینهٔ رعایای انگلیس بردولت ایران رسیدگی کرده وقطع نمایند . ونیز تعهد مینماید که هریك از این دعاوی که بتصدیق مأمورین رسیده باشد درظرف‌مدتیکه بیش ازیکسال ازتاریخ صدورحکم نباشد دریکدفعه یا باقساط

تأدیه نمایند، هرتبعهٔایرانی بارعایای سایر دول که‌تازمان حرکت سفارت انگلیس ازطهران درتحت حمایت انگلیس بوده وازآن ببعدترك آنرا ننموده‌اند دعاوی و ادعائی با دولت علیه داشته باشند مأمورین مزبوربه‌آن هم رسیدگی کرده و حکم خواهند داد.

فصل دوازدهم ـ باستثنای شرط مقیده در قسمت آخر فصل اخیر، دولت انگلیس درآتیه‌ازحق حمایت رعایای‌ایران که فی‌الحقیقه درخدمت سفارت‌انگلیس وجنرال قنسولهاو ویس‌قنسولها یاوکلای قنسولگری نباشند صرفنظر خواهد نمود، مشروط براینکه چنین‌حقی بهیچیك ازسایر دول‌خارجه داده نشود وهیچیك ازاینها هم چنین‌حقی‌را معمول ندارند ، ولیکن دراینمورد مثل سایر موارد دولت انگلیس لازم دارد ودولت ایران هم تعهد میکند که همان امتیازات و معافیات و احترام و توجهی که در ایران نسبت بسایر دول خارجهٔ کاملةالوداد ونوکرها و رعایای آنها داده‌شده ومعمول است همان امتیازات ومعافیات واحترام وتوجه نیز دربارهٔ دولت انگلیس ونوکرها ورعایای آن‌داده شده ومنظور شود.

فصل سیزدهم ـ دولتین معظمتین معاهدتین قرار دادی را که بتاریخ ماه اوت۱۸۵۱ (شوال ۱۲۶۷ هجری قمری)درباب منع تجارت برده فروشی درخلیج فارس منعقد داشته‌اند بموجب همین‌فصل‌تجدید مینمایند وعلاوه‌برآن تعهدمینمایند که‌قرارمزبور بعداز انقضای مدت‌آن یعنی بعداز ماه‌اوت ۱۸۶۲ برای مدت ده‌سال دیگرهم تایکی از طرفین معاهدتین درخصوص بطلان‌آن بدیگران اعلامی ننماید قرارداد مذکور بقوت خودباقی خواهدماند واثراعلام‌هم‌یك‌سال پس‌از تاریخ آن صورت وقوع خواهد پذیرفت.

فصل چهاردهم ـ بلا فاصله پس‌از مبادلهٔ تصدیق نامجات این عهد نـامه ، عساکر انگلیس از هرگونه اقدامات خصمانه دست خواهند کشید ودولت انگلیس علاوه‌براین تعهد مینمایدبمحض‌اینکه شرایطراجعه بتخلیهٔهرات وحدود افغانستان ازعساکر ایران‌ونیز شرایطراجعه بپذیرفتن سفارت انگلیس درطهران‌کاملا بموقع اجرا گذاشته شد عساکر خودرا بدون تأخیر از تمام بنادر ونقاط و جزایر متعلقه

بایران بردارد دولت انگلیس متعهدمیشود که درظرف اینمدت سر کردگان عساکر او عمداً هیچ اقدامی ننمایند که سبب ضعف اطاعت اتباع ایران نسبت باعلیحضرت شاهنشاه ایران بشود ، زیرا که بالعکس دولت انگلیس جداً مایل است که این اطاعت‌را مستحکم نماید ودولت انگلیس متعهد میشود که رعایای ایرانرا اززحمت حضور عساکر انگلیس حتی الامکان محفوظ دارد و متقبل میشود که نظارتخانهٔ نظامی انگلیس قسمت آذوقه ای که برای عساکر مزبور لازم میشود بنرخ عادلهٔ بازار بمحض تسلیم آن ادانماید ودولت ایران‌هم تعهد نموده و بمأمورین خودحکم خواهد داد که درتهیهٔ آذوقه‌معاونت و همراهی نمایند.

فصل پانزدهم ـ این عهد نامه تصدیق شده ودر بغداد درظرف‌سه ماه ودر صورت امکان زود تـر تصدیق نامجات مبادله خواهد گـردید ، علیهذا وکلای مختار طرفین این عهد نامه را امضاء کـرده و بمهر خـود ممهور داشتند . بتاریخ چهارم ماه مارس سنهٔ ۱۸۵۷ ـ بچهار نسخه نوشته شد، امضاء امین الملك ـ امضاء کولـی . »

گناه دولت ایران درآن ایام درنظر دولت انگلیس این بود که بافغانستان لشکر کشی نموده است . هر گاه دراین عمل نیز دسیسه‌ای بکار نرفته باشد باید اینطورنتیجه گرفت که وسایل‌این لشکرکشی‌راخودعمال دولت انگلیس وحکومت هندوستان ازسال۱۸۵۲ درافغانستان تهیه نموده بودند، ازیکطرف ازمیرزا آقاخان سند گرفته برای‌حاکم‌هرات میفرستادند واورا متقبل مینمودند و از طرف دیگر امیر دوستمحمد خان را بادادن پول واسلحه و صاحبمنصب تحریك نموده بقندهار میفرستادند واورا تحریص میکردند که هرات راجزء قلمرو خود قراردهد وضمناً خراسان راهم ضمیمهٔ افغانستان بکند.

در هرحال آنچه راکه دولت روس درسال ۱۸۲۸ میلادی (۱۲۴۳ هجری) بموجب معاهدهٔ ترکمانچای پس از بیست و پنج سال جنگ بدست آورده بـود انگلیس‌ها نیز بعد ازبیست وپنجسال کشمکش ومبارزه وجنگ و خونریزی درسال

۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷۳ هجری) بموجب معاهدهٔ پاریس بدست آوردند . اگر روسها قفقاز را از ایران‌مجزا کردند، انگلیسها هم افغانستان را ازایران منتزع نمودند، هر گاه شورش عمومی هندپیش نیامده بود شاید پیش ازاینها هم‌ادعا داشتند.

بلی، تابوده دنیا چنین بوده است، هرملتی که قادر بحفظ وطن خود نباشد در اولین قدم دستخوش همسایگان پر زور خود خواهد شد ، هر گاه قبل از این اتفاقات دست بر تر کیب میرزا تقیخان امیر کبیر نزده بودند، اواین استعداد را دارا بود که ایران یك قوهٔ نیرومند تشکیل دهد و با آن قوه منافع ملی ایرانرا حفظ کند .

درهر حال بااتحاد معاهدهٔ پاریس پردهٔ سیاست جهانگیری بوسیلهٔ سر نیزه عوض شدپردهٔ دیگری که سیاست جهانگیری ازراه صلح رانشان میدهد بالامیرود، اینك کـه بتاریخ شصت سالهٔ قرن نوزدهم مراجعه مینمائیم دیده میشود که تقریباً سی سال آن در مبارزه باروسها که تحریکات خارجی نیز بیشتر در آن مبارزات دخالت داشته صرف شده ومتجاوز ازبیست وپنجسال آن‌نیز درکشمکش‌های سخت باانگلیس‌ها گذشته که مسبب ومحرك همهٔ آنها خود انگلیس‌ها بودند وشروع آن ازسالی است که عباس میرزا نایب‌السلطنه متوجه امنیت خراسان شد.

درتمام مدت مبارزهٔ ایران باروسها، انگلیسها فرصت کرده کوشیدند درتمام ایران اطلاعات جامعی ازاطراف و نواحی وسرحدات‌بدست بیاورند، عمال انگلیسی در تمام شهرهای ایران خود دوستان زیاد تهیه نمودند که‌درهر موقع میتوانستند از وجود آنها استفاده کنند ، حتی در میان ایلات ایران نیز بواسطه عدم اطلاع حکومتهای وقت از نیات باطنی آنها بتوسط خود حکام راه پیدا نموده و ایلات را نسبت بدولت مرکزی بدبین نمودند، شیوخ سواحل خلیج فارس‌را هم‌از وفاداری نسبت بپادشاه ایران منحرف ساختند . این موضوع اخیررا وقتیکه بقسمت خلیج فارس میرسیم مفصلا شرح خواهم داد که دراین قسمت‌از مملکت ایران چه دسایس ونیرنگهای سیاسی بکار رفته وچگونه متنفذین سواحل فارس راعلیه دولت ایران برانگیختند .

بعد از انعقاد معاهدهٔ پاریس چنانکه قبلا گذشت نقشهٔ سیاست انگلیس در ایران عوض‌شد وسیاست جهانگیری ازدر صلح پیش‌آمد، باقی سنوات قرن نوزدهم تا آخر آن صرف تحصیل امتیازات می‌شود که بعدها هر یك را بنوبهٔ خود شرح خواهم داد.

ضررهای مادی و معنوی سیاست اخیر هیچ کمتر ازاولی نبوده، بلکه سیاست اخیر بمراتب زیان آورتر ونتایج سوء‌آن بمراتب خطرناکتر میباشد، ولی باتمام این احوال اولیای امور ایران و درباریان شاهنشاه ازخواب غفلت بیدار نشدند و بفکرچاره نیفتادند، اوضاع درباریان بمراتب بدتر از زمان فتحعلی شاه ومحمد-شاه شد، باز اگر در آن عصرها یکعده مردان نامی گاهگاهی پیدا می شدند و میکوشیدند سر وصورتی بکارها بدهند، دردورهٔ ناصری این‌قبیل اشخاص هم‌بوجود نیامدند وچهل‌سال باقی سلطنت ناصرالدین شاه همه بعیش و عشرت برگذار شد بدون اینکه در یکرشتهٔ خیلی‌باریك هم بتواند یك‌قدم اساسی بردارد.

فساداین دوره صددرجه بدتر ازدوره‌های سلاطین گذشتهٔ قاجار بود، بنصایح هیچکس گوش ندادند،هیچ‌قدمی درراه اصلاحات‌اساسی برنداشتند، ازقشون ایران فقط اسمی باقی بود، ازمعارف ایران هیچ‌آثاری نبود، نفوذ علمای روحانی به‌اعلی-درجه رسید، مخالفین علم و صنعت علوم جدیده را تشویق کردند، خرافات را با شدت تمام ترویج نمودند، قسمت های عمدهٔ عایدات مملکتی صرف خوشگذرانی شخص پادشاه گردید و تمام این اوضاع بدون استثناء بنفع دشمنان این مملکت بود که در ایجاد آن بطور کلی مساعد بودند و مخصوصاً آن را تأیید و تشویق میکردند.

این‌قسمت رابایدباعتبار **ناپلئون‌سوم** امپراطور فرانسه اظهار کنم، هنگامی که معاهدهٔ پاریس در تاریخ چهارم ماه مارس ۱۸۵۷ بین دولتین ایران و انگلیس منعقد گردید وبنا شد فرخ خان امین الملك بایران مراجعت نماید، ناپلئون سوم کاغذی بناصرالدینشاه نوشته است که من‌سواد آنرا در اینجا ازرسالهٔ شاهزاده‌عباس-

میرزا نقل میکنم

فقط قصد دارم شاهد آورده باشم که چگونه پادشاه ایران را دیگران که از اوضاع سیاست دنیا اطلاع داشتند آگاه نموده‌اند و پندهای ذی‌قیمت داده‌اند و چه راهنمائیهای مفید و بموقع نموده‌اند ولی هیچیك مفید واقع نشده و بهیچوجه درشخص شاه و درباریان او تأثیری ننموده است .

سوادنامهٔ ناپلئون سوم امپراطور فرانسه به ناصرالدینشاه

« برادرودوست‌من ، انصراف‌فرخ‌خان امین‌الملك سفیر کبیر آن اعلیحضرت فرصتی بمن داد تا ازآن‌اعلیحضرت درباب کاغذی که نوشته بودید اظهار تشکر و امتنان نموده ازمحبت‌های قلبی خود نیز آن اعلیحضرت را مطمئن سازم . بـوسیلهٔ عهدنامه‌ای که میان اعلیحضرت و دولت انگلیس منعقد شده ، اگـر توانستم مصدر خدمت و امدادی شوم خود را بسیار مشعوف میشمارم ، زیرا صادقانه دردل آرزوئی ندارم جز بقاءِ و دوام‌آن خاندان سلطنت و ملتی که درتحت حکم آن اعلیحضرت است . محبت خالصانه‌ای ، مرا نسبت‌بآن اعلیحضرت دردل است و چیزی که‌برای مملکتش میخواهم خالی‌ازشائبهٔ خیال و عقبهٔ منافع شخصی است ، حقیقتاً‌هم‌جراین نیست ، زیرا که حالت طبیعی‌جغرافیای ایران دلیل است که دولت فرانسه‌راخیالی درنظر نیست جزاینکه همواره‌طالب آبادی و بزرگی‌آن مملکت‌باشد ، ولی دولتین روس و انگلیس سعی و کوشش دارند که‌محض منافع خود طوری در ایران استیلاء بهم رسانند که منتها بلاد آسیا را مسلط شوند و بریکدیگر برتری جویند ، بنظرم چنین میآید که‌بهترین پلیتیك آن‌اعلیحضرت مدارا ورفتار با آن‌دودولت بزرگ است بدون اینکه با هیچیك ازاین دودولت بستگی ودوستی تام بهم رسانند ، هرچه آن اعلیحضرت پرزورترشوند دول بیشترطالب دوستی ومراوده با آن شهریارخواهندشد وآزادی مملکتش را بیشتراحترام خواهند کرد ، درجمیع ممالك روی زمین برای

کسب ازدیاد زور وقدرت، قاعده آنست که اولا باید عنان خیالات خلق را در دست گرفت و درتقویت عقاید دینیهٔ مردم کوشید و بعد باید نظمی محکم درامور ومهمات لشکر و کشورداد بدین معنی که تکیه گاه اولیای دولت اعلیحضرت بردین و آئین و عدالت باشد ، با داشتن قواعدی درست ومحکم و روشن مالیات را ازروی انصاف بگیرند و سپاهیان را خوب و منظم بدارند ، یقین دارم ایران مهد رجال وپناهگاه مسلمین صادق و خالص است و این نوع اسلام خالص روزبروز بیش از پیش قوت گرفته و ازمیان نمیرود ، وضع آن اعلیحضرت بهیچ وجه مشابهتی با وضع سلطان عثمانی ندارد و خیلی بهتراست ، چرا که سلطان با مسلمین قلیل برعیسویان کثیر تحکم مینماید ، سلطان و مسلمین همدین او خصلت های خوب و مردانهٔ اجداد خود را نگاه نمیدارند ، روزبروز عقاید آنها درتناقض است و چون دولت مسلم باید هرروزه حقوق و ضمانت‌های چند برعایا و تبعهٔ عیسوی خود بدهد لهذا هرروزه ازاستیلاء و بزرگی خود در نزد رعایای مسلم میکاهد . بدون اینکه از عیسویهای خود محبت و بستگی ببیند ، ولی حالت دولت ایران بالعکس است و میتواند همیشه پاس عقاید و رسوم قدیمهٔ خود را بدارد و برخلق روی زمین آشکارسازد که قرآن مجید سد راه و منافی ترقیات و تربیت و مدنیت ملل نیست وفی‌الحقیقه آن اعلیحضرت میتواند خالصانه درعقاید و دین قدیم اجداد خود بماند و ظاهراً وباطناً بدانقرار رفتارنماید، درلباس ملتی که تأثیر زیادی درنزد خلق دارد ملبس باشد ، طرز گرفتن مالیات را بروفق انصاف ودرستی قراردهد که باعث و مایهٔ بقای تمول رعایای خود باشد ، ولی با وصف آن باید از روی قاعده برمالیات و وجوه خزائن خود بیفزاید ، درمهم دیوانی وکار گزاری درداخله‌طرز وطورپدرانه پیش بگیرد ، از ساختن راهها و رودخانه‌ها برمکنت مملکت بیفزاید و لشکری که برای مملکت بار گرانی نباشد نگاهدارد تا اینکه مورد احترام دور و نزدیك گردد . اگر آن اعلیحضرت بطوریکه گفته شد رفتار نماید ایرانرا اول مملکت‌آسیا خواهد کرد .

درباب لشکر باعتقاد من بهتر آنست که کمتر باشد ولی هرچه هست خوب و منظم نگاه دارند نه زیاد و بی‌نظم، اگر آن اعلیحضرت بیست یاسی‌هزارقشون منظم

داشته باشند که مشقشان بسبك فرنگی و لباسشان بطرز ایرانی باشد این عده لشکر بنظر من کافی و مابقی را میتوانید چون سپاه افریقا قرار بدهید ، ما خودمان در الجزایر سه فوج سوارهٔ سپاهی داریم که مثل سایر لشکریان منظم هستند و درجمیع مملکت منقسمند ، باینطور که ازسه فوج سواره هر پنج یاشش نفر بایك وکیل در کل مملکت متفرق وقسمت شده اند چنانکه درخود فرانسه بهمین سبك افواجی چندهست که ژاندارمری مینامند و همهٔ آنها از سربازهای کار کرده و آزموده هستند ودر نزد خلق حرفشان یکنوع پیشرفت وتأثیری دارد ، در وقت صلح اگر اغتشاش و نزاعی درجائی روی دهد مانع شده رفع مینمایند و در وقت جنگ بسهولت جمع شده باز افواجی در کمال آراستگی هستند ، این رسم را میتوان در افواج پیاده نظام نیز متداول کرد و منافع عمده برداشت .

بعضی ملل را خیالی در نظر است ومکرر دراین باب متذکر شده اند که راه آهنی بسازند که از کناررود فرات تا دریای فارس کشیده شود تا آن بحر با بحر سفید ملحق گردد ، با احداث آن از برای دولت انگلیس راه آمد و شد از آنجا بهند نزدیك خواهد شد و اتمام راه برای ترقی ملل بسیارخوب است و بنظرم چنان میآید که برای دولت منافع زیادخواهد داشت ، اگرچه بیشترازمعابر این راه آهن درمملکت عثمانی خواهد بود ولی سی فرسخ آن ازخاك ایران خواهد گذشت بطوریکه درایام صلح جمیع تجارت هند باید از مملکت ایران بگذرد ، لیکن در ایام جنگ چون این راه آهن باعث الحاق ایران بدریای سفید خواهد بود دولتهای متحد ایران میتوانند بسهولت امداد ازفرنگستان برای او بفرستند ، هرچند باعث و احداث کنندهٔ آن راه انگلیسها خواهند بود ولی موقعیت آنراه آهن بطوری است که خود دولت انگلیس نمیتواند تصاحب وتصرف کلیه در آنجا داشته باشد . علی الخصوص دروقتی که با یکی ازدولتهای فرنگستان درجنگ باشد . ولی دولت ایران برحسب موقعیت خوددست تحکم برآن راه آهن ازابتداء الی انتهی خواهد داشت .

خیالاتی که درفوق ذکرشد مدتها بود که دلم میخواست بـآن اعلیحضرت اظهار نمایم ، امیدوارم که این اظهارات را دلایل واضحه ازمحبت من خواهیددانست

که چقدر و بچه پایه‌طالب خوشوقتی و اقتدارشما هستم . این فرصت را غنیمت‌دانسته آن اعلیحضرت را ازدوستی خود خاطرجمعی میدهم .

برادر ودوست آن‌اعلیحضرت ، ناپلئون - بتاریخ ۱۲ ماه اکتبر ۱۸۵۸ میلادی (مطابق ۱۲۷۵هجری) ازعمارت تویلری . »

باری معاهدهٔ پاریس بنفع انگلیسها تمام شد وامتیازاتی را که از سال ۱۸۲۸ میلادی (۱۲۴۳هجری) انتظارداشتند بدست‌آوردند ، ایران بعد از این تاریخ بکلی ازنظرسیاسیون انگلیس افتاد ، بار دیگر امور سیاسی آنرا بحکومت هندوستان واگذارنمودند ودربارلندن دیگرروابط مستقیم با ایران نداشت .

دراینموقع انگلیسها سخت گرفتاربلوای هندوستان شدند و برای اینکه به جراحات ایران مرهمی گذاشته باشند ، لردپالمرستون که دراین‌موقع، هم‌صدراعظم و هم وزیرامورخارجهٔانگلستان بود کاغذی به‌میرزا آقاخان نوشته است که تذکر آن دراینجا خالی از اهمیت نیست ، چه ، دورهٔ جنگ و ستیز آندولت با ایران اکنون بپایان رسیده و مقصودی‌را که ازاوایل قرن نوزدهم داشتند اینك جامعهٔعمل پوشانده‌اند ، غرض عمدهٔ انگلستان جدا نمودن افغانستان ازایران بود ،حال‌موفق شده و حاصل زحمات تقریباً نیم قرن خود را بدست‌آوردند ، اینك با انعقادعهدنامهٔ پاریس‌دولت ایران‌ازحق حاکمیت‌خود بافغانستان‌باصلاح وصوابدید میرزا آقاخان نوری صرفنظر نمود ، پس‌ازاین ، دیگرایران‌بافغانستان سروکاری نخواهدداشت، همین نقشه را میرزا آقاخان نوری درسال اول صدارت خود نسبت به هرات عملی نمود که شرح آن درفصل سی‌ام گذشت .

اینك برای دولت انگلیس دورهٔتحبیب فرارسیده بود وفکرمیکردند که‌باید ازشاه‌تحبیب نمود وملت ایرانرا راضی کرد و گناه جنگ انگلیس وایرانرا بگردن صدراعظم ایران انداخت و گفت باعث تیرگی روابط ایران وانگلیس اوبوده، باید در انظارچنین جلوه‌داد که سیاست غیرعاقلانه میرزا آقاخان نوری دولت انگلیس را مجبورنمود نسبت به دولت ایران سیاست خشن وغیردوستانه‌تعقیب کند .

اینك مکتوب و یسکنت پالمراستون صدراعظم ووزیرامورخارجه‌انگلستان‌به

میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران . این نامه درجواب نامهٔ صدراعظم ایران نوشته شده است :

لندن هشتم سپتامبر ۱۸۵۷ .

« جناب اشرف صدراعظم ایران نامهٔ مورخهٔ پنجم ماه جون گذشتهٔ شما را که لطفاً برای اینجانب ارسال داشته بودید با خوشحالی و شعف تمام دریافت نمودم، احساسات دوستانه و مودت که دربارهٔ من ابراز نموده بودید اسباب مسرت مرا فراهم نمود ، اینجانب نیزمانندشما ازانعقاد صلح بین دولتین ایران وانگلیس که باختلافات بین دولتین خاتمه داد خوشحال هستم ، امیدوارم این صلح که فعلا بین دو کشور برقرارشده برای منافع هردومملکت همیشه ثابت وبرقرار بماند ، اینك من میتوانم ازروی حقیقت و صفا بحضرت اشرف اطمینان بدهم که میل باطنی دولت و ملت انگلستان این است که مملکت ایران یك مملکت سعادتمند ، مترقی ، با اقتدار و مستقل باشد و بهترین و کاملترین دوستی و یگانگی با اعتماد کامل بین دولتین ایران و انگلیس برای همیشه ثابت وبرقرار بماند .

اینجانب خوشوقتم از اینکه درمکتوب شما این نکته برای من تصریح شده است که میل باطنی و ارادهٔ قلبی شما این است که دوستی ویگانگی و مودت دیرینه را درآینده بادولت انگلستان تقویت کنید ، لیکن دراین موقع بخصوص، اینجانب سزاواراین حسن نیت وعقیدهٔ جناب اشرف نخواهم بود هرگاه بخواهم نظرحقیقی و عقیدهٔ باطنی خود را ازشما پنهان بدارم .

نظر باینکه بعضی مطالب و نکات در مکتوب جناب اشرف نوشته شده است ، من ناچارهستم که با نهایت صداقت و صمیمیت بآنها جواب بدهم .

جناب اشرف مرقوم داشته‌اید که تا امروزبرای حفظ دوستی دولت انگلیس با مشکلات‌عدیده روبروشده‌اید ودر کوششهای خود برای این مقصود وجلوگیری ازخسارات دولتین تنهابوده‌اید و بعلاوه مرقوم داشته‌اید با امیدواری قطعی که‌دارید ازاینجانب تقاضا میکنید که من نیزدرآینده مخصوصاً متوجه باشم که قواعد دوستی و یگانگی کاملا رعایت شود و اتحاد دولتین محفوظ بماند .

اینك جوابا من خود را دراین باب مجبورمی‌بینم عقیدهٔ خود را اظهار کنم و بگویم جنگی که بین این دومملکت واقع شد هرگز نمیتوان بهغفلتی منسوب نمود که‌آن غفلت ناشی ازطرف دولت انگلیس بوده که قواعد دوستی و یگانگی را کنار گذاشته و رعایت عدالت را ننموده است. ولی باید گفت این جنگ فقط و بطور کلی مربوط برفتار غیردوستانهٔ خود جناب اشرف بوده و بواسطهٔ خصومت شخصی که جناب اشرف نسبت بانگلستان داشته‌اید و قولا و عملاآنرا ابراز کرده بودید پیش آمد. در این صورت جناب اشرف برای حفظ دوستی و یگانگی بین دولتین کوشش ننموده‌اید بلکه شخص جناب اشرف بوده‌اید که یگانه عامل قطع روابط دوستانهٔ دولتین شده‌اید.

من هیچ‌تردید ندارم که جناب اشرف دنبال بهانه میگشتید که‌جنگ وستیز را با دولت انگلیس‌آغاز کنید و دراین اقدام تصورمیکردید که بازیاد منافع دولت ایران میکوشید و من باید این طورحدس بزنم که جناب اشرف‌دراین مورد وظیفهٔ یك نفروطن‌پرست حقیقی را انجام‌میدادید و این حدس، عقیده و اعتماد مرانسبت به روابط حسنهٔ آیندهٔ دو کشوراستوارمیکند زیرا که پیش‌آمدهای‌جنگ و فتوحات قشون انگلیس با وجود فزونی عدهٔ قشون ایران باید بحضرت اشرف که صاحب هوش‌سرشار وعقل سلیم هستند معلوم کرده باشد که منافع حقیقی ایران دراین‌است که‌شماروابط‌دوستی وصمیمیت‌را با دولت انگلستان به بهترین‌وضعی نگاهدارید و نگذارید صلح بین این دو کشور متزلزل گردد و باید بدانید که نتیجه جنگ‌ایران با دولت انگلیس شکست وخسارت برای دولت ایران است.

وقتیکه این حقیقت روشن در ذهن حضرت اشرف جای گرفت، یقین دارم درآن هنگام حضرت اشرف مانند یك فرد وطن پرست ایرانی متوجه آن خواهید شد که سعادت ملت ایران درآنجااست، بنابراین، سیاست‌عاقلانهٔ خود را که‌شخص اول مملکت ایران هستید برای خیروصلاح شاهنشاه خودبآن‌طرف معطوف دارید.

باآن صفات عالی و سیاست ماهرانه که درجناب اشرف وجوددارد‌خاطرجمع هستم که اتحاد این دومملکت بعدها روی اساس متین ومحکم پایدارخواهد ماندو

منافع ملی طرفین بطرز عاقلانه محفوظ خواهد بود واین اصل ، محکم تر از احساسات شخصی وزیریك مملکت است ولو هرقدرهم صدیق و صمیمی باشد .

بامیل مفرط خواستار سلامتی وسعادت حضرت اشرف بوده وامیدواری فوق العاده دارم که سلطنت با شوکت وجلال شاهنشاه ایران مدام پایدار و سعادتمند باشد .

افتخار دارم ، جناب اشرف ، مطیع ترین خدمت گذار با وفای شما باشم .

پالمراستون . » (۱)

---

(۱) نقل ازجلددوم کتاب تاریخ زندگانی ویسکنت پالمراستون . تألیف آشلی صفحهٔ (۱۳۱-۱۳۲) viscount Palmerstone, by Ashley P. 131-132

فصل سی و سوم

ایران بعد از معاهدهٔ پاریس

صدارت میرزا آقاخان نوری ـ تأمین مقاصد سیاسی دولت انگلیس در افغانستان ـ یادداشت‌های ارل آف مال مزبوری راجع بجنگ ایران و انگلیس ـ هرات در دست دولت ایران ـ دسیسهٔ میرزا آقاخان نوری در باب هرات ـ احضار حسام السلطنه از هرات ـ اعزام سلطان احمد خان بهرات ـ تعیین سرهنری ـ رالنسون وزیر مختار جدید انگلیس بدربار ایران ـ مختصری از شرح حال رالنسون ـ رالنسون برای تحبیب ناصر الدین شاه بایران مأمور شده بود ـ یاد داشت های رالنسون ـ ملاقات با حسنعلی خان گروسی در پاریس ـ ملاقات با سلطان عثمانی در استانبول ـ ملاقات با فرمانفرمای قفقاز ـ داستان شیخ شامل ـ ورود رالنسون بطهران ـ اختلاف نظر رالنسون با وزارت خارجهٔ لندن ـ استعفای رالنسون از مقام خود ـ مستر ـ الیس وزیر مختار جدید انگلیس ـ نظریات رالنسون در باب سیاست انگلیس ـ تحریکات دولت انگلیس درافغانستان ـ اشاره بانقلاب هندوستان ـ استویک مأمور سیاسی دولت انگلیس در ایران.

صدارت میرزا آقاخان نوری

در صفحه ۶۳۲ اشاره شد که میرزا آقاخان نوری برای قبولی مقام صدارت

دوشرط مهم نمود ، یکی اینکه میرزا تقی‌خان اتابك اعظم معدوم الاثر شود.دیگر آنکه اگر روزی از میرزا آقاخان خطا و خیانتی دیده شود یا سعایتی بعمل آید جان اودرامان باشد و بهلاکت نرسد ... اینك میرزا آقاخان درمقام صدارت‌ثابت و برقراراست و روزبروز مقام و درجات او بـالا میرود . در تاریخ صدرالتواریخ مینویسد :

« بهمانطوریکه او عهد و پیمان گرفته بود رفتار شد و تخلف بظهور نرسید ، میرزا تقی‌خان مقتول شد و میرزا آقاخان صدراعظم درمیان صدور دولت قاجاریه دوم وزیری‌است که‌لقب‌اعتمادالدوله یافته ودوم صدری است که‌بلقب‌صدراعظم‌مخاطب شده است ، لطفاً ومعناً و اسماً و رسماً صدارت داشته است ، جزحاجی ابراهیم‌خان شیرازی ومیرزاآقاخان نوری درمیان صدور کسی لقب اعتمادالدوله نداشته است.. و جزمیرزا شفیع ومیرزاآقاخان هم کسی تاآن زمان بلقب صدراعظم مخاطب نشده است و سایرصدوربالقاب و خطاب دیگرمخاطب شده‌اند .

چنانکه قبلا اشاره شد درششم صفر۱۲۶۸ که عید ولادت ناصرالدین شاه بود جبهٔ ترمهٔ شمسهٔ مرصع ومکلل بالماس و یاقوت بمیرزاآقاخان مرحمت شد .

بازدرهمان سال عصائی مکلل بالماس و جبهٔ خاص مرصع و بند کاغذ شرایهٔ مرواریدی‌باواعطاء ومرحمت شد که بیشترمورد مراحم وعواطف‌شاهانه واقع شود .

بازدرهمین سنه ۱۲۶۸ **میرزافضل‌الله** برادر میرزا آقاخان صدراعظم منصب وزارت کل‌نظام یافت‌ومیرزا **کاظم‌خان مستوفی** ولدصدراعظم بلقب‌جلیل‌نظام‌الملکی سرافراز گشته‌استیفاء ممالك محروسه‌هم‌باوتفویض شد وهرروز برترفیعات اوافزوده شد و بخلاع‌مهرشعاع‌و نشانهای دولتی سمت‌افتخارداشت .

درهمین سنه میرزاآقاخان به نشان تمثال همایون مفتخر گردیده و اجـازه یافتند که‌نشان‌امیرتومانی‌را که‌شاه‌مرحوم(محمدشاه)باواعطا کرده‌بودنداستعمال کند و زیب پیکرنماید .

درسنه ۱۲۷۰ میرزا کاظم‌خان نظام‌الملك ولد صدراعظم برتبهٔ شخص دومی و نیابت صدارت عظمی ولقب جنابی وتمثال همایون و حمایل آبی و سبز که مخصوص

شخص دومی است نـایل و بوزارت شاهنشاه زاده **معین‌الدین میرزا** نیز منصوب گردیدند .

در همین سنهٔ هزار ودویست وهفتاد ، صدراعظم بیك قطعه نشان امیرنویانی اعظم و یك رشته حمایل سبز که اول نشان این دولت علیه و مخصوص شخص اول است و یك رشته بندکاغذ مکلل بالماس و مروارید نایل وبلقب نبیل **آلتس**(اشرف امجد) سرافراز آمدند .

خلاصه‌هرروز وهرساعت برمراتب احترامات میرزا آقاخان صدراعظم‌افزوده می‌شد واو درتدبیرات خارجه و داخله بسط‌کامل داشت و چندین عهدنامهٔ دولتی‌در عهد اوبسته‌شد ودربستن معاهدات صرفهٔایرانرامنظورمیکرد وکمترخطادرمعاهدات او دیده شده است .

فتح هرات بواسطهٔ اوشد ولی گرفتن انگلیس بوشهررا هم باو نسبت دادند ، درعهد اوانگلیس بوشهررا تصرف کرد .

درآن‌زمان **حاجی میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملك** پسرحاجی‌میرزاابراهیم‌خان اعتمادالدولهٔ شیرازی بیگلربیگی و پیشکار فارس بود و **میرزا حسنعلی خان نصیرالملك** حکومت بوشهر را داشت و میرزا آقاخان صدراعظم ، **شجاع‌الملك** را از جانب خود مأموربوشهر کرده بود که درآنجا توقف‌داشت و **میرزا فتحعلی‌-خـان صاحب دیوان** پسرحاجی‌قوام‌الملك‌درتهران میزیست و در دستگاه صدارت میرزاآقاخان رابطهٔ مخصوص داشت و صدراعظم باوکارهای شخصی و دولتی‌رجوع میکرد و میرزافتحعلی‌خان‌مذکوردرواقع بجهت‌تقویم‌وتقویت کارهای‌پدرخودحاجی قوام‌الملك درطهران توقف داشت ، چون خبر رسید که انگلیس بوشهر را تصرف کرده است میرزاآقاخان صدراعظم‌بحضور رفته عرض کرد که قوام‌الملك بواسطه کشته شدن پدرخود حاجی ابراهیم خان دراین دولت تلافی کرده بوشهررا بتصرف انگلیس داد . میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان که ازعملهٔ خلوت ، دوستان‌داشت ، برحسب مواضعه، باواین سخن‌را اخبار دادند وی‌بحضوررفت ، عرض کرد که‌بوشهر را صدراعظم بباد داد ، با سفرای انگلیس قرار داده و نوشته‌ای بآنها نگاشته است

که اگر بخواهید هرات را از ایران بگیرید بوشهررا تصرف کنید تا ما ازدرمصالحه بیرون آئیم وهرات را بشما واگذار کنیم و شما هم بوشهررا تخلیه کنید که کار بروفق مراد شود و بازمیرزا فتحعلی‌خان عرضه داشت که شجاع‌الملك مأمورصدراعظم در بوشهر توقف دارد و این کارها را صورت داده است، برادر من میرزا حسنعلی خان که حاکم بوشهر است اقتدار اینگونه کارها را ندارد. اگرچه دراین‌عرایض، اعلیحضرت سلطانی بمیرزا فتحعلی‌خان تغیری فرمودند ، لکن این تعریضشان بصدر اعظم بوده است و این عرض در مزاج مبارك اثر کرد و از آن روزاسباب عزل صدراعظم فراهم آمد ، ازخارج و داخل مواضعهٔ میرزا آقاخان نوری صدراعظم را با دولت‌انگلیس درباب بوشهروهرات گوشزد بسمع مبارك همایونی نمودند ، لهذا بموجب دستخط مبارك ، میرزا آقاخان نوری از صدارت عظمی و نظام‌الملك وزیرلشکر از مناصب خودشان معزول شدند و عزل جماعت نوری در بیستم شهر محرم هزارودویست و هفتاد و پنج واقع شد . »

فرمان عزل میرزا آقاخان نوری

« جناب صدراعظم ، چون شما جمیع امورات دولتی را بعهدهٔ خود گرفتید واحدیرا شریك و سهیم خود قرارنمیدادید ، معلوم شد قوهٔ یك شخص شما ازعهدهٔ جمیع خدمات ما برنیامد ودراین بین خبطها و خطاها اتفاق افتاد وکم کم امورات دولت معوق ماند و شماالبته ازدولتخواهی راضی‌نمی‌شوید که مادراین حالت‌مجبور باشیم و امورات را غیرمنظم ملاحظه فرمائیم ، لهذا امروز که بیستم‌محرم الحرام است شما را از منصب صدارت و نظام‌الملك وزیر لشکر را از مناصب خود معزول فرمودیم،در خانهٔ خودت آسوده باش درنهایت‌اطمینان و امنیت از جانب ما . یقیناً بجزالتفات‌درحق شماها ابداًکاری نخواهیم کرد ، التفاتهای زبانی و اطمینان‌آنچه لازم بود ومکنون قلب ما بحاجب‌الدوله فرمودیم که بشما بگوید . سنه ۱۲۷۵.»(۱)

(۱) نقل ازصدرالتواریخ‌ومرآت البلدان ، جلد دوم ، صفحهٔ ۲۲۸

دراین تاریخ شاه سوءظن فوق‌العاده‌ای بمیرزاآقاخان نوری پیدا کرده‌بود، خود شاه نیز بامور کشور آشنا شده وتا اندازه‌ای تجربه پیدا کرده بود ودرك‌مینمود که صدراعظم او آلت دست‌دیگران است ، بعلاوه این شخص منافع خودرا برمصالح مملکت ترجیح میدهد ورجال درباری ازترس اوهمه ازکار کناررفته ساکت‌مانده‌اند و تمام امورمهمهٔ کشور با دست یك عده نوری و نفع پرست اداره میشود .

مرحوم **میرزاجعفرخان خورموجی** که تاریخ‌موسوم‌به **حقایق الاخبار** را نوشته است جزء وقایع سال ۱۲۷۵ هجری قمری می‌نویسد :

« میرزاآقاخان نوری دررعایت خویش و تبار بی‌اختیاربود ، کافهٔ منسوبان و متعلقان تاهمسایگان ایشان بل‌اکثراهالی بی‌شعورنورو کجور راحتی‌المقدورحاکم بلاد گردانید و مالك الرقاب عباد . هرجا احمقی بود از شراب هوش‌ربای دولت مست‌آمد وهرکجا ابلهی بود با عیش و نعمت همدست گردید .

... تعدی را درمملکت لازم وتملك و تصرف در ماءِ و رماءِ مظلومین‌راملازم شدند ...

هرناحیتی از ایران که بتصرف آن بیدینان بود ویران شد ... حسب‌الامر خسرو گردون غلام ، مستوفیان عظام بمحاسبات ظاهری ممالك محروسه رسیدگی نموده جزازسالی‌شصت‌هزارتومان که‌ازدیوان همایون دروجه میرزاآقاخان مستمرو برقرار بود در این ایام صدارت سالی یکصدوده‌هزارتومان علاوه ازراتبهٔ‌استمراری و تعارفات وهدایا وپیش کشی و ارتشاءِ مأخوذی مشارالیه‌بودوعلاوه بر دوازده‌هزار تومان‌مقرری **میرزاکاظم‌خان** سالی‌هجده‌هزارتومان بقلم‌درآمد . خدیو بلنداقبال، زیاده ازمأخوذ یکسال مطالبه نفرمودند ، با سایر کارپردازان و عمال آن جماعت بهمین منوال‌معاملت رفت ومیرزاآقاخان نوری با سه نفرازاولاد باقامت سلطان - آباد عراق مأمور گردید . »

درزمان صدارت‌میرزاآقاخان‌نوری‌رجال‌درباری متوجه‌شدند که برای‌رسیدن به مقامات‌بالاتنها حسن‌خدمت وفداکاری‌کافی‌نیست‌بلکه وسائل دیگر باید‌برانگیخت که مصدرمقامات مهم مملکتی شد . اعمال‌میرزاتقی خان امیر کبیر ومیرزاآقاخان

نوری بخوبی درخاطر آنها مجسم بود .

نه‌تنهادر نتیجهٔ‌اعمال دورهٔ‌صدارت‌این‌دو نفر بلکه‌در نتیجه‌اعمال‌و کار رجال‌درجهٔ اول دورهٔ فتحعلی شاه و محمدشاه نیز درپیش خود قضاوت میکردند . میدیدند هر یك ازآنها که متکی بمساعدت خارجی نبود به بدترین عقوبتی گرفتارمیشد ، این است که مقام شاه درانظار رجال درباری پست متزلـزل شد و افکار رجال درباری بالطبع عوض شد وهمین پیش‌آمد برای مملکت ایران بدبختی بزرگی‌ایجادنمود.

دراین تاریخ ناصرالدین شاه متوجه شد که دسایس بی‌شماری دراطراف مقام صدارت ازخارج و داخل وجود دارد . وجود این دسایس شاهرا بوحشت انداخت و تصمیم گرفت دیگر کسی را باین مقام انتخاب نکند وامورمملکتی را بین‌چندنفر تقسیم کند ، شاید باین وسیله بتواند ازدسایس خودی وبیگانه جلوگیری نماید .

مرحوم اعتمادالسلطنه در جلد دوم مرآت البلدان جزء وقـایع سال ۱۲۷۵ مینویسد :

« مهام و مشاغل را تجزیه نموده شش وزارتخانه ترتیب یافت ؛ اول وزارت داخله، دوم وزارت خارجه ، سوم وزارت جنگ ، چهارم وزارت مالیه ، پنجم وزارت عدلیه ، ششم وزارت وظایف . بااین تغییر و تأسیس وزارتخانه‌ها هم‌کارمهمی‌صورت نگرفت ، مشغولیت آقایان وزراء صدور فرامین القاب و مقرری دربارهٔ بستگان دور و نـزدیك بود و اصلاحات اساسی در هیچ یك از این شش وزارت خـانه دیده نمیشد . »

هنوزمرکب معاهدهٔ پاریس خشك نشده بود که شورش معروف سپاهیان بومی هندوستان با یك هیجان فوق‌العاده شروع گردید .

ملت جان بلب رسیدهٔ هندوستان ازدیرزمانی دنبال فرصت بودند که بر ضد سلطه و اقتدار دولت انگلیس در هند قیام کنند ، دراین هنگام که قسمت مهم‌قشون ساخلوی‌انگلیس درهند مأمورجنگ باایران شده بود وطن‌پرستان هندوستان‌فرصت بدست‌آورده . قیام نمودند و باانگلیسها کـه درهند بودند بجنگ پرداختند شاید بتوانندنفوذآن‌دولت راازهند ریشه کن کنند ، ملت‌هنددراین‌جنگ‌مردانه‌جنگیدند،

من درهمین فصل بتفصیل ، بذکراین قیام خواهم پرداخت .

ایجاد صلح بین ایران و انگلیس که با عجله و شتاب انجام گرفت قشونهای انگلیس رادرایران‌آزاد نمود که فوری به هندمراجعت و تا شورش هند ادامه‌داشت ایران را بحال خود رها نمودند .

مقصود کلی دولت انگلیس در این تاریخ از اینکه جنگ را با ایران شروع نمود این بود که ایران ازحق حاکمیت خود بافغانستان صرفنظر کند و مقدرات آیندهٔ آنرا بدولت انگلیس واگذار کند و این مقصود بموجب معاهدهٔ پاریس برای آن دولت تأمین گردید .

اما شورش عظیم سکنهٔ هندوستان دراین تاریخ سبب شد که هرات‌مانندهمیشه دردست ایران باقی بماند .

ارل‌آف مالمزبوری (۱) که دراواسط‌قرن‌نوزدهم‌چندین‌بار وزیرامورخارجهٔ انگلستان بوده دریادداشتهای خود چنین مینویسد :

« جنگ دولت انگلیس با ایران بدون تصویب پارلمان انگلیس بوده . »

ایضا درتاریخ ششم اوت ۱۸۵۷ علاوه میکند :

« ایرانیها ازگرفتاری‌های دولت انگلیس درهندوستان مطلع شده‌اند ، اینك حاضر نیستند هرات‌رابدولت افغانستان واگذار کنند ، بنابراین جنگی را که‌دولت انگلیس خود سرانه و بـاین عجله و شتاب بـا آن دولت شروع نمود ، مملکت هندوستان را از قشون‌های انگلیسی خالی گذاشت و به یاغیان فرصت داد که علیه دولت انگلیس قیام کنند وهرچه میخواهند بکنند .

تمام اینها باین نتیجه رسید که تلفات جانی و خسارت مالی‌متوجه‌انگلستان گردد وآن نتیجه‌ای هم که منظوربود حاصل نگردد . »

ولی درایران میرزاآقاخان نوری علاوه براینکه دفتراعانه‌برای انگلیسهای بلادیدهٔ هندوستان بازکرد ، احکام خیلی سخت نیزبه مـرحوم حسام‌السلطنه صادر نمود که فوری هرات را ازقشون ایران تخلیه نموده بخراسان مراجعت کند .

---

(1) Earl of Malmesbury.

درتاریخ عین‌الوقایع راجع باین موضوع مینویسد :

«انگلیسها بمیرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوه‌ای وعده کردند و او خیال پادشاه‌ایران‌راازضبط‌هرات منصرف نمود وحکمی بمرحوم‌حسام‌السلطنه‌نوشت که هرات را تخلیه نماید و بمشهد بر گردد که دولت انگلیس دست از محاربهٔ بنادرفارس بردارد .

مرحوم‌حسام‌السلطنه درجواب‌نوشت که حال سزاوارنیست دولت ایران‌هرات را تخلیه نماید ، زیرا خسارت فوق‌العاده متحمل شده‌ایم و آنگاه بسیاری مردم قزلباشیه که تقیه درطریقه خود داشتند آشکارا شده‌اند و خرابی و صدمات کلی از هرحیث و هرجهت بدولت و ملت ایران فراهم میشود . » (۱)

نویسندهٔ این تاریخ علاوه میکند که :

« مرحوم حسام‌السلطنه در هرات باب محبت بررخ شیعه و سنی گشوده بود بطوریکه اهالی بارضای خاطراسامی اطفال خود را که عمروابوبکروعثمان گذاشته بودند تبدیل نموده علی وحسن وحسین میگفتند و بتمام قضاة وطلاب و اعیان‌شیعه و سنی‌استمرار ومواجب و تیول برقرارنموده عدالت پیشه داشت .

ولی میرزا آقاخان صدراعظم که تصمیم گرفته بود هرات را بدولت انگلیس واگذار کند درجواب حسام‌السلطنه مینویسد ؛ معلوم میشود شما را خیال سلطنت وپادشاهی بسرافتاده که بهرات مانده جواب تعلیقهٔ دولت را اینطور داده‌اید ، اگر خود را جزء دولت ایران و خیرخواه پادشاه میدانید بزودی هرات را تخلیه‌نموده بمشهد بر گردید . » (۲)

میرزا آقاخان نوری با همان عجله و شتاب که معاهدهٔ پاریس را باانگلیسها منعقد نمود با همان سرعت و چابکی نیزدستورداد هرات را ازقشون ایران تخلیه کنند وحسام‌السلطنه‌را مجبورنمودحکومت‌هرات را به **سلطان احمدخان** معروف‌به **سلطان جان**فرزند**محمد عظیم‌خان**برادربزرگ‌امیردوست‌محمدخان‌واگذارکندوبا

---

(۱) عین‌الوقایع ، تألیف **محمد یوسف‌خان هراتی** صفحهٔ ۱۲۹

(۲) ایضاً صفحه ۱۳۰

یکعده مهاجرهراتی که تماماً شیعه بودند بمشهد مراجعت کند ، بـاین نیز قناعت نکرده حسام‌السلطنه را ازحکومت خراسان معزول نمود ، درنتیجه‌آن افتضاح در مروبوسیلهٔ **حمزه میرزاحشمت‌الدوله** پیش‌آمد که قشون ایران از تراکمهٔ آخال و مروشکست خورده بخراسان بازگشت نمودند .

با تمام این احوال سکنهٔ هرات بازچشم امید بطرف دولت ایران داشته واز دولت انگلیس بکلی مأیوس بودند(۱) چونکه دوست محمدخـان را دست نشاندهٔ انگلیسهامی‌دانستند ، مخصوصاً رفتاریکه امیرمذکوربا اولاد سردار کهندلخان‌نمود و امارت قندهارکه حق آنها بودبه‌تصرف خود درآورد وآنها را متواری ساخت،(۲) تمام اینها کافی بود که سکنهٔ هرات را از دوست محمدخان و دولت انگلیس مأیوس گرداند .

دراین تاریخ عده‌ای ازشاهزادگان و سرداران افغانی دربلاد ایران پناهنده ووظیفه‌خوار ایران بودند ، همینکه بنا شد لشکردولت ایران از هرات، مراجعت کند شهریارایران سلطان احمدخان معروف بسلطان جان ، برادرزادهٔ امیر دوست محمدخان راکه بواسطه کدورت‌و دشمنی با امیرمذکور در دربار ایران میزیست بحکومت هرات انتخاب نمود ، این شخص یکی از خدمتگذاران بـا وفای دولت ایران بشمار میرفت و تا حیات داشت مطیع فرامین و اوامر دولت ایران بود . شهریار ایران سلطان احمدخان را با استعداد کافی و مهمات‌زیاد و توپخانهٔ حسابی روانهٔ هرات نمود و مرحوم حسام السلطنه ناچار هرات را بایشان سپرده و عـازم ایران گردید .

دراواسط سال ۱۸۵۷میلادی (۱۲۷۳هجری) مسترموری وزیرمختارانگلیس که موضوع میرزا هاشم‌خان و عیال اورا بهانه نموده قهراً ازایران خارج شده بود این‌بار با اعزازتمام در۲۱ ذی‌قعدهٔ ۱۲۷۳ وارد طهران گردید .

مرحوم رضاقلی خان هدایت دراواخر جلد دهم روضة‌الصفا بورود وپذیرائی

---

(۱) کتاب انگلیس و روس درشرق ، تألیف رالنسون صفحهٔ ۹۶

(۲) تاریخ هرات ، تألیف‌اعتضادالسلطنه .

این وزیرمختار ازطرف دربارایران اشاره نموده گوید :

« جناب صدراعظم ایران برای تشیید بنیان این مصالحهٔ جدید و فوائدسلم و صفا ، روزیکشنبه ۲۷ ذی‌قعده ۱۲۷۳ جناب وزیرمختار را درسرای سفارت دیدار کرد و بیرق دولت انگلیس برافراشته شد و بوزیرمختاردرافتتاح سخن‌فرمود :

بیا که نوبت صلح‌است ودوستی وعنایت بشرط آنکه‌نگوییم ازآنچه رفت حکایت

و اختتام کلام را بدین بیت مختوم ساخت :

دودوست‌قدرشناسدحق‌صحبت‌را که‌مدتی ببریدند و باز پیوستند،»

دراین تاریخ دولت انگلیس گرفتار آشوب و انقلاب هندوستان بود . این گرفتاری قریب سه سال طول کشید ، دراین مدت دیگرفرصت زیادی نداشت که‌از نوفتنه‌های دیگری درممالك مجاور برانگیزد ، همینقدر خوشوقت بود از اینکه دوست محمدخان را مطیع خود نموده است و با یك مقرری ماهیانه حکمران کابل و قندهار را دردست‌دارد .

اینك دولت ایران برای دوسه سالی راحت بود که تحریك یا دسیسه‌ای از هیچ‌جا نمیشد ، فقط گاهی تراکمهٔ آخال ومروبنواحی خراسان دست بردی‌میزدند که تا حسام‌السلطنه درخراسان‌بود تنبیه کاملی ازآنهامینمود. ولی‌معلوم‌نیست‌برای چه میرزا آقاخان نوری حسام‌السلطنه را ازخراسان احضار نمود(۱) وشاهزاده‌حمزه میرزا حشمة الدوله را بحکومت‌آن ایالت فرستاد . در زمان حکومت این شخص جسارت‌تراکمه زیاد شد ، دولت ایران‌اورا با عده‌ای سپاهی مکمل مأمور تنبیه‌آنها نمود . حشمةالدوله تا مرو پیش رفت ولی شکست سختی از تراکمه خورده فراراً بمشهد مراجعت کرد .

مسترچارلز موری وزیر مختار انگلیس نیز مقارن عزل میرزا آقاخان نوری مدت خدمت سیاسیش در ایران سر آمده عازم انگلستان گردید ودر اواسط سال ۱۸۵۹ **سرهنری رالنسون** که در خواندن خطوط میخی کوه بیستون شهرت

---

(۱) **استویك** مینویسد ، میرزا آقاخان دسیسه ها نمود تاشاه، حسام‌السلطنه را از خراسان احضار کرد ، جلد اول «صفحه ۲۷۷»

بسزا پیدا نموده بود ودرایران سابقهٔ خدمت درقشون داشت بسمت وزیرمختاردولت انگلیس در طهران برقرار گردید . اینك مختصری از شرح‌حال‌این‌شخص ذکر میگردد .

سرهنری‌رالنسون در سال ۱۸۳۴ میلادی (۱۲۴۹ هجری) که آخرین سال سلطنت فتحعلی‌شاه بود جزء صاحبمنصبان انگلیسی که حکومت هندوستان برای تعلیم قشون ایران معین نموده بطهران آمده قریب پنج سال درخدمت دولت ایران و جزء قشون ایران‌بوده اینك بسمت وزیرمختاری دولت انگلیس‌معین‌شده‌از راه استانبول ، طرابوزان ، تفلیس و تبریزعازم دربارایران گردید .

سرهنری رالنسون برادر **جرج‌رالنسون** مورخ معروف انگلیسی است که تاریخ سلاطین شرق یعنی تاریخ کلده ، بابل ، آشور ، مد ، ایران و سلسله های هخامنشی ، اشکانی و ساسانی را نوشته است که مجموع این‌ها هفت جلد میباشد ، علاوه براین کتب دیگر نیز راجع بشرق نوشته است که ذکر آنها در اینجا زاید میباشد .

هنری رالنسون درسال ۱۸۱۰میلادی متولد شده و هفده سال داشت که جزء داوطلبان قشون هندوستان شد ودرسال ۱۸۲۷ باتفاق سرجان‌ملکم‌معروف‌بهندوستان رفت ، درمدت مسافرت ، بتشویق ملکم درمسائل ایران علاقمند شد ودراثر تشویق وسفارش‌او بمحض ورود بهندوستان بآموختن زبان فارسی اقدام کرد ، درسال۱۸۳۳ باتفاق یکعده صاحبمنصب انگلیسی ، از آنجمله کلنل شل معروف و کلنل فرانت مأمورایران شد .

رالنسون و همراهان او در نوامبر۱۸۳۳ ببوشهررسیدند ، درنزدیکی‌کازرون خرابه‌های شهر **شاپور** را تماشا نموده در پرس پلیس نیز سر فرصت یادگارهای تاریخی ایران را بدقت تماشا کرده درقم نیز درلباس ایرانی حرم حضرت معصومه را دیدن نمودند ودرمارس ۱۸۳۴ بطهران وارد شدند .

رالنسون در یاد داشت‌های خود که سه سال پس از مرگ او توسط برادرش جرج رالنسون درسال ۱۸۹۸ بطبع رسید شرح ملاقات صاحبمنصبان انگلیسی را

که خود جزء آنها بوده با فتحعلی شاه مینویسد .

رالنسون هنگام تعیین محمد میرزا پسرعباس میرزا بولیعهدی ، درطهران بوده وتشریفات آنرا شرح میدهد وچندی بعد باتفاق ولیعهد باسایرصاحبمنصبان انگلیسی به تبریزمیروند در آنجا بمشق دادن قشون ایـران شروع میکنند ، در ۲۰ اکتبر ۱۸۳۴خبرمرگ فتحعلیشاه به تبریزمیرسد و محمد میرزا جلوس میکند ، رالنسون درهمانروز بیانات شاه را گوش میدهد که اظهارمیکند ایران باید دارای یکصدهزار قشون منظم و مسلح باشد .

رالنسون تاجگذاری محمدشاه و جلوس او را در طهران و خواندن خطبه وقصد تصرف هرات ، خیوه و بخارا راکه درخطبه بدان اشاره میشود بدقت یادداشت میکند .

درسال **۱۸۳۵** مأمور دادن تشکیلات نظامی در کرمانشاه میشود ، ازآنجا به کردستان میرود ، بعد بکرمانشاه وخوزستان رفته بطهران مراجعت میکند و در لشکرکشی شاه باسترآباد و میان تراکمه ، رالنسون نیزدر اردوی محمدشاه بوده.

دراین اوقات است که بخطوط میخی کتیبه‌های بیستون و گنج نامهٔ همدان و سایرجاها علاقمند شده شروع بمطالعهٔ آنها میکند .

صاحبمنصبان انگلیسی ازاسترآباد ازقشون محمدشاه جدا میشوند وبطهران برمیگردند ، رالنسون مجدداً بکرمانشاه میرود .

دراین بین بواسطه خیالات محمد شاه که‌ازآن جمله تصرف هرات بودانگلیسها صاحبمنصبان خودشانرا ازایران احضارمیکنند ورالنسون نیز بطهران میآید . مکنایل که سمت وزیرمختاری دولت انگلیس را درطهران داشت رالنسون را دردنبال اردوی محمد شاه بخراسان میفرستد و در منزل **شوریاب** بنمایندهٔ دولت روس کـه مـأمور کابل بود مصادف میشود و این موضوع را بدولت انگلیس گزارش میدهد . که این خود یکداستان جداگانه است .

مکنایـل رالنسون را بطهران احضار و بجای خـود میگذارد و خـود عازم هرات میشود که داستان آن درجلداول جزء وقایع سال۱۸۳۶ و۱۸۳۷مشروحاً

بیان شده است .

همینکه روابط سیاسی ایـران و انگلیس قطع میشود و کشتی هـای جنگی انگلیس بخلیج فارس آمده جزیره خارك را تصرف میکنند ، رالنسون نیز مأمور افغانستان میشود و امورسیاسی قندهار بایشان محول میگردد . در تمام این جنگها و گرفتاریها که از سال ۱۸۳۸تا۱۸۴۲ در افغانستان روی داد و منجر بفنای قشون انگلیس درآن مملکت گردید رالنسون درقندهار بوده است .

رالنسون در قندهار کارهای زیادی برای دولت انگلیس انجام داد که شرح آن باعث‌تطویل است ومن فقط بشرح‌یکی ازآنهاقناعت میکنم . رالنسون‌میگوید :

« اکثرسرداران افغانی تسلیم دولت انگلیس شدند و مطیع ما گردیدند جز **محمد اکرمخان درانی** که نه تهدید ونه تطمیع،هیچیك دراو مؤثر نبود ، تااینکه یکی ازهموطنان‌او واداشته شد جای او را کشف وبما اطلاع دهد و همینطورشد و محمداکرم خان گرفتار گردید و پس ازمشاوره با نمایندهٔ سیاسی انگلیس درکابل و شاه دست نشاندهٔ حکومت هند بدهانهٔ توپ بسته شد و هلاك گردید . » (۱)

بعد ازرفع غائلهٔ افغانستان که قشون انگلیس افغانستان را تخلیه نمودند رالنسون نیزافغانستان را ترك کرد وهنگام عبورازغزنه درهای مقبرهٔ سلطان‌محمود را بحکم فرمانفرمای هندوستان ، بعنوان اینکه این درهامتعلق به بتکدهٔ سومنات است کنده همراه برداشته بهندوستان مراجعت نمود .

رالنسون از هندوستان مأمور عربستان عثمانی شدو بسمت قنسولـی دولت انگلیس به‌بغداد رفت و دراین موقع مجدداً شروع نمود کتیبه‌های بیستون وخطوط میخی را بخواند و چندین بار بکرمـانشاه و همدان مسافرت کرد و با تحمل زحمات زیاد و مخارج هنگفت بکشف معما و خواندن آنها موفق شد ، درصورتیکه **مسیوبورنوف** (۲) درپاریس و **پروفسورلاسن**(۳) قبل‌از رالنسون‌در کشف‌آنهاتاحدی

---

(۱) کتاب انگلیس وروس درشرق ، صفحهٔ ۸۲ .

(2) Monsieur Burnouf (3) Professeur Lassen .

موفق شده بودند . (۱)

رالنسون بواسطهٔ کشفیات خود درمعمای خطوط میخی درعالم اروپا مخصوصاً درانگلستان شهرت‌فوق‌العاده پیدا نمود ، درسال۱۸۵۰از بغداد بلندن رفت ،درآنجا مجامع‌علمی مقدم‌اورا گرامی داشتند ؛ ازهمه‌جا دعوت‌نامه بود که برای او میرسید و علما و فضلا مایل بودند کشفیات او را از زبان خود اوبشنوند ، علاوه براین‌ها مورد توجه مخصوص اعلیحضرت ملکهٔ انگلستان گردید و در دربار به ناهار دعوت شد ، از مؤسسات علمی و جغرافیائی لندن مأموریت‌های مخصوص بایشان داده شد که دربین‌النهرین و نواحی موصل‌کاوشهای علمی بکند و آثاربناهای قدیمی کلده ، بابل وآشور را کشف‌نماید .

رالنسون در اواخرسال ۱۸۵۱ ببغداد مراجعت نمود و تا سال ۱۸۵۵ مشغول کاوش بناهای قدیم و تحقیقات تاریخی نواحی و اطراف دور و نزدیك بغداد بود ، این نیزخود یك داستان جداگانه است‌که خارج ازموضوع این کتاب میباشد و در جنگ کریمه نیز نقشه‌هائی تهیه نموده که بین النهرین و ایران و کردستان داخل درنقشهٔ جنگی ایشان بوده ولی خاتمهٔ این جنگ به نقشه‌های اوهم خاتمه داد ودر اوایل سال ۱۸۵۵ بلندن مراجعت نمود .

درسال ۱۸۵۸ بعضویت پارلمان انگلیس انتخاب گردید ودراوایل‌سال۱۸۵۹ بسمت وزیرمختاری دولت انگلیس دردربارطهران بجای چارلزموری که پس ازعزل میرزاآقاخان نوری‌دیگرنمیتوانست درطهران بماند انتخاب گردید . درسال۱۸۶۰ با وزارت امورخارجهٔ انگلستان درظاهراختلاف نظر پیدا کرده از مقام‌خوداستعفا داد و بلندن مراجعت نمود .

رالنسون درسال ۱۸۷۵ کتاب معروف خود را موسوم به «انگلیس و روس در شرق» بطبع رسانید که از شاهکارهای قلمی او بشمار میرود و تا سال ۱۸۹۵ که حیات داشت همیشه مقالات مفصل درباب سیاست ممالك شرق مینوشت ، مخصوصاً راجع‌بایران ، افغانستان و ترکستان‌افکار ونظریات اوطرف‌توجه‌دولت‌انگلیس‌بود .

---

(۱) کتاب انگلیس و روس درشرق : صفحهٔ ۵۶ .

رالنسون درسال ۱۸۹۵ وفات نمود و برادرش جرج رالنسون در سال ۱۸۹۸ تاریخ زندگانی اورا بطبع رسانید .

اینك که سرهنری رالنسون‌شناخته‌شد به شرح دنبالهٔمطلب سابق میپردازیم. گفته شد که رالنسون درسال ۱۸۵۹ بسمت وزیر مختاری دولت انگلیس در طهران معین وبرقرار گردید .

در این تاریخ چنانکه بعدها شرح آن بیاید انگلیسها مشاهده میکردند که روسها ازضربت جنگ کریمه بهوش آمده عملیات جنگی خودشانرا درممالك آسیای مرکزی تجدیدنموده وبایك تشکیلات منظم دراین نواحی پیش میرفتنددراینموقع **ایگناتیف**(۱) معروف مأمورترکستان شد و یکعده ازاشخاص با اطلاع روسی را هم باسم هیئت علمی بهرات فرستادند .

خانیکوف که بعدها شهرت بسزا یافت با یکعده مأمور تحقیقات در وضع جغرافیای نواحی شرق‌ایران گردید ، قشون روس درداغستان قفقازفتوحات نمایان نمود و شیخ‌شامل راکه۲۵سال درمقابل قوای‌نیرومند روسها مقاومت مینمود مغلوب و اسیرساختند . در این تاریخ دیگر برای دولت روس جای نگرانی باقی نمانده بود . (۲) البته این اتفاقات و عملیات دولت روس ، انگلیسها را باردیگر متوجه روسها نمود و مجدداً خطرروسها را برای هندوستان مشاهده مینمودند . ایران که یگانه عامل مهم سیاست شرقی دولتین بشمارمیرفت با اینکه قوای مادی‌آن تحلیل رفته و جز اسمی ازآن باقی نمانده بود بازمیتوانست عملیات مهمی را به نفع یکی ازاین دوطرف که‌بدان متمایل باشدانجام دهد . دراینموقع است که دولت‌انگلستان میخواهد نسبت‌بشهریارایران‌اظهاردوستی کند ویك‌شخص معروف را که سابقهٔخوشی هم درمملکت ایران داشته باشد بعنوان وزیرمختاری بایران بفرستد ، این است که سرهنری رالنسون باین سمت انتخاب میشود .

---

(1) General Ignatieff .

(۲) رالنسون گوید . همینکه شیخ شامل تسلیم شد دیگر برای روسها از ارس تارود سند مانع خارجی وجود نداشت «صفحه ۲۷۳»

رالنسون دریادداشتهای این ایام خود مینویسد :

« در ماه اپریل ۱۸۵۹ مأموریت من بدربار شهریار ایران رسمیت پیدا نمود و در ۱۸ ماه اوت آخرین دستور را راجع بمأموریت خود گرفته از لندن حرکت نمودم . »

رالنسون درپاریس مهمان لرد کولی بوده که معاهدهٔ پاریس را ازطرف انگلیسها با دولت ایران منعقد نمود . رالنسون گوید :

«درپاریس **میرزاحسن علی خان گروسی**(۱) را ملاقات نمودم و ازایشان درباب مسائل ایران مشورت کردم و خواهش نمودم بهترین طریق برای برقراری مجدد روابط حسنه ما بین دولتین انگلیس و ایران را برای من بیان نماید ومرا راهنمائی کند که طرز رفتار من درپایتخت ایران از چه قراربايد باشد . خلاصهٔ عقیدهٔ ایشان ازاین قراربود که فعلا شاه در ایران دارای قدرت کامله است و همه چیز در دست شخص پادشاه می باشد و غیر از خود شاه کس دیگری که دارای نفوذ باشد وجود ندارد و شخص شاه نیزفوق العاده ازانگلیسها ناراضی است و نسبت به آنها بی اندازه بدبین است . درحقیقت هم چنین بود ، چونکه شاه هیچ نظر لطفی نسبت به آنها نداشت و مایل نبود دوستانه باماداخل صحبت شود ، حسنعلی خان درخاتمهٔ نظریات خود چنین اظهارنمود که شما روسها را برای شاه مترس قرار بده و شاهرا از آنها خوب بترسان و بعد سعی کن طرف اعتماد شاه واقع شوی وتوجه اورا نسبت بخود جلب کنی و علاوه نمود هر گاه در دفعهٔ اول بمقصود نایل نشدی مأیوس مباش و رفتار نیك خود را ازدست مده ؛ مقصود خود را دنبال کن، بالاخره کاردرست میشود و موفق خواهی شد . »

رالنسون پس ازسیاحت بناهای تاریخی آتن باستانبول میرسد ، در آنجا نیز مهمان وزیرمختارانگلیس بوده و توسط اوازسلطان عبدالحمید ملاقات میکند .

---

(۱) میرزا حسنعلی خان گروسی در این تاریخ وزیر مختار ایران در دربارهای فرانسه و انگلیس بود و یکعده شاگردان ایرانی نیز بسرپرستی او در پاریس مشغول تحصیل بودند .

رالنسون درقصر دولمه باغچه خدمت سلطان میرسد، مینویسد:

«از پله‌ها که رفتم بالا، سلطان تنها، بآرامی در اطاق قدم میزد خیلی گرفته بنظر میرسید و دارای قیافه‌ای غمگین بود، دوبار تعظیم نموده پیش رفتم ، سلطان بطرف من‌متوجه شده‌ایستاد، دراین موقع بحرف درآمده اظهار نمودم چون دوازده سال‌دریکی ازایالات والی‌نشین اعلیحضرت سلطان بسمت نمایندگی دولت انگلیس اقامت داشتم ، حال چون از استانبول عبور مینمودم برخود واجب شمردم بزیارت اعلیحضرت سلطان نایل‌شوم، درضمن میل قلبی دولت بریتانیا را نیز راجع بترقی وسعادت دولت اعلیحضرت سلطان عرضه بدارم.

سلطان سئوال نمود توقف‌شما در کجا بوده، اظهار نمودم دربغداد، بعد گفت دولت انگلستان همیشه بهترین دوست دولت عثمانی بوده است.»

رالنسون درتفلیس نیزفاتح داغستان**پرنس باریاتینسکی**(۱) راملاقات نموده وجریان گرفتاری شیخ شامل‌را اززبان خوداو میشنود. (۲) رالنسون دراواخر سال

---

(1) Bariatinski.

(۲) این داستان بس حزن‌انگیز است، اینك‌من قسمتی ازآنرا دراینجا از روزنامهٔ کاوه که دربرلن بسال ۱۳۳۵ هجری‌یا ۱۹۱۶ میلادی درشماره‌های ۱۸و۱۶ بطبع رسیده است نقل میکنم.

(«شیخ شامل مردی‌بود ازطبقهٔ بزرگان ونجبا ودرماه محرم ۱۲۱۲ درقصبهٔ **هیمیر** متولد شده بود. ازطفولیت او، از چالاکی وزیرکی وقوت بازوی او حکایات غریب نقل میکنند . درجوانی باهمان قاضی ملای مذکور (**ملا محمد قاضی** که قبل‌از شامل رئیس مجاهدین قفقاز بود) مربوط و دوست بوده است . شامل اصول تعلیم وادب را ابتدا ازاو آموخت و بعدبکسب معرفت و تحصیل علوم دینی مایل گردید وتاسی سالگی پیش علمای قفقاز بطلب‌علم مشغول بود تازمان خروج‌ملا و جهاداو باروس‌که شیخ‌شامل نیزجزء اتباع اوگردید .

شیخ شامل اول درقلعهٔ **آخولقه** در روی صخره های‌کوهها‌که سنگر های طبیعی و معتبری بود استحکامات بنانهاده بود وازآنجا بمجادله باروسها حرکت میکرد.

در ۱۲۵۵ هجری ژنرال **«گراب Grabbe»** بشامل حمله کرد و خواست اورا زنده یامرده بدست آورد. برای رسیدن به‌آن قلعه، روسها مشقت زیاد بخودداده ومتحمل

بقیه پاورقی درصفحهٔ بعد

۱۸۵۹ وارد طهران میشود وازطرف دولت ایران استقبال شایانی در روز ورود او به طهران بعمل میآید.

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

زحمات خارق‌العاده‌ای شده بودند . چون اغلب خوف از این داشتندکه از عقب سرآنها کوهستانیهاکه تمام‌گذرها وتنگه‌های‌کوهها راخوب‌میشناختند غفلتاً بسرآنها ریخته وآنها را تلف‌کنند وچندین بارهم همین اتفاقات پیش‌آمده بود. مقصود شیخ شامل بستوه آوردن روسها بود ودستجات مخصوص سوارهٔ اومثل صاعقه بسرروسها افتاده درساعتی زحمات چند ماههٔ آنهارا بهدرداده وذخیرهٔ جنگ وآذوقهٔ آنهارا تصرف‌کرده وعده‌ای راکشته وعده‌ای رااسیر میبردند .

آخولقه در نقطه‌ای واقع بودکه اگرهمه‌گونه اسباب مدافعه فراهم بود، هیچ‌قوه‌ای رایارای دستبردبآنجا میسر نمیشد ولی‌کثرت عدهٔقشون روس درمقابل چند هزارکوهستانی بالاخره می‌بایست پیش برود. سرکردهٔ قشون روس پس‌از ماههای چند زد وخورد و دادن تلفات زیاد نایل‌گردید که راه فـرار بقلعه مزبور را ببندد ومیخواست اهالی قلعه را از گرسنگی وتشنگی بدست آورد. برای‌کامیاب شدن باین‌مقصود روسهااز فداکردن عدهٔزیاد سرباز مضایقه نکردند . مثلا فقط برای حفظ و قراولی طرقی که میبایست واسطه مابین اردوی قشون اصلی وقشون حمله‌آور باشد هشت فوج بکار انداختند، آخر الامر درپنجم جمادی الاخر ۱۲۵۵ باتوپ سنگرهای اولی‌این قلعهٔ طبیعی‌را خراب‌کردند، شامل هنوز توپخانه نداشت، ملیون قفقازطوری دراین‌جنگ داد مردانگی‌داده وبروز جسارت نمودند که‌عقل متحیر بود. وقتیکه روسها بیرق امپراطوری را برفراز قلعه زدند تصور مینمودندکه شیخ شامل یامرده ویا محبوس بدست افتاده است ولی خوشبختانه شب قبل‌از حملهٔ روسها، شامل، ازافسار وتنگ‌اسبها کمربندی ترتیب داده وازآن طرف قلهٔ‌کوه‌که در دامنهٔ آن‌یك رودخانه جاری‌بود پائین‌رفت‌ودرروی رودخانه قایقی منتظراوبود وفوراً اورا بساحل‌دیگر برده وبدین‌گونه ازدست روسها رهائی یافت.

شرح‌این واقعه چنین بودکه‌وقتیکه شامل‌راه چاره‌را بخوداز هرطرف بسته‌دید خود رامیان دوامر متحیردید ؛ یاتسلیم واسارت قفقاز، یافرار وتجدید نمودن اسباب مقاومت ازسرنو، بدون‌تردید شق‌ثانی‌را اختیارکرد ودرراه وطن پرستی‌و دین پروری‌کوچکترین فرزندان خودراکه نه‌ساله بودفدای این مقصدکرد ودو روزقبل برای تأخیر حملهٔ روسها، او را بطور گرو باردوی روس فرستاد . سرکردهٔ قشون روس مطمئن شد کـه فردا شامل قلعه و اردوی خود را تسلیم خواهد کرد ولی فداکاری شامل تنها برای کسب وقت وحیلهٔ

بقیه‌پاورقی درصفحه بعد

رالنسون در یاد داشتهای خود نوشته است که بمحض ورود بسفارت پادشاهی انگلستان ازطرف اولیای‌ایران خیرمقدم گفته شد، روز دیگر وزیرمختار بااعضاء

بقیه پاورقی‌ازصفحه قبل

جنگی بود .

همینکه تسلیم شیخ‌شامل بطول انجامید روسها یك حملهٔ‌آخری بقلعه نمودند وچیزی که نیافتند شیخ‌شامل بود.

هیچ‌جنگی مشابه این‌جنگ نبود. تلفات طرفین خارج ازاندازه بودوبقول خودروسها که جای شك وتردید است چهار هزار نفر در این جنگ‌ازآنها بخاك هلاك افتاده بود . روزیکه روسها یورش‌آخری رابردند تماشای محشری‌بود، زیراکه آنچه تاحال دیده‌نشده بود شراکت زنها ودوشیزگان بود بجنگ. زنهارامیدیدندبالای‌سنگی ایستاده شوشکه وتپانچه بدست ازدشمنان دفاع میکنند.

خواهر شامل، **فاطمه** باعده‌ای ازاهل خانواده‌اش‌که درآخولقه محصور بودند شب قبل از فرار از قلعه نزداو آمدند . مرد بیباك غیور از آنها پرسید **مرگ‌بهتر است یا بدست اجنبی اسیر شدن ؟... همگی جواب دادند مرگ‌**و هریك خنجری برای فردا باخود برداشتند که اگربه پرت‌کردن برود خانهٔ **گون سو** موفق نگردند پیش از دستبرد سالداتها خودرا هلاك‌کنند وخودرا بدست‌آنها نیندازند.

فاطمه خواهر شامل مردانه بوعدهٔ خود وفا کرد،در آخرین موقعی که چند نفر سرباز باسرنیزه باوحمله می‌کردند وازهرطرف راه چاره را بخود بسته دید بدون تأمل خودرا بقعرپرتگاه انداخت و نام پهلوانی ودلاوری کسب‌کرد و مرگ‌او فاجعهٔ دلخراشی گردید .

یك صاحبمنصب روسی‌که وقایع این جنگ رانوشته وشاهد عینی این واقعهٔ دلشکاف بوده مینویسد :

«وقتی که بامر سرکردهٔ کل، فوج خودرا از آخرین قله‌ای‌که بقلعه میرسید بطرف قلعه برای حمله پیش میبردم دفعتاً در مقابل خود، درروی صخره‌ای که بالای سرما بود یك‌دسته زن دیدم‌که حالت آنها بی‌نهایت تأثرانگیز بود.

این‌زنها فهمیده بودندکه دیگر آخرین راه‌امید برای‌آنها بسته شده‌و عنقریب‌هجوم آخرین دشمن آنها را مستأصل خواهد کرد ، بی مهابا و بی باك از قلعه بیرون آمده واین صخره‌را پناهگاه خودساخته ومستعد جدال بودند. در صورت آنهاابداً علائم تسلیم‌و رضای بقضا نبود . برعکس چشمهای آنها از غضب میدرخشید و لبهایشان میلرزید و گونهٔ

بقیه‌پاورقی درصفحه بعد

سفارتخانه بحضور پادشاه ایران مشرف میشود، رالنسون درحضور شاه بزبان فارسی نطق میکند، عبارات فارسی‌او بقدری خوب ومناسب موقع بوده که اسباب حیرت

بقیه پاورقی‌ازصفحه قبل

آنهاسرخ شده بود. لباسهای آنها پاره‌پاره شده‌ولی زلفهای سیاه پریشانشان برروی‌شانهای سفید عاجی‌آنها افتاده وهمگی پیروجوان، زن ودختر، درنده وارکه منتظر شکار خوداست درکمین گاه میپائیدند. همینکه زنان‌مرا از دور دیدند اول برای مدافعه شروع بپرانیدن قطعه‌های سنگ‌بزرگ‌نمودندوبدین طریق عده‌ای ازسربازهای مرا بقعرپرتگاه انداختند، وقتیکه حدت سالداتها رادیدند فوراً تپانچه‌های خودرا استعمال‌کردند ومقدار کثیری را بخاك انداختند. تمامی‌این زنها مسلح بخنجر یاشوشکه‌بودند. بالاخره مقابله‌راباسر نیزهٔ سربازهاکه نزدیك‌میشدند محال دیدند.

دراین حال بیش‌از سی‌قدم بین‌ما فاصله نمانده بودکه‌بآنها برسیم. درمیان آنهازنی‌بس جوان و ظریف دیدم‌که از سینهٔ لخت خودیك طفل یکساله راکه به پستان او مثل امیدگاه آخرین چسبیده بود دور کرده وباتهور تمام سرفرزند خودرادرمیان دوسنگ‌کوفت وبدن اورا بقعردره‌ای‌که رودخانهٔ **گوی سو** درآن جاری بودپرت نمود. بعد ازآن دو تپانچهٔ خودرا بطرف ماخالی‌کردودونفررااز‌پای در آورده آنوقت اشاره به همراهان خود نموده وهمگی فریاد زنان ، مردانه در عوض تسلیم ، خودرا بقعر پرتگاه انداختند ، همینکه ما بآنمقام رسیدیم کسی وچیزی بجزاین تماشای دلخراش نیافتیم و اغلب سربازان من ، از مشاهدهٔ دلاوری وجانبازی آنها گریستند » (روزنامهٔ‌کاوه شماره ۱۶).

اسیر شدن شیخ شامل

بیوفائی طالع درآخر، بی‌کمکی، بی‌آذوقگی وغیرذلك شیخ‌شامل‌را مأیوس نساخت وعده‌ای از همراهان قدیمی وباوفا اورا رها نکردند . شیخ شامل که مقصد شاهکارانهٔ او فداکاری‌درراه آزادی قفقاز وپاك‌نمودن خاك‌آن‌ازلوث وجود اجنبی وحفظ آئین اسلام‌بود تا آخرین وهلهٔ توانائی خود پابرجا ایستاده وجنگید و درماه صفر ۱۲۷۶ از همراهان با وفای‌شیخ شامل فقط چهارصد نفرباقی مانده بود، درمقابل صدوپنجاه هزارنفر روس !... شیخ شامل این یك مشت اتباع خودرا باعیال و اولاد بآخرین ملجأ خود، در ده **گونیب** (**Gounib**) که در وسط داغستان بالای یك بلندی واقع بود برده وآنجا تحصن جست و

بقیه‌پاورقی درصفحه بعد

حضار میشود ، بعد پیش کشیهای خود را که ملکهٔ انگلستان فرستاده بوداز حضور میگذراند ، خلاصه ورود رالنسون بتهران وپذیرائی ازاو خیلی مجلل وقابل‌توجه بوده است.

شخص رالنسون مرد منصفی بوده ویك نوع حس احترام نسبت بایرانیان مبذول میداشت و آنها را لایق و قابل میدانست واز نواقص کار آنها چشم پوشی میکرد. طرفین‌از یکدیگر راضی بودند، ولی‌این ترتیب چندان دوامی نداشت و

بقیه پاورقی‌ازصفحه قبل

اطراف آن موضع را استحکامات نموده منتظر دشمن گردید. روسها تمام‌لوازم جنگ را دورآن نقطه جمع کرده ومحاصره رامحکم نمودند.

چهار صدنفر بقیهٔ اصحاب شامل با روسها همواره درزد وخورد بوده داد مردانگی می دادند.

بالاخره روسها یکشب غفلتاً هجوم‌کردند وباتوپ هرچه ممکن بودبه پناهگاه آنها آتش افشاندند، شیخ شامل وهمراهانش درخانه ای‌که درصخره‌ای مثل غاری‌کنده شده‌بود سنگر بندی‌کرده وتاآخرین تیری‌که داشتند مدافعه‌کردند. وقتی شامل ملتفت شد ،که از چهارصد نفرهمراهان اوفقط ۴۷نفر دور اوباقی‌مانده ودرآنوقت امواج افواج روس‌بمسافت بیست قدمی‌آن مکان رسیده‌بود.

پرنس باریاتینسکی که فرمانده‌کل قشون بود حکم دادکه دیگر شلیك نکنند. آنوقت یك‌نمایش حزن انگیز پدیدارشد، شیخ شامل باحال افسرده ولی پرازغیرت و حدت باصورتی باجبروت ازپناهگاه خود موقرانه بیرون آمده وآهسته‌بطرف ژنرال مزبور رفت. ژنرال با کمال احترام ازاو پرسید : توشامل هستی؟ شیخ شامل باکمال بی‌اعتنائی سری تکان‌داد . ژنرال حکم **امپراطور الکساندر دوم** رابرای اوخواندکه اگر شیخ شامل زنده بدست‌آمد فورا اورا روانه دارند.

بعد از اسارت چه اهمیتی داشت ، نامدار پیر قفقاز بایك قوت قلبی مصیبت خود را قبول‌کرد .

بدینگونه مقاومت وایستادگی شیخ‌شامل تاآن دقیقه‌ای‌که دیگر بعداز آن ممتنع‌بود بعداز ۲۵سال بانجام‌رسید. حشمت وشکوه ناموری و شجاعت ومجاهدت دینی‌او هیچ آنی مثل‌موقع آخری ندرخشیده بود وموهبت بزرگی و بهادری وبزرگواری رابه بهای گران خریده بود. درمقابل سطوت ومهابت اودرطول مسافتی‌که نزد امپراطورش میبردند روسها

بقیه‌پاورقی درصفحهٔ بعد

تغییرات ونظریاتی که درلندن راجع بمحول نمودن امور سیاسی ایران ازحکومت هندوستان بوزارت امور خارجهٔ انگلیس پیش آمد افکار رالنسون رامشوش نمود، چه‌ایشان عقیده داشت که امور سیاسی ایران میبایست باحکومت هندوستان باشد، چونکه پیش کشی وتعارفات برای پادشاه و وزراء ودرباریان ایران‌فقط ممکن بود از طرف حکومت هندوستان آزادانه فرستاده شود، اما وزارت خارجهٔ انگلستان نمی‌توانست این پیش کشیها و تعارفات رابذل وبخشش کند وبه‌نظر رالنسون بدون این‌قبیل پیش کشی‌ها هیچ‌کاری در دربار ایران انجام نمیشد(۱) وممکن‌بود روابط دولتین ازنوتیره شود.

کابینهٔ لندن‌اینطور استدلال مینمود که‌امور سیاسی ایران مربوط‌بامور سیاسی دولت امپراطوری روس‌است و آن‌نیز مربوط بامورسیاسی دولت پادشاهی انگلستان است و بنابر این باید امورسیاسی ایران محول بوزارت امور خارجهٔ لندن باشد و رالنسون بااین نظرمخالف بود وهمنیکه این تصمیم درکابینهٔ لندن گرفته شد اونیز

---

(۱) سرهار فورد جونس‌که ببوشهر رسید مأمورین دولت ایران مانع از آمدن او بدربار ایران شدند، سرهارفورد جونس جواهراتی راکه همراه آورده بود بمأمور ایران نشان‌داد؛ چشم‌های اوخیره شده بنمایندهٔ دولت انگلیس احترام‌کرد وموضوع را بطهران اطلاع‌داد ازطهران امرشدکه اورا محترمانه بطهران برسانند.

«استویك، جلددوم صفحه ۱۱۹ Eastuick' vols. 2.p.119

بقیه‌پاورقی‌ازصفحه قبل

سر تعظیم‌فرود آوردند. امپراطور اورا بدون‌سلب اسلحه پذیرفت وبعداورا باپسرها وعیالش در **کالوقا** (**Kalouga**) شهری از شهرهای وسط روسیه محبوس محترم نمودند.») ـ نقل‌از روزنامهٔ‌کاوه، شمارهٔ ۱۷»

این‌بود مجاهدت وجانبازی یکنفر مجاهد وطن‌پرست قفقازی‌که مدت **بیست‌وپنج سال** درمقابل قدرت ونفوذ نظامیان بی‌حدو حساب دولت امپراطوری روس مقاومت نمود. وقتی‌خبر خاتمهٔ‌کار وتسلیم شیخ‌شامل باطلاع انگلیسها رسید بدون اغراق وحشت زده‌شدند وباخودگفتند اینك‌راه در جلوی قشون روس‌از **قفقاز** تا **رود سند** بازوهیچ مانع دیگری درمقابل آنها برای رسیدن بهندوجود ندارد.

استعفای خودرا پیشنهادنمود وموردقبول یافت.

رالنسون گوید :

«این خبر درتهران حکم یك صاعقه راداشت واسباب حیرت عموم شد وهیچکس انتظار این خبررا نداشت ، صبح خواستم فرخ‌خان را ملاقات کنم ولی ممکن نشد چونکه بحضور شاه رفته بود، بعداز ظهراو راملاقات نمودم، درهمان ساعت نیز از شاه کاغذی رسیده بود وبفرخ‌خان امرشده بودفوری مراملاقات نموده موضوع عزل مرا استفسار کند ، درآن کاغذ اعلیحضرت شاه علاقهٔ خودرا نسبت بمن اظهار واز آن خبراظهار نگرانی کرده بود . رالنسون گوید من‌دلیل احضار خود را بایشان توضیح دادم و گفتم که احضار من دراثر تغییرات درامور اداری بوده وهیچ مربوط بسیاست نمی‌باشد.

فرخ‌خان تصور مینمود که احضار من‌دراثر مساعدت من وداشتن‌نظر مساعد و موافق با دولت ایران است و دولت انگلیس میخواهد یك نمایندهٔ تندخو وسخت‌تر بدربارطهران بفرستد و عقیده داشت که دولت انگلیس نسبت بایران سیاست خودرا تغییرداده است ، بهرحال قرارشد فردا خود من بحضورشهریارایران تشرف حاصل کنم و مطالب خود را حضوراً عرض نمایم».

در ششم ماه می ۱۸۶۰ رالنسون بحضور شاه میرود و این ملاقات غیر رسمی بوده ، میگوید : شاه از احضار من خیلی ملول و گرفته بود ، وقتیکه در این باب توضیحات کافی دادم کمی روشن شد و مثل همیشه بطور ساده و از روی میل داخل درمذاکرهٔ مسائل سیاسی شد و در این بین نگرانی‌و ناراحتی خیال شاه برطرف شده بود ، رالنسون علاوه میکند کـه فعلاً روابطدولتین ماندسابق حسنه وخوب و دوستانه میباشد وباید بگویم که اختلافات طرفین نیز چندان شدید نبود، ایران بواسطه امیدهائی کـه دارد بطرف انگلیسها متمایل‌است و ازترسش گاهی هم‌بروسها نزدیك میشود .

رالنسون در۱۸ماه می ۱۸۶۰ ازطهران حرکت نمود ؛ درموقع حرکت نیز ازطرف دولت ایران بدرقهٔ خوبی ازایشان بعمل‌آمد و نمایندگان دول خـارجی

نیزدراین بدرقه شرکت داشتند .

رالنسون‌ازقزوین کاغذ ذیل را به **لردجان‌رسل**(۱) که درآن‌تاریخ وزیرامور خارجهٔ انگلیسها بوده مینویسد :

بتاریخ ۲۳ ماه می ۱۸۶۰

« لردمن ، افتخاراً گزارش حرکت خود را از طهران بعرض عالی میرسانم و عزم دارم که **مسترالیسن**(۲) را که جانشین من است درتبریزملاقات کنم .

قبل ازاینکه ازپایتخت ایران حرکت کنم در زمانهای مختلف سه مرتبه با پادشاه ایران ملاقات کردم . درملاقات اول که بکلی خصوصی بود و از طرف شاه هم احضارشده بودم من‌سعی نمودم سوءظن شاه رادرباب احضارخودم برطرف‌نمایم ، چونکه پارتی‌طرفدار روسها ذهن شاهرا مشوب کرده بودند که احضار من در اثر تغییر سیاست دولت انگلیس نسبت بایران میباشد ، ولی بیانات من خیالات شاهرا کاملا تغییر داده و درعوض یك نوع صمیمیت ایجاد نمود و یقین دارم که پس از من درزمان‌وزیرمختارتازه نیزروابط دولتین صمیمانه ودوستانه خواهدبود ودرپایان توضیحات خود علاوه نمودم که رفتارواحساسات شخصی بطورکلی در قضایا چندان دخالتی ندارند ، یك وزیرمختارخارجی لزوماً ناچار است بهترین توجهات خود را بمنافع دولت متبوعهٔ خود که نمایندهٔ آن دولت است متوجه سازد و رفتارو گفتار خود را موافق تعلیماتی که‌دریافت میداردقراربدهد بدبختانه درایران ازآنجائیکه منافع خصوصی اشخاص درهرمقامی که باشند دردرجهٔ اول قرارگرفته است از این سبب بی‌اندازه اشکال‌دارد که‌یك‌وزیر ازاعمال‌نظریات‌ومنافع‌خصوصی‌خودجلو گیری نماید و مشکل است اورا ازآن نظرها منصرف کرد .

در این موقع شاه از احضار من فوق العاده اظهار نگرانی نمود بحدیکه من نمیتوانم آنرا دراینجا شرح دهم ، بعد بیانات بیطرفانهٔ مرا تصدیق کرد که سیاست مملکت وصلاح آن برتمام نظریات و منافع خصوصی اشخاص رجحان دارد وعلاوه نمود که تصمیم دارد هرگاه مساعدت بیند تا نفس‌آخر در اتحـاد و دوستی دولت

---

(1) Lord John Russell . (2) Sir Charles Alison .

انگلیس ثابت وبرقرار بماند واز روی صمیمیت امیدوار بود تخم اتحاد و یگانگی که در این ماههای اخیر کاشته شده در تحت سرپرستی **مسترالیسن** وزیر مختار تازه وارد بثمر رسیده فوائد زیادی برای آتیه دربرداشته باشد.

درملاقات‌دیگر که‌دویاسه روز بعداتفاق افتاد شاه،فرخ‌خان ووزیرامورخارجه را نیز احضار نمود و هردو در مذاکرات ما حضور داشتند چونکه شاه مایل بود به نظریات و اظهارات خود صورت رسمی بدهد ، بعد از بغل خود کاغذی که قبلا تهیه نموده بود بیرون‌آورد ، درآن کاغذ مقاصد و موضوعاتی را که‌لازم بود حل و عقد شود یادداشت نموده بود ومصر بود که من‌آنها را با دولت اعلیحضرت ملکه مذاکره نموده بگذرانم ، بعد دراطراف هریك شخصاً بحث طولانی نمود و هر دو وزیرنیز درباب‌آنها توضیحات‌دادند. بااین‌نیت که‌من هم‌با نظریاتی که‌آنهادارندموافقت کنم.

روز دیگر یادداشت فوق‌الذکر با اصلاحاتی نه‌کاملا برطبق نظریات من ، نزد اینجانب فرستاده شد که بورود بلندن بوزیر امورخارجهٔ انگلستان ارائه دهم. بملاحظهٔ اینکه میل دارم جنابعالی را با جریان وقایع این قسمت‌ها آشنا کنم و از نظریات دولت ایران که بطورخصوصی ومحرمانه بمن گفته‌اند شما را مطلع گردانم اینك یك رونوشت از ترجمهٔ‌آن یادداشت تقدیم میدارم ، و در مقابل هریك از این مطالب نیز خود من توضیحات و نظریات خود را ضمیمه نموده‌ام علاوه براین ها پادشاه ایران بفرخ خان امر کرده بود راجع به آن یاد داشت توضیحات دیگری بدهد وبگوید همینکه مشیرالدوله وارد لندن شد دراین موضوع با جنابعالی داخل مذاکره شود ، ولی فرخ خان اصرار داشت که من قبلا در خدمت جنابعالی زمینه را حاضر کنم و هر توضیحاتی که لازم باشد قبل از ورود او بجنابعالی داده باشم.

دفعه سوم که بحضورشاه تشرف حاصل نمودم روزقبل ازحرکت من‌ازطهران بود ، این بار با تمام اعضاء سفارت دولت پادشاهی انگلستان بحضور شاه ایران رسیدم و در این ملاقـات **کاپیتان لویزپلی** (۱) را بسمت نیابت خود باعلیحضرت شهریار ایران معرفی نمودم.

---

(1) Captain Lewis Pelly.

درهمان حین علاوه نمودم که در غیاب من تا ورود وزیرمختارجدید،ایشان درطهران توقف نموده عهده‌دارامور سفارت پادشاهی انگلستان خواهد بودو **مستر رونالد تامسن** (۱) همراه من بعنوان مرخصی بلندن خواهد رفت ، بعد کاپیتان پلی‌رابفرخ‌خان ووزیرامورخارجه معرفی نمودم واینك عازم تبریزمی‌باشم ، هرگاه من زودترازمسترالیسن‌به تبریزبرسم سعی خواهم نمود او را درسرحد ایران‌ملاقات کنم و کارهای لازمهٔ سفارت را با اطلاعاتی که‌لازم است بایشان بدهم تا اینکه‌ایشان آشنا شده بتواند تکالیف خود را در طهران انجام دهد ، امضاء رالنسون» (۲)

دراین تاریخ دولت‌ایران پس ازتجربه‌های تلخ وپیش آمدهای‌ناگوارسالهای ۱۸۱۳، ۱۸۲۸ ، ۱۸۳۷ و ۱۸۷۵ میلادی (۱۲۲۸ ، ۱۲۴۳ ، ۱۲۵۴ و ۱۲۷۳هجری قمری) ازهردو دولت انگلیس و روس ترسناك ووحشت زده شده بود ومیل‌نداشت دیگرباهیچ یك از درستیز و مبارزه داخل شود و حاضربود با هردوطرف با وفق و مدارا رفتارکند . هرگاه‌آن دولتها نیزمانند اولیای امورایران صاف و ساده‌بودند برای ایران هیچ اشکالی نداشت که روابط حسنهٔ خود را با هر دو طرف صمیمانه ادامه دهد ، بدبختانه هردوهمسایگان نیرومند ایران مایل به تجاوز وتعدی بودند واین سیاست را دانسته و فهمیده تعقیب مینمودند و بشهادت تاریخ دولت انگلیس بیشتر هرگاه‌انگلیس‌ها تعقیب اصول مکیاولیزم‌را با ایران کنارمیگذاشتند ومانند پادشاه ایران و درباراودر گفتار و کردار صریح و صمیمانه بودند نه مملکت ایران در قرن ۱۹ گرفتار این همه صدمات و مصائب سیاست همسایگان خود میشد و نه خود انگلیسها این اندازه‌ها دوچار خسارت های مالی و تلفات جانی در افغانستان می شدند .

اگرده یك قوای مادی و معنوی راکه برای جدا نمودن افغانستان ازایران بکاربردند درراه تقویت و مساعدت با دولت ایران صرف مینمودند بدون تردید در آسیای مرکزی یك دولت نیرومند وبا اساس بوجودمیآمدکه‌باآن روح شرقی که

(1) Ronald Thomson .

(۲) نقل ازکتاب یادداشت‌های رالنسون « صفحهٔ ۲۳۲ »

نگاهداری عهد و پیمان را وحی آسمانی میدانند همیشه و درهرموقع حاضر بودند تمام قوای خود را صمیمانه به نفع دولت دوست و صمیمی خود بکار اندازند. (۱)

متأسفانه تاریخ قرن گذشته نشان میدهد که هردو دولت سیاست جهانگیری را از طریق تجاوز و تعدی نسبت به ایران اعمال نمودند، باید گفت بدبختانه از طرف انگلیسها این سیاست بمراتب بیش از روسها تعقیب شد، منتهی باشکال مختلف. در این موقع دولت انگلیس از انقلاب هندوستان فراغت‌حاصل کرده بود و درحین انقلاب، دوست محمد خان امتحان خوبی داده و سرحدات قسمت پیشاور وافغانستان‌را برای انگلیسها صمیمانه حفظ نمود و انتظار داشت که ازطرف انگلیسهانیز با خیالات‌اومساعدت شود، اینك لازم بود باردیگر باموردممالك آسیای مرکزی دخالت کند، چونکه روسها هم در این تاریخ از صدمات جنگ کریمه راحت شده متوجه ممالك آسیای مرکزی شده بودند و جداً سعی میکردند درترکستان‌پیش‌بروند، دولت‌ایران نیز سرحدات خودرادرخطرمیدید، مخصوصاً ازسرحدات طرف افغانستان مضطرب بود و میکوشید دولت انگلیس را حاضر کند که درامور هرات دخالتی نشود و از تجاوزات دوست محمدخان هم مصون بماند و بهترمیدید که امارت هرات بطورمستقل دردست سلطان احمدخان باقی بماند، چه، ایران امنیت خراسان‌را منوط باین میدانست که هرات به افغانستان ملحق نشود و اگر ضمیمهٔ خراسان هم‌نمیشود اقلایك امارت جداگانه باشد ودرتحت سرپرستی ایران قراربگیرد ویقین میدانست هرگاه غیر از این باشد علاوه برتجاوزات خود افغانها تراکمه نیزازآن‌نواحی بحدودخراسان تجاوزخواهند نمودوامنیت‌آن‌ایالت

---

(۱) **لردکرزن** در جلد اول کتاب خود در صفحهٔ ۴۳۵، ضمن ملاقات خود با **یحیی‌خان مشیرالدوله** چنین مینویسد:

« درضمن صحبت با یحیی‌خان‌مشیرالدوله که درباب سیاست‌های اروپاوشرق مذاکره میشد، مشیرالدوله اظهار نمود هرگاه دولت انگلیس نصف پولی راکه برای جدا کردن افغانستان ازایران‌بی‌مطالعه‌مصرف نمود برای دوستی ایران صرف میکرد امروز ایران یك سد بزرگ درمقابل روس واقع شده بود و این برای هندوستان انگلیس مفید بود، این تذکر عادلانه بود. »

متزلزل خواهد گردید .

اگرچه‌بموجب معاهدهٔ پاریس دولت ایران تعهد نموده بود درامورافغانستان دخالت نکند ولی شرطی هم نشده بود که هرگاه خود افغانها بمیل خود بخواهند مطیع دولت ایران باشند دولت ایران آنها را از خود براند و اطاعت آنها را قبول نکند ، چنانکه قبلا هم اشاره شده است بعد از معاهدهٔ پاریس حاکم هرات را خود پادشاه‌ایران‌معین‌نمود واوهم‌کاملا درتحت اوامردولت ایران بود ولی دولت‌انگلیس باین‌امرراضی نمیشد واصرارداشت‌هرات بامارت کابل ملحق گردد ، اماتاهندوستان آرام نشده بود هیچ متعرض این موضوع نگردید .

سال ۱۸۵۹ (۱) آخرین سالی بود که دولت انگلیس برانقلابیون هند غلبه نمود وآنهارا کاملا قلع و قمع کرد ، اینك موقع آن رسیده بود که باموراففانستان و هرات بپردازد و دست دولت ایران‌رااز‌هرات کوتاه کند.

سرهنری‌رالنسون‌در کتاب‌خودموسوم‌به انگلیس‌وروس‌درشرق ،دراین‌موضوع چنین مینویسد :

« دولت ایران ازدخالت ما درامور افغانستان برآشفته وناراضی است وقلوب تمام‌ایرانیان وطن‌پرست ازاین‌حیث متألم است ، مخصوصاً ازاین جهت که ما بافغانها پول و اسلحه‌داده وآنهارا علیه دولت‌ایران‌برانگیخته‌ایم .ایرانیها میگویندتجاوزات ما بایالات جنوبی ایران برای خاطرافغانها بوده و قصد دولت انگلیس ایـن بوده که هرات را ازما گرفته بـافغانها بدهد ، مثل اینکه همین اقدام را درسال ۱۸۳۸ میلادی (۱۲۵۴ هجری) نمود وهرات را ازتصرف ایران خارج کرد .

باآنکه دولت انگلیس صدمات مالی و جانی از افغانها متحمل شده بـاز در اینموقع حاضرشده است‌پول واسلحه بافغانها داده‌آنهارا برضد دولت ایران‌تحریك کند ، این حرکت باعث اختلال امورایران است ، بنابراین نگاهداری هرات را درحال حاضرمشکل خواهد نمود . قبل ازاینکه روابط مـا تیره شود دولت ایران برای حفظ قندهارحاضربود با امارت کابل داخل دراتحاد شود . »

---

(۱) کتاب چهل ویك‌سال‌درهندوستان، تألیف **لردابرت** «Lord Robert»

رالنسون علاوه میکند :

« دادن پول و اسلحه بافغانها زمینهٔ یك سیاست دیگر را برای ما در قضایای ممالك آسیای مرکزی تهیه میکند ، بااینکه اساساً این موضوع چندان مهم نمیباشد ، با این حال ازطرف ایرانیها وروسها ، این رفتارمارا یك نوع سیاست تعدی و تجاوز مانندی تصور نموده اند .

روسها معاهدهٔ پیشاورما را با امیردوست محمدخان اینطور تعبیر میکنند کـه ما بلخ ، کابل و قندهاررا برای دوستمحمدخان تعهد و ضمانت نموده ایم و تحریك میکنیم قسمتهای دیگررانیزمتصرف شود ، ازطرف دیگر دولت ایران آگاه است که اولین مساعدت مالی ما باامیردوستمحمدخان برای تحریك او بتصرف هرات است و در هربار که ما بافغانها پول و اسلحه میدهیم این اقدام ما برای تقویت همسایه شرقی اوست و برضد او میباشد و تمام اینهاعلائمی است که اعتماد ایران را نسبت بما متزلزل میکند ، اینرا نیز باید بگویم که ممکن است تا حدی تقصیر ازخود ما باشد که سایرین عهدنامهٔ پیشاورما راباامیردوست محمدخان بطوراغراق آمیزی تنقید نموده اند ، مخصوصاً در مقدمهٔ آن که ما حفظ بلخ ، قندهار و کابل را برای امیر ضمانت نموده ایم برای آن بود که پادشاه ایران این تصمیم راآشکار کرده بود که قصددخالت درآن نواحی دارد ، ولی منظور کلی ماازاین اقدامات آن بود(مخصوصاً اززمانیکه **الکساندربورنس** بکابل ورود نمود) کـه مملکت افغانستان در تحت امارت یك امیرمقتدر باشد که دوست صمیمی دولت انگلیس بشمار رود و باین وسیله دولت انگلیس میتواند از سرحدات شمال غربی هندوستان ایمن باشد . » (۱)

سرهنری رالنسون درجای دیگرمیخواهد اندکی هم انصاف نشان داده باشد، باین جهت نظریات خود را در باب هرات چنین مینویسد :

«هرگاهما(مقصودانگلیسها)درآن موقع درقضایای هرات ساکت و بی طرف مانده بودیم بدون تردید اراضی کناررودخانهٔ حاصلخیز هری رود با قلعهٔ محکم آن مجدداً بدون جنگ و مبارزه ضمیمهٔ خاك خراسان شده بود ، زیرا که هرات بطور تحقیق

(1) England and Russia in the East. P. 93.

دارای روحیات ایرانی‌است ، نه بمیزان کم بلکه بحد فوق‌العاده زیاد ، حتی کابل و قندهار نیز با آنکه قریب پنجاه سال بقول خودشان مستقل بودند ، حاضر نبودند برضد ایران بکمك هرات قیام کنند ، من کاملا یقین دارم که ممکن می‌شد در آن موقع یك راه حل دیگر برای موضوع هرات پیدا نمود ولی اولیای مسؤل آن زمان تصمیمات دیگری گرفتند ، آنهم متکی براساس تصمیم دیرینهٔ وزارت امورخارجهٔ انگلستان است که در نتیجهٔ جنگ با افغانستان اتخاذ شده است ، یعنی می‌بایست استقلال و تمامیت هرات بهر قیمتی که باشد توسط دولت انگلیس حفظ شود.»(۱)

چنانکه بعداً خواهدآمد ازسال ۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷۳ هجری) تا ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۷۹هجری) امارت هرات درتحت‌اوامرشهریارایران بود و هرساله‌خطبه و سکه بنام پادشاه ایران جاری میشد و درموقع سلام سالیانه نیز سلطان احمدخان حاکم هرات بطهران آمده خلعت امارت هرات‌را میپوشید و مراجعت مینمود .

رالنسون گوید :

« من‌شخصاً سلطان احمدخان را درطهران ملاقات نموده با اومذاکره کردم، حتی از طهران نیز از طرف سفارت انگلیس یك هیئت سیاسی در تحت ریاست **ماژورتیلور** (۲) بهرات اعزام گردید ، ولی سلطان احمد خان حاضر نشد دست از اطاعت و تبعیت شهریارایران بردارد و همیشه خود را یکی ازنوکران دربارایران میدانست .

این بستگی و ارادت که سلطان احمدخان نسبت بایران ابراز مینمود نه برای این‌بود که علاقه بایران داشت یا آنها را دوست خود میدانست ، هرگزچنین نبود بلکه برای آن بود که بادوست محمدخان دشمنی فوق‌العاده‌داشت وازترس‌امیر کابل خود را بایران بسته بود . »

در هر حال تا انقلاب هند فراموش نشده بود یك سکوت و آرامش در تمام افغانستان و خراسان حکمفرما بود ، همینکه انقلاب هند تمام شد مجدداً جنگ و

---

(۱) کتاب انگلیس و روس درشرق ، تالیف رالنسون ، صفحهٔ ۸۶ .

(2) Major Taylor .

نزاع درافغانستان شروع گردید .

هر گاه انسان در تاریخ این ایام توجه کند خواهد دید که یك رشته وقایع گونا گون رخ‌داده است و دروهلهٔ اول‌چنین بنظرمیآید که‌هر کدام‌از آنها یك‌موضوع جدا گانه است ، درصورتیکه اینطور نیست و همهٔ این‌ها بهم مربوط میباشند .

انقلاب خونین هندوستان درسال ۱۸۵۹ بپایان رسید و خیال اولیاء امور انگلستان ازاین جهت‌آسوده گردید متعاقب آن‌دولت انگلیس تصمیم گرفت حل و عقد امورسیاسی مربوط بایران ، از وزارت هندوستان بوزارت امورخارجهٔ لندن منتقل شود ، دراثر آن رالنسون که محبوبیت پیدا کرده بود ازایران احضار گردید و **مستر الیسن**وزیرمختار دولت انگلیس مقیم استانبول که بسیاست شرق و غرب کاملا آشنا بود بسمت وزیرمختاری‌دولت‌انگلیس‌درطهران‌معین‌شد.دوست‌محمدخان به تحریك **سرجان لارنس** با پول و اسلحهٔ انگلیس مجهز شد تا هرات را که در نظردولت‌انگلیس دروازهٔ‌هندوستان محسوب میشد ازتصرف دولت ایران‌خارج کند. درنتیجهٔ‌این‌تحریکات‌هرات‌ازطرف‌قشون‌دوست محمد خان‌درتحت‌فرماندهی‌خود او محاصره شد .

دولت ایران برای آنکه ایالت پر عرض و طول خراسان را حفظ کند ، برای‌حفظ آن ایالات لازم میدانست که هرات مانند همیشه در تحت‌اوامر‌شهریار ایران باشد .

باین ملاحظه حسام‌السلطنه والی خراسان با یك عده قشون بیست‌هزارنفری از مشهد بطرف هرات حرکت نمود که از حقوق دولت ایران در مقابل تجاوزات افغانها دفاع کند ، این پیش‌آمدها واتفاقات دیگرسبب شد که مجدداً جنگ‌وستیز، قتل و غارت،درنواحی و اطراف خراسان و افغانستان برپاشود .

برای اینکه قضایا بخوبی روشن شود من بطور مختصر بهریك از این سوانح اشاره خواهم نمود .

اماانقلاب هندوستان ، سکنهٔ این مملکت ازدیرزمانی درفکر بودند که‌روزی علیه سلطهٔ انگلیسها درهند قیام کنند و مخصوصاً در دنبال فرصت مناسب بودند که

بتوانند بخوبی ازقیام ملی خودشان استفاده نمایند .

در سال ۱۸۴۲ میلادی (۱۲۵۷ هجری قمری) قیام ملی افغانها به تجاوزات انگلیسها درافغانستان خاتمه داد، وطن خواهان هندوستانی ازاین اقدام افغانهادرس خوبی یادگرفتند وازهمان وقت ، شاید قبل از آن تاریخ نیز در فکر برانداختن قیدهای اسارتی بودند که انگلیسها بگردن آنها نهاده بودند .

نگارنده درچند سال قبل کتابی موسوم به **جنگ سکنهٔ هند برای آزادی و استقلال هندوستان درسال ۱۸۵۷**(۱) که یکی ازملیون فاضل هندوستانی تألیف نموده بود مطالعه نمودم، متأسفانه دراین موقع که مشغول نوشتن این قسمت هستم آن کتاب دردسترس این جانب نیست.

در آن کتاب بخاطر دارم که سوابق ومقدمات این انقلاب راشرح داده بود که چه کسانی ازمبرزین رجال هند ومسلمان وازچه تاریخی درتهیهٔ نقشه عملی این انقلاب بودند وباچه مهارت واستادی نقشهٔ آنرا کشیده وسری نگاهداشته بودند که تا آنروز کسی از انگلیسها از یك چنین نقشهٔ عریض و طویل آگاه نشده بود، در صورتیکه مقارن همان ایام یکی ازباهوش ترین وجدی ترین رجال انگلستان در آن مملکت سمت فرمانروائی داشته است.

پیداست که محرکین اصلی این انقلاب نهایت درجهٔ احتیاط را در کتمان نقشهٔ عملیات خودبکار برده‌اند که کسی از آن خبردار نشده است، البته تحریك و تحریص یك‌ملت‌مختلف چندین‌ملیونی مانندسکنهٔ هندوستان برای انجام‌یك مقصود ملی ، کار چندان‌آسانی نیست وهمین یك موضوع بخصوص نشان میدهد که سران آنها مردمان لایق‌و فوق العاده قابلی بودند که توانستند درمقابل عمال باهوش و همیشه بیداردولت انگلیس یك‌چنین انقلاب عظیم‌را برپا کنند.

این انقلاب برای انگلیسها یك درس عبرت وتازیانهٔ تنبیه بسیار مؤثری شد که هرگز فراموش نخواهند نمود. دراین باب **لرد کرومر**(۲) معروف که قریب بیست‌و پنج سال (۱۸۸۳ تا ۱۹۰۷) از جانب دولت انگلیس کمیسر عالی وصاحب‌

---

(1) Indian war of Independence , 1857 by Savarkar .

(2) Lord Cromer .

اختیار مطلق مملکت زرخیز فراعنه بوده چنین میگوید:

« من آرزومندم نسل آینده و جوان ملت انگلیس تاریخ انقلاب هندوستان را بدقت مطالعه کند ویادداشت های لازمه را بردارد وعلل و اسباب آنها را کاملا بذهن خود بسپارد، زیرا که دراین انقلاب درسهای زیاد واشارات بی‌شماری برای‌ما موجود میباشد.»(۱)

شرح این داستان بس‌حیرت‌انگیزرا عده‌ای ازنویسنده‌های موافق و مخالف که اغلب آنها ازخود انگلیسها هستند نوشته‌اند، من به‌بیش ازچند نفراز معروفین آنها که خودشان در آن گیرو دار داخل در معرکه بودند اشاره خواهم نمود ، از آنجمله لرد رابرت معروف به **لرد رابرت قندهار** میباشد که خود مقامات بس‌عالی‌را درخدمت دولت انگلیس درهندوستان درمدت ۴۱سال دارا بود. این شخص وقایع ایام توقف خودرا دردو جلد کتاب جمع آوری نموده و دراوایل قرن بیستم (سال ۱۹۰۲) درلندن بطبع رسانیده است.(۲)

در این تاریخ با اینکه امور هندوستان باسم **کمپانی شرقی انگلیس** اداره میشد پارلمان و کابینهٔ دربار لندن دخالت تامی درامور آن قاره داشته و اشخاص معروف ومطلع بسیاست دولت انگلستان حکومت‌آن مملکت را اداره میکردند و اغلب‌حکام ایالات هندوستان ازطرف پادشاه انگلستان انتخاب میشدند.

دردورهٔ زمامداری **دال هوسی** (۳) که قریب ده‌سال، یعنی از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۶ طول کشید ، در این مدت سالی نگذشت که یك‌یا دو ایالت معظم هندوستان بزور سرنیزه یابوسیلهٔ دسایس سیاسی ضمیمهٔ قلمرو انگلستان نگردد.

گویا دال‌هوسی فرمانفرمای این ایام هندوستان از **اسکندر مقدونی** داشت تقلید مینمود، این‌شخص حرص وولع بی‌حد واندازه‌ای به‌توسعهٔ ارضی امپراطوری

---

(1) History of India . By Daudwell . Vol . 6.P. 167

(2) Lord Robert kandahar

(3) Dal Housie.

انگلستان داشت، هرگاه اقامت او درهندوستان بیش از این بطول می انجامید وعمرش وفا مینمود[1] بعید نبود با اوضاع آن روزی شرق و ممالک مجاور هندوستان، سرحدات آن مملکت را به آن حدود و نواحی که بعدها **لرد کرزن** دروقت زمامداری خود درهندوستان (۱۹۰۴) به آنها اشاره مینمود میرسانید.[2]

دال هوسی درمدت زمامداری خود بسیاری از ممالک سلاطین هندوستان را ضمیمهٔ هندوستان انگلیس نمود، این عملیات بقدری تند و سریع بود که غالب رجال بزرگ و زمامداران هندوستان را بوحشت انداخت و علاقمندان آن مملکت بفکر چاره افتادند که بتوانند ممالک ودارائی خودشان را بهرفداکاری که باشد حفظ کنند.[3]

نویسندگان انگلیسی بسیار کوشیده اند علل و اسباب این انقلاب را حتی‌الامکان به تعصبات جاهلانهٔ سکنهٔ بومی هندوستان نسبت بدهند و چنین استدلال میکنند که اقدامات اساسی انگلیسها برای بهبودی اوضاع واحوال سکنهٔ هندوستان برای طبایع و اخلاق دیرینهٔ ملل شرقی بسیار ناگوار بوده، ملل شرقی عموماً وسکنهٔ هندخصوصاً با آداب ورسوم چندین هزارسالهٔ اجدادی خودمأنوس شده، ترك آنها برای هندوستان غیر ممکن میباشد، اصرار وجدیت انگلیسها دربر انداختن این آداب ورسوم قدیمی باعث این انقلاب خونین گردید.

---

(۱) دال‌هوسی درسال ۱۸۶۰ درگذشت وفقط ۴۸ سال عمر کرد، (از ۱۸۱۲ تا ۱۸۶۰)

(2) The Middle Eastern Question, by, Valentine Chirol P. 1. to 6.

(۳) اخیراً یعنی ازسال ۱۹۲۸ يك‌عده ازعلمای تاریخ درانگلستان تصمیم گرفتند تاریخ هندوستان رادرشش جلدبرشتهٔ تحریر درآورند. جلداول آن وقایع تاریخی هندوستان است تا قرن اول میلادی، جلد دوم وقایع آن کشور است تا قرن یازدهم میلادی، جلد سوم تاریخ ادوار تسلط ترکان وافغانان در هندوستان، جلد چهارم تاریخ استیلای مغول، جلد پنجم داستان ماجراجویان انگلیس درهندوستان که ابتدای آن از سال ۹۰۳ هجری قمری (برابر ۱۴۹۷ میلادی) شروع شده وبا نقلاب هندوستان درسال ۱۲۷۳ قمری (برابر ۱۸۵۷ میلادی) خاتمه مییابد، جلدششم ازسال ۱۲۷۴ هجری قمری (برابر ۱۸۵۸ میلادی) است تاسال ۱۹۱۸ میلادی که خاتمهٔ جنگ اول جهانی است.

دلیل دیگری که در اطراف آن بیش از سایر دلایل قلم فرسائی نموده‌اند موضوع فشنگ های کاغذی آن زمان بوده که برای تفنگهای معمول آن‌عصر در انگلستان تهیه شده بود و درساختن آن فشنگها چربی حیوانی بکار رفته وطوری بود که میبایست درموقع استعمال با دندان‌کاغذ آنراپاره نمود وبعد درتفنگ بکار برد ومعروف شده بود که چربی‌این فشنگها ازپیه گاو و روغن‌خوك تهیه شده است، هندوها گاوراحیوانی مقدس میدانند، مسلمانان نیزروغن خوك‌را نجس میشمارند، بنا براین هندو ومسلمان هردواز استعمال آنها امتناع نموده عصیان کردند و اوامر صاحبمنصبان انگلیسی را بموقع اجـراء نگذاشتند ، این بود که قشونهای بومی هندوستان سراز اطاعت پیچیده شورش هندوستان‌را برپا نمودند.

شایداین خود یکی از آن علل‌باشد و میتوان قسمتی‌ازجزء اخیرراعلت تامه محسوب نمود که حکم یك کبریت را درآتش زدن یك خرمن دارد، ولـی متوجه قسمت‌های دیگر نشده اند که علل‌را درقضایای دیگر پیدا کنند، ازآنجمله خارج نمودن ممالك هندوستان ازدست سلاطین بومی‌آن مملکت وضبط اراضی حاصلخیز آنها، پست وحقیرشمردن سلاطین وحکمرانان ونجبا واشراف هندوستان وهزاران وقایع دیگر که هرروزه درمقابل چشم سکنهٔ آن مملکت اتفاق می‌افتاد.

وطن پرستان هندوستان باین نکتهٔ اساسی برخورده‌بودند که انگلیسها فقط بزور سرنیزه وقشون برآنها حکومت میکنند ، هر گاه قشون بومی‌را ازسوء نیت آنها آگاه کنند عدهٔ قشون انگلیس این اندازه ها نیست که بتواند ملیونها نفوس هندو ومسلمان رادرتحت حکومت خود نگاهدارد ، درآن تاریخ عدهٔ قشون بومی که‌به سه لشکر تقسیم شده بود در مدرس، بمبئی و بنگاله دویست وسی‌ودو هزار و دویست‌وبیست ودونفر بود، عدهٔ قشون انگلیس فقط ۱۷۶۰ صاحبمنصب و ۳۹۳۵۲ نفرافراد بودند.

لرد رابرت که بعدها بمقام سپهسالاری قشون هندوستان رسید میگوید:

«هنگامیکه من درپیشاور بودم ، ازماه فوریه ۱۸۵۷ و ماههای مارس واپریل نیز یك نوع نان کماجی هندی موسوم به **چوماتیس** بین سکنهٔ هندوستان تقسیم

میشد و میگفتند این علامت مخصوص است که سکنهٔ هندوستان را برای امر مهمی حاضر میکنند و دراین هنگام یك‌نوع عدم رضایت وحال طغیان وسرکشی درمیان سپاهیان بومی احساس ومشاهده میگردید.

ما شنیدیم که رژیمان نوزدهم سپاهی ، در **بهرام پور** که در یکصد میلی کلکته واقع است یاغی شده بمخزن اسلحه هجوم آورده و مهمات آنرا تاراج نموده اند.

یکی‌از سپاهیان موسوم به **منقال پاندی**به صاحب‌منصب انگلیسی رژیمان ۳۴ پیاده نظام‌حمله نموده زخم منکری‌باو وارد آورده است، هردوی رژیمانها یکی‌در سی‌ام مارس، دیگری‌درششم ماه‌خلع سلاح‌شدند وازخدمت معاف گردیدند وبعلاوه ماشنیدیم که بعضی از ایستگاههای راه آهن را آتش زدند ، بعد در مدارس رسمی نظامی، تفنگداران از استعمال فشنگهای کاغذی امتناع نمودند وبعذر آنکه اینها با روغن خوك و پیه گاو آلوده شده نه سپاهیان هندو و نه نظامیان مسلمان هیچ یك قبول نمیکردند بآن فشنگها دست بزنند.»

لرد رابرت علاوه میکند:

«حال که من‌بوقایع و سوانح‌آن ایام‌نظر میکنم وآنهارا بیاد میآورم متعجب میشوم که چگونه حکومت هندوستان هیچ متوجه‌اینهمه پیش آمدها و اتفاقات که تمام آنها ازیك انقلاب خونین آینده خبر میداد نبودند و نمیتوانستند بفهمند که حادثهٔ فوق‌العاده‌مهمی‌عنقریب روی خواهدداد وبااین همه‌عدم اطاعت قشون بومی، سوءظن نبردند وتصور نکردند که اینها دارند خودشان را برای یك شورش عمومی حاضر میکنند و در همین اوقات نهایت اعتماد را بوفا داری سپاهیان بومی اظهار میداشتند ، ازهمه غریب‌تر اینست ، بااینکه درابتدای شورش ، نصف سپاهیان یاغی شده وتمام صاحب‌منصبان انگلیسی خود را کشته بودند، بازهم این‌اعتقاد باقی وهیچ متزلزل نشده بود.

در پیشاور کوچکترین سوء ظنی نسبت بسپاهیان بومی وجود نداشت ؛ در یازدهم ماه می طرف عصر تلگرافچی سراسیمه و نفس زنان دویده تلگرافی را که

دردست داشت بمانشان داد، معلوم شد که ازتلگرافخانهٔ دهلی است و بطور متحد ـ المآل به‌تمام تلگراف‌خانه‌ها اطلاع میداد که قشون بومی **میروت** یاغی‌شده بطرف دهلی درحر کتند، قشون دهلی‌نیز شورش نموده‌اند وتمام صاحب منصبان انگلیسی را که درآن دومحل بودند کشته اند.»(۱)

لرد رابرت گوید :

«بعدازبسط وتوسعهٔ شورش دراغلب نقاط هندوستان انگلیس،درآن قسمتهائی که در دست انگلیسها باقی بودکاغذها را سانسور نمودند و درمیان آنها نوشتجاتی بدست آمد که از آنها معلوم می‌شد دامنهٔ انقلاب تاچه اندازه وسیع میباشد و نقشهٔ آنرابا چه مهارتی تهیه نموده اند که نتیجهٔ آن خاتمه دادن بحکومت انگلیس در هندوستان میباشد واز این نوشتجات درجهٔ دشمنی هندوستانی ها نسبت بحکومت انگلیس بخوبی معلوم بود چقدرتند وشدید است.»(۲)

مسببین این‌انقلاب‌روز معینی‌را معلوم کرده بودند که درآن روز درهمه‌جای هندوستان یك مرتبه علیه انگلیسها قیام کنند وآن روزهم روز سی‌ام ماه می۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷۳ هجری قمری) بوده که برروز یکشنبه می‌افتاد که همهٔ انگلیسها درآنروز در کلیساها مشغول نماز میباشند، ولی واقعه‌ای که ذیلا شرح داده میشود باعث شد که این انقلاب در۲۳ ماه‌اپریل شروع شد.

درروزفوق‌الذکر فوج‌سوم‌سواره‌نظام‌از قبول استعمال فشنگهای جدیدکاغذی امتناع نمودند، دراثر این‌استنکاف ۸۵ نفراز فوج مذکورکه یك عده صاحبمنصب بومی نیز جزء آنهابودند دردیوان حرب محاکمه وهریك بده‌سال حبس محکوم گردیدند وحکم آنهارا درنهم‌ماه می باحضورفوج مذکور خوانده ومحکومین را زنجیر کرده بزندان بردند .

روز بعد که یکشنبه بود سپاهیان بومی تماماً علم طغیان بلند کرده کلیه صاحبمنصبان خودرا کشته بزندان حمله‌نمودند ورفقای خودراازحبس بیرون‌آورده بطرف دهلی رهسپار شدند، بمحض ورود بدهلی قشون دهلی نیز به‌آنها ملحق شده

(۱) چهل ویکسال درهندوستان، صفحهٔ۶۳ (۲) کتاب فوق صفحهٔ۶۵

پادشاه مسن مغول‌را بامپراطوری هندوستان اعلام کردند وپایتخت راتصاحب نموده هرچه از صاحب منصبان انگلیسی در آنجا یافتند کشته ومابقی انگلیسها که وسائل داشتند فرار کردند ودهلی بدست شورشیان افتاد.

شدت این انقلاب در چهار ماههٔ اول به منتهی درجه رسید ، سکنه هندوستان حقیقتاً فداکاری کردند و باصمیمیت دراین‌کار اقدام نمودند ، فقط چیزی که بود اسباب ووسائل کار بقدر کافی نداشتند، بعلاوه دشمن عمومی آنهایك دشمن ساده‌و عادی نبود. این‌دولت باعظمت انگلستان‌بود وهندو ومسلمان درحقیقت برضد دولت انگلیس قیام کرده بودندنه‌علیه یك‌عده‌انگلیسی کشوری ولشکری که درهندوستان اقامت داشتند ، بعلاوه باداهٔ جنگ‌ایران وانگلیس نیز بیشتر امیدوار بودند ، در صورتیکه چندروز قبل‌از شورش هند، بین‌ایران وانگلیس جنگ خاتمه‌یافته وکار بصلح انجامیده بود وقشونهای هندوستان راکه برای جنگ با ایران برده بودند باعجله وشتاب تمام، برای جلوگیری ازانقلاب عودت میدادند(۱)

درمیان قشون بومی هندوستان صاحبمنصبان لایق نظامی وجود نداشت، چه انگلیسها عمداً تربیت نکرده بودند ، چون اگر در میان آنها صاحبمنصبان لایق و ارشدنظامی وجود داشت انگلیسها باین‌زودی نمیتوانستند برآنها فائق‌آیند.

انقلابیون هندوستان‌تااواسط ماه‌اوت که ایام گرمای هندوستان بود قسمتهای

---

(۱) بعضی از سیاسیون تندرو انگلیس بدولت وقت آنروزی اعتراضات مینمایند که چرا دولت انگلیس باآنکه درآن تاریخ بجنگ اقدام نموده و فاتح هم شده بود درخلیج فارس و خوزستان قسمتهائی از متصرفات ایران را تصاحب نکرد، ایرانیهاهم باید همین اعتراضات رابه میرزا آقاخان نوری بکنند که هرگاه برای پیوند مجدد دوستی خود با انگلیسها عجله وشتاب نمیکرد، دراین هنگام انگلیسها نه‌تنها هرات بلکه قندهار وکابل‌را هم‌باصرار بدولت ایران‌داده بالتماس حفظ شمال‌غربی هندوستان رااز دولت ایران‌خواستار میشدند، یکی ازنویسندگان باانصاف انگلیس مینویسد:

«هرگاه دراین موقع بین‌ما وایران صلح برقرار نشده بود معلوم میشدکه حال ما درهندوستان چقدر مشکل میشد!»

عمده‌ای را که بدست آورده بودند حفظ نمودند، ولی‌همینکه هوای خنك ومناسب هندوستان شروع گردیدازاطراف ومستملکات انگلیس قشونهای تازه‌نفس انگلیسی وارد هندوستان شدند و یکعدهٔ زیادی هم ازهندو و مسلمان بآنها ملحق گشته علیه انقلابیون‌اقدام‌نمودند،چون‌سرداری‌نامی‌درمیان‌قشون‌انقلابی‌وجودنداشت‌آنها‌نتوانستند در موقع گرمای تابستان که موقع مناسب بحال هندوهـا و مخالف برای افراد انگلیسی بود کار هندوستان را یکسره کنند.

اهمیت عمده‌ای که داده‌میشد بدهلی بود ولازم بودیك اردوی مکمل ومسلح انگلیسی تشکیل بدهندتا بتوان بآن‌شهر حمله نمود، تافوریهٔ سال۱۸۵۸ متجاوزاز هزار نفر صاحب منصب وقریب چهل هزار نفر قشون انگلیسی برای این مقصود حاضر گردید ، فرمانده این قشون **سر کولین کامپبل**(۱) بود ، عقیدهٔ این سردار معروف آن بود که بهرقیمتی شده‌دهلی باید گرفته شود وعدهٔ کافی ازقشون اروپائی باعدهٔ زیادی‌از قشونهای باوفای هندی با یك توپخانه سنگین مأمور حمله بدهلی شدند واز اول ماه‌جون،جنگ با انقلابیون در اطراف دهلی شروع شد. متجاوز از پانزده روزاین جنگ طول کشید تااینکه دراواخر سپتامبردهلی فتح‌شد وامپراطور مسن مغول درسن‌نود سالگی بادوفرزندش دردست انگلیسها گرفتار ودرهمان محل بدست فرمانده قسمت، موسوم‌به **هودسن** (۲) کشته شدند.(۳)

باسقوط‌دهلی و کشته شدن امپراطورمعمروآخرین‌باقی ماندهٔ‌سلاطین‌بااقتدار مغول ، انقلابیون هندوستان‌شکست‌خورده وبعدهادیگرمقاومت‌قشونهای انقلابیون جزدر **لکنو** چندان مؤثر نبود، چه، برای انگلیسها هرآن قشونهای کمکی زیاد ازاطراف واکناف میرسید.

یك خوشبختی دیگرانگلیسها دراین تاریخ آن بودکه هیچیك از دول اروپا اقدام سوئی علیه انگلیسها ننمود، بعقیدهٔ خود انگلیسها هرگاه یك دولت اروپائی در این موقع اظهار مخالفت بـا دولت انگلیس مینمود و در کار هندوستان دخالت

(1) Sir Colin Campbell. (2) Hudson.
(۳) انقلاب‌هند تألیف **سیدویك** Sedgwick (صفحهٔ ۷۶)

میکردویا باانقلابیون مساعدتهائی‌میشد بدون‌تردید هندوستان برای همیشه از دست انگلیسها خارج شده‌بود.

جنگ با انقلابیون **اودا** تااواخر ماه مارس ۱۸۵۸ ادامه داشت ، انگلیسها متجاوز ازسی هزارنفر قشون دراطراف شهر لکنو گرد آورده بودند ویکماه تمام حملهٔ متوالی مینمودند ، بقول مورخین انگلیسی انقلابیون یکصد و بیست هزار نفر قشون درلکنو حاضر داشتند ، بهرحال در۲۳ ماه مارس‌لکنو نیز بدست قشون انگلیس مفتوح شد.

با افتادن لکنو بدست انگلیسها انقلاب ایالت اودا بپایان رسید ولی‌جنگ تا اواخر سال ۱۸۵۹ دوام داشت.

دراین جنگها صاحبمنصبان بقشونهای انگلیس دستور میدادند که بطور کلی اسیر گرفتن‌قدغن‌است، البته‌این‌خودنشان میدهد که کشتارهندوستانی‌هاتاچه اندازه بوده، درهرحال با بی‌رحمی فوق‌العاده‌ای این انقلاب خاموش گردید.(۱)

پس از انقلاب هندوستان دورهٔ حکمرانی کمپانی شرقی نیز درآنجا بپایان رسید وحکومت هندوستان رسماً ومستقیماً بادولت انگلستان شد وبعداز این تاریخ هندوستان یکی از جواهرات گرانبهای تاج امپراطوری انگلستان بشمار رفت و ممالك مجاور هندوستان نیزیکی بعداز دیگری قربانی هندوستان شدند وهر گاه این سیاست دنباله داشته باشددنیا باید قربانی هندوستان گردد.

اینك انگلیسها فراغتی داشتند از اینکه متوجه امور ممالك آسیای مرکزی شوند، چه در این چند سال اخیر که آنها مشغول خاموش نمودن نایرهٔ انقلاب هندوستان بودند، روسها درقسمت‌های ترکستان قدمهای بلندی برداشته بودند که سیاسیون انگلیس،اول بانظر حسادت و بعدبا نظرترس ووحشت بآنها مینگریستند وتصور مینمودند پیشرفتهای آنها درآن نواحی اسباب خطر برای هندوستان است ، زیراممکن‌استایران وافغانستانرا باتهدیدیاتحبیب باخودهمراه نموده وبسرحدات هندوستان نزدیك شوند.

---

(۱) نقل ازکتاب روسها درمرووهرات تألیف **ماروین** ، صفحهٔ۸۱

دوستمحمدخان دراین اوقات طرف‌توجه دولت‌انگلیس وحکومت هندوستان بود، چه ازسالهای اول نیمه‌دوم قرن نوزدهم بواسطهٔ روی خوش نشان دادن عمال سیاسی درجهٔ اول هندوستان(۱) ومساعدتهای مالی ودادن مهمات قشونی ومأموریت عده‌ای‌ازصاحبمنصبان نظامی‌انگلیس بکابل وقندهار(۲) ومساعدت‌های شخص امیر-دوستمحمدخان درتمام مدت انقلاب‌هند، که سرحدات هندوستان رااز اغتشاش‌مانع شده‌بود(۳) تمام‌این‌ها دست‌بهم‌داده‌اعتبار امیر دوستمحمدخان رادرانظار انگلیسهای هندوستان ولندن بالابرده بود،اینك‌نوبت انگلیسها بود که خدمات دوستمحمدخان را جبران کنند، بهترین‌جبران نیزهمان تحریك‌نمودن اوبود برای تصرف هرات.

ولی‌قبل ازاقدام باین‌امر لازم بود تغییراتی هم‌در مناسبات خودبا دربارایران بدهند وآن این بود که چون رالنسون بانظر موافق بایران اعزام‌شده بود، اینك که‌شورش هندخاتمه یافت، دولت‌انگلیس دیگرنگرانی نداشت ولازم بود رالنسون ازدربار ایران احضار شود.

رالنسون دراواخر سال ۱۸۵۹ ازطهران احضار شد، همینکه دولت ایران از رفتن‌او اطلاع حاصل کرد یك اضطراب ونگرانی در دربار ایجاد گردید ولی هیچ چاره‌نبود جزاین‌که منتظر سوانح آینده باشند.

در اوایل سال ۱۸۶۰ **مستر الیسن**(٤) وزیر مختار تازه نفس دولت انگلیس وارد تهران گردید، همچنین‌پس‌از چندی شخص دیگری بنام **ادوارد استویك**(٥) نیز که یکی از عمال دولت انگلیس بود وارد تهران شد.این شخص بعدها بواسطهٔ

---

(1) Lord Lawrence and Sir Herbert Edwardes

(2) Sir P. Lumsden.

(۳) عدهٔ زیادی از زعماء افغانستان ، حتی ولیعهد دوستمحمد خان **امیر شیرعلی** مکرر بپدر خود اصرار میکرد که حال موقع انتقام‌از انگلستان است ولی دوستمحمد خان قبول ننمود.

(4) Mr. Charles Alison.

(5) Edward Eastwick.

خدمات برجستهٔ خود درغیبت مستر الیسن، شارژدافر سفارت انگلیس‌شد و متجاوز ازسه سال درایران توقف نمود، پس از رفتن ازایران، وقایع این ایام رادر دوجلد کتاب نوشت ودرلندن بطبع رسانید. (۱۸۶۴)

برای اینکه وقایع این ایام‌ایران ورویهٔ سیاست دولت انگلیس دراین مدت سه سال‌بهتر روشن شود درفصل آینده بمندرجات این‌دو جلد کتاب اشاره‌خواهدشد.

فصل سی وچهارم

مأموریت ادوارد استویك درایران

«.... In dealing with them , to make allowance for their somewhat peculiar idiosyncracies. It is very little use with a Persian or an Irishman to argue in the dry light of pure reason you have to enter . in both cases, into his peculiar sympathies, to make allowance for the shams and vanities on which he lives, and you will do more by a little civility, a little gush , and , I would add, a little blarney , thanyd the most serious and sutained resoning as to what his true interests are ..»

«Lord Lansdowne Biography,
by Lord Newton . P.244.»

«... در معامله باایرانیها و ایرلندیها باید خصائل و صفات مخصوص آنهارا در نظر گرفت. بایکنفر ایرانی ویاایرلندی

نمیتوان با دلیل و برهان خشك کنـار آمد بلکه در مورد هردوی آنها (۱) بایستی به عواطف مخصوص وامیال باطنیشان توجه داشت ، حب ذات و غرور شخصی آنها را باید بچیزی شمرد، زیرا آنها با این خصلت بارآمده‌اند. با اظهار انسانیت و نزاکت و احترام گذاردن بافکار و احساسات آنها ، شاید هم قدری تملق گوئی وریشخند بهتر میشود رگ حواب آنها را بدست آورد و بمراتب بهترمیتوان به نتیجه رسید تا آنکه با دلائل جدی و براهین منطقی بخواهند بآنها حالی کنند که منافع حقیقی شما در این است . . . »

«نقل از تاریخ زندگانی **لردلنزدون**

تألیف **لردنیوتن** ، صفحهٔ ۲۴۴»

استویك سیاست رالنسون را تعقیب میکند ـ قریهٔ قلهك را برای محل ییلاقی اعضاء سفارت انگلیس مجاناً ازدولت ایران تحصیل میکند ـ از فرخ خان و میرزا سعید خان ملاقات میکند ـ اشاره بشکست قشون ایران در مرو ـ از دسایس میرزا آقا خان نوری صحبت میکند ـ استویك درورامین ـ اشاره باحوال مردم تهران ـ قحطی ـ مسافرت استویك به گیلان و مازندران و استرآباد ـ در مراجعت از این مسافرت گزارشی از اوضاع ایالات شمالـی تقدیم شاه میکند ـ میرزاجعفرخان مشیرالدوله ـ داستان غـارت خـانه میر علینقی خان ـ استویك در سلام نوروز ـ تعریف از جواهرات سلطنتی ـ حضور سرداران افغانی در سلام ـ اشـاره بمأموریت سرهارفورد جونس در سال ۱۸۰۸ بایـران ـ مذاکرهٔ احداث سیم تلگراف در ایران ـ نقشهٔ سیاسی دولت انگلیس در افغـانستان عملی میشود ـ استویك رل خود را بـازی میکند ـ استویك بخراسان میرود ـ ملاقات مشیرالدوله که در این تاریخ متولی آستانهٔ رضوی بوده ـ استویك دراردوی حسام‌السلطنه ـ

---

(۱) ما و مجنون، همسفر بودیم دردشت جنون   او بمطلبها رسید و ما هنوز آواره‌ایم

دلایل حسام‌السلطنه‌را در باب هرات یادداشت میکند ـ مراجعت او به‌تهران ـ ملاقات با شاه ـ باکشیدن سیم تلگراف در ایـران شاه موافقت میکند ـ موضوع میرعلینقیخان حل میشود ـ مکتوب میرعلی‌ـ نقی خان به‌استویك ـ احضار استویك از ایران ـ اشاره باختلافات سرحدی بین ایران وعثمانی ـ موضوع تجارت و تعریف پنبهٔ ایران ـ حرکت استویك از ایران .

ادوارد استویك نیز سیاست سر هنری رالنسون را در ایـران تعقیب نمود ، یعنی سیاست تحبیب را با درباریان ایـران حتی با خود شاه پیش گرفت و در این سیاست مهارت مخصوصی ازخود نشان داد و جلب توجه نمود . دربرخورد وصحبت با رجال درباری بسیار با نزاکت و مؤدب بود . نظریات و دلایل طرف را تصدیق میکرد و در این تصدیق طرفرا مفتون خود میساخت و او را تسخیر میکرد ، بعد عقیدهٔ خود را بطرف تحمیل مینمود . رفتار او با درباریان ایـران طوری بوده که همهٔ آنها را بطرف دوستی و یگانگی خود جلب میکرد .

استویك رلهای مخصوصی را که میبایست دراین ایام بازی کند بخوبی بازی نمود ، همینکه نقش او تمـام شد و رلهای خود را بازی کرد دیگر وجود او در ایران زائد بود و باید مانند سر هنری رالنسون ایران را ترك کند ، همینطور هم شد که شرح آن خواهد آمد .

استویك در اوایـل سال ۱۸۶۰ از لندن حرکت نموده از راه استانبـول ، طرابوزان ، تفلیس و تبریز در ماه اکتبر بطهران رسید .

جلد اول کتاب او تا صفحهٔ ۲۴۰ راجع بشرح اتفاقات راه و تعریف بناهای تاریخی شهرهای عرض راه است ، مطالب مهم و سیاسی ازصفحهٔ ۲۴۳ شروع میشود که بطور خلاصه بهریك از آنها بموقع خود اشاره خواهد شد .

استویك مینویسد :

« بمحض ورود من بطهـران ، اولین سئوالی که مستر الیسن از من نمود مربوط بهرات بود ، در این باب سئوالات متعدد از من کرد . »

در این تاریخ دولت انگلیس امیر دوستمحمدخان را کاملا در دست داشت و اورا از حیث مهمات‌وپول کاملا مستغنی نموده بود که به تمام افغانستان تسلط پیدا کند، دولت انگلیس در این باب ازهر نوع مساعدت که لازم بود با دوستمحمدخان عملی کند مضایقه نکرد و انتظار داشت تسلط امیر کابل طوری بر تمام افغانستان عملی‌شود که‌دولت‌ایران سوء ظن نبرد ومتوجه نشود که‌این اقدامات امیرافغانستان مطابق دستور و میل دولت انگلیس است .

سرهنری رالنسون که سیاست تحبیب را پیش گرفته بود شاه و درباریـان را کاملا تسخیر نموده و طوری خود را خیرخواه دولت و ملت ایران معرفی نموده بود که در مجالس خصوصی شاه و درباریان حضور پیدا می کرد ، دراین مجالس به تمام اسرار شاه و درباریان پی میبرد و مخصوصاً در مسائل افغانستان با اومشورت میکردند .

هنگامیکه سرهنری رالنسون ازاین اسراراطلاع حاصل کرده بود وبسیاست دولت خود نیز آشنا بود که نسبت بافغانستان چه سیاستی را تعقیب میکند، دراین صورت بیش ازاین نمیتوانست در دربار ایران توقف کند . اینك جای‌اورا ادوارد۔ استویك گرفت و رل او را بهتر از خود او بازی کرد .

استویك گوید :

«درتمام ایام مستر الیسن وزیرمختارانگلیس مرا مأمور کرد که برای محل ییلاقی، قریهٔ قلهك را برای سفارت انگلیس از دولت ایران تقاضا کنم . من‌داخل مذاکره شدم و مجاناً این قریه را برای دولت ایران برای محل ییلاقـی اعضاء سفارت انگلیس تحصیل نمودم .» (۱)

درششم ماه نوامبر استویك باتفاق مسترالیسن بدیدن فرخ خان امین‌الدوله وزیر داخله و میرزا سعید خان وزیر امور خارجه میرود ، در این‌جا مینویسد :

«من فرخ خان را درانگلستان هم ملاقات کرده بودم ، اینك پذیرائی ما در یك اطاق فوقانـی بود ، سقف این اطاق از عکسهای زنان زیبـا تزئین شده بود و

---

(۱) استویك ، جلد اول صفحهٔ ۲۴۳

دیوارهای آنرا تماماً با آینه کاری ظریف ساخته بودند و مینا کاری قشنگی در آن بکار رفته بود.»(۱)

پس ازدیدار فرخ‌خان، بدیدن میرزا سعید خان وزیرامور خارجه میروند، استویك مینویسد :

«وزیر امورخارجه دریك باغ بسیار زیبامنزل‌داشت وصحبت عمدهٔ اودر باب درختهای نارنج باغ‌خودبود واظهار مینمودبقیمت دوهزار تومان آنها را خریداری کرده است وعلاوه کرد، این‌درختها چندین هزار نارنج دارند و قدغن نموده بود کسی بآنهـا دست نزند. میرزا سعید خان از اولاد پیغمبر و در دیانت خود ثابت است و مدتی برای ما از الطاف خداوندی سخن گفت. (۲)

زمستان سال ۱۸۶۰ برای سکنهٔ تهران خیلی سخت بود. به قحطی و وبا، جنگ خراسان هم بعداً علاوه شد و این هرسه دست بهم داده روزگار ایرانیهـا را سیاه و آنها را ببدبختی گرفتار نموده بود. (۳)

این جنگ که درخراسان پیش‌آمد باید گفت ازدسایس میرزاآقاخان نوری صدراعظم است، چونکه‌آنقدر دسیسه کرد تا شاه سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه را از مشهد معـزول کرده و حمزه میرزا حشمت‌الدوله را با قوام‌الدوله بخراسان فرستاد، قوام الدوله از فنون نظامی هیچ بهره نداشت، اینها بمرو لشکر کشیدند و در اوایل امر مرو را بدون زحمت زیاد تصرف کردند، هرگاه یك سردار نامی و مطلع همراه این قشون بود ممکن بود مرو را نگاهدارند ولی طولی نکشید که قوام‌الدوله فقط با چند نفرفرار کرد وتراکمه قشون ایران راشکست داده تقریباً تمام آنهارامعدوم‌نمودند وایالت خراسان‌را بخطر انداختند» (۴).

در اول سال ۱۸۶۱ استویك در سفارت انگلیس همه‌کاره می‌شود، در این تاریخ مینویسد :

«در اول سال ۱۸۶۱ مستر الیسن‌بمن اظهار نموده گفت، من یا شما، یکی از ما دو نفر برشت مسافرت کرده و ایالات شمالی ایران را بدقت سیاحت کنیم،

---

(۱) استویك، صفحهٔ ۲۵۹ (۲) کتاب فوق صفحهٔ ۲۶۱
(۳) ایضاً صفحهٔ ۲۷۶ (۴) ایضا صفحهٔ ۲۷۸

دراینصورت من ناچاربودم این مسافرت را قبول کنم ، ولی قبل از اینکه بمسافرت ایالات شمالی‌ایران بروم با مستر الیسن بورامین رفتم، دراین تاریخ مستر واتسون نیز که بعدها قسمتی از تاریخ قاجاریه را نوشت (۱۸۰۰ تا ۱۸۵۸) درطهران بود »

استویك راجع بمسافرت به ورامین میگوید :

« اگر کسی بخواهد اسباب ضعف وناتوانی ملتی را مشاهده کند میبایست از جاده‌های عمومی خارج شده بجاهائی که در کنار واقـع شده است برود ، آنوقت خرابیهـای مملکت و بدبختی عمومی و فلاکت سکنهٔ محل را مشاهـده خواهد نمود . » (۱)

استویك باتفاق مستر الیسن وزیرمختارانگلیس دهات ورامین راخوب گردش میکند و از قریهٔ **جعفر آباد** میرزا ابوالحسن خان شیرازی شرحی مینویسد، بعد میگوید :

«میرزا ابوالحسن‌خان ، هم وزیرمختار و هم وزیر امور خارجهٔ فتحعلی شاه بوده وهمان‌ایلچی معروف‌است که **مسترموریر** در کتاب معروف خودبنام**حاجی بابا** او را باین‌اسم مجسم کرده است، این شخص یعنی‌میرزا ابوالحسن‌خان‌پولهای‌زیادی در کمپانی شرقی هندوستان ودیعه داشت وتقریباً تمام این پولها برای ورثهٔ او باقی ماند ، زیرا که نمیتوان این پولها را بخارج نقل و انتقال داد ، پس میتوان گفت که هیچوقت بطور کلی ورثهٔ او مفلس نخواهند شد » . (۲)

استویك شرحی نیز از**قلعه‌ایرج** و **مسجدورامین** که در معماری و گچ‌بری بینظیر است مینویسد و بعد میگوید :

« در ۲۸ ماه فوریه که شاه ازعمارت ییلاقی بطهران مراجعت مینمود باچشم خود مشاهده میکرد که چندین هزار مرد و زن گرسنه و بینوا اطراف دکانهـای نانوائی را احاطه نموده آه ونالهٔ آنها بلند است ، شاه ازمشاهدهٔ این اوضاع وحشت زده شد وبقصر خود رفته حکم داد درهای عمارت قصررا محکم ببندند ، روز دیگر

---

(۱) استویك ، صفحهٔ۲۸۲ (۲) کتاب فوق صفحهٔ۲۸۴

ازدحام‌مردم زیاده شده، بالاخره شاه غضبناك شده داد کلانتر شهررا بطناب انداختند روز دیگر لبـاس قرمز پوشیده بر تخت سلطنت جلوس نمود . در ایران پوشیدن لباس سرخ علامت و نشانهٔ غضبناك شدن پادشاهان قاجاریه است، با اینکه شاه لباس غضب پوشیده بر تخت نشست باز ازدحام مردم تخفیف پیدا نکرده بود وبزنهاتلقین میشد که دو دسته شده یك دسته بسفارت انگلیس و یکدسته بسفارت روس بروند و آنها را پیش شاه واسطه قرار دهند که نان طهران را فراوان کنند .» (۱)

مستر استویك با یکنفر دیگر از اعضاء سفارت انگلیس در چهارم ماه مارس ۱۸۶۱ عازم گیلان و مازندران میشود .

دو ماه تمام مسافرت استویك بایالات شمالی ایران طول کشید ، دراین مدت گیلان و مازندران و استرآباد را سیاحت کامل نموده است . چهل صفحه از جلد اول و صد صفحه از جلد دوم کتاب او شرح اتفاقات و پیش آمدهای این مسافرت دو ماهه است و مطالب زیادی را در این یکصد و چهل صفحه مینویسد که من فقط بمختصری از مطالب مهم آن اشاره میکنم .

از طهران که حرکت میکند درچند فرسنگی‌شهرشرح‌عکس‌های تالار **قلعهٔ سلیمان خان** را درسر راه کرج که یك مجلس آن دربار فتحعلی‌شاه ومجلس دیگر دربار محمد شاه بوده‌مفصلا بیان میکند . (۲)

تاریخ شهر قـزوین را مختصراً شرح میدهد و مینویسد در سال ۱۸۶۱ سیم تلگراف قزوین دایر بوده است . (۳)

شرحی مفصل از روسهای رشت مینویسد و از اقدامات‌آنها شمه‌ای بیان‌نموده گوید که هنگام توقف من دررشت اهالی‌آن شهربر ضد روسها قیام کردند ونزدیك بود بمحل آنها هجوم آورده‌آنها را بکشند ، چونکه یك زن ایرانی را دیده بودند که از قنسولگری آنها خارج میشود ولـی مینویسد این غائله بزودی خاموش شد و علاوه میکند که روسهـا میخواستند در رشت یك کلیسا بسازند ، مردم ازدحـام

---

(۱) استویك صفحهٔ ۲۹۱ (۲) ایضاً صفحهٔ ۲۹۵

(۳) ایضاً ، صفحهٔ ۳۱۱

کرده مانع شدند و نگذاشتند این بنا ساخته شود . (۱)

استویك ازجزیرهٔ آشوراده خیلی حرف میزند ومیگوید حاجی‌میرزا آقاسی این جزیره را بروسها بخشید . (۲)

از شرارت تراکمه وموقعیت نظامی آشوراده واقدامات روسها در آنجا وقوای آنها صحبت میکنند . (۳)

استویك میگوید :

«میرزا تقیخان امیر نظام برای جلوگیری از شرارت تراکمه در نواحی استرآباد چندین قلعه محکم بنا نمود و در آنهـا مستحفظ گذاشت و از تخطیات تراکمه جلوگیری کرد . » (٤)

استویك از استرآباد به‌اشرف رفته قسمتهـای‌تاریخی آنرا شرح میدهد ، مخصوصاً بآمدن وزیر مختار انگلیس در سال ۱۶۲۷ به نزد شاه عباس کبیر (۵) در این محل اشاره میکند . (٦)

از اوضاع آنروزی مازندران شرحی مینویسد و ساری، بار فروش و آمل را سیاحت کرده و در چهارم ماه می ۱۸۶۱ بطهران میرسد . (۷)

استویك گوید :

«شاه ازمسافرت من بمازندران‌اطلاع داشت وامر کرده بود دراین مسافرت، من مشاهدات خود را روی کاغذ آورده بنظرشان برسانم ، من این گزارش را تهیه کردم و در ۱۳ ماه می حاضر شده مستر الیسن آنرا برای شاه فرستاد و روز ۲۱ همان ماه شاه مرا احضارنمود ، باتفاق مستر الیسن بحضور رفتیم وشاه راجع بآن

---

(۱) استویك، جلد دوم صفحهٔ ۱۰ (۲) ایضاً صفحه ۳۴

(۳) ایضاً صفحهٔ ۳۶ (۴) ایضاً صفحهٔ ۵۱

(۵) **سردنیسن‌راس** **Sir E. Denison Ross** اخیراً سفرنامهٔ **استودارت** **Stodart.** راکه منشی **سردادمورکاتون** **Sir Dadmore Cotton** وزیر مختار انگلیس بدربار شاه عباس بزرگ بود بدست‌آورده در اواسط سال۱۹۳۵ میلادی (۱۳۱۴ قمری هجری) بطبع رسانیده است وتا حال کسی ازآن اطلاعی نداشته، این‌کتاب اطلاعات بسیار مفیدی از زمان شاه عباس بدست میدهد .

(۶)استویك‌جلد دوم‌صفحهٔ ۷۳ (۷) ایضاً صفحهٔ ۱۰۵

کاغذ ومسافرت من سئوالاتی چند نمود . بعد به پیشنهاداتی که در آن گزارش شده بود توجه مخصوص نمود و امر داد تمام آنها را بموقع اجراء گذارند . (۱)

میرزا جعفرخان مشیرالدوله که ازطرف شهریار ایران وزیر مختار ایران در دربار لندن بود و در این اوقات احضار شده بود بطهران رسید .

موضوع مهمی که فعلاًمورد بحث ومذاکره است، موضوع ایجاد سیم‌تلگراف بین هندوستان و انگلستان است و در اطراف این مسئله مذاکرات زیاد میشد ، بالاخره بجائی نرسید و مسکوت ماند ، مستر الیسن وزیرمختار مکرر در این باب مشورت نموده سئوال میکرد ، چه باید کرد که دولت ایران این موضوع را قبول کند؟ . . . من عقیدهٔ خود را صریح اظهارمینمودم ولی اوقبول نمیکرد، اما بعدها معلوم شد که نظریات من صائب بوده است .

موضوع دیگری که اسباب کشمکش بین سفارت انگلیس و وزارت خارجهٔ ایران بود قضیهٔ غارت منزل میرعلینقیخان میباشد . این شخص یکی از اعیان مهم ایران ولی در حمایت دولت انگلیس‌است، خانهٔ او را چندی پیش غارت نمودند ، فعلا ادعای پنجاه هزار لیره خسارت آنـرا مینماید ، حقیقتاً این موضوع یك نوع اسباب خجالت و گرفتاری برای سفارت ما شده بود، با اینکه چندین سال است در جریان میباشد ولی هیچ اثر اصلاح و اتمام درآن مشاهده نمیشود . (۲)

زمستان سال۱۸۶۲ نیزبپایان رسید، نان درطهران کمی ارزان شده بود.»(۳)

استویك درسلام نوروزبا سایر اعضای سفارت انگلیس در دربار حضور داشت که شرح وقایع آنرا مفصلا بیان میکند و میگوید ؛ در این تاریخ پادشاه ایران سی دو ساله بود و علاوه میکند ؛ سرداران افغـانی و سیستانی در سلام عید حضور داشتند ، دراینجا استویك از جواهرات شاه از قبیل **کوه نور** و **دریای نور** وتاریخ آنها صحبت میکند و شرح کتابخانه سلطنتی را مختصراً بیان میکند . (۴) بعد از آن به‌تماشای کشتی‌پهلوانها میروند،میگویدمادرجائی‌واقع شدیم که‌دفترتلگرافخانهٔ

---

(۱) استویك ، جلد دوم صفحهٔ۱۰۱ (۲) استویك ، جلد دوم صفحهٔ ۱۰۴
(۳) کتاب فوق، صفحهٔ ۱۰۵ (۴) ایضاً صفحهٔ۱۲۱

طهران و تبریز درآنجا واقع شده است .

استویك گوید :

« دو هفتهٔ بعد باتفاق وزیرمختار عثمانی وایطالیا بتماشای جواهرات سلطنتی رفتیم . »

در اینجا شرحی از آنها مینویسد و بهر یك مختصراً اشاره میکند تا میرسد بشرح انگشتر الماس که **جرج سوم** پادشاه انگلستان برای فتحعلی شاه توسط **سرهارفورد جونس** در سال ۱۸۰۸ میلادی فرستاده بود و میگوید :

«هنگامیکه سرهارفوردجونس به بندر بوشهررسید ازطهران مأمورمخصوصی فرستاده شد که از آمدن او جلوگیری کند ، سرهارفورد جونس هرچه دلیل آورد که آمدن‌او بطهران لازم است و مأموریت مخصوص دارد مفید واقع نشد تا اینکه نمایندهٔ انگلیس گفت : بسیارخوب ، چنین باشد من مراجعت میکنم ، این سعادت را نداشتم که بحضور شهریارایران تشرف حاصل کنم و برمیگردم . بعد انگشتری درآورده بآن مأمور نشان داد و گفت این هدیهٔ پادشاه انگلیس به پادشاه ایران است ، همینکه چشم مأمور ایران به انگشتر الماس افتاد حواس او پریشان شده بالتماس افتاد که برنگردید و توقف کنید تا من بطهران اطلاع دهم ، ماشاءالله جز انگلیسها کس دیگری دارای جواهر باین نفیسی نیست ، فوری مأموری بطهران فرستاده موضوع را اطلاع داد، درنتیجه سرهار فورد جونس بطهران احضار شد و او را با احترام تمام ازدروازهٔ طهران واردنمودند، درحالیکه **ژنرال گاردان** مأمور مخصوص ناپلئون از دروازهٔ دیگرخارج میشد. الماس دیگری که مابین‌جواهرات شاه معروف میباشد آن الماس موسوم به **تاج هما** است . (۱)

دربیستم ماه می۱۸۶۲ بواسطهٔ ورود **لیوتنان‌کلنل پاتریك‌استوارت** (۲) باز موضوع کشیدن سیم تلگراف پیش‌آمد ، این صاحبمنصب لایق سیم تلگراف بین **بنگال ولکنو** را کشیده است وبعد مشغول سیم کشی نقاط مهم هندوستان بوده است

---

(۱) استویك ،جلد‌دوم‌صفحهٔ ۱۳۰

(2) Patrick Stowart

اینك فرمانفرمای کل هندوستان او را مأمور نموده است سیم خانقین بطهران و طهران ببندر بوشهر ویا ببندرعباس‌را بکشد. کلنل استوارت باتفاق **کاپیتان چامپین**[۱] مهندس سیم کشی در ۲۲ ماه می بطهران رسیدند واین دو نفر فعلا جزء سفارت انگلیس میباشند که بمستر الیسن وزیرمختار انگلیس اطلاعات لازمه را در موضوع سیم کشی خطوط فوق‌الذکر بدهند ، ولی دولت ایران همان رویهٔ اولیهٔ خود را درعدم قبول تعقیب مینمود وارائهٔ طریق منهم مورد قبول وزیرمختارنبود، لذا ساعت‌ها و روزها اوقات من درمذاکرات با دولت ایران دراین باب تلف میشد . [۲] در ۱۹ ماه جون چون مذاکرات راجـع به تأسیس سیم تلگراف به نتیجه نرسید ، کلنل استوارت بانگلستان مراجعت نمود و کاپیتان چامپین نیزمأمور بغداد گردید، چون ماههای جولای واوت فصل‌شدت گرمای آن صفحات است اجازه دادند این دوماه راکاپیتان چامپین در ایران توقف کند . [۳]

در ۲۸ ماه جون ۱۸۶۲ از مشهد بما گزارش رسید که امیر دوستمحمدخان بقندهار رسیده است سه رژیمان پیاده ، دو هزارنفر سوار و پنج عراده توپ همراه دارد و سایر قوای جنگی اونیزاز دنبال او میآیند ،در همان روز شاه ایران‌مستر-الیسن را احضارنمود، من نیـز بسمت مترجمی همراه بودم ، وقتیکه بحضور شاه رسیدیم شاه اظهـار نمود، بموجب خبری که از مشهد رسیده است **محمدعمرخان** و **محمد شریف خان** پسران امیر دوستمحمدخان فراه را محاصره نموده‌اند . ایـن قسمت برای ما حکم یك هرات کوچك را دارد، بعد شاه علاوه نمود که ممکن‌است بزودی فراه سقوط کند و دوستمحمدخان بآن قناعت نخواهد کرد و بطرف هرات حرکت خواهد نمود ، دراینجا من این نظر شاه را تصدیق کردم بدون‌اینکه دلیل بیاورم ، ولـی برای اطلاع خواننده میگویم که فراه در روز بیستم جولای تسلیم امیر کابل شد و در همان روزبطرف هرات که تا فراه ۱۴۰ میل راه است حرکت نمود و در ۲۲ جولای سبزوار را تصرف کرد ودر ۲۲ همان ماه سواره نظام هرات

---

(1) Captain Champagne.

(۲) استویك صفحهٔ ۱۳۲ (۳) ایضاً صفحهٔ ۲۲۶

را شکست داده در روز ۲۷ جولای باطراف هرات رسید، عده قشون اوشانزده هزار نفر بود و ۳۲ عراده توپ نیز همراه داشت .

این حرکت امیر دوست محمدخان تولید ترس و اضطراب فراوان درشاه ایران نمود و پیشنهاد کرد که یك کمیسیون مرکب ازنمایندگان سفارت انگلیس و دولت ایران باردوی امیر دوستمحمدخان روانه شود که اختلافات بین ایشان و برادر زادهٔ اورا که حاکم هرات است رفع کنند، این پیشنهاد برای تصویب بدولت انگلیس فرستاده شد و قرارشد من نیز از طرف سفارت انگلیس بخراسان بروم و قضایا را از نزدیك دیده بدولت انگلیس توسط سفارت طهران اطلاع دهم وهر گاه تشکیل این کمیسیون تصویب شود من نمـایندهٔ دولت انگلیس در این کمیسیون باشم . » (۱)

مستر استویك در پنجم ماه اوت ۱۸۶۲ عازم خراسان میشود و مینویسد :

«بموجب گزارشاتی که بمشهد رسیده بود معروف بود که دوستمحمدخان را انگلیسها پول و اسلحه داده بهرات فرستاده‌اند و دوست محمدخان هرات را برای انگلیسهامیخواهد تصرف کند، بعلاوه محاصرهٔ هرات باعث شده بود که تجارت بین مشهد و هرات قطع شود و همچنین تراکمه فرصت پیدا کرده نواحی خراسان را غارت میکردند . (۲) نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس در مشهد بسفارت طهران نوشته بود ، از آنجائیکه در اینجا معروف شده است صاحبمنصبان انگلیسی جـزء قشون دوستمحمدخان هستند ، توقف من درمشهد خالی ازخطر نیست و خواسته بود برای حفظ جانش اقدام شود .

در طهران معروف بود که من مأموریت دارم بروم دوست محمد خان را از تصرف هرات باز دارم و او را عودت دهم ، در صورتیکه میدانستم این امید آنهـا مبدل به یأس خواهد شد ، چونکه تصرف هرات مسلم بود .

هنگام حرکت ، با فرخ‌خان امین‌الدوله ملاقات نمودم واو بمن اظهار کرد که شهریار ایران کمال اعتماد را بشما دارد و امیدوار است که در خراسان با

---

(۱) استویك صفحهٔ ۱۲۸ (۲) ایضاً صفحهٔ ۱۳۰

حسام‌السلطنه موافقت خواهید نمود. همچنین احکام لازم را برای مساعدت بامن ازطرف فرخ‌خان بحکام بین راه نوشته و بمن دادند . » (۱)

استویك دراینجا ازفرخ‌خان تعریف و تمجید کرده مقام واهمیت اورادردربار ایران شرح میدهد .

استویك در شاهرود میخواهد نمایندهٔ سیاسی روس را ملاقات کند ولـی او رونشان نمیدهد و استویك عازم مقصد می‌شود ، موقعی بمشهد میرسد که حسام‌السلطنه با اردوی خود بطرف هرات حرکت کرده بود و درمحل موسوم به **قلندر آباد** در سه منزلی هرات اقامت داشت و عدهٔ قشون او بپانزده هزارنفر بالغ میشد . (۲)

در این تاریخ میرزا جعفرخان مشیرالدوله متولی باشی آستانهٔ رضوی بود ، استویك گوید :

« این شخص درفرنگستان تربیت شده . انگلیسی را خوب حرف میزندولی بواسطه پیری قدری فراموش کرده است ، او یك مرد وطنخواه خوب است » (۳)

پس از ورود استویك بمشهد عده‌ای ازسرداران افغانستان که درمشهد اقامت داشتند فرارنموده پیش دوست محمدخان رفتند ، حکومت مشهدحکم کرد خانه‌های تمام فراریان را خراب کردند و دیگر شنیده نشد که کسی فرار کـرده باشد و دوست محمدخان هم ازآنها خوب نگهداری کرد . (٤)

استویك گوید :

« دراین موقع حسام‌السلطنه درقلندرآباد اقامت داشت قشون او بین ۱۵الی ۲۰ هزارنفربودند و یك اردوی بسیارمنظم و مکمل داشت ، حضوراین مرد مقتدردر خراسان آن ایالت بزرگ را ساکت وآرام نموده است و تراکمه ازترس حسام‌السلطنه جرأت حرکت خلاف نداشتند ، اگرچه بعضی اوقات دستبردهای مختصر میزدند، مثل اینکه اخیراً تربت را غارت کرده بودند ، ولی رویهم رفته تمام نقاط خراسان امن است .

---

(۱) استویك ، صفحه ۱۳۳ (۲) ایضاً صفحهٔ ۱۹۴ (۳) ایضاً صفحهٔ ۱۹۷
(۴) ایضا صفحه ۱۹۸

دراین موقع قورخانه مشهد خوب بکارافتاده بود و تمام مهمات اردوی حسام‌السلطنه را بخوبی آماده میکرد ، من شخصاً بآنجا رفتم **کلنل دالماج**(۱) در آنجا مشغول ساختن باروت بود و این باروت بهمان خوبی باروت انگلستان است .

بااینکه دقتهای لازمه را مینمودند باز قبل از ورود من بمحل باروت سازی مقداری ازباروتها آتش گرفت و سه چهار نفر در این حادثه هلاك شدند وعده‌ای هم مجروح گردیدند .

سه‌روز بعد ازاین واقعه ، قافلهٔ بزرگی ازسیستان رسید و من وقت پیدا کرده ازآن قافله‌اوضاع سیستان را تحقیق نمودم ، دولت ایران باین قسمت بعنوان‌اینکه ازقدیم الایام حق تملك داشته ادعا دارد . خود سیستانیها باین امر راضی هستند ، عده‌ای ازسکنهٔسیستان ایرانی و مذهب شیعه دارند و بایران متمایل میباشند قسمتی هم سنی و بلوچ میباشند و اینها بافغانها مایلند ، ولی تمام سرداران وبزرگان آنها وظیفه خوار دولت ایران میباشند و پرچم ایران را دربالای قلعه هـای خـودشان برافراشته‌اند ، درحقیقت هم برای عالم تمدن بسیار مفیدتر است که منطقه سیستان در تحت حکمرانی دولتی مانند دولت ایران بـاقی باشد تا در دست رؤسای مستقل خودشان که هر یك از آنها راهزنهای طرار و آدم کشهای بی رحمی هستند باقی بماند . (۲)

در۲۵ ماه سپتامبرمن شروع نمودم با دوست محمد خان مکاتبه کنم و شخصاً خیلی مایل بودم خود اورا ملاقات نمایم . در موقع جنگ با افغانها که من مأمور حفظ قلعهٔ شکارپوربودم هرروز اسم او را میشنیدم و ما بآن اسم مأنوس شده بودیم،

---

(۱) «colonel Dalmage» این شخص از اتباع‌دولت انگلیس و شغل او اول طبابت بوده ودرجنگ کریمه جزء اطبای نظامی قشون‌خدمت میکرده است ، پس از خاتمهٔ جنگ مأمورایران شده داخل درخدمت دولت ایران گردید و خود را مرد نظامی معرفی نمود و بخراسان فرستاده شد . در این موقع کارخانه باروت سازی مشهد راعهده‌دار بود . «کرزن ، جلد اول صفحه ۱۶۱»

(۲) استویك ، صفحه ۱۹۹

حال هم برای من ممکن بود در مدت شش روز باردوی او برسم و بتوانم بین او و دولت ایران را اصلاح کنم .

این آمدن من برای سلطان احمدخان مثل این بود که یك تخته پاره بدست آدم غریق افتد و این یگانه مایهٔ نجات او بود ، اگرچه او مستحق این احسان از طرف ما نبود چونکه در کشتن **سرویلیام مکنوتین**(۱) با اینکه در عمل شرکتی نداشت ولی یك تماشاچی محسوب میشد بهرحال ما اورا بحکومت هرات شناخته بودیم و خیلی مناسب میبود اگر برای ما امکان داشت جان اورا نجات بدهیم ؛ دوست محمدخان خیلی مایل بود راجع باومراملاقات کند امامرگ سلطان احمدخان و سقوط هرات مقدرشده بود و دردفتر قضا وقدر قبلا ثبت بوده ، اینست که هیچ پیغامی برای ترحم نسبت باوفرستاده نشد . » (۲)

استویك ازمشهد با دوست محمدخان مکاتبه داشت ، مینویسد :

« در۱۱ اکتبر قاصد من رسید و معلوم شد کاغذ مرا درهرات بدست دوست - محمدخان رسانیده و جواب اورا برای من آورده است ، عبارتهای اولیه مکتوب همان تعارفات و عبارات شرقی است که دارائی من مال شما و خانهٔ من خانه شما است ، بعد قاصد اوضاع دوست محمد خانرا برای من شرح داد ، میگفت دوست - محمد خان ۳۲ هزارنفرقشون و ۲۹ عراده توپ همراه دارد، اهل هرات فقط هشت هزارنفرمردجنگی داشتند، بعلاوه سلطان احمدخان درمحل‌های خارج شهرشش باطری توپ داشت و آنها را هم افغانهای کابلی تصرف نموده بودند . » (۳)

فرستادهٔ استویك بهرات در مراجعت خود تمام اوضاع و احوال و استعداد طرفین را برای استویك تعریف نمود و او را از استعداد طرفین جنگ مسبوق ساخت . (۴)

---

(۱) بصفحهٔ ۵۵۶ همین کتاب مراجعه شود

(۲) استویك ، صفحه ۲۰۰

(۳) استویك ، صفحهٔ ۲۱۲ (۴) استویك ازاردوی حسام‌السلطنه نامهٔ محرمانه‌ای

بقیه پاورقی درصفحه بعد

استویك میگوید :

« چندروز بعد میرزا جعفرخان مشیرالدوله مرا احضار نمود که درباب اوضاع خراسان با من صحبت کند ، درملاقات با ایشان مدتی دراین باب مشغول مذاکره بودیم ، بعد مرادعوت نمودآشپزخانهٔ حضرت رضا راکه برای زوارغذا تهیه‌میکنند تماشا کنم ، مطبخ امام رضا درروزبه هشتصد نفرشام و ناهارمیدهد . » (۱)

استویك باوضاع آن ایام خراسان اشاره نموده گوید :

« حالت عادی خراسان جنگ و آشوب است (۲) غارت ، قتل ، راهزنی ، یاغیگری و کشتن پنج نفر ، ده نفر یا بیست نفربدست دزدان و غارتگران تقریباً درهرهفته ازامورعادی است، محاصرهٔ قلاع یاشهرهاهرساله درجریان‌است ، جنگهای عمده درپنج سال یا ده سال در خراسان اتفاق میافتد ، محاصرهٔ هرات ، شرارت و دسایس دوست محمدخان و جسارت وخودسری تراکمه بعد از انهدام قشون حمزه‌ـ میرزا حشمةالدوله بعدهٔ سی‌هزار نفر در مرو. تمام اینها دست بدست هم داده ایالت خراسان را تکان داده است ، دسته‌های سوارهٔ غارتگران تراکمه دائماً درحرکتند حتی بعضی‌ها تا نزدیکی شهرمشهد هم‌میآیند . الواط شهری‌نیزهرروزه درکوچه‌ها در شرارت هستند ، رویهمرفته‌صحنهٔ ایالت خراسان خونریزی ، دسیسه کاری و قصاصهای‌بیرحمانه رانشان‌میدهد . » (۳)

بقیه پاورقی صفحه پیش

بدوست محمدخان توسط میرزا **عبدالغفار** نامی میفرستد ، درآن نامه مینویسد :

« دولت قویه بریطانیه دولت ایران را ازیاری سردارسلطان احمدخان ممانعت کرده است باید که درتسخیرهرات ثبات ورزیده ازنصرت شاه قاجارآسوده خاطرباشد.»

این نامه درتاریخ **سراج‌التواریخ** که در سال ۱۳۳۱ هجری قمری درکابل‌بطبع رسیده است درجلد دوم صفحه ۲۴۶ مندرج است .

---

(۱) استویك صفحهٔ ۲۱۳

(۲) **لردکرزن** نیز درجلد اول کتاب خودکه‌در باب ایران نوشته عین این عبارت را درباب ایالت خراسان تکرارمیکند ولی کشیدن تریاك که درسال ۱۸۵۱ توسط مرشدهای هندی در آن ایالت شایع گردیدروح سلحشوری را در میان سکنهٔ آن ایالت بکلی معدوم نمود .

(۳) استویك ، صفحهٔ ۲۱۷

استویك دراینجا وقایع واتفاقات‌اخیررا شرح‌میدهد و به‌جنگ‌ها وحمله‌های دوست محمد خان بقلاع هرات تا حدی اشاره میکند و گوید :

در۱۶ ماه اکتبرمشیرالدوله متولیباشی ، یکی از نوکرهای محرم خود را نزد من فرستاده پیغام داد اگر مایل باشم او حاضراست مرا بتماشای حرم حضرت رضا ببرد ، من نیز چون مایل بودم این بنای تاریخی را تماشا کنم دعوت اوراقبول کردم درصورتیکه اطلاع داشتم خارجی‌ها نمی‌توانند بداخلهٔ حرم حضرت رضاقدم بگذارند ، درهرحال مرا مشیرالدوله بداخله‌حرم‌برد وخوب همه‌جارا تماشا کردم ولی مردم همه تعجب مینمودند که چگونه مشیرالدوله چنین حرکتی نموده است. ازقضا آن شب،شب جمعه هم بود و اجتماع مردم درحرم فوق‌العاده زیاد بود . »

استویك مفصلا از حرم حضرت رضا صحبت میکند ، معلوم میشود در آن شب همه جا را خوب تماشا نموده است ، بعد او را وحشت گرفته که مبادا مردم باوصدمه بزنند فوری ازمشیرالدوله اجازه گرفته بعجله‌بمنزل خود مراجعت‌نموده است . (۱)

روزدیگر خبررفتن استویك بحرم حضرت رضا در شهر منتشر میشود ، مردم عدم رضایت‌نشان‌میدهند‌و بخوداستویك‌توسط کلنل‌دالماج اطلاع‌میدهند که‌غائله‌دارد بزرگ‌می‌شود ، استویك ناچار، باتفاق دالماج ویکعده سوارازشهرخارج شده‌باردوی حسام‌السلطنه میرود . (۲)

استویك می‌نویسد :

«درقریهٔ **فریمان** که‌تاقلندرآباد دوفرسنگ فاصله‌دارد سوارهائی که‌شاهزاده حسام‌السلطنه‌برای استقبال من فرستاده بود رسیدند ، آنها عبارت بودند از پانصد سوار شاهسون تحت فرماندهی **صفرعلی‌خان‌سرتیپ** که بواسطه رشادت اخیرخود بدرجه‌میرپنجی رسیده بود ویك‌عده‌صاحب منصبان‌دیگر، هرگاه من وزیرمختار هم بودم مجلل‌تر ازاین‌پذیرائی نمیشدم ، بهرحال بااین جلال و شکوه باردوی‌شاهزاده حسام‌السلطنه وارد شدم ودرچادر **نوروزمیرزا** پسر **رضاقلی‌میرزای** معروف که در

---

(۱) استویك صفحهٔ ۲۲۹ (۲) کتاب فوق صفحهٔ ۲۳۳

لندن از او پذیرائی شده و بحضور ویلیام چهارم تشرف حاصل نموده بود[۱] ورود نمودم، پس از تعارفات همینکه میخواستم بچادر مخصوص خود بروم کلنل دالماج رسیده پیغام حسام‌السلطنه را بمن داده گفت شاهزاده میگوید درموقع خوبی واردشدید، الساعه کاغذی ازشاه رسیده ودر آن اشاره میکند که دولت انگلیس قبول کرده است که دوست محمد خان رابر گرداندومانع از تصرف هرات‌او بشود و درضمن خواسته بود دو ساعت دیگر بدیدن شاهزاده بروم .

برحسب وقتیکه شاهزاده حسام‌السلطنه معین نموده بود بدیدن ایشان رفتم، شاهزاده دریك چادر بسیارعالی منزل داشت ، رئیس تشریفات پس ازسه‌بار تعظیم مرا معرفی نمود ، یك صندلی تقریباً در فاصلهٔ یك متری ازصندلی شاهزاده برای من گذاشته بودند ، جزمن دیگر کسی حق‌جلوس‌در آن چادر نداشت وهمه سر پاایستاده بودند ، وضع شاهزاده خیلی موقر بنظر میآمد ، شاهزاده کاغذی ازشارژ دافر ایران دراستانبول قرائت نمود حاکی ازاین که تلگرافی از میرزا حسن‌خان وزیرمختار ایران دریافت نموده است که لردراسل وزیر امورخارجه انگلستان قول داده است عدالت را دراین مورد کاملا رعایت خواهد نمود و دستور کافی برای مسترالیسن وزیر مختار انگلیس در ایران فرستاده است که دوست محمد خان را از هرات بر گرداند . »

استویك گوید :

« البته من نمی‌توانستم این کاغذ راتکذیب کنم ولی یقین داشتم که اشتباه بزرگی در یك جای این کاغذ میباید روی داده باشد ، بعد شاهزاده داخل در مذاکرات دیگر شد و درخاتمه از من پرسید آیا میل دارید باتفاق بشکار برویم؟ .. وکالسکهٔ قشنگ انگلیسی خود را در اختیار من گذاشت که بهرجا بخواهم بروم

(۱) رضاقلی میرزا یکی از سه پسران حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس بود که پس از مرگ فتحعلی شاه یاغی شد و این سه نفر توسط عمال انگلیس بلندن برده شدند که در مقابل محمد شاه آنها را مدعی تاج و تخت ایران قلم بدهند و شرح احوال آنها در جلد اول گذشت .

ازآن استفاده کنم . » (۱)

دراردوی حسام‌السلطنه استویك خیلی محترم بود و شاهزاده همه‌نوع اسباب راحتی برای او فراهم کرده بود ـ صاحب‌منصبان اردو و سران سپاه همه بدیدن او می‌رفتند ، خود او گوید :

« عدهٔ زیادی بدیدن من میآمدند ، ازآنجمله حسنعلی‌خان وزیرهرات بود ، این شخص را سلطان احمدخان برای‌انجام امرمهمی نزد حسام‌السلطنه فرستاده‌است و اگر مقصود سلطان احمد خان انجام نشود اقلاجان خود حسنعلی خان از ضربت شمشیردوست محمدخان دراماں خواهد بود . وقتیکه بدیدن من‌آمد پسر ۱۵ ساله اونیزهمراهش بود وخود را کابلی‌مینامید ، من سعی مینمودم باوحالی کنم که‌داخل مذاکره نشود ولی مفید نیفتاد و با دوست محمدخان خیلی بد بود ، علیه اوخیلی حرفها زد و علاوه نمود که دوست محمدخان به انگلیسها هم خیانت خواهد نمود و ازاین مساعدت انگلیسها هم ممنون نخواهد شد . » (۲)

در۲۷ ماه اکتبریك ملاقات طولانی باشاهزاده حسام‌السلطنه داشتم ومتجاوز از دوساعت این ملاقات طـول کشید ، در ضمن صحبت ، شاهزاده بمن گفت تمام مالیات هرات یك صد هزارتومان هراتی است و این مبلغ مساوی هشتادهزارتومان رایج میباشد که تقریباً معادل است با سی‌وهشت هزارلیره ، با این مبلغ باید امنیت هرات را تأمین نمود و کمتراز پنج رژیمان و چهارهزارسواره نمیتوان قرار داد ، بعدبایدمخارج‌اعضاء کشوری‌را از این‌مبلغ پرداخت ،دراینصورت‌ملاحظه میشود که مالیات هرات هیچ کفاف مخارج خود را نمیدهد ، در زمان یارمحمدخان یکصد و هشتاد هزارتومان ازسیستان وهمین میزان ازغورات داده میشد . بعد مطالب‌متفرقه پیش‌آمد و صحبت‌های زیاد شد . »(۳)

استویك دراینجا تعداد قشون حسام السلطنه وازچه رژیمان و ازکجاها است شرح میدهد و عدهٔ آنها را هجده هزارنفرصورت میدهد وازنظم و ترتیب وچادرها و اسلحهٔ آنها تعریف میکند . (٤)

---

(۱) استویك ، صفحهٔ ۲۴۰ (۲) کتاب فوق صفحهٔ ۲٤۲ (۳) ایضا صفحهٔ ۲٤۵
(۴) ایضاً ، صفحهٔ ۲۴۸

بعد حاصلخیزی خاك خراسان را شرح میدهد و درهمه‌جا بآبادیهای گذشتهٔ آن اشاره میکند و افسوس میخورد که چرا باید ایالت باین مهمی دچارغارت و چپاول و قتل و کشتار بشود .

استویك گوید :

« درملاقات سوم با شاهزادهٔ حسام السلطنه ، شاهزاده داخل در این موضوع شده گفت ، خرابی ایالت خراسان بواسطه غـارت قبایل وحشی اطراف خراسان و بیشترآن ازتراکمه است . برای شاهد وضعیت همین محل را که اردوی من است درنظربگیرید ، ازاین محل تا اوبه‌های تراکمه مستقیماً دویست میل راه میباشد ، در این میان دهات زیاد و شهرهای بسیار واقع شده کـه همه دارای قلاع محکم و مساجد عالی و حمام‌ها وخانه‌ها است ولی سکنهٔ آنهابکلی آنجا را ترك کرده‌بطرف جنوب رفته‌اند ، اینك همهٔ آبادیها بحال خرابی و ویرانی است . دراین جلگه که از۱۵ الی ۳۰میل عرض آن است فقط سه‌راه ازمشهد بهرات موجود است، کنارترین این راهها ازدامنهٔ رشتهٔ تپه‌های شمالی‌می گذرد که یك شاهراه بسیار خوب و دارای کاروانسرای محکم است که در فاصله‌های معین ساخته شده و نزدیك هریك ازاین کاروانسراها دهات زیاد موجود است ولی بملاحظه غارت و چپاول تـراکمه سالها است که این راه متروك شده ، راه دیگر از وسط جلگه میگذرد ، این نیز بدلایلی که ذکرشد ترك شده‌است وفقط امروزه رفت وآمدها ازپای تپه‌های جنوبی‌است .

شاهزاده دنبالهٔ صحبت را گرفته بدلایل‌دولت ایران وجدیتی که دولت‌مزبور درایجاد امنیت وآرامش ایالت خراسان نشان میدهد اشاره نمود و دنباله صحبت را بموضوع هرات کشانیده و گفت ؛ مملکت ایران با اراضی ترکمن نشین هم سرحد است واین سرحد بقدری دور ودرازاست که نمیشوددرتمام گذرگاههای آن مستحفظ گذاشت و مواظب بود . ازطرف دیگرحرص تراکمه برای غارت بقدری زیاد است که حدی برای‌آن‌نمیشود قائل شد ، بعلاوه‌دربخارا و خیوه اسراء ایرانی‌بقدری طالب دارند که تراکمه نمیتوانند ازدزدیدن ایرانی‌ها خودداری کنند و برای‌اینکه از شرارت و قتل و غارت تراکمه جلوگیری شود چاره‌ای جزاین نیست که قلعهٔ

محکم آنهاازطرف دولت ایران گرفته شود ، این قلعهٔ محکم هم‌قعلهٔ مرو است که برودخانه‌ای که‌خاك‌تراکمه‌از آن‌مشروب‌میشودتسلط‌دارد و به‌بخارا نیز نزدیك‌است ، همینکه مرو دردست ایران باشد امیر بخارا نیز حساب کار خود را خواهد کرد و دیگر طالب خرید اسراء ایران نخواهد شد و به همین دلایل است که دولت‌ایران باید مرو را در تصرف خود داشته باشد . جلگه مرو خانهٔ ارثی ایل قاجار است و شهریار ایران آنرا ملك اجدادی خود میداند و بنابراین برای نگاهداری مرو ناچاریم که هرات را در دست خود داشته باشیم و با اینکه هرات باید بدست کسی سپرده شود که در تحت اوامر شهریار ایران باشد ، چونکه راه مستقیم بمرو از یك بیابان بی‌آب و علف است و غیر قابل عبور میباشد بعلاوه گذرگاههای چندی در تپه‌های نزدیك هرات است که تراکمه اززمانهای قدیم ازآنها عبور نموده برای غارت و چپاول بخاك خراسان میآیند و **طبس ، قائن ، تربت** و شهرهای جنوبی خراسان را غارت میکنند .

هنگامیکه هرات در دست ایران یا سپرده بیك امیر وفادار نسبت بایران باشد ساخلویهای قلاع **غوریان وقهستان** که‌در نزدیکی گذرگاههای‌تراکمه است هنگام عبور این دسته‌های غارتگر تراکمه مطلع شده به پست‌های سرحدی ایران اطلاع میدهند، آنهاهم بساکنین قریه ودهات خبرمیدهند آنها نیزفوراً بقلاع خود پناهنده‌شده دفاع میکنندتاخطر تراکمه رفع شود .ملاحظه میکنید ؟.. برای‌همین مسائل است که دولت ایران کراراً برای‌حفظ هرات‌لشکرکشی نموده است ومی‌خواهد باهرات‌روابط معنوی ویگانگی داشته باشدواین‌روابط معنوی باهرات‌برای حفظ امنیت خراسان لازم میباشد .

بدبختانه دولت انگلیس‌جدیت مخصوص نشان‌میدهد که‌بااین‌سیاست ورویه‌و نظر ایران‌مخالفت کند وتجاهل میکند وتصور مینماید که دولت ایران برای‌توسعهٔ ارضی خود این اقدامات‌را میکند که هرات نیزدر جزء مملکت ایران بشمار رود در صورتیکه ما خاك زیاد داریم که آباد نگاهداشتن آنها بسیار مشکل میباشد و جمعیت ما این اندازه‌ها نیست کـه بخواهیم لشکر زیـاد تهیه نموده خیال تجاوز

بممالك دیگر را داشته باشیم ،مافقط میکوشیم که ایالت خراسانرا از غارتگران ایمن نگاهداریم .

درحقیقت شخص‌من بامقام فعلی که دارم و برای امنیت این‌ایالت که درواقع حکم یك گوهر گرانبها رادرتاج شاهنشاهی ایران دارد باینجا آمده‌ام باچشم خود مشاهده میکنم که چگونه دسته‌های غارتگر تراکمهٔ بیرحم این ایالت زرخیز را خراب و ویران‌نموده سکنهٔ تندرست وجوان آنرا باسارت برده در بازارهای خیوه وبخارا بفروش میرسانند و من‌از رفتار وسیاست دولت انگلیس‌درحیرتم .

انگلستان ظاهراً خودش مدعی است که دوست‌وفادار ایران میباشد و با این حال جداً با اقداماتیکه‌دولت ایران برای‌حفظ سرحدات خود بعمل‌میآوردمخالفت میکند ، درصورتیکه این اقدامات برای امنیت عمومی خراسان لازم است ، دولت انگلیس خود را درعالم تمدن امروزی دشمن خطرناك برده فروشی معرفی میکند و دراین راه ادعامیکند خود رادچارضررهای هنگفت نموده است تا اسرای‌افریقا راآزاد کند ، درصورتیکه باآنها هیچ رابطهٔ نژادی‌وخصوصی ندارد ،وبعقیدهٔ خرد، این مجاهدت را برای خاطرعالم‌انسانیت میکند ،اما از طرف دیگر این‌معما برای دولت ایران لاینحل است، چونکه باتمام این احوال تا امروز دیده یا شنیده نشده است که دولت‌انگلستان یك‌انگشت‌خودرابلند کرده برای نجات صدها هزارایرانی که توسط تراکمه باسارت رفته ودربازارهای ترکستان بفروش میرسند اشاره کند نه اینکه اینکار رانمیکندبرعکس‌در مقابل هراقدام‌مشروع دولت‌ایران برای‌حفظ اتباع خود وجلو گیری‌ازاین‌قتل وغارت موانع ومشکلات زیاد ایجاد نموده بزور وفشار میخواهد هرات را از تصرف دولت ایران بیرون کند وحتی مانع میشود از اینکه بین‌ایران وافغانستان دوستی واتحاد برقرار شود .همین یك‌موضوع بخصوص کافی است که امنیت خراسان‌را متزلزل کند .»

استویك گوید :

«من در اینجا باید اعتراف کنم که دراین گفتارشاهزادهٔ حسام السلطنه‌حقیقت زیادی وجود داشت وتأثرات من‌هرآنی که اوضاع خراسانرا بخاطر میآوردم زیاده

میگشت، من باچشم‌خود خرابیها وویرانیها را که‌بادست‌ترا کمه بایالت خراسان‌وارد آمده است مشاهده مینمودم. هیچ‌یك‌از نواحی خراسان‌ازقتل وغارت ترا کمه‌ایمن نیست ومن‌خود این حقیقت راکاملامیدانم ،»(۱)

پس از آن گوید :

«بعداز چندین ملاقات رسمی،شاهزادهٔ‌حسام‌السلطنه اعتماد فوق‌العاده بمن‌پیدا نمود، اغلب من بااو بودم ودیگر رسمیت ازبین ما برداشته شده بود وباهم خیلی رایگان بودیم، مکرر باهم شکار رفته وباهم‌غذا میخوردیم ، شاهزاده فهمیده بود که من مانند سایرین دسیسه‌کار نیستم و باکمال صمیمیت مثل خود او خواهان سعادت ایران می‌باشم وعملا نیزاین صمیمیت من برایشان مسلم شده بود .مخصوصاً پس‌از حادثه‌ای که حال‌شرح آنرا میدهم .

یك‌شب شخصی بایك مهارت‌غیر قابل‌وصف خود را به‌پشت چادر من‌رسانید و اظهار نمود ازدوست محمد خان امیر کابل حامل یك پیغام خیلی محرمانه هستم و میخواست این پیغام را بمن برساند،ازاوسؤال کردم آیاکاغذی ازدوست محمدخان همراه دارد ؟جواب دادخیر کاغذ ندارم. فوری درجواب‌او گفتم که‌من هیچ نمیتوانم با اومراوده داشته باشم ،اگر کاغذ دارد ممکن است‌قبول کنم واگر کاغذی‌نیست‌من موضوع محرمانه‌ای بادوست محمد خان ندارم ، چونکه من مایل نبودم مطلبی از حسام‌السلطنه‌پنهان داشته‌باشم .من‌تصور میکنم شاید خود این موضوع ازاول تاآخر مصنوعی باشد ؛ بهرحال‌وقتیکه این قضیه را باطلاع شاهزاده رسانیدم هیچ تعجب نکرد ومثل این‌بود که از موضوع اطلاع دارد .

در۹ ماه نوامبر نیزقاصدی از دوست محمدخان رسید ، من تعجب نمودم که چگونه این‌شخص‌توانسته‌بود خود رابمن برساند، این آدم‌ازاهل‌غوریان‌بود درلباس خیلی مندرس و وقتیکه کاغذ را بمن داد خیلی در وحشت بود و میگفت اگر مرا بشناسند فوراً تلف خواهندنمود .

تاریخ کاغذ ۱۱ جمادی‌الاول مطابق ۵ نوامبر ۱۸۶۲ میلادی بود ، درکاغذ

(۱) استویك، صفحهٔ ۲۵۴

مطلبی نبود جزاینکه دوست محمدخان شنیده بود من کسالت دارم و احوال پرسی کرده بود و کاغذ دیگری این‌شخص همراه داشت، ولی من‌نفهمیدم برای چه کسی بود. روز دیگر کاغذ را بحسام‌السلطنه نشان‌دادم .

من تعجب میکنم این‌مردچگونه توانسته بود ازمیان قراولان قشون‌حسام ـ السلطنه بگذرد وازجان خود ایمن‌باشد، من‌ازاین‌شخص تنها اطلاعی که پیدا کردم این‌بود که یك عدهٔ شش هزار نفری عبارت‌از تراکمهٔ **جمشیدی، تیموری** و غیره اردوی دوست محمدخان را غارت نموده‌اند ودوهزاررأس شتر وجمعی‌اسیرومقداری اثاثیه اورا بغارت برده‌اند وهمین خبر را خودشاهزادهٔ حسام‌السلطنه چند روزقبل بمن اظهار نموده بود .(۱)

در ۱۸ ماه نوامبرچاپار ازطهران رسیده کاغذی‌ازلرد راسل برای من‌آورده بود که درآن نوشته‌شده‌بود فوری بطهران‌بروم ودرسفارت طهران سمت‌شارژدافری داشته باشم، چون که مستر الیسن بلندن احضار شده است، همینکه کاغذ راخواندم خدمت شاهزاده حسام‌السلطنه رفتم وموضوع را بایشان اطلاع دادم ،قدری‌پریشان خاطر گردید، چونکه تاحال‌امیدوار بود دولت پادشاهی انگلستان در قضیه هرات دخالت خواهد کرد ویقین داشت که کاغذ شارژدافر ایران مقیم استانبول که نتیجهٔ مذاکرات میرزا حسین‌خان وزیر مختار ایران‌درلندن رابالرد‌راسل نوشته‌بودعملی خواهدشد، اینك‌بکلی مأیوس بود، شاهزاده قدری ازمشکلات وپیش‌آمدها صحبت نموده بعد، ازرفتن من‌اظهار تأسف نمود واز دوستی که بین‌ما دونفر ایجاد شده‌بود اظهارخوشوقتی کرد ،من نیز اظهار کردم‌اگر آمدن‌من‌بخراسان نتیجهٔ دیگرحاصل ننمود اقلا یك‌مناسبات بسیار صمیمانه بین ما ایجاد شد، در خاتمه شاهزاده حسام ـ السلطنه کلنل دالماج را اجازه‌دادبرای محافظت من‌تاطهران همراه من‌باشد، وقتی که بچادر خود مراجعت‌نمودم دیدم شاهزاده یك اسب ترکمانی بسیار خوب‌برای من فرستاده .»(۲)

استویك دربیستم ماه نوامبر ۱۸۶۲ ازاردوی حسام السلطنه حرکت نموده در

(۱) استویك ،صفحهٔ ۲۶۰ (۲) استویك، صفحهٔ ۲۶۴

نهم دسامبر ۱۸۶۲ باشکوه وجلال تمام وارد طهران‌میشود وازجانب دولت ایران و سفراء خارجی استقبال‌شایانی ا ز ایشان بعمل میآید .

حال استویك نمایندهٔ رسمی دولت‌انگلستان در پایتخت شهریار ایران بشمار میرفت ومأموری‌بالاتر‌ازخوداودرسفارت،دیگر وجود‌نداشت ،چونکه‌مهارت‌وسیاست عاقلانه‌ای درقضایای ایران ازخود نشان داده بود .

استویك در ۱۳ ماه دسامبر بحضور شاه ایران تشرف حاصل میکند و جریان مذاکرات خود را با شاه شرح میدهد و علاوه میکند وقتیکه بحضور شاه رسیدم صندلی برای من گذاشته شده بود، شاه اشاره‌نمود نشستم ویك نطق مختصر بزبان فارسی‌بعرض‌ سانده،شاه‌جواب‌مختصری‌داد، بعد، ازاوضاع خراسان پرسید، من‌شرح دادم و معلوم بود که از بیانات من خوشحال شده است ، بعد از یك ربع ساعت اجازهٔ مرخصی خـواسته بیرون آمدم و از این بـرخورد با شاه ، خود مـن نیز خوشوقت بودم .(۳)

وقتی که ازارك بیرون آمدم دیدم یکی‌از اسب‌های سلطنتی را بازین ویراق جواهر نشان دم‌درب برای من حاضر کرده‌اند،آنرا‌سوار شده‌از آنجا بدیدن وزیر امور خارجه‌وامین‌الدوله‌رفتم، هردوی این‌ها‌نهایت درجه‌نسبت بمن‌مهربان بودند، روزدیگر وزیرامور خارجه بدیدن من‌آمد، درضمن صحبت اظهار نمود که یك فوج تازهٔ داوطلب برای طهران تشکیل میدهند ، من موقع پیدا کرده موضوع کشیدن سیم تلگراف راپیش کشیدم ونظریات خودرا در این باب شرح دادم و خیلی باین مسئله اهمیت دادم و گفتم بهتر است که کشیدن آن بدست صاحبمنصبان انگلیسی صورت بگیرد، میرزا سعیدخان با نظر من موافقت نمود و با یك طرز مؤدبانه که ذاتی هر ایرانی است اظهار نمود این مسئله را بعرض‌شاه خواهد رسانید ، من‌می‌دانستم که معنی‌این عبارت‌چیست ، پیدا بود که مثل زمانهای گذشته بطفره‌خواهد گذشت و اگر قبول کنند میخواهند با دست خود ایرانیها اداره شود، آنوقت‌وضع آن‌بحال سیم‌تلگراف‌طهران وتبریزخواهد افتاد که گاهی درکار است و گاهی ازکار

---

(۱) استویك، صفحهٔ ۲۹۴ (۲) ایضاً صفحهٔ ۳۵۱

میافتد ومخابرات تعطیل میشود .

استویك گوید :

«در ۱۵ دسامبر باز موضوع تلگراف را باامین‌الدوله مذاکره نمودم وصحبت ماخیلی طول کشید، بالاخره امین‌الدوله نیز با من همراه شد دراین‌بین قرار دادی را که برای این مقصود تهیه نموده بودم بیرون آورده برای ایشان خواندم وخواهش نمودم این شرایط را بفارسی صحیح‌درآورد که چندان توی ذهن‌نزند.

موضوع دیگری که‌مطرح شد قضیهٔ میرعلی نقی‌خان بود، امین‌الدوله اظهار کرد اوشخصاً میرعلی‌نقی‌خان‌را دوست دارد ولی نمیتواند قول بدهد که ادعای او موردقبول واقع‌شود وبمن‌دستوردادپاین‌موضوع رابزبان نیاورم تا اوشاه‌رابرای‌قبول آن‌حاضر کند. (۱)

روز هفدهم دسامبر برای ملاقات خصوصی پادشاه ایران بدربار رفتم ، وزیر امور خارجه ویحیی خان ازمن پذیرائی کردند، بعد بحضور شاه رفتم، شاه روی نیمکت‌نشسته بود ، اشاره کرد صندلی مرا درنزدیکی شاه قراربدهند،من‌نشستم و میرزا سعیدخان نیز حضور داشت ولی او ایستاده بود . شاه صحبتی نکرد ولی من شروع‌بحرف کرده گفتم ؛ آن‌روز که شرفیاب‌شدم ملاقات رسمی بود وبرای‌معرفی شرفیاب‌شده بودم ودرباب خراسان سئوال‌فرمودید جواب مختصری عرض شد، بعد استدعا نمودم اجازه فرمائید خصوصی تشرف حاصل نموده عرایض خودرا تکمیل کنم بعد موضوع خراسان‌را پیش کشیدم ونظریات شاهزاده حسام‌السلطنه را درباب مرو وهرات شرح دادم ،بعدسعی کردم بشاه حالی کنم که هرگاه دولت شاهنشاهی ایران نظرموافق با دوست محمد خان داشته باشند همان نتیجه را بدست خواهند آورد که خیال‌میکنند ازتصرف مرو وهرات حاصل خواهندنمود، دراین مدت شاه کاملا گوش میداد وهمینکه مطالب من بآخررسیدشاه روکرد به‌میرزا سعیدخان و گفت استویك احتیاجات مارا بهتراز ما تشخیص میدهد، این‌مسئله را باید خودش بدولت خود بنویسد. بعدشاه ازسیستان‌صحبت نمود وبطور ساده گفت‌سیستان متعلق

---

(۱) استویك،صفحهٔ ۲۰۳

به‌افغانستان نیست وتصرف سیستان‌ازطرف افغانستان اسباب‌خطر برای ایالات‌شرقی ایران فراهم خواهد نمود.»

استویك درجای دیگر گوید :

«من در اینجاموقع بدست آورده باز موضوع کشیدن سیم تلگراف را پیش‌نهاد نمودم‌وازمنافع آن‌زیادتعریف کردم وفوائد مخابرات‌با آنرا درمواقع اشکلات سیاسی گوشزد وعلاوه نمودم خیلی اسباب تأسف‌وبدبختی است که اعلیحضرت‌پادشاه ایران پیشنهاد دولت انگلیس‌را برای ایجاد سیم‌تلگراف‌قبول نفرمودند ، درجواب گفت بهتراست این‌موضوع را باوزیر امور خارجه صحبت کنید، من‌فوراً بعرض‌شاه رساندم که باایشان‌صحبت شده است وآن‌قراردادرا بیرون‌آورده ارائه دادم و گفتم باوزیر امور خارجه دراین باب موافقت حاصل شده است و آنرا تا آخر خواندم معلوم بود که‌درشاه‌اثر کرده است واظهارنمود بسیارخوب؛ بده‌خودمن به‌هیئت‌وزراء خواهم داد ،من‌فوراً گفتم امیدوارم اعلیحضرت مرا عفو خواهندفرمود ازاین مثال که میزنم، آن‌مثل‌معروف این است که‌میگویندهزارمرد هزار فکردارند، هر گاه این‌پیشنهاد بهیئت وزراء برود ممکن‌است موافق ومخالف‌پیدا کند واین خود باعث تأخیر خواهد شد ومدتها است این‌موضوع درجریان است ودر اطراف آن‌هم خیلی صحبت شده تا باینجا رسیده است ،فعلا فقط محتاج به‌یك تصمیم است وهیچ کس‌هم نمیتواند این‌تصمیم را بگیرد جزشخص اعلیحضرت شاه، دراین‌موقع شاه خندید و گفت خوب خوب، خود من‌تمام خواهم کرد ،عصرهمان‌روز بصحهٔ شاه‌رسید وبرای من فرستاده شد وموضوعی که مدتها در مذاکره بود وتمام نمی‌شد دریك روزخاتمه پیدا کرد .(۱)

در سوم ژانویهٔ ۱۸۶۳ یك ملاقات خصوصی دیگر باشاه داشتم ، مقصود من از این ملاقات آن‌بود که قضیهٔ میر علینقی خان راهم تمام کنم، این‌میرعلینقی‌خان سالها بود که درتحت حمایت دولت انگلیس‌بوده و خدمات برجسته‌ای برای دولت انگلستان انجام‌داده‌بود واین‌خدمات موردتحسین‌ورضایت‌فوق‌العادهٔ‌لردپالمراستون

(۱) استویك، صفحه ۳۰۶

صدراعظم و وزیر امور خارجهٔ دولت پادشاهی انگلستان واقع شده بود بطوریکه علاوه بر قدردانی‌ها یك حلقه انگشتر الماس نیز برای اوفرستاده بودند. در موقع جنگ دولت انگلیس با ایران خانهٔ این شخص را غارت کرده بودند ، البته این غارت بدون اطلاع میرزا آقاخان نوری صدراعظم وقت نبوده ، بعد ازجنگ که قرار بود دعاوی طرفین را یك کمیسیون مختلط رسیدگی کنداین موضوع نیزجزء دعاوی دولت انگلستان بود که جبران آنرا از دولت ایران‌مطالبه میکرد، نمایندهٔ دولت‌ایران در کمیسیون‌فوق‌الذکر، حاضر نشدداخل اینموضوع شود وازآن سال‌تاحال این مسئله درجریان بوده تازمان شارژدافری اینجانب ودر این مدت بقدری دراین باب مکاتبه رد و بدل شده بود که دوسیهٔ این عمل بقدر یك کتاب ضخیم میشود ،زمانیکه مستر الیسن وزیر مختار انگلیس درطهران بود مرا واداشت که دراین باب یك گزارش تهیه کنم وچون شرافت دولت انگلیس در میان بود نمیشد ازآن صرفنظر کرد، اینك انجام آن محول بمن شده بود ، من‌نیز می‌دانستم بدون موافقت وامراکید شخص شاه ممکن نیست اینکار خاتمه پیدا کند ولی باطن امر این بود که این شخص ایرانی و تبعه دولت ایران است و بعلاوه مستخدم دولت ایران بوده بعد تحت‌الحمایه دولت انگلیس قرار گرفته، حال کدام یك ازدول‌روی‌زمین حاضرمیشود خسارت وارده بیك نفرازاتباع خود را توسط یك دولت خارجی‌جبران کند ؟ . . . من گاهگاهی این فکر را میکردم ، بهرحال من خود را مجاز نمیدانم بآنچه که بین من وشاه دراین مورد گذشت اشاره کنم ، فقط میتوانم بگویم که دراین ملاقات موفق شدم که اینموضوع بس مشکل را بنفع میر-علینقی‌خان خاتمه دهم وعلاوه براین‌موفق شدم مراحم شاه را مجدداً نسبت بشخص فوق الذکر تحصیل کنم ، کاغذیکه میر علینقی خان در این باب نوشته و از من و دولت انگلیس تشکر نموده است برای اطلاع خوانندگان دراینجا مینویسم.» [۱]

(۱) مکتوب میر علینقی‌خان به مستر استویك که درجلد دوم کتاب استویك صفحهٔ ۳۳۸ درج شده است :

۲۴ رجب ۱۲۸۰ مطابق ۲۴ ژانویه ۱۸۶۳

بقیه پاورقی در صفحه بعد

استویك علاوه میکند :

« بعدازحل موضوع سیم تلگراف وجبران خسارت وارده به میرعلینقی‌خان مسئلهٔ مهمی که اوقات مرا مشغول میداشت موضوع اختلاف سرحدی شدیدی بود که بین دولتین ایران و عثمانی پیش آمده بود البته این اختلافات از مدت زمانی است بین دولتین موجود میباشد و چندین سال قبل نمایندگان دولتین روس و انگلیس با نمایندگان دولتین ایران و عثمانی در یك کمیسیون مدتها مشغول حل آن بودند، پس از آن مشغول شدند یك نقشهٔ جامع که سرحدات طرفین را معلوم کند تهیه نمایند .

اشکال حل موضوع در اینجا است که قبایل سرحدی دولتین ، خاك عثمانی را در زمستان و خاك ایرانرا در تابستان برای اقامتگاه خودشان انتخاب میکنند و دراین دوفصل بهرجائیکه مرتع داشته باشد مال و حشم خودشانرا همراه میبرند

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

«بعد ازعنوان . . . دراینموقع برخود واجب میدانم احساسات قلبی خود را برای ادای تشکر و سپاسگزاری در مقابل اینهمه مهربانی ، توجه و حمایت دولت فخیمهٔ انگلیس وهمچنین ازشخص جنابعالی برای تحمل این همه زحمت و نشان دادن علاقهٔ محبت ودوستی در تصفیهٔ کار این بنده تقدیم داشته و ضمناً عرضه بدارم که هیچیك از وزراء مختار دولت فخیمهٔ انگلیس باندازهٔ جنابعالی درگذراندن این عمل متحمل زحمت نشده‌اند ، در این چند سالهٔ اخیر بواسطهٔ معوق ماندن این مسئله ، فدوی نهایت درجه در زحمت ورنج بودم، حال خدا را شکر میکنم که بمرحمت و توجه دولت پادشاهی انگلستان و بوسیلهٔ مراحم و الطاف شخص حضرتعالی، کارمن بطوردلخواه ورضایتبخشی خاتمه پیدا نمود ونتیجهٔ اقدامات جنابعالی که اسباب ازدیاد اعتبارات دولت انگلیس در انظار است دیروز آشکار شد و بنده بافتخار دریافت خلعت فاخر ازطرف اعلیحضرت شهریاری مفتخر شدم و ذات مقدس ملوکانه نیز مراحم شاهانه را در حق فدوی تکمیل فرموده اجازه صادر شد بحضور باهرالنور همایونی تشرف حاصل کرده مورد مرحمت ملوکانه واقع شوم ، اینك امیدوارم که مراحم شاهنشاهی در حق فدوی روز بروز زیاده گردد .

این مختصر را برای این بحضور محترم عالی معروض داشتم که مسبوق باشید فدوی تا چه درجه مرهون مساعدت و حمایت و توجه دولت پادشاهی انگلستان می‌باشم و علایق دوستی و محبت‌های جنابعالی را تا چه میزان قدرشناسی میکنم . امضاء میر علینقی»

و درخاك هریك ازاین دودولت باشند خودشانرا بهتبعیت‌دولت دیگر معرفی‌میکنند و از اینجا است که اختلاف دولتین ناشی میشود ، بنظر من حل این مسئله بایـن شکل صورت خواهد گرفت که یکعده مستحفظین امین سرحدی ، از طرفین مأمور و مواظب این موضوع باشند . (۱)

موضوع دیگری که تـوجه مرا جلب نموده موضوع تجارت ایـران بود ، مخصوصاً تجارت خراسان و در اینباب من گزارش جامعی در۲۶۲صفحه تهیه نموده بوزارت امورخارجه فرستادم که در سال ۱۸۶۳ وزیر امورخارجه بپارلمان‌انگلیس تسلیم نمود و من درآن گزارش از پنبهٔ ایران بسیار تعریف کردم واشـاره نمودم که بخوبی پنبهٔ امریکا است . (۲)

در دوم فوریه ۱۸۶۳ من انتظار داشتم که معاهدهٔ ایجاد سیم تلگراف امضاء شده بطهران برسد ، چونکه دولت ایران آنرا امضاء نموده بود ولی در عوض‌آن معاهده ، خبر احضار من ازطهران رسید . (۳)

درچهارم ماه فوریه بملاقات وزیر امور خارجهٔ ایران رفته حکم احضارخود را اطلاع دادم و خواهش نمودم از شاه اجازه بخواهم بـرای خدا حافظی بحضور همایونـی تشرف حاصل کنم ، بعد بـدیدن امین‌الدوله رفتم ، نهایت مهربانـی را دربارهٔ من‌مبذول نمود واظهار تعجب کرد درچنین موقع که هرات درمحاصره است و شاه ایران اعتماد فوق‌العاده بشخص شما دارد احضار شما بی‌موقع است و اسباب حیرت ما شده که در اینموقـع سفارت انگلیس را در طهران بدون وزیر مختـار میگذارند و امین‌الدوله علاوه نمود که دولت ایران در این باب توضیحات خواهد خواست . (٤)

در روز ششم بحضور شهریار ایران تشرف حاصل نمودم که **مسترطامسن** را بجای خود معرفی کنم و **دکتردیکسن** (۵) نیز همراه من بود ، لبـاس شاه خیلی برازنده بود و خود شاه هم خوب و با نشاط بنظر میـآمد ، صحبت های شاه خیلی

---

(۱) استوبك ، صفحهٔ ۳۱۶ (۲) کتاب فوق صفحهٔ ۳۱۷ (۳) ایضاً صفحهٔ۳۱۸
(۴) ایضاً صفحهٔ ۳۲۵
(5) Dr. Dickson.

ساده و آرام و از روی میـل بود ، بشاه عرض شد که مرا احضار نموده‌اند . شاه در جواب گفت از این خبر من خیلی تعجب نمودم ، چرا یك شارژ دافر که اینهمه طرف اعتماد من است غفلتاً او را احضار میکنند ؟ . . . بعد شاه تعریف زیـادی از حسن رفتار من نمود و میرزا سعیدخان نیز در این تعریف همراهی کرد .

بعد ، ازجانشین من پرسید ، گفته شد در غیاب من مسترطامسن امورسفارت را عهده‌دار خواهد شد ، (۱) پـرسید فقط او ؟ . . . عرض شد دکتر دیکسن نیـز

---

(۱) **اورسول** E. Orsolle. درکتاب مسافرت خود بایران موسوم به **قفقازو ایران** که درسال۱۸۸۵ در پاریس بطبع رسیده از این مسترطامسن چنین حکایت میکند:

«این مرد سیاسی ، مسترطامسن روزی مشاهده میکندکه وزیر مختـار عثمانـی یك اطاق فوقانی روی عمارت خود بنا میکند . با اینکه بین دوسفارت قریب پانصد قدم فاصله بود مستر طامسن این عمل وزیر مختار عثمانـی را یك نوع بی احترامی نسبت به اعضاء سفارت انگلیس فرض میکند و نمیتواند این بی‌احترامی را تحمل کند ، فوری یك کاغذ شکایت آمیز نوشته برای مشیرالدوله میفرستد و درآن مینویسد ؛ این حرکت وزیرمختار عثمانی بسیار ناپسند است ، چونکه ازآن اطاق فوقانی میتوانند خانم‌های سفارت انگلیس راکه در باغ قدم میزنند تماشـا کنند ، بعلاوه آرشیو سفارت انگلیس هم از آنجا پیداست و نوشتجاتـی که در روی میزها است میتوانند بخوانند . وقتیکه این مراسله بوزیر امور خارجهٔ ایران رسید اول تصور نمود مستر طامسن شوخی‌کرده است . یك جواب سرسری نوشته بسفارت فرستاد ، این دفعه **جان بول** متغیر شده و یك مجـادلهٔ قلمی بین سفارت انگلیس و وزارت امور خارجهٔ ایران و سفارت عثمانی شروع شد و بجائی نرسید. سفارت انگلیس اصرار داشت سفارت عثمانی حتمـاً باید از ساختن‌آن صرفنظرکند و یـا لا اقل پنجره‌های آنرا مسدود نمـاید ، بالاخره وزیر امور خارجهٔ ایـران موضوع را در هیئت وزراء مطرح‌کرد ، درنتیجه‌کمیسیونی تشکیل شدکه قضیه را خاتمه دهند ولی اینها بهـانه بود و مقصود دیگری داشتند و آن این بـود که وزارت امور خـارجهٔ انگلیس می‌خواست بهانه‌جوئی‌کرده جلگه رودکارون را متصرف شود ونفوذ سیاسی خود را تا بندرعباس بسط دهد ، درهرحال درنتیجهٔ تحقیقـات کمیسیون معلوم‌گردید بین دو سفارتخانه پانصد قدم فاصله است و اگرترکها دوربین‌ترین چشم‌ها را هم داشته باشند خانم‌های انگلیسی را در باغ سفارت نمی‌توانند ببینند واگرقوی‌ترین دوربین‌ها را هم داشته باشندکاغذهای آرشیو سفارت انگلیس را نمیتوانند بخوانند چونکه اطاق آرشیو سفارت انگلیس بطرف سفـارت عثمانی در و پنجره نداشت . » (کتاب قفقاز و ایران صفحهٔ ۲۵۸ .)

خواهد ماند ، شاه دومرتبه از اخلاق ورفتار موافقت آمیز من تعریف نمود و اظهار امیدواری کرد که ممکن است بزودی مراجعت کنم . بعد موضوع هرات پیش آمد و پرسید نظر ما را خوب درك نموده‌اید ؟ . . . من عبارت شاه را تکرار نمودم که بداند موضوع را خوب فرا گرفته‌ام ، شاه از فارسی صحبت کردن من اظهار تعجب نمود ، بعد مجدداً در باب هرات بیاناتی کرد و مقصود خود را خوب حالی نمود ، بعقیده من دلایل ومقصود شاه صحیح وعادلانه بود وخوب هم ادا کرد . بعد سؤال نمود از چه راهی بانگلستان مراجعت خواهم نمود و پس از ادای جواب مرخص فرمودند . (۱)

در روز ۱۴ فوریه خبردادند یحیی خان ، آجودانباشی شاه بدیدن من آمده است ، پس‌از ورود و تعارف اظهار نمود از طرف اعلیحضرت شهریار ایران حامل يك پیغام هستم ، بعد گفت شاه از رفتن شما خیلی متأسف است و برای یادگار يك انفیه دان الماس مرحمت فرموده است . من با تعارفات زیاد آن‌را قبول نموده و تشکر کردم .»

مستر استویك درچهارده فوریه۱۸۶۳ازطهران حرکت نمود و دیگرمراجعت نکرد . (۲)

پایان جلد دوم

---

(۱) استویك ، صفحهٔ۳۲۲ (۲) کتاب مزبور صفحهٔ۳۲۳